

ترجمہ



صحیفۃ الکبیر

(فی مناقب المعصومین الاطہار علیہم السلام)

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب بہ حجة الاسلام

نیر تبری

ترجمہ و تحقیق

سید ہادی حسینی

جلد پنجم

مکتبہ
میں

کتاب

۵





آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام مامقانی (متخلص به نیر) از شاعران پرآوازه و از عالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (دو نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است .
اشعار نغز و پر محتوای او در واقعه عاشورا بسیار زیانزد است .
آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد .
از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الأبرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمن واگویه طرّفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و رله گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه باقی هاست .
آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در همق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.



انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی : www.dinkala.ir

تلفن : ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱

طراح جلد: محسن مرادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیفۃ الابرار

در مناقب معصومین اطهار
(جزء چهارم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ ق)

ترجمه فارسی
سید هادی حسینی

جلد پنجم



انتشارات قدیم الاسلام

مدرسانه: نیرمافانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸-۱۳۱۷ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام / از آثار آقامیرزا محمدتقی
مامقانی؛ ترجمه فارسی: سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات فائوری: ج.

شابک: دوره: 3-978-600-7170-40-3 ج. ۱، 3-978-600-7170-24-3 ج. ۲، 3-978-600-7170-7170-0 ج. ۳، 3-978-600-7170-27-4 ج. ۴، 3-978-600-7170-28-1 ج. ۵، 3-978-600-7170-30-4 ج. ۶، 3-978-600-7170-31-1 ج. ۷، 3-978-600-7170-55-7 ج. ۸، 3-978-600-7170-63-8 ج. ۹، 3-978-600-7170-57-1 ج. ۱۰، 3-978-600-7170-58-8 ج. ۱۱، 3-978-600-7170-59-5 ج. ۱۲، 3-978-600-7170-60-1 ج. ۱۳.

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: فارسی - عربی
یادداشت: چاپ اول، ۱۳۹۹ (فیا).
یادداشت: کتابخانه به صورت زیرنویس.
مدرجات: ج. ۱، مقدمه - ج. ۲، جزء اول از قسم اول - ج. ۳، جزء دوم از قسم اول - ج. ۴، جزء سوم از قسم اول - ج. ۵، جزء چهارم از قسم اول - ج. ۶، جزء پنجم از قسم اول - ج. ۷، جزء اول از قسم دوم - ج. ۸، جزء پنجم از قسم دوم
موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۴ق.
Hadith (Shiites) - Texts - 19th century
شناسه افروز: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده بندی کنگره: ۵/۸۲۱۳۶
رده بندی دیویی: ۲۱۴/۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶



نیرمافانی

صحیفه‌الابرار در مناقب معصومین اطهار (جزء چهارم از قسم اول)

از آثار

آقامیرزا محمدتقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی
سیدهادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / جلد: پنجم / نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپخانه: شمیم / صحافی: نوین

دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شابک ج ۵: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

پیشگفتار

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ
کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۶۹۷-۹

سامانه پیام کوتاه: ۰۷۷۷۰۰۰۰ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

- حدیث (۱): اقرار به نبوت پیامبر ﷺ و ولایت علی علیه السلام عامل نجات پیامبران ۱۳
- حدیث (۲): قرائت دیگر از سوره جمعه ۱۴
- حدیث (۳): خلقت پیامبر ﷺ و علی علیه السلام از آبی در زیر عرش ۲۰
- حدیث (۴): حدیثی عجیب ۲۳
- حدیث (۵): ماجرای همواره روزه داشتن و شب زنده دار بودن و قرائت قرآن سلمان ۳۰
- حدیث (۶): ذکر صلوات کفاره گناهان ۳۴
- حدیث (۷): ماجرای ولایت علی علیه السلام و خلق دوزخ ۳۵
- حدیث (۸): حکایت عربی که چهار هزار درهم می خواست ۳۵
- یادآوری لازم ۴۳
- تحقیقی پیرامون روایت صدوق که در آن نسبت زشتی به فاطمه علیها السلام هست ۴۵
- حدیث (۹): ذکر فضائل علی علیه السلام از زبان زنی که نامرئی شد ۴۸
- حدیث (۱۰): حکایت سیب بهشتی که میان پنج تن علیهم السلام دست به دست شد ۴۹
- حدیث (۱۱): فضایل علی علیه السلام از زبان خودش ۵۱
- حدیث (۱۲): هشدار درباره انحصار لقب «امیر المؤمنین» به علی علیه السلام ۵۳
- یادآوری لازم ۵۴

- حدیث (۱۳): برخورد تند پیامبر ﷺ با عُمَر ۵۴
- حدیث (۱۴): علی علیه السلام تنها نظیرِ پیامبر ﷺ و به عکس ۵۵
- حدیث (۱۵): جبرئیل علیه السلام خادم اهل بیت ﷺ ۵۵
- حدیث (۱۶): علم راستین و کامل، کدام علم است؟! ۵۸
- تحقیقی لطیف و ناب پیرامون این حدیث ۶۲
- حدیث (۱۷): دردها فرمان بُردار علی علیه السلام ۶۷
- حدیث (۱۸): ضربه شگرف علی علیه السلام بر فرق مَرْحَب ۶۸
- دو رخدادِ شگفت از امام علی علیه السلام در جنگ خیبر ۷۱
- حدیث (۱۹): فرشتگان در سیمای علی علیه السلام ۷۳
- حدیث (۲۰): حبس یونس در شکم نهنگ به خاطر انکار ولایت علی علیه السلام ۷۴
- تحقیقی پیرامون ترک آوَلی از سوی انبیا ۷۵
- حدیث (۲۱): هفت پل روی دوزخ و ماجرای اول قنطره آن ۸۱
- حدیث (۲۲): تفسیر بُرج‌های آسمان ۸۲
- حدیث (۲۳): خودداری شیطان از تواضع در برابر انوار اهل بیت ﷺ ۸۴
- حدیث (۲۴): حکایت انوار پنج تن ﷺ در پشت آدم علیه السلام ۸۶
- حدیث (۲۵): راز اینکه چرا پیامبر ﷺ برای شکستن بت‌ها علی علیه السلام را بر دوش گرفت ۸۹
- حدیث (۲۶): ماجرای خریزه‌ای که تلخ درآمد ۹۸
- حدیث (۲۷): رابطه تلخی و شیرینی ثمرات جهان هستی با ولایت ۹۹
- حدیث (۲۸): فضایل حیرت انگیز روز عید غدیر ۱۰۲
- تحقیقی پیرامون رفع القلم در حدیث غدیر ۱۱۰
- درنگی در قول کسانی که شعور را در بسیاری از اشیاء انکار کرده‌اند ۱۱۴

- سؤال از سید مرتضی علیه السلام ۱۱۵
- پاسخ سید مرتضی علیه السلام ۱۱۷
- پاسخ مؤلف ۱۲۶
- معنای مسخ ۱۴۳
- مسخ در شریعت و معارفی پیرامون نفس ۱۴۵
- دلیل حکمی حیات و شعور موجودات ۱۵۳
- حدیث (۲۹): حدیثی در اسم اعظم ۱۵۶
- حدیث (۳۰): حدیث جاریه (کنیز) ۱۵۷
- چند نکته و یک لطیفه ۱۶۰
- حدیث (۳۱): دلیل اُمّی نامیدن پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۶۲
- پیرامون اُمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۶۳
- حدیث (۳۲): تحمّل ناپذیری بعضی از روایات ۱۶۴
- حدیث (۳۳): رازهای تو در تو و چند لایه ۱۶۵
- حدیث (۳۴): قدرت شگرف امام علیه السلام ۱۶۶
- حدیث (۳۵): طيّ الأرض امام علیه السلام ۱۶۶
- حدیث (۳۶): توانمندی فرامکانی امام علیه السلام ۱۶۷
- نیک بختانی دور از دسترس در وادی چین ۱۶۸
- حدیث (۳۷): هستی نوردی امام علیه السلام ۱۶۹
- حدیث (۳۸): خبر یمانی با امام صادق علیه السلام ۱۷۱
- حدیث (۳۹): حجت بودن امام علیه السلام بر انس و جن و فرشتگان ۱۷۲
- حدیث (۴۰): تفسیر بسمله ۱۷۳

- حدیث (۴۱): پیرامون صفات خدا و صفات اولیا..... ۱۷۴
- حدیث (۴۲): هیچ چیز با توحید و نبوت و امامت برابری نمی‌کند..... ۱۷۷
- حدیث (۴۳): عدم جمع میان اسم و کنیه پیامبر ﷺ..... ۱۷۹
- حدیث (۴۴): فضائل امامان علیهم السلام از زبان امام صادق علیه السلام..... ۱۷۹
- حدیث (۴۵): قابل شمارش نبودن فضائل علی علیه السلام..... ۱۸۳
- پاسخی کوبنده به یاوه‌های فضل بن روزبهان..... ۱۸۴
- حدیث (۴۶): خبر هفت دریا..... ۱۹۶
- حدیث (۴۷): حضور علی علیه السلام در بیت المقدس در شب معراج..... ۱۹۷
- سخن سید بن طاووس پیرامون این معراج..... ۲۰۱
- حدیث (۴۸): حدیث جارود بن منذر..... ۲۰۲
- یادآوری لازم..... ۲۱۹
- شرح بعضی از واژه‌ها و عبارات..... ۲۲۰
- حدیث (۴۹): حدیث اُمّ سلیم و حصّات..... ۲۲۳
- یادآوری لازم..... ۲۳۷
- سخن ابن عیاش درباره اُمّ سلیم..... ۲۳۷
- حدیث (۵۰): خبر اُمّ حکیم و ختم حصّات..... ۲۳۸
- نکته‌ای پیرامون این حدیث..... ۲۴۸
- حدیث (۵۱): خبر حبابه والبی و طبع الحصّات..... ۲۴۹
- جوان و دوشیزه شدن حبابه با دعای امام رضا علیه السلام..... ۲۵۳
- حدیث (۵۲): حدیث اُمّ غانم و طبع حصّات..... ۲۵۵
- نام زنان صاحب سنگ‌ریزه..... ۲۵۸

- حدیث (۵۳): حدیث امام رضا علیه السلام در وصف امام ۲۵۸
- چند نکته رجالی ارزنده و راهگشا ... ۲۷۶
- اراده، صفت فعل خدای متعال و لغزش یکی از بزرگان در آن ۲۸۹
- حدیث (۵۴): اجابت درخواست محبان ۳۰۴
- حدیث (۵۵): نمودی از باطن آیه ۱۱ سورة انفال ۳۰۷
- حدیث (۵۶): حدیثی در فضل فاطمه علیها السلام ۳۰۸
- حدیث (۵۷): کلام هشام با عمرو بن عبید پیرامون امامت ۳۱۴
- حدیث (۵۸): حدیث حارث فہری و نزول صخره ۳۲۲
- نکته‌ای پیرامون سند این روایت و تأیید محتوای آن ۳۲۶
- حدیث (۵۹): نفرت امامان ستمگر از پیروانشان و به عکس ۳۲۸
- حدیث (۶۰): امام به چه چیز شناخته می‌شود ۳۲۹
- حدیث (۶۱): کلام پرنده با امام باقر علیه السلام ۳۳۱
- حدیث (۶۲): حدیث مردم مرتد شدند مگر سه نفر ۳۳۲
- پیرامون برتری سلمان از مقداد ۳۳۴
- نقش محوری مقام تسلیم ۳۳۶
- حدیث (۶۳): زمین برای هفت نفر خلق شد ۳۳۶
- آفرینش زمین برای پیامبر و خاندانش و شیعیان آنها ۳۳۷
- حدیث (۶۴): تفسیر سورة تین ۳۳۹
- تحقیقی پیرامون تکلیف در عالم ذر ۳۴۲
- حدیث (۶۵): تفسیر سورة لیل ۳۴۵
- خلق دنیا و آخرت برای محمد و آل محمد ۳۴۵

- حدیث (۶۶): نجات از قمر سجّین به برکت پیامبر ﷺ و اهل بیت  ۳۴۶
- حدیث (۶۷): یکسانی خواب و بیداری امام  ۳۴۸
- یادآوری لازم ۳۵۰
- حدیث (۶۸): دستوری برای درخواست حاجت ۳۵۰
- حدیث (۶۹): علی  همه کاره بهشت و دوزخ ۳۵۱
- حدیث (۷۰): حدیث اشراف بر قبر پیامبر ﷺ ۳۵۳
- حدیث (۷۱): حدیثی درباره فاطمه بنت اسد  ۳۵۴
- حدیث (۷۲): علامات دهگانه امام ۳۵۸
- حدیث (۷۳): تسلیتی از سوی خدای ﷻ هنگام مرگ پیامبر ﷺ ۳۶۰
- حدیث (۷۴): درخواست آمرزش از خدا برای علی  به حق علی  ۳۶۴
- حدیث (۷۵): آفرینش پیامبر از نور خدا و اهل بیت از نور پیامبر  ۳۶۵
- حدیث (۷۶): امارت علی  از سوی خدا و فضایل بی مانند او ۳۶۶
- حدیث (۷۷): سخن گفتن ذوالفقار ۳۶۸
- حدیث (۷۸): ماجرای پیراهن ۳۶۹
- حدیث (۷۹): جبرئیل کجاست؟ ۳۷۱
- یادآوری لازم ۳۷۳
- حدیث (۸۰): درخواست عفو گناهان با دست به دامن شدن به پیامبر ﷺ و آل ایشان ... ۳۷۳
- حدیث (۸۱): تأویل نماز، زکات، روزه ... فحشا، منکر و ... در قرآن ۳۷۵
- حدیث (۸۲): اصل خیر و فروع آن و اصل شر و فروع آن ۳۷۷
- حدیث (۸۳): خلق فرشته‌ای به سیمای علی در زیر عرش ۳۷۸
- حدیث (۸۴): تفسیر مساجد در قرآن ۳۸۰

- حدیث (۸۵): خانه امام علیه السلام محل معراج فرشتگان ۳۸۰
- حدیث (۸۶): حتمی بودن قیام امام مهدی علیه السلام و تفسیر آیه دوازده ماه در قرآن ۳۸۲
- یادآوری لازم ۳۸۶
- حدیث (۸۷): خطاب خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن ۳۸۶
- حدیث (۸۸): درخشش بهشت از نور خنده علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام ۳۸۷
- یادآوری لازم ۳۸۸
- حدیث (۸۹): عرضه هر امری نخست به امام علیه السلام ۳۸۹
- حدیث (۹۰): نه چیزی که خدا به امام علیه السلام ارزانی داشت ۳۸۹
- حدیث (۹۱): حدیثی طریف ۳۹۱
- حدیث (۹۲): چیزهایی که در شب قدر نوشته می شود و در اختیار امام علیه السلام قرار می گیرد ۴۱۸
- حدیث (۹۳): مخاطبه خدا با پیامبر صلی الله علیه و آله به زبان علی علیه السلام در شب معراج ۴۱۹
- حدیث (۹۴): منزلت علی علیه السلام پیش پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۲۴
- حدیث (۹۵): حدیثی در کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام ۴۲۵
- چگونگی ولادت امامان علیهم السلام و مسیح علیه السلام ۴۳۰
- حدیث (۹۶): نامه امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر رضی الله عنه ۴۳۱
- حدیث (۹۷): سیطره ابلیس و عزرائیل کجا؟ و سیطره امام علیه السلام کجا؟ ۴۶۵
- حدیث (۹۸): حدیث عجیبی درباره ابلیس ۴۶۷
- حدیث (۹۹): نام مخفی و رمزی و کلیدی امام علی علیه السلام در قرآن ۴۷۰
- حدیث (۱۰۰): جز علی علیه السلام هیچ کس حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافت ۴۷۱
- هیچ کس خدا را چون پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نشناخت ۴۷۱

حدیث (۱)

[اقرار به نبوت پیامبر ﷺ و ولایت علی علیه السلام عامل نجات پیامبران
و شایستگی یافتن برای نظر خدا به بندگان]

از کتاب سلیم بن قیس علیه السلام.

سَلِیم بن قَیس هَلالی (صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام) از مقداد بن الأسود علیه السلام روایت می کند که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا اسْتَوْجَبَ آدَمُ أَنْ يَخْلُقَهُ اللَّهُ وَيَنْفُخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَأَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِ وَيَرْدَّهِ إِلَى جَنَّتِهِ إِلَّا بِنُبُوتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي.
وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا رَأَى^(۱) إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَا اتَّخَذَهُ
اللَّهُ خَلِيلًا إِلَّا بِنُبُوتِي وَمَعْرِفَةِ عَلِيِّ بَعْدِي.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَلَا أَقَامَ عِيسَى آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا
بِنُبُوتِي وَالْإِقْرَارِ لِعَلِيِّ بَعْدِي.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ إِلَّا بِمَعْرِفَتِي وَالْإِقْرَارِ لَنَا بِالْوَلَايَةِ.
وَلَا اسْتَأْهَلَ خَلْقٌ مِنَ اللَّهِ النَّظَرَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ لَهُ وَالْإِقْرَارِ لِعَلِيِّ بَعْدِي؛^(۲)

مقداد می گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

۱. در مصدر «ما أرى» ضبط است.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی ۲: ۸۵۹؛ بحار الأنوار ۴۰: ۹۶.

سوگند به آن که جانم به دست اوست، آدم سزامند آن نشد که خدا او را بیافریند و از روحش در او بدمد و توبه‌اش را بپذیرد و به بهشت خویش بازش گرداند مگر به سبب [ایمان به] نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من. سوگند به کسی که جانم به دست اوست، ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را ندید و خلیل خدا نشد مگر با [ایمان] به نبوت من و معرفت علی بعد از من. سوگند به آن که جانم به دست اوست، خدا با موسی - به طور ویژه - سخن نگفت و عیسی را برای جهانیان آیت نساخت مگر با [ایمان] به نبوت من و اقرار به [ولایت] علی پس از من.

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، هرگز پیامبری پیامبر نشد مگر با معرفت به من و اقرار به ولایت ما. و هیچ یک از خلق خدا شایستگی نیافت که خدا به او نظر کند مگر با عبودیت در برابر خدا و اقرار به ولایت علی بعد از من.

حدیث (۲)

[قرائت دیگر از سورة جمعه]

از الاختصاص، اثر شیخ مفید رحمته الله.

از مفید رحمته الله روایت است که گفت:

رَوَى عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: كُنْتُ لَيْلَةً مِنْ بَعْضِ اللَّيَالِي عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾. ^(۱)

۱. سورة جمعه (۶۲) آیه ۹.

فَقَالَ: مَهْ يَا جَابِرُ، كَيْفَ قَرَأْتَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾؟

قَالَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَقْرَأُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ، هَذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ، قَالَ، فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾ فَاْمْضُوا ﴿إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ هَكَذَا نَزَلَتْ يَا جَابِرُ.

لَقَدْ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَعُدَّو الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ.

يَا جَابِرُ، لِمَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؟

قَالَ، قُلْتُ: تُخْبِرُنِي، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ: أَفَلَا أَخْبِرَكَ بِتَأْوِيلِهِ الْأَعْظَمِ؟

قَالَ، قُلْتُ: بَلَى، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.

قَالَ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ، سَمَى اللَّهُ الْجُمُعَةَ جُمُعَةً لِأَنَّ اللَّهَ ﷻ جَمَعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَجَمَعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَكُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ رَبُّنَا وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْبَحَارَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَكُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ فِي الْمِيثَاقِ، فَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ.

وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ اللَّهُ لِلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: ﴿اٰتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾. ^(١)

فَسَمَى اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ، لِجَمْعِهِ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

ثُمَّ قَالَ ﷻ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾ أَيُّ: مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا الَّذِي جَمَعَكُمْ فِيهِ.

١. سورة فصلت (٤١) آية ١١.

وَالصَّلَاةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ يَعْنِي بِالصَّلَاةِ، الْوَلَايَةُ وَهِيَ الْوَلَايَةُ الْكُبْرَى .
فَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَتَتْ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ وَكُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَالتَّقْلَانِ
الْجَنُّ وَالْإِنْسُ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِالتَّلْبِيَةِ لِلَّهِ ، ﷻ .
فَامْضُوا ﴿ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ﴾ وَذِكْرُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .
﴿ وَذَرُوا النَّبِيَّ ﴾ يَعْنِي الْأَوَّلَ .
﴿ ذَلِكُمْ ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَايَتَهُ ﴿ خَيْرَ لَكُمْ ﴾ مِنْ بَيْعَةِ الْأَوَّلِ وَوَلَايَتِهِ
﴿ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ .
﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ^(۱) ﴿ فَاتَّشِرُوا فِي الْأَرْضِ ﴾ .
يَعْنِي بِالْأَرْضِ الْأَوْصِيَاءَ ، أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ كَمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ الرُّسُولِ
وَبطَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، كَتَبَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ فَسَمَّاهُمْ بِالْأَرْضِ .
قَالَ جَابِرٌ : ﴿ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ .
قَالَ : تَحْرِيفٌ ، هَكَذَا نَزَلَتْ : ﴿ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ ﴿ وَادْكُرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ .
ثُمَّ خَاطَبَ اللَّهُ ﷻ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، فَإِذَا رَأَوْا
الشُّكَّاءَ وَالْبَاحِدُونَ ﴿ تِجَارَةً ﴾ يَعْنِي الْأَوَّلَ ﴿ أَوْ لَهْوًا ﴾ يَعْنِي الثَّانِيَّ « انصَرَفُوا
إِلَيْهَا » .
قَالَ ، قُلْتُ : ﴿ انْفَضُّوا إِلَيْهَا ﴾ .
قَالَ : تَحْرِيفٌ ، هَكَذَا نَزَلَتْ : ﴿ وَتَرَكُوكَ ﴾ مَعَ عَلِيٍّ ﴿ قَانِمًا ﴾ .

۱. مؤلف ﷺ در حاشیه نسخه می نگارد: وفي بعض المواضع عن الاختصاص، أي إذا أتوا في علي ﷺ؛ در بعضی مواضع از اختصاص مفید ﷺ نقل است: یعنی هرگاه نزد علی ﷺ آمدند.

﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَالْأَوْصِيَاءِ ﴿خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ
وَمِنَ التَّجَارَةِ﴾ يَعْنِي بَيْعَةَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا».
قَالَ، قُلْتُ: لَيْسَ فِيهَا «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا».

قَالَ، فَقَالَ: بَلَى هَكَذَا نَزَلَتْ وَأَنْتُمْ هُمُ الَّذِينَ اتَّقَوْا ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^(۱)؛^(۲)
از جابر روایت است که گفت: یکی از شب‌ها نزد ابو جعفر علیه السلام بودم. این آیه
را خواندم: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه برای نماز ندا داده
شد، سوی ذکر خدا بشتابید».

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، خاموش، این چه قرائتی است؟
گفتم: خدا مرا فدایت گرداند، چگونه بخوانم؟
فرمود: ای جابر، این قرائت تحریف قرآن است. آیه بدین گونه نازل شد:
«ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه برای نماز ندا داده شد، سوی
ذکر خدا بروید».

خدا نمی‌پسندد که شخص سوی نماز بدود.
ای جابر [می‌دانی] چرا جمعه، روز جمعه نام یافت؟
گفتم: به من خبر دهید، خدا مرا فدایتان گرداند.
امام علیه السلام پرسید: آیا به تأویل اعظم آن خبرت ندهم؟
گفتم: چرا، خدا مرا فدایت گرداند.

۱. سورة جمعه (۶۲) آیات ۱۰-۱۱.

۲. الإختصاص: ۱۲۸-۱۳۰؛ بحار الأنوار: ۸۶-۲۷۷-۲۷۸، حدیث ۲۴.

فرمود: ای جابر، خدا جمعه را جمعه نامید؛ زیرا خدای ﷻ در این روز، اولین و آخرین را گرد آورد و همه جنّ و انسی که خلق کرد و هر چیزی را که پروردگارمان آفرید (آسمان‌ها، زمین، دریاها، بهشت، دوزخ) و هر چیزی را که در میثاق پدید آورد (و از آنها برای پروردگاری‌اش و نبوت محمد و ولایت علی پیمان گرفت).

در این روز، خدا به آسمان‌ها و زمین گفت: «به اختیار یا به اجبار بیایید، گفتند: به طاعت می‌آییم».

خدا این روز را «جمعه» نامید؛ زیرا در آن اولین و آخرین گرد آیند. سپس خدای ﷻ فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه در روز جمعه، به نماز فرا خوانند؛ یعنی در این روز که خدا شما را در آن جمع کرد. «صلاة» امیرالمؤمنین علیه السلام است. مقصود از «صلاة»، ولایت است، ولایت کبرا. در این روز، رسولان و انبیا و فرشتگان (و هر چیزی را که خدا آفرید) و آدمی و پری و آسمان‌ها و زمین و مؤمنان، لَبَّیکَ گویان برای خدای ﷻ آمدند. فرمود: «سوی ذکر خدا بروید»، ذکر خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

فرمود: «و بیع را رها کنید؛ یعنی اولی را [به بیعت با ابوبکر تن ندهید]. فرمود: «این» یعنی بیعت امیرالمؤمنین و ولایت آن حضرت «برای شما بهتر است» از بیعت اولی [ابوبکر] و ولایت او «اگر بدانید».

فرمود: «هنگامی که نماز پایان یافت» یعنی بیعت با امیرالمؤمنین «در زمین پراکنده شوید».

مقصود از «زمین» اوصیاست. خدا همان گونه که به طاعت پیامبر و طاعت امیرالمؤمنین علیه السلام امر کرد، به طاعت و ولایت اوصیا فرا خواند. خدا در اینجا، اسامی آنان را به کنایه آورد و آنان را «زمین» نامید.

جابر خواند: «فضل خدا را جويا شوید».

امام علیه السلام فرمود: این قرائت تحریف است. آیه این گونه نازل شد: «فضل خدا را بر اوصیا بخواهید، و خدا را فراوان یاد کنید، شاید رستگار شوید».

سپس خدای تعالی در اینجا محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخت و فرمود: ای محمد، هنگامی که شک داران و انکار گران «تجارتی را می بینند» یعنی اولی را «یا لاهی را می نگرند» یعنی دومی را «سوی آن می روند».

جابر می گوید، خواندم: «سوی آن پراکنده می شوند و تو را ایستاده ترک می کنند».

امام علیه السلام فرمود: این قرائت تحریف است. بدین گونه نازل شد: «تو را به همراه علی - در حالی که ایستاده ای - وامی نهند».

«بگو ای محمد آنچه نزد خداست» ولایت علی و اوصیا «بهتر از لاهو و تجارت» یعنی بهتر از اولی و دومی است، برای کسانی که پرهیزکار باشند.

جابر می گوید، گفتم: در آیه عبارت «للدین اتقوا» (برای پرهیزکاران) نیست.

امام علیه السلام فرمود: آیه، این گونه نازل شد ^(۱) و آن با تقوایان، شما باید «و خدا بهترین روزی دهندگان است».

۱. چنان که بعضی یادآور شده اند و در لابلای این حدیث، امام علیه السلام خاطرنشان ساخت، ممکن است مقصود از این نزول، نزول تأویلی باشد و مراد از تحریف، تحریف باطن و معانی بلندی باشد که در این آیات نهفته است.

حدیث (۳)

[خلقت پیامبر ﷺ و علیؑ از آبی در زیر عرش]

از الامالی، اثر شیخ طوسیؒ.

از شیخ طوسیؒ روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن علی بن خنیس،^(۱) گفت: برای ما حدیث کرد ابوالحسن، علی بن قاسم بن یعقوب بن عیسی بن حسن بن جعفر بن ابراهیم قیسی فراء خزاز - با املا در منزلش - گفت: برای ما حدیث کرد ابو زید، محمد بن حسین بن مطاع مُسلی (با املا) گفت: برای ما حدیث کرد ابو العباس، احمد بن حسن [جبر] قواس (دایی ابن کُردی) گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن سلمه واسطی، گفت: [برای ما حدیث کرد یزید بن هارون، گفت: برای ما حدیث کرد حماد بن سلمه، گفت: [برای ما حدیث کرد ثابت، از انس بن مالک، گفت:

رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ بَعْلَتَهُ فَاَنْطَلَقَ إِلَى جَبَلٍ آلِ فُلَانٍ، وَقَالَ: يَا أَنَسُ، خُذِ الْبَغْلَةَ وَأَنْطَلِقْ إِلَى مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا تَجِدُ عَلِيًّا جَالِسًا يُسَبِّحُ بِالْحَصَى، فَأَقْرَأْتُهُ مِنْهُ السَّلَامَ وَاحْمِلْهُ عَلَى الْبَغْلَةِ وَأَنْتَ بِهِ إِلَيَّ.

قَالَ أَنَسُ: فَذَهَبْتُ فَوَجَدْتُ عَلِيًّا ؑ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَغْلَةِ فَأَتَيْتُ بِهِ عَلَيْهِ. ^(۲)

فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ ^(۳) بِرَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

۱. این واژه، در «امالی طوسی» و در «رجال نجاشی: ۱۰۸» و بعضی دیگر از منابع، حُشیش، و در

«بحار الأنوار» حشیش ضبط است.

۲. در «امالی طوسی»، «إليه» ضبط است.

۳. در «امالی طوسی» آمده است: فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ

قَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، اجْلِسْ فَإِنَّ هَذَا مَوْضِعٌ قَدْ جَلَسَ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا مُرْسَلًا، مَا جَلَسَ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَقَدْ جَلَسَ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَخٌ لَهُ، مَا جَلَسَ فِيهِ مِنَ الْإِخْوَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَأَنْتَ خَيْرٌ مِنْهُ.

قَالَ أَنَسٌ: فَنَظَرْتُ إِلَى سَحَابَةٍ قَدْ أَظْلَتْنَاهَا وَدَنَتْ مِنْ رُؤُوسِهِمَا، فَمَدَّ النَّبِيُّ ^(۱) إِلَى السَّحَابَةِ فَتَنَاولَ عُنُقُودَ عِنَبٍ فَجَعَلَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، وَقَالَ: كُلْ يَا أَخِي.

قُلْتُ: ^(۲) يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْ لِي كَيْفَ عَلِيٌّ أَخُوكَ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ خَلَقَ مَاءً تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِثَلَاثَةِ آلَافِ عَامٍ وَأَسْكَنَهُ فِي لَوْلُؤَةٍ خَضِرَاءٍ فِي غَامِضٍ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ خَلَقَ آدَمَ، فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ آدَمَ نَقَلَ ذَلِكَ الْمَاءَ مِنَ اللَّوْلُؤَةِ فَأَجْرَاهُ فِي صُلْبِ آدَمَ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ، ثُمَّ نَقَلَهُ فِي صُلْبِ شِيثٍ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ الْمَاءُ يَنْتَقِلُ مِنْ ظَهْرِ إِلَى ظَهْرٍ حَتَّى صَارَ فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

ثُمَّ شَفَّهَ اللَّهُ ﷻ نِصْفَيْنِ: نِصْفٌ فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَنِصْفٌ فِي أَبِي طَالِبٍ، فَأَنَا مِنْ نِصْفِ الْمَاءِ وَعَلِيٌّ مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ، فَعَلِيٌّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ ^{(۳)؛ (۴)}

آنس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا ﷺ قاطری را سوار شد و سوی

۱. در «امالی طوسی» آمده است: فَمَدَّ النَّبِيُّ يَدَهُ ...

۲. در «امالی طوسی» آمده است: قَالَ أَنَسٌ، فَقُلْتُ ...

۳. سورة فرقان (۲۵) آیه ۵۴.

۴. امالی طوسی: ۳۱۲-۳۱۳، حدیث ۶۳۷ (مجلس ۱۱)؛ بحار الأنوار ۱۷: ۳۶۱-۳۶۲، حدیث ۱۸

(وَجِلْد ۳۵، ص ۳۱-۳۳، حدیث ۲۹؛ وَجِلْد ۳۹، ص ۱۲۲-۱۲۳، حدیث ۶).

فلان کوه راه افتاد و گفت: ای آنس، این قاطر را بگیر و در فلان جا برو، علی را می‌یابی که با ریگ تسبیح می‌گوید. او را از طرف من سلام برسان و بر این حیوان سوار کن و پیش من آر.

آنس می‌گوید: به آنجا رفتم و علی را همان گونه که رسول خدا فرمود، یافتم. او را بر قاطر سوار کردم و نزد پیامبر آوردم.

چون چشم آن حضرت به پیامبر ﷺ افتاد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا. پیامبر ﷺ فرمود: سلام بر تو باد ای ابوالحسن، بنشین. اینجا جایی است که هفتاد پیامبر مرسل در آن نشست. هیچ یک از آنها در اینجا نشست مگر اینکه من بهتر از اویم. هر کدام از آنها برادری داشت که در اینجا نشست و هیچ یک از آن برادران در اینجا نشست مگر اینکه تو از او بهتری.

آنس می‌گوید: ابری را دیدم که بر آن دو سایه افکند و نزدیک سرشان شد. پیامبر ﷺ دستش را به آن ابر دراز کرد و خوشه انگوری گرفت و میان خود و علی گذاشت و فرمود: ای برادر، بخور.

آنس می‌گوید، پرسیدم: ای رسول خدا، برایم بیان کن چگونه علی برادر توست؟

پیامبر ﷺ فرمود: خدای بزرگ (سه هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق کند) ماء (آبی) را زیر عرش آفرید و آن را در مروارید سبزی در نهان خانه علمش جای داد تا آنکه آدم را خلق کرد.

چون خدا آدم را آفرید، این آب را از آن مروارید انتقال داد و در صُلب آدم جاری ساخت تا اینکه خدا جانش را ستاند. سپس در صُلب شیث آن را نقل داد.

بدین سان، این آب همواره از پستی به پشت دیگر انتقال می‌یافت تا اینکه به صُلب عبدالمطلب رسید.

در صُلب عبدالمطلب خدای ﷻ این آب را دو نصف کرد، نیمی از آن در صُلب عبدالله و نیم دیگر در صُلب ابوطالب درآمد. از این رو، من از نصف آن آمم و علی از نصف دیگر آن. علی در دنیا و آخرت، برادر من است. سپس رسول خدا ﷺ قرائت فرمود: «و اوست خدایی که از آب بشری را آفرید و او را دارای نَسَب و سَبَب ساخت و پروردگارت تواناست».

حدیث (۴)

حدیثی عجیب

مقتضب الأثر، اثر احمد بن عیاش رحمته الله.

احمد بن عیاش می‌گوید: برایم حدیث کرد ابوالقاسم، عبدالله بن قاسم [قَسَم] بلخی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو مسلم گنجی [کَجّی] (عبدالله بن مسلم) گفت: برای ما حدیث کرد ابو السّمح، عبدالله بن عُمیر ثقفی، گفت: برای ما حدیث کرد هُرْمَز بن هوران [حَوْران] گفت: برای ما حدیث کرد فِرَاس، از شُعْبی، گفت:

إِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ دَعَانِي فَقَالَ: يَا أَبَا عَمْرٍو [و]، إِنَّ مُوسَى بْنَ نَصْرِ الْعَبْدِيِّ ^(۱) كَتَبَ إِلَيَّ - وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَغْرِبِ - يَقُولُ: بَلَّغْنِي أَنَّ مَدِينَةَ مِنْ صَفْرِ كَانَ ابْتَنَاهَا نَبِيُّ اللَّهِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، أَمَرَ الْجِنَّ أَنْ يَبْنُوَهَا لَهُ، فَاجْتَمَعَتِ الْعَفَّارِيثُ مِنَ الْجِنَّ عَلَى بِنَائِهَا.

۱. در مأخذ (نسخه نور ۳/۵) ضبط بدین گونه است: يَا أَبَا عَمْرٍو إِنَّ مُوسَى بْنَ نَصْرِ الْعَبْدِيِّ...

وَأَنَّهَا مِنْ عَيْنِ الْقَطْرِ الَّتِي أَلَانَهَا اللَّهُ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَأَنَّهَا فِي مَفَازَةِ الْأَنْدَلُسِ،
وَأَنَّ فِيهَا مِنَ الْكُنُوزِ الَّتِي اسْتَوْدَعَهَا سُلَيْمَانُ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْعَاطِي الْإِزْتِحَالَ إِلَيْهَا،
فَأَعْلَمَنِي الْعَلَامُ بِهَذَا الطَّرِيقِ أَنَّهُ صَعْبٌ لَا يُتَمَطَّى إِلَّا بِالِاسْتِعْدَادِ مِنَ الظُّهُورِ،
وَالْأَزْوَادِ الْكَثِيرَةِ مَعَ بُعْدِ الْمَسَافَةِ وَصُعُوبَتِهَا، وَأَنَّ أَحَدًا لَمْ يَهْتَمَّ بِهَا إِلَّا قَصَرَ عَنْ
بُلُوغِهَا، إِلَّا دَارًا بَنَ دَارًا.

فَلَمَّا قَتَلَهُ الْإِسْكََنْدَرُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ جُبْتُ الْأَرْضَ وَالْأَقَالِيمَ كُلَّهَا وَدَانَ لِي أَهْلُهَا،
وَمَا أَرْضٌ إِلَّا وَقَدْ وَطَنْتُهَا إِلَّا هَذِهِ الْأَرْضُ مِنَ الْأَنْدَلُسِ؛ فَقَدْ أَدْرَكَهَا دَارًا بَنَ دَارًا
وَأَنِّي لَجَدِيرٌ بِقَصْدِهَا كَيْ لَا أَقْصُرَ عَنْ غَايَةِ بَلَّغِهَا دَارًا.
فَتَجَهَّزَ الْإِسْكََنْدَرُ وَاسْتَعَدَّ لِلْخُرُوجِ عَامًا كَامِلًا، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ اسْتَعَدَّ لِذَلِكَ وَقَدْ
كَانَ بَعَثَ رُؤَادَهُ فَأَعْلَمُوهُ أَنَّ مَوَانِعَ دُونِهَا.

فَكَتَبَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ إِلَى مُوسَى بْنِ نَصْرِ يَأْمُرُهُ بِالِاسْتِعْدَادِ وَالِاسْتِخْلَافِ
عَلَى عَمَلِهِ.

فَاسْتَعَدَّ وَخَرَجَ فَرَاهَا وَذَكَرَ أَحْوَالَهَا، فَلَمَّا رَجَعَ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بِحَالِهَا.
وَقَالَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ:

فَلَمَّا مَضَتْ الْأَيَّامُ وَفَتِيَتْ الْأَزْوَادُ سِرْنَا نَحْوَ بُحَيْرَةِ ذَاتِ شَجَرٍ وَشَرِبَ [وَسِرْتُ
(خ) مَعَ سُورِ الْمَدِينَةِ فَصِرْتُ إِلَى مَكَانٍ مِنَ السُّورِ فِيهِ كِتَابٌ بِالْعَرَبِيَّةِ؛ فَوَقَفْتُ عَلَى
قِرَائَتِهِ وَأَمَرْتُ بِإِنْتِسَاحِهِ فَإِذَا هُوَ:

لِيَعْلَمَ الْمَرْءُ دُوَ الْعِزِّ الْمَنِيْعِ وَمَنْ	يَرْجُو الْخُلُودَ وَمَا حَيٌّ بِمَخْلُودٍ
لَوْ أَنَّ خَلْقًا يَنَالُ الْخُلْدَ فِي مَهَلٍ	لَنَالَ ذَاكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ
سَأَلَتْ لَهُ الْقَطْرُ عَيْنُ الْقَطْرِ فَانْضَتْ	بِالْقَطْرِ مِنْهُ عَطَاءٌ غَيْرُ مَصْدُودٍ

فَقَالَ لِلْجَنِّ ابْنُوا لِي بِهِ أَثَرًا يَبْقَى إِلَى الْحَشْرِ لَا يَبْلَى وَلَا يُودِي
فَصَيَّرُوهُ صِفَاحًا ثُمَّ هِيلَ لَهُ إِلَى السَّمَاءِ بِأَحْكَامٍ وَتَجْوِيدِ
وَأَفْرَغَ الْقَطْرَ فَوْقَ السُّورِ مُنْصَلِتًا فَصَارَ أَضْلَبَ مِنْ صَمَاءٍ صَيْحُودِ
وَبَثَّ فِيهِ كُنُوزَ الْأَرْضِ قَاطِبَةً وَسَوْفَ يَظْهَرُ يَوْمًا غَيْرَ مَحْدُودِ
وَصَارَ فِي قَعْرِ بَطْنِ الْأَرْضِ مُضْطَجِعًا مُصَمَّدًا بِطَوَائِفِ الْجَلَامِيدِ
لَمْ يَبْقَ مِنْ بَعْدِهِ لِلْمَلِكِ سَابِقَةٌ حَتَّى تَضْمَنَ ^(۱) رَمْسًا غَيْرَ أُخْدُودِ
هَذَا لِيَعْلَمَ أَنَّ الْمَلِكَ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مِنَ اللَّهِ ذِي النِّعَمَاءِ وَالْجُودِ
حَتَّى إِذَا وَلَدَتْ عَدَنَانُ صَاحِبَهَا مِنْ هَاشِمٍ كَانَ مِنْهَا خَيْرَ مَوْلُودِ
وَخَصَّهُ اللَّهُ بِالْآيَاتِ مُنْبِعًا إِلَى الْخَلِيقَةِ مِنْهَا الْبَيْضُ وَالسُّودُ
لَهُ مَقَالِيدُ أَهْلِ الْأَرْضِ قَاطِبَةً وَالْأَوْصِيَاءُ لَهُ أَهْلُ الْمَقَالِيدِ
هُمْ الْخَلَائِفُ اثْنَا عَشَرَ حُجَجًا مِنْ بَعْدِهِ الْأَوْصِيَاءُ السَّادَةُ الصِّيدِ
حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَانِمُهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ نُودِي
فَلَمَّا قَرَأَ عَبْدُ الْمَلِكِ الْكِتَابَ وَأَخْبَرَهُ طَالِبُ بْنُ مُدْرِكٍ وَكَانَ رَسُولُهُ إِلَيْهِ بِمَا عَايَنَ
مِنْ ذَلِكَ، وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ شَهَابٍ الزُّهْرِيُّ، قَالَ: مَاذَا تَرَى فِي هَذَا الْأَمْرِ الْعَجِيبِ؟
فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَرَى وَأَظُنُّ أَنَّ جِنًّا كَانُوا مُوَكَّلِينَ بِمَا فِي تِلْكَ الْمَدِينَةِ حَفَظَةً لَهَا،
يُخَيَّلُونَ إِلَى مَنْ كَانَ صَعْدَهَا.

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: فَهَلْ عَلِمْتَ مِنْ أَمْرِ الْمُنَادِي بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ شَيْئًا؟
قَالَ: إِلَهَ عَن هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

۱. در «بحار» همین گونه ضبط است، لیکن در «مقتضب الأثر» و دیگر مآخذ «يُضْمَنُ» آمده است.

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَكَيْفَ أَلْهُو عَنْ ذَلِكَ وَهُوَ أَكْبَرُ أَوْطَارِي؟ لَتَقُولَنَّ بِأَشَدِّ مَا عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ؛ سَاءَ نِي أُمِّ سَرْنِي.

فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّ هَذَا الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم.

فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: كَذِبْتُمَا، لَا تَزَالَانِ تَرْحَضَانِ فِي بَوْلِكُمَا، وَتَكْذِبَانِ فِي قَوْلِكُمَا، ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَّا!

قَالَ الزُّهْرِيُّ: أَمَّا أَنَا فَرَوَيْتُهُ لَكَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَإِنْ شِئْتَ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِكَ وَلَا لَوْمْ عَلَيَّ فِيمَا قُلْتُهُ لَكَ؛ فَ﴿إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾.^(۱)

فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى سُؤَالِ ابْنِ أَبِي تُرَابٍ، فَخَفَضَ عَلَيْكَ يَا زُهْرِيُّ بَعْضَ هَذَا الْقَوْلِ فَلَا يَسْمَعْنَهُ^(۲) مِنْكَ أَحَدٌ.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: لَكَ عَلَيَّ ذَلِكَ؛^(۳)

شعبی می گوید: عبدالملک بن مروان مرا فراخواند و گفت: ای ابو عمر [و]، موسی بن نصر^(۴) عبدی به من نامه نوشت (موسی بن نصر،^(۵) کارگزار عبدالملک بر «مغرب» بود) می گفت: خبردار شدم که سلیمان بن داود عليه السلام شهری

۱. سورة غافر (۴۰) آیه ۲۸.

۲. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «فلا يسمعه» ضبط است.

۳. مقتضب الأثر: ۴۳-۴۵؛ بحار الأنوار ۵۱: ۱۶۴-۱۶۶.

۴-۵. در منابع تاریخی، نام این شخص «موسی بن نصیر» است و واژه «نصر» که در متن بحار نیز آمده است، تصحیف به نظر می رسد.

از مس طلایی ساخت. به جن دستور داد آن را برایش بسازند. عفریت‌های جن برای ساخت آن گرد آمدند.

این شهر از مس گداخته بنا شد که خدا برای سلیمان نرم ساخت و در بیابان «أَنْدُلُس» قرار دارد. سلیمان در این شهر گنج‌هایی را نهاد و من خواستم به کوچ سوی آن دست یازم. راه بلدها مرا آگاهانیدند که راه آن بس دشوار است و افزون بر دشواری و فاصله زیاد، به فراهم آوردن چهارپایان و زاد و توشه فراوان نیاز دارد. هیچ کس قصد آنجا را نکرد مگر اینکه درماند مگر دارا بن دارا.

چون اسکندر، دارا را کشت، گفت: والله، همه زمین و اقلیم‌ها را در نور دیدم و اهل آن رام من شدند، زمینی نماند که بر آن پا نگذارم مگر همین زمین اندُلُس. دارا بن دارا به آن دست یافت و من شایسته‌ترم که قصد آنجا را کنم و از رسیدن به این مکان از دارا کمتر نباشم.

اسکندر به جمع‌آوری ساز و برگ پرداخت و آمادگی برای این کار یک سال طول کشید، چون گمان بُرد که از هر نظر آمادگی دارد، پیش قراول‌هایی را که فرستاده بود به او خبر دادند که موانعی در این راه هست.

عبدالملک بن مروان به موسی نامه نوشت و به او دستور داد که آماده این کار شود و کار وی را دنبال کند.

موسی آماده شد و به راه افتاد و آن شهر را دید و احوال آن را به خاطر سپرد. چون بازگشت، ماجرای آن را برای عبدالملک نوشت.

در پایان نامه وی این سخن بود:

چون روزها سپری شد و زاد و توشه‌ها به آخر رسید، سوی دریاچه‌ای که پُر

درخت بود حرکت کردیم و همراه باروی شهر راه را ادامه دادیم. به جایی از دیوارهای شهر رسیدیم که در آن نوشته‌ای به زبان عربی بود. ایستادم آن را خواندم و دستور دادم از روی آن بنویسند، آن نوشته این شعر بود:

- باید انسان قدرتمند و بُرج و بارو دار، و هرکه جاودانگی [در این دنیا] را امید دارد، بداند که زنده نَفَس در دنیا جاودان نمی‌ماند.

- اگر خلقی در زندگی دنیا به جاودانگی دست می‌یافت، سلیمان بن داود باید جاودانه می‌شد.

- از چشمهٔ مس گداخته - بی‌آنکه بند آید - مس برایش جریان یافت.
- به جن گفت: برایم قصری بسازید که تا ابد باقی بماند، نپوسد و زیر خاک نهان نگردد.
- آن را به صورت صفحه‌هایی درآوردند، سپس با استحکام و به خوبی، سر به فلک کشید.

- از بالای دیوارها، مس‌های مذاب را فرو ریختند و این قصر، محکم‌تر از صخره‌های سخت شد.

- سلیمان همهٔ گنج‌های زمین را در آن پراکند که در روزی نامشخص آشکار گردد.
- [با وجود این] سلیمان [مُرد و] در دل زمین خوابید و طبق‌هایی از سنگ‌های سخت دور سرش پیچید.

- پس از سلیمان، برای فرمانروایی شخصی نماند که بر او پیشی گیرد و تضمین کند که آدمی خاک و دود نشود.

- این از آن روست که پادشاهی پایان می‌یابد مگر از خدای صاحب نعمت و جود.
- تا زمانی که عدنان صاحب خویش را از هاشم به دنیا آورد، همو که بهترین مولود است.

- خدا او را به آیاتی ویژه گرداند و سوی سیاه و سفید خلق برانگیزد.
- کلیدهای همهٔ اهل زمین را داراست، اوصیای او کلیدداران زمین اند.
- آنان خلفای اویند، حجت‌های دوازده‌گانه که پس از او بزرگان اوصیاند.
- تا اینکه به امر خدا قائم ایشان برخیزد، هنگامی که نامش از آسمان ندا شود.
- چون عبدالملک نامه را خواند و طالب بن مدرک (که فرستادهٔ موسی سوی عبدالملک بود) به آنچه دید عبدالملک را خبر داد، نزد عبدالملک محمد بن شهاب زُهری بود. عبدالملک به زُهری گفت: دربارهٔ این امر شگفت نظرت چیست؟
- زُهری گفت: به گمانم جنّیانی به آنچه در این شهر است گماشته شده‌اند و از آن محافظت می‌کنند و به چشم هرکس بر آن پانهد، این خیالات را می‌نمایانند. عبدالملک پرسید: نسبت به منادی‌ای که از آسمان ندا سر می‌دهد، چیزی می‌دانی؟
- زُهری گفت: ای امیر مؤمنان، این سخن را نشنیده انگار!
- عبدالملک گفت: چگونه از آن چشم پوشم؟! آن بزرگ‌ترین خواسته و آرزوی من است. باید بی‌کم و کاست آنچه را می‌دانی بگویی، خواه بدم بیاید و خواه خوش حالم سازد.
- زُهری گفت: علی بن حسین به من خبر داد که این شخص، مهدی از نسل فاطمه (دختر رسول خدا ﷺ) است.
- عبدالملک گفت: شما دو تن دروغ می‌گویید، شاشتان را لگد می‌کنید و دروغ می‌پرانید. این شخص، فردی از ماست.

زُهری گفت: من از علی بن حسین علیه السلام آن را برای روایت کردم، اگر خواستی از خودش پیرس! بر من در سخنی که برایت گفتم، سرزنشی نیست «اگر دروغ باشد، دامن گیر خودش می شود و اگر راست باشد، بعضی از آنچه را که به شما وعده داد، بر سرتان می آید».

عبدالملک گفت: نیازی به پرسش از فرزند ابو تراب ندارم. ای زُهری، این سخن را از ذهنت پاک کن، مبادا احدی از تو بشنود. زُهری گفت: قول می دهم، دم فرو بندم.

حدیث (۵)

[ماجرای همواره روزه داشتن و شب زنده دار بودن

و قرائت قرآن سلمان]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد بن محمد بن یحیی عطار، گفت: برای ما حدیث کرد پدرم، از احمد بن محمد بن عیسی، از نوح بن شعیب نیشابوری، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از عروة (پسر برادر شعیب عقرقوفی) [از شعیب، از ابو بصیر]، گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش روایت می کرد که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَأَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ؟ قَالَ سَلْمَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَأَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ، وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ سَلَمَانَ رَجُلًا مِنَ الْفُرْسِ يُرِيدُ أَنْ يَفْتَحِرَ عَلَيْنَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ؛ قُلْتُ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ، قَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ يَأْكُلُ؛ وَقُلْتُ أَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ، فَقَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ لَيْلَتِهِ نَائِمٌ؛ وَقُلْتُ أَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَقَالَ أَنَا وَهُوَ أَكْثَرُ نَهَارِهِ صَامِتٌ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا فُلَانُ، أَنَّى لَكَ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ، سَلُهُ فَإِنَّهُ يُبَيِّنُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: رَأَيْتَكَ فِي أَكْثَرِ نَهَارِكَ تَأْكُلُ.

فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ؛ إِنِّي أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ، وَقَالَ تَعَالَى: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^(۱)، وَأَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ فَذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُحْيِي اللَّيْلَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَنْتَ أَكْثَرُ لَيْلِكَ^(۲) نَائِمٌ. فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، وَلَكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ، فَأَنَا أَبِيتُ عَلَى طَهْرٍ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ أَكْثَرُ أَيَّامِكَ صَامِتٌ.

فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، لَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ، مِثْلَكَ فِي أُمَّتِي مِثْلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَي الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ. فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ

۱. سورة انعام (۶) آیه ۱۶۰.

۲. در «بحار، جلد ۷۳» ضبط به همین گونه است، لیکن در «امالی صدوق» و در «بحار، جلد ۲۲»، «لَيْلَتِكَ» ضبط است.

لَهُ ثُلَاثَا إِيمَانٍ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَنْصُرَكَ [وَنَصْرَكَ (خ)] إِيَّاهُ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ
الإِيمَانَ.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - يَا عَلِيُّ - لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ (۱) لَمَّا
عَذَّبَ اللَّهُ أَحَدًا بِالنَّارِ. (۲)

وَأَنَا أَقْرَأُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.
فَقَالَ (۳) وَكَأَنَّهُ قَدْ أُلْقِمَ حَجَرًا؛ (۴)

روزی رسول خدا ﷺ از اصحابش پرسید: کدام یک از شما روزه دهر (۵)
می‌گیرد؟ سلمان گفت: من. پرسید: کدامتان همواره شب زنده‌دار است؟ سلمان
گفت: من. پرسید: کدامتان هر روز قرآن را ختم می‌کند؟ سلمان گفت: من.
یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به خشم آمد و گفت: ای رسول خدا، سلمان
مردی از فارس است، می‌خواهد بر ما قریشیان فخر بفروشد، می‌پرسی کدام یک
از شما همواره روزه است، می‌گوید: من (در حالی که در بیشتر روزها وی روزه
نیست) می‌پرسی کدام یک از شما همواره شب زنده‌دار است، می‌گوید: من (در
حالی که بیشتر شب را خواب است) می‌پرسی کدام یک قرآن را هر روز ختم

۱. در «امالی صدوق» آمده است: كمحبة اهل السماء لك

۲. این عبارت - بدین گونه - تنها در «تفسیر برهان ۵: ۷۹۸» آمده است. در دیگر منابع (امالی، بحار، معانی الأخبار و ...) ضبط چنین است: «لَمَّا عَذَّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ»؛ آخدی به آتش دوزخ عذاب نمی‌شد.

۳. در مآخذ «فقام» ضبط است، ضبط مؤلف ﷺ خطای سهوی است.

۴. امالی صدوق: ۳۴ - ۳۵، مجلس ۹، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۲: ۳۱۷ - ۳۱۸، حدیث ۲ (و جلد ۷۳، ص ۱۸۱ - ۱۸۲، حدیث ۱).

۵. یعنی همواره در حال روزه است.

می‌کند، می‌گوید: من (در حالی که بیشتر روز را صامت است و قرآن نمی‌خواند). پیامبر ﷺ فرمود: ای فلانی، کجا برایت مثل لقمان حکیم یافت می‌شود؟! از او پرس، خبرت می‌دهد.

آن مرد پرسید: ای ابو عبدالله، مگر نمی‌پنداری که روزه دهر می‌گیری؟ سلمان پاسخ داد: آری. آن مرد گفت: بیشتر روزها دیدمت که غذا می‌خوری! سلمان گفت: آن گونه که تو فکر می‌کنی نیست. در ماه سه روز، روزه می‌گیرم. خدای متعال فرمود: «هرکه یک کار نیک کند، ده برابر پاداش دارد» و روزه شعبان را به رمضان وصل می‌کنم، روزه دهر (همواره روزه‌دار) این است. آن مرد پرسید: آیا نمی‌پنداری که سراسر شب را بیدار و در حال احیایی؟ سلمان پاسخ داد: چرا. آن مرد گفت: [تو را دیدم که] بیشتر شب را خوابی! سلمان گفت: آن گونه که فکر کرده‌ای نیست. شنیدم حبیبم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هرکه با طهارت بخوابد، گویا همه شب را احیا کرده است و من با وضو می‌خوابم.

آن مرد پرسید: مگر گمانت این نیست که هر روز قرآن را ختم می‌کنی؟ سلمان پاسخ داد: آری. آن مرد گفت: بیشتر روز را که ساکتی! سلمان گفت: چنان که تو باور کرده‌ای نیست. شنیدم رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام می‌فرمود: ای ابوالحسن، مَثَل تو در میان امت، مَثَل سوره «قل هو الله أحد» می‌باشد. هرکه آن را سه بار بخواند [گویا] قرآن را ختم کرده است. [ای علی] هرکه تو را به زبان دوست بدارد، یک سوّم ایمانش کامل است، و هرکه تو را به قلب و زبان دوست بدارد، دو سوّم ایمانش کامل می‌شود، و هرکه

تو را به دل و زبان دوست بدارد و با دست یاریات کند، ایمان را کامل کرده است.

ای علی، سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، اگر اهل زمین تو را همچون اهل آسمان دوست می داشتند، خدا هیچ کس را به دوزخ عذاب نمی کرد. و من سورة «قل هو الله احد» را در هر روز، سه بار می خوانم. آن مرد برخاست در حالی که گویا در گلویش سنگ افتاد.

حدیث (۶)

[ذکر صلوات کفّاره گناهان]

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن ابراهیم بن اسحاق، گفت: به ما خبر داد احمد بن محمد همدانی، از علی بن حسین [حسن] ^(۱) بن علی بن فضال، از پدرش که گفت:

قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيُكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.

وَقَالَ علیه السلام: الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ تعالى التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ [والتَّكْبِيرَ]؛ ^(۲)

امام رضا علیه السلام فرمود: هر که توانایی پرداخت کفّاره گناهانش را ندارد، بر محمد و آلش زیاد صلوات بفرستد؛ چرا که صلوات، گناهان را [از ته] فرو می پاشاند.

۱. این واژه، در «امالی صدوق» حسن و در «بحار الأنوار» حسین، ضبط است.

۲. امالی شیخ صدوق: ۷۳، مجلس ۱۷، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۹۱: ۴۷-۴۸، حدیث ۲.

و آن حضرت فرمود: صلوات بر محمد و آل او، نزد خدا، با تسبیح و تهلیل و تکبیر برابر است.

حدیث (۷)

[ماجرای ولایت علی علیه السلام و خلق دوزخ]

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن احمد سنائی رحمته الله، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن ابی عبد الله کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از عکرمه، از ابن عباس که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ لَمَّا [ما (خ)] خَلَقْتُ النَّارَ؛ ^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی فرمود: اگر مردم - همه شان - بر ولایت علی علیه السلام گرد می آمدند، آتش [دوزخ] را نمی آفریدم.

حدیث (۸)

[حکایت عربی که چهار هزار درهم می خواست]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمته الله.

در این کتاب، با حذف اسناد، آمده است:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَخَلَ مَكَّةَ وَهُوَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ، فَوَجَدَ أَعْرَابِيًّا مُتَعَلِّقًا

۱. امالی شیخ صدوق: ۶۵۷، مجلس ۹۴، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۴۷، حدیث ۴.

بِاسْتَارِ الْكُفَّةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا مَنْ لَا يَخْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، أُرْزُقِ
الْأَعْرَابِيَّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ.

قَالَ: فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا أَعْرَابِيٌّ؟

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: أَنْتَ وَاللَّهِ حَاجَتِي.

قَالَ: سَلْ يَا أَعْرَابِيٌّ.

قَالَ: أُرِيدُ أَلْفَ دِرْهَمٍ لِلصَّدَاقِ، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ أَقْضِي بِهَا دَيْنِي، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ
أَشْتَرِي بِهَا دَارًا، وَأَلْفَ دِرْهَمٍ أَتَعَيِّشُ بِهَا.

قَالَ عليه السلام: أَنْصَفْتَ يَا أَعْرَابِيٌّ، إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَكَّةَ، فَاسْأَلْ عَن دَارِي بِمَدِينَةِ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَأَقَامَ الْأَعْرَابِيُّ أُسْبُوعًا بِمَكَّةَ وَخَرَجَ فِي طَلَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ^(۱) وَنَادَى: مَنْ
يَدُلُّنِي عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَلَقِيَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَقَالَ: أَنَا أَذْلُكَ عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: مَنْ
أُمُّكَ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. قَالَ: مَنْ جَدُّكَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. قَالَ: مَنْ جَدَّتُكَ؟ قَالَ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ.
قَالَ: مَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.

۱. در «ارشاد القلوب»، «إلى المدينة» و در «امالی صدوق» و «بحار»، «إلى مدينة الرسول» ضبط
است.

قَالَ: قَدْ أَخَذَتِ الدُّنْيَا بِطَرْفَيْهَا، امْشِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقُلْ لَهُ: إِنَّ الْأَعْرَابِيَّ صَاحِبَ الضَّمَانِ بِمَكَّةَ عَلَى الْبَابِ.

فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ وَقَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا بِالْبَابِ يَزْعُمُ أَنَّهُ صَاحِبُ ضَمَانٍ بِمَكَّةَ.
قَالَ: فَخَرَجَ وَطَلَبَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ، فَقَالَ لَهُ: يَا سَلْمَانُ، أَعْرِضِ الْحَدِيقَةَ الَّتِي غَرَسَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى التُّجَارِ.

فَدَخَلَ سَلْمَانُ السُّوقَ وَعَرَضَ الْحَدِيقَةَ فَبَاعَهَا بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَخْضَرَ الْمَالَ.

وَأَخْضَرَ الْأَعْرَابِيُّ، فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا لِنَفَقَتِهِ. وَوَقَعَ الْخَبَرُ بِالْمَدِينَةِ ^(۱) إِلَى فُقَرَاءِ الْمَدِينَةِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَالِدَرَاهِمُ مَضْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَقْبِضُ قَبْضَةً فَيُعْطِي رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى لَمْ يَبْقَ لَهُ دِرْهَمٌ وَاحِدٌ مِنْهَا.

وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ عليها السلام: يَا بَنَ عَمٍّ، بَعْتَ الْحَدِيقَةَ الَّتِي غَرَسَهَا لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالِدِي؟

فَقَالَ: نَعَمْ بِخَيْرٍ مِنْهَا عَاجِلًا وَآجِلًا.

قَالَتْ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا فِي مَمْشَاكَ. ^(۲) ثُمَّ قَالَتْ لَهُ: أَنَا جَائِعَةٌ وَابْنَايَ جَائِعَانِ وَلَا شَكَّ أَنَّكَ مِثْلِي. ^(۳)

فَخَرَجَ عَلَيَّ عليه السلام لِيَقْتَرِضَ شَيْئًا يُخْرِجُهُ ^(۴) عَلَى عِيَالِهِ.

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، أَتَيْنَ ابْنُ عَمِّي؟ فَقَالَتْ لَهُ: خَرَجَ يَا

۱. در «ارشاد القلوب» آمده است: فَرَفَعَ الْخَبَرَ إِلَى فُقَرَاءِ الْمَدِينَةِ.

۲. در «ارشاد القلوب»، «جَزَاكَ اللَّهُ فِي مَمْشَاكَ» ضبط است.

۳. در «ارشاد القلوب»، «مِثْلُنَا» ضبط است.

۴. در «ارشاد القلوب» (نسخه نور ۳/۵) این واژه، «لِيُضَرِّفَهُ» ضبط است.

رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالَ: هَاكَ هَذِهِ الدَّرَاهِمُ، فَإِذَا جَاءَ ابْنُ عَمِّي فَقُولِي لَهُ يَبْتَاعُ لَكُمْ بِهَا طَعَامًا.

وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: جَاءَ ابْنُ عَمِّي؟ فَإِنِّي أَجِدُ رَائِحَةً طَيِّبَةً!

قَالَتْ: نَعَمْ وَنَاوَلْتُهُ الدَّرَاهِمَ وَكَانَتْ سَبْعَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا سُودًا هَجَرِيَّةً، وَذَكَرْتُ لَهُ مَا قَالَ لَهَا.

فَقَالَ: يَا حَسَنُ قُمْ مَعِي، فَاتَيَا السُّوقَ وَإِذَا هُمَا بِرَجُلٍ وَاقِفٍ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ يُقْرِضُ الْوَفِيِّ الْمَلِيَّ؟

فَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ: يَا بُنَيَّ تُعْطِيهِ الدَّرَاهِمُ؟ قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ يَا أَبَتَاهُ. فَأَعْطَاهُ الدَّرَاهِمَ وَمَضَى إِلَى رَجُلٍ يَسْتَقْرِضُ ^(۱) مِنْهُ شَيْئًا، فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ وَمَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: اشْتَرِ مِنِّي هَذِهِ النَّاقَةَ. فَقَالَ: لَيْسَ مَعِيَ ثَمَنُهَا. قَالَ: فَإِنِّي أَنْظُرُكَ بِهَا. قَالَ: بِكُمْ يَا أَعْرَابِيٌّ؟ قَالَ: بِمِائَةِ دِرْهَمٍ. قَالَ: خُذْهَا يَا حَسَنُ.

وَمَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ آخَرٌ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَتَبِيعُ النَّاقَةَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَغْزُو عَلَيْهَا أَوَّلَ غَزْوَةٍ يَغْزُوهَا ابْنُ عَمِّكَ.

قَالَ لَهُ: إِنْ قَبِلْتَهَا فَهِيَ لَكَ بِلاَ ثَمَنِ. قَالَ: مَعِيَ ثَمَنُهَا، فَبِكُمْ اشْتَرَيْتَهَا؟ قَالَ: بِمِائَةِ دِرْهَمٍ. قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: فَلَكَ سَبْعُونَ وَمِائَةُ دِرْهَمٍ.

فَقَالَ: خُذْهَا يَا حَسَنُ وَسَلِّمِ النَّاقَةَ إِلَيْهِ، وَالْمِائَةُ لِلْأَعْرَابِيِّ الَّذِي بَاعَنَا النَّاقَةَ وَالسَّبْعُونَ لَنَا نَأْخُذُ بِهَا شَيْئًا.

فَأَخَذَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّرَاهِمَ وَسَلِّمَ النَّاقَةَ.

۱. در «ارشاد القلوب»، «ليقرض» ضبط است.

قَالَ: فَمَضَيْتُ أَطْلُبُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي ابْتَعْتُ مِنْهُ النَّاقَةَ لِأَعْطِيَهُ الشَّمْنَ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَكَانٍ لَمْ أَرَهُ فِيهِ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَبَسَّمَ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتَطْلُبُ الْأَعْرَابِيَّ الَّذِي بَاعَكَ النَّاقَةَ لِتُؤَفِّيَهُ ثَمَنَهَا؟

فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي.

فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، الَّذِي بَاعَكَ النَّاقَةَ جَبْرِئِيلُ، وَالَّذِي اشْتَرَاهَا مِنْكَ مِيكَائِيلُ، وَالنَّاقَةُ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ، وَالْدَّرَاهِمُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمَلِيِّ الْوَفِيِّ؛^(۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پی انجام کاری، به مکه درآمد. یک اعرابی را دید که دستانش را به پرده‌های کعبه آویخته است و می‌گوید: ای کسی که در مکان نمی‌گنجد و مکانی از او تهی نیست، این اعرابی را چهار هزار درهم روزی کن. امام (علیه السلام) پیش رفت و پرسید: ای اعرابی، چه می‌گویی؟

اعرابی پرسید: تو که هستی؟

امام (علیه السلام) فرمود: من علی بن ابی طالبم.

اعرابی گفت: واللّه، حاجت من تویی.

امام (علیه السلام) فرمود: ای اعرابی، خواسته‌ات را بگو.

اعرابی گفت: هزار درهم برای مهریه می‌خواهم [تا زن بستانم] و هزار درهم برای آدای دین، و هزار درهم برای خرید خانه، و هزار درهم برای زندگی و گذران روزگار.

۱. ارشاد القلوب ۲: ۲۲۱-۲۲۲؛ نیز بنگرید به، امالی صدوق: ۴۶۷-۴۶۸، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۴۱: ۴۴-۴۵، حدیث ۱.

امام علیه السلام فرمود: ای اعرابی، منصفانه سخن گفتی، هرگاه از مکه رهسپار شدی، خانه‌ام را در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شو.

اعرابی یک هفته در مکه ماند [سپس به مدینه رفت] و در پی امیرالمؤمنین علیه السلام برآمد. صدا می‌زد: چه کسی مرا به خانه امیرالمؤمنین راه می‌نماید؟
امام حسین علیه السلام به او برخورد و فرمود: من راهنمایی‌ات می‌کنم.

اعرابی پرسید: پدرت کیست؟ فرمود: امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب.
پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمه زهرا (سرور زنان جهانیان)، پرسید:
جدّات کیست؟ فرمود: رسول خدا (محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب)، پرسید:
جدّه‌ات کیست؟ فرمود: خدیجه (دختر خُوَیلد)، پرسید: برادرت کیست؟
فرمود: حسن بن علی.

اعرابی گفت: همه دنیا را در دست داری، سوی امیرالمؤمنین برو و به او بگو:
همان اعرابی صاحب ضمان - در مکه - دم در است.

حسین علیه السلام داخل شد و گفت: یک اعرابی در خانه است، می‌پندارد صاحب ضمان در مکه می‌باشد.

امام علیه السلام بیرون آمد و سلمان فارسی را طلبید و به او گفت: ای سلمان، باغی را
که پیامبر برایم کاشت، بر تاجران عرضه کن.

سلمان به بازار درآمد و باغ را به فروش گذاشت و آن را دوازده هزار درهم
فروخت و مال را حاضر ساخت.

امام علیه السلام اعرابی را فراخواند و او را چهار هزار درهم داد و نیز چهل درهم
برای نفقه [برای خرج‌هایش] داد. خبر به فقرای مدینه رسید، سوی آن حضرت

گرد آمدند. درهم‌ها پیش روی او ریخته بود. مشت مشت می‌گرفت و به یکی یکی آنها می‌داد تا اینکه یک درهم از آنها باقی نماند.

آن حضرت به منزل آمد و فاطمه علیها السلام به او فرمود: ای پسر عمو، باغی را که پدرم رسول خدا برایت غرس کرد، فروختی؟

امام علیه السلام فرمود: آری، به خیری که در دنیا و آخرت - از آن - عایدمان شود. فاطمه علیها السلام فرمود: خدا تو را در این حرکت، جزای خیر دهد. سپس فرمود: من گرسنه‌ام و دو فرزندم گرسنه‌اند، و بی‌گمان تو هم مثل منی.

علی علیه السلام بیرون آمد تا برای خانواده‌اش چیزی قرض کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای فاطمه، پسر عمویم کجاست؟ فاطمه علیها السلام فرمود: ای رسول خدا، بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این درهم‌ها را بگیر، هنگامی که پسر عمویم آمد، بگو برایتان طعامی بخرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و علی علیه السلام آمد و پرسید: پسر عمویم اینجا آمد؟ بوی خوشی را می‌یابم!

فاطمه علیها السلام فرمود: آری و درهم‌ها را (که ۱۷ درهم سیاه هجری بود) به او داد و آنچه را پیامبر به آن بانو فرمود، برای علی علیه السلام بیان داشت.

امام علیه السلام فرمود: ای حسن، برخیز و با من بیا. به بازار رفتند، ناگهان مردی را دیدند که ایستاده است و می‌گوید: چه کسی به ثروتمند خوش‌قول، قرض می‌دهد؟ امام علیه السلام به فرزندش حسن فرمود: پسرم درهم‌ها را به او می‌دهی؟ حسن فرمود: با کمال میل پدرم.

حسن درهم‌ها را به او داد و امام سوی شخصی به راه افتاد تا از او چیزی را

قرض کند. در راه به یک اعرابی برخورد که ناقه‌ای همراهش بود و به امام علیه السلام گفت: این ناقه را از من بخر. امام علیه السلام فرمود: پولش را ندارم. اعرابی گفت: نسیه می‌دهم. امام علیه السلام پرسید: چند؟ اعرابی گفت: صد درهم. امام علیه السلام به حسن فرمود: ناقه را بگیر.

امام علیه السلام با حسن علیه السلام به راه افتادند و به اعرابی دیگری برخوردند، وی پرسید: ای علی، ناقه را می‌فروشی؟ امام پرسید: با آن می‌خواهی چه کنی؟ گفت: می‌خواهم در اوّل غزوه پسر عمویت با آن به جنگ روم.

امام علیه السلام فرمود: اگر قبول کنی، بدون قیمت [و دریافت بهای آن] مال تو باشد. اعرابی گفت: پولش را دارم. چند خریده‌ای؟ فرمود: ۱۰۰ درهم. اعرابی گفت: من ۱۷۰ درهم می‌پردازم.

امام فرمود: ای حسن، درهم‌ها را بگیر و ناقه را به او بسپار. ۱۰۰ درهم آن مال آن اعرابی باشد که ناقه را به ما فروخت و ۷۰ درهم آن از ماست. با آن چیزی [برای خوردن] بگیریم.

امام حسن علیه السلام درهم‌ها را گرفت و ناقه را به وی سپرد.

علی علیه السلام می‌فرماید: رفتم تا اعرابی‌ای را که ناقه را از او خریدم بیابم و بهای ناقه را پردازم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مکانی - بر وسط راه - دیدم که پیش از آن، او را آنجا ندیده بودم. چون نگاهش به من افتاد، تبسم کرد و فرمود: ای ابوالحسن، اعرابی‌ای را که ناقه را به تو فروخت می‌جویی تا بهای آن را پردازی؟

گفتم: آری والله، پدر و مادرم به فدایت!

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، ناقه را جبرئیل به تو فروخت، میکائیل از تو خرید. آن ناقه از ناقه‌های بهشت بود و آن درهم‌ها از نزد پروردگار جهانیان، خدای توانگر نیک عهد.

[یادآوری لازم]

این بنده ضعیف میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این خبر را شیخ صدوق (محمد بن بابویه) در امالی‌اش (در مجلس ۷۱) به نحو مبسوط‌تر از این روایت می‌کند و در آن عبارتی است که با مذهب امامیه ساز نمی‌افتد. می‌گوید: روایت است از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از عُمَر بن سَهْل بن اسماعیل دِیَنُورِی، از زید بن اسماعیل صائغ، از معاویه بن هشیم [هشام]^(۱) از سفیان، از عبدالملک بن عمر [عُمیر]، از خالد بن ربیع، که چون امیرالمؤمنین بر فاطمه درآمد:

قَالَتْ: ^(۲) أَنَا جَائِعَةٌ وَابْنَايَ جَائِعَانِ، وَلَا أَشْكُ إِلَّا وَأَنْتَ مِثْلُنَا فِي الْجُوعِ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمٌ.
وَأَخَذَتْ بِطَرْفِ ثَوْبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا فَاطِمَةُ خَلِينِي، فَقَالَتْ:
لَا وَاللَّهِ أَوْ يَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَبِي.
فَهَبَّطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، يُقْرِئُكَ رَبُّكَ السَّلَامَ
وَيَقُولُ: أَقْرِئْ عَلِيًّا مِنِّي السَّلَامَ، وَقُلْ لِفَاطِمَةَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبِي
عَلَى يَدَيْهِ.

۱. در مصدر - تا این راوی - به جای «عن» (از)، واژه «حَدَّثَنَا» ضبط است.

۲. در «امالی صدوق» آمده است: قالت فاطمة ...

فَلَمَّا أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْزِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَدَ فَاطِمَةَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ،
فَقَالَ: يَا بُنَيْتُ مَا لَكَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ؟

قَالَتْ: يَا أَبَتِ، ^(۱) بَاعَ الْحَائِطُ الَّذِي غَرَسْتَهُ لَهُ بِائِثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَلَمْ
يُعْجِسْ لَنَا مِنْهَا ^(۲) دِرْهَمًا نَشْتَرِي بِهِ طَعَامًا.

فَقَالَ: يَا بُنَيْتُ، إِنَّ جَبْرِئِيلَ يُقَرِّئُنِي مِنْ رَبِّي السَّلَامَ، وَيَقُولُ أَقْرَأْ عَلِيًّا
مِنِّي السَّلَامَ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبَنِي عَلَى يَدَيْهِ.
قَالَتْ فَاطِمَةُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا أَعُودُ أَبَدًا؛ ^(۳)

چون امیرالمؤمنین علی بر فاطمه در آمد، آن بانو فرمود: من
گرسنه‌ام و دو پسر گرسنه‌اند و شک ندارم تو هم در گرسنگی
مانند مایی و برای ما درهمی وجود ندارد.

فاطمه جامه علی را کشید. علی فرمود: ای فاطمه،
رهایم کن. فاطمه فرمود: والله، این کار را نکنم تا پدرم میان من
و تو حکم کند.

جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و فرمود: ای محمد،
پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی را از جانب من
سلام برسان و به فاطمه بگو: شایسته نیست به علی پرخاش کنی.
چون رسول خدا به منزل علی آمد، فاطمه را دید که با علی
بگو مگو دارد، فرمود: دخترم، چرا با علی مشاجره می‌کنی؟

۱. در «امالی صدوق»، «یا ابْتِ» ضبط است.

۲. در «امالی صدوق»، «منه» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۴۶۹ - ۴۷۰؛ بحار الأنوار ۴۱: ۴۶.

فاطمه فرمود: ای پدر، باغی را که برایش کاشتی، به دوازده هزار درهم فروخت و برای ما درهمی نگذاشت که با آن خوراکی بخریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم، جبرئیل از جانب پروردگارم مرا سلام می‌رساند و می‌گوید: علی را از طرف من سلام برسان و به من امر فرمود که به تو بگویم: شایسته تو نیست که به علی برآشوبی.

فاطمه علیها السلام فرمود: از خدا آمرزش می‌طلبم و هرگز به این رفتار بازنگردم.

سپس حدیث را آن گونه که ما از دیلمی رضی الله عنه روایت کردیم، می‌آورد.

[تحقیقی پیرامون روایت صدوق در امالی]

که در آن نسبت زشتی به فاطمه علیها السلام هست [

این حدیث صدوق رضی الله عنه از اموری است که باید آن را به دیوار زد؛ چراکه ساحت عصمت بتول علیها السلام از مثل این کار زشت منزّه است؛ زیرا این کار، رفتار زنِ بد دهنِ سلیطه پستی است که ناموس و شرف را بلعید و حیا را زیر پا نهاد و باکی نداشت که شوهرش را اذیت کند و آبروی او را میان مردم ببرد.

افزون بر این، پست فطرت و شکم‌وست و بر سختی‌های روزگار بردبار نمی‌ماند، به قضای خدا راضی نیست و خود را در معرض خشم پروردگار درمی‌آورد.

خلاصه: این رفتار کجا نسبتی دارد با انفاق آن بانو، طعام [خود و خانواده‌اش]

را به مسکین و یتیم و اسیر، و سه شب و روز را (به همراه دو فرزند و شوهر و کنیزشان) گرسنه به سر بردن و با آب افطار کردن.^(۱)

آیا کسی که این کار از او بروز یافت، به چنین رفتار زشتی (که جز از مردمان پست سر نمی‌زند) دست می‌یازد؟!

این کار، جز خلط‌های ناصبی‌ها نیست؛ کسانی که اخبار دروغ را در راستای آسیب زدن به اهل بیت نبوت جعل می‌کنند؛ مانند حدیث ازدواج علی علیه السلام با دختر ابو جهل (و نظایر آن).

همه این گونه روایات، از روی حسادت و کینه است تا با این خرافه‌ها، مناقب و فضایل آنها را (که شرق و غرب را در بر گرفته و همه جا را پُر ساخته است) پنهان سازند «و خدا جز تمام شدن نور خویش را بر نمی‌تابد، هرچند کافران را خوش نیفتد».^(۲)

این روایت، از شخصی چون صدوق رحمته الله علیه جای شگفتی دارد؛ زیرا بی آنکه آن را رد کند و ساختگی بودنش را یادآور شود، آن را روایت می‌کند.

شاید صدوق رحمته الله علیه به خاطر نزول جبرئیل و ابلاغ سخنی که ذکر شد در حق علی علیه السلام فریب خورد و در نیافت که مخلوط، قدح را با مدح برای این هدف می‌آمیزد که مانند این شیخ به آن تن دهد و برای شاگردانش آن را روایت کند تا در طول روزگار (و با گذشت دوران‌ها و زمان‌ها) ماندگار شود و حجتی علیه شیعه امامیه باقی بماند.

۱. اشاره‌ای است به شأن نزول آیه ۸ سوره انسان ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾

(بنگرید به، تفسیر قمی ۲: ۳۹۸-۳۹۹).

۲. ﴿وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ تَتِمَّ تَوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (سوره توبه، آیه ۳۲).

شیعه‌ای که به عصمت فاطمه زهرا قائل‌اند و صدور گناه کوچک یا بزرگ را از آن بانو جایز نمی‌شمارند، چه رسد به اینکه با شخصی چون امیرالمؤمنین علیه السلام در بیفتد، کسی که ردّ بر او، دست ردّ بر خداست و طاعت آن حضرت (همچون طاعت خدا و پیامبر) واجب می‌باشد و تسلیم در برابر او (مانند تسلیم در برابر امر خدا و پیامبر) واجب است.

زیرا آن حضرت امامی است که طاعتش از سوی خدا واجب شد. آن حضرت جز حق را نمی‌گوید و جز درست و صواب را انجام نمی‌دهد. از این کار آن بانو (بر اساس این روایت) لازم می‌آید که فاطمه علیها السلام به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت آن حضرت قائل نباشد (از این سخن به خدا پناه می‌بریم) تا به انجام امور الهی آن حضرت، اعتراض کند (از آنچه مشرکان می‌گویند و از تهمت‌های بی‌دینان، به خدا پناه می‌بریم).

به امثال این فضایل، کسانی فریب می‌خورند که برای امام خویش فضیلتی نمی‌یابند که آن را روایت کنند. از این رو، مانند غریق به هر خار و خسی که ببینند چنگ می‌آورند (چنان که حال مخالفان ما نسبت به امامانشان چنین است). اما شیعیان (بحمد الله) از این کارها بی‌نیاز و در سعه‌اند؛ زیرا فضایل امامانشان علیهم السلام آسمان‌ها و زمین را پُر ساخته است تا آشکار گردد که خدایی جز «الله» نیست.

آنان چه نیازی به امثال این مُزخرفات دارند (ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات خدا بر محمد و آل پاک آن حضرت باد).

حدیث (۹)

[ذکر فضائل علیؑ از زبان زنی که نامرئی شد]

الأمالی، اثر صدوقؑ.

صدوقؑ می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن ابراهیم بن اسحاقؑ گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن جریر طبری، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن محمد، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن یحیی دهان، گفت:

كُنْتُ بِبَغْدَادَ عِنْدَ قَاضِي بَغْدَادَ وَاسْمُهُ سَمَاعَةُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ بَغْدَادَ فَقَالَ لَهُ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْقَاضِي، إِنِّي حَبَجْتُ فِي السَّنِينَ الْمَاضِيَةِ فَمَرَرْتُ بِالْكُوفَةِ فَدَخَلْتُ فِي مَرْجِعِي إِلَى مَسْجِدِهَا، فَبَيْنَا أَنَا وَقِفٌ فِي الْمَسْجِدِ أُرِيدُ الصَّلَاةَ إِذْ أَمَامِي امْرَأَةٌ أَعْرَابِيَّةٌ بَدَوِيَّةٌ مُرْخِيَةُ الذَّوَائِبِ، عَلَيْهَا شِمْلَةٌ، وَهِيَ تُنَادِي وَتَقُولُ:

يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَاوَاتِ، يَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ، يَا مَشْهُورًا فِي الْآخِرَةِ، يَا مَشْهُورًا فِي الدُّنْيَا جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ وَالْمُلُوكُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَإِضْمَارِ ذِكْرِكَ فَأَبَى اللَّهُ لِذِكْرِكَ إِلَّا عُلُوًّا، وَلِنُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَتَمَامًا، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: يَا أَمَةَ اللَّهِ، مَنْ هَذَا الَّذِي تَصِفُهُ^(۱) بِهَذِهِ الصِّفَةِ؟

قَالَتْ: ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: لَهَا أَيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ؟

قَالَتْ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي لَا يَجُوزُ التَّوْحِيدُ إِلَّا بِهِ وَبِوَلَايَتِهِ.

قَالَ: فَالْتَفَتُّ إِلَيْهَا فَلَمْ أَرَ أَحَدًا؛^(۲)

۱. در «امالی صدوق»، «تصفینة» ضبط است.

۲. امالی صدوق: ۴۰۸-۴۰۹، مجلس ۶۳، حدیث ۱۳؛ بخار الأنوار ۳۹: ۱۶۳، حدیث ۲.

حسن بن یحیی دَهَّان می‌گوید: در بغداد، نزد قاضی بغداد که «سَماعه» نام داشت، بودم. مردی از بزرگان بغداد بر او درآمد و گفت: خدا قاضی را به سامان بدارد! در سال‌های گذشته حج گزاردم، به کوفه گذرم افتاد. در بازگشتم به مسجد کوفه رفتم، ایستادم تا نماز بخوانم، ناگهان در جلو خویش یک زن اعرابی بادیه‌نشین را دیدم که گیسوانش آویزان بود و عبایی بر دوش داشت و با صدای بلند می‌گفت:

ای مشهور در آسمان‌ها و زمین، ای مشهور در دنیا و آخرت، جبّاران و شاهان کوشیدند نورت را خاموش سازند و نامت را از یاد ببرند، اما خدا نخواست جز اینکه نامت را بلند گرداند و نورت را روشنی بخشد و کامل سازد، هرچند مشرکان بدشان آید.

پرسیدم: ای کنیز خدا، این شخص را که بدین صفت توصیف کردی، کیست؟
گفت: وی امیرالمؤمنین است.

پرسیدم: کدام امیرالمؤمنین؟

گفت: علی بن ابی طالب، کسی که توحید جز به او و ولایتش جایز نیست.
سویش رو کردم، آحَدی را ندیدم.

حدیث (۱۰)

[حکایت سیب بهشتی که میان پنج تن علیه السلام دست به دست شد]

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن قَطَّان، گفت: برای ما

حدیث کرد عبدالرحمان بن محمد حسینی،^(۱) گفت: برای ما حدیث کرد فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن حسین بن محمد، گفت: به من خبر داد علی بن محمد [احمد (خ)] بن حسین بن سلیمان قَطَّان، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن جبرئیل همدانی، گفت: به ما خبر داد ابراهیم بن جبرئیل، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله جرجانی، از نَعِیم نَخَعی، از ضحاک، از ابن عباس که گفت:

كُنْتُ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ وَبِيَدِهِ تَفَاحَةٌ وَحَيًّا بِهَا النَّبِيُّ ﷺ، وَحَيًّا بِهَا النَّبِيُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَحَيَّا بِهَا عَلِيًّا وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ﷺ فَحَيَّا بِهَا الْحَسَنَ فَقَبَّلَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ﷺ وَحَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ وَقَبَّلَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ، فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ فَحَيَّا بِهَا فَاطِمَةَ، فَقَبَّلَتْهَا وَرَدَّتْهَا إِلَى النَّبِيِّ.

فَتَحَيَّا بِهَا النَّبِيُّ ثَانِيَةً وَحَيَّا بِهَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَحَيَّا، فَلَمَّا هَمَّ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَقَطَتِ التَّفَاحَةُ مِنْ أَطْرَافِ أَمَامِهِ فَأَنْفَلَقَتْ نِصْفَيْنِ،^(۲) فَسَطَعَ مِنْهَا نُورٌ حَتَّى بَلَغَ السَّمَاءَ الدُّنْيَا.

وَإِذَا عَلَيْهَا سَطْرَانِ مَكْتُوبَانِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ ﷻ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَمَّا لِمُحِبِّهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ؛^(۳)

۱. در «امالی صدوق» حسنی ضبط است.

۲. در «امالی صدوق» و «بحار»، «بِضْفَيْنِ» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۵۹۶، مجلس ۸۷، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۳۷: ۹۹، حدیث ۱.

ابن عباس می‌گوید: روزی پیش رسول خدا ﷺ نشستیم و نزد آن حضرت، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام قرار داشتند که ناگهان جبرئیل با سیبی در دست فرود آمد و آن را به پیامبر ﷺ هدیه داد، و پیامبر ﷺ آن را به علی علیهم‌السلام تعارف نمود. علی علیهم‌السلام آن را پذیرفت و به پیامبر ﷺ بازگرداند. پیامبر ﷺ آن را گرفت و به حسن علیهم‌السلام هدیه داد. حسن علیهم‌السلام آن را بوسید و به پیامبر بازگرداند. پیامبر آن را تبرک نمود و به حسین علیهم‌السلام هدیه داد. حسین آن را گرفت و بوسید و به پیامبر بازگرداند. پیامبر به آن برکت طلبید و آن را به فاطمه علیهم‌السلام داد. فاطمه علیهم‌السلام آن را بوسید و به پیامبر برگرداند.

پیامبر ﷺ بار دوم به آن برکت خواست و آن را به علی هدیه کرد. علی علیهم‌السلام بار دوم به آن برکت طلبید و می‌خواست به پیامبر ﷺ بازگرداند، سیب از میان انگشتانش افتاد و دو نیم شد و نوری از میان آن درخشید و آسمان دنیا را در نور دید.

ناگهان [دیدند] دو سطر بر آن مکتوب است: به نام خداوند بخشنده مهربان، این تحفه‌ای است از خدا به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین دو نوه رسول خدا، و امانی است برای محبان آنها - در روز قیامت - از دوزخ.

حدیث (۱۱)

[فضایل علی علیهم‌السلام از زبان خودش]

از مناقب ابن شاذان، اثر محمد بن احمد بن شاذان رحمه‌الله.

از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت است که فرمود:

وَاللّٰهُ لَقَدْ خَلَفَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي أُمَّتِهِ وَأَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِ، وَإِنَّ
وَلَايَتِي لَتَلَزُمُ أَهْلَ السَّمَاءِ كَمَا تَلَزُمُ أَهْلَ الْأَرْضِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَذَكَّرُ فَضْلِي وَذَلِكَ
تَسْبِيحُهَا عِنْدَ اللّٰهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُونِي أَهْدِكُمْ سَوَاءَ السَّبِيلِ، وَلَا تَأْخُذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا فَتَضِلُّوا.
أَنَا وَصِيُّ نَبِيِّكُمْ، وَخَلِيفَتُهُ، وَإِمَامُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمِيرُهُمْ وَمَوْلَاهُمْ، وَأَنَا قَائِدُ شِيعَتِي
إِلَى الْجَنَّةِ، وَسَائِقُ أَعْدَائِي إِلَى النَّارِ.
أَنَا سَيِّفُ اللّٰهِ عَلَى أَعْدَائِهِ، وَرَحْمَتُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، أَنَا صَاحِبُ حَوْضِ رَسُولِ
اللّٰهِ ﷺ، وَلِوَانِهِ وَصَاحِبُ مَقَامِ شَفَاعَتِهِ.

وَالْحَسَنُ ^(۱) وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، خُلَفَاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ، وَأَمَنَّاؤُهُ
عَلَى وَحْيِهِ، وَأَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ نَبِيِّهِ، وَحُجَجُ اللّٰهِ عَلَى بَرِيَّتِهِ: ^(۲)

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اُمت مرا جانشین
خود ساخت. پس از پیامبر من حجت خدا بر آنهایم. ولایتم چنان که برای اهل
آسمان الزامی است، برای اهل زمین الزامی است و فرشتگان فضل مرا مذاکره
می کنند و همین کار، تسبیح آنها نزد خداست.

ای مردم، مرا پیروید، شما را به راه راست هدایت می کنم. به راست و چپ
نروید که گمراه می شوید.

منم وصی پیامبر و خلیفه او و امام مؤمنان و امیر و مولای آنان، شیعیانم را به
بهشت رهنمون می شوم و دشمنانم را به دوزخ می رانم.

۱. در «مائة منقبة» آمده است: أَنَا وَالْحَسَنُ ...

۲. مائة منقبة: ۵۹، منقبت ۳۲.

من شمشیر خدا بر دشمنان او و رحمت خدا بر اولیای خدایم. منم صاحب حوض پیامبر و پرچمدار و صاحب مقام شفاعت او. من و حسن و حسین و نه نفر از نسل حسین، خلفای خدا در زمین و امنای خدا بر وحی اویم، و امامان مسلمانان پس از پیامبر و حجّت‌های خدا بر مردم.

حدیث (۱۲)

[هشدار درباره انحصار لقب «امیر المؤمنین» به علی (علیه السلام)]

از تفسیر عیاشی، اثر محمد بن مسعود عیاشی (رضی الله عنه).
روایت است از محمد بن اسماعیل رازی، از شخصی که نامش را بُرد گفت:
دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.
فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ، فَقَالَ مَهْ! هَذَا اسْمٌ لَا يَصْلُحُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَمَاءُ بِهِ.
وَلَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ^(۱) إِلَّا كَانَ مِنْكُوحًا، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ ابْتِلَى بِهِ.
وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾^(۲).

قَالَ: قُلْتُ: فَمَاذَا يُدْعَى بِهِ قَائِمُكُمْ؟

قَالَ: يُقَالُ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ؛^(۳)

شخصی بر امام صادق (علیه السلام) درآمد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین.
امام (علیه السلام) روی پاها راست ایستاد و فرمود: ساکت باش! این اسم جز برای
امیرالمؤمنین صلاحیت ندارد. خدا او را به این اسم نامید.

۱. در «تفسیر عیاشی» و «بحار» آمده است: ... أَحَدٌ غَيْرِهِ فَرَضِي بِهِ.

۲. سورة نساء (۴) آیه ۱۱۷.

۳. تفسیر عیاشی ۱: ۲۷۴؛ بحار الأنوار ۳۷: ۳۳۱-۳۳۲، حدیث ۷۳.

أَحَدِيْ جَزَ آن حضرت به این نام نامیده نشد که این اسم را برای خویش بپسندد مگر اینکه اُبْنه‌ای است و اگر نباشد، بدان مبتلا می‌گردد.

این سخن خداست که فرمود: «غیر او جز بت‌های مادینه را فرا نمی‌خوانند و جز شیطان سرکش را صدا نمی‌زنند».

پرسیدم: قائم شما را با چه اسمی صدا می‌زنند؟

امام علیه السلام فرمود: به آن حضرت می‌گویند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا.

[یادآوری]

مُصَنَّف این کتاب، می‌گوید: ضمیر در ﴿ مِنْ دُونِهِ ﴾ (جز او) در ظاهر [آیه] قرآن، به خدای متعال برمی‌گردد و آنچه ذکر شد، تأویل آن است.

حدیث (۱۳)

[برخورد تند پیامبر صلی الله علیه و آله با عُمَرُ]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمته الله.

دیلمی رحمته الله با حذف اسناد از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش روایت می‌کند که فرمود:

جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَزَالُ تَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ هَارُونَ فِي الْقُرْآنِ وَلَمْ يَذْكُرْ عَلِيًّا.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا أَعْرَابِيَّ، يَا غَلِيظُ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» (۱)؛ (۲)

۱. در سورة حجر (۱۵) آیه ۴۱، ضبط بدین گونه است: ﴿ هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ ﴾؛ این راهی است راست، بر عهده من (ترجمه گرامرودی).

۲. ارشاد القلوب ۲: ۳۷۳.

عمر بن خطاب پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: همواره به علی می‌گویی، تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسایی، در حالی که خدا هارون را در قرآن ذکر کرد و علی را نیاورد.

پیامبر ﷺ فرمود: ای اعرابی، ای درشت‌خو، این سخن خدا را نشنیدی که فرمود: «راه علی، راه راست است».

حدیث (۱۴)

[علی علیه السلام تنها نظیر پیامبر ﷺ و به عکس]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه الله.

دیلمی رحمه الله به طور مرفوع، از محمد بن ثابت روایت می‌کند که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْمُبَلَّغُ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَالْمُؤْتَمُّ بِهِ، فَلَا نَظِيرَ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا؛^(۱)

رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: من رسول خدایم و از طرف خدا سخن او را ابلاغ می‌کنم و تو وجه خدایی و مقتدای مردم؛ نظیری برای من جز تو نیست، و مثل و مانندی برای تو جز من وجود ندارد.

حدیث (۱۵)

[جبرئیل علیه السلام خادم اهل بیت ﷺ]

ارشاد القلوب، اثر دیلمی رحمه الله.

دیلمی رحمه الله به طور مرفوع از ابوذر غفاری نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: افْتَخَرَ إِسْرَافِيلُ عَلَى جِبْرِئِيلَ فَقَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ.

قَالَ: وَلِمَ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟

قَالَ: أَنَا صَاحِبُ الصُّورِ وَأَقْرَبُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ ﷻ.

قَالَ جَبْرِئِيلُ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ.

قَالَ: بِمَا أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟

قَالَ: لِأَنِّي أَمِينُ اللَّهِ عَلَى وَحْيِهِ، وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا صَاحِبُ الْكُصُوفِ وَالْخُصُوفِ، وَمَا أَهْلَكَ اللَّهُ مِنَ الْأَمَمِ إِلَّا عَلَى يَدَيَّ.

فَاخْتَصَمَا إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمَا: كُفَّا، فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَقَدْ خَلَقْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمَا.

قَالَا: يَا رَبَّنَا وَتَخَلَّقْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنَّا وَنَحْنُ خُلِقْنَا مِنْ نُورٍ؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: نَعَمْ، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْقُدْرَةِ: ^(۱) انْكَشِفِي، فَاَنْكَشَفَتْ، فَإِذَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا رَبِّ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا جَعَلْتَنِي خَادِمَهُمْ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَدْ فَعَلْتُ.

فَجَبْرِئِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَإِنَّهُ لَخَادِمُنَا؛ ^(۲)

ابوذر می گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: اسرافیل به جبرئیل افتخار کرد و گفت: من از تو بهترم.

جبرئیل پرسید: به چه دلیل تو از من بهتری؟

۱. در شماری از منابع، از جمله در «بحار الأنوار ۲۶: ۳۴۵»، «تأویل الآیات: ۸۰۴» ضبط بدین گونه

است: أَوْحَى إِلَى حُجُبِ الْقُدْرَةِ...؛ خدا به حجاب های قدرت وحی کرد که کنار روید...

۲. ارشاد القلوب ۲: ۴۰۳-۴۰۴؛ بحار الأنوار ۱۶: ۳۶۴-۳۶۵، حدیث ۶۸.

اسرافیل گفت: من صاحب صور (شیپور) می‌باشم و نزدیک‌ترین فرشتگان به خدای بزرگ.

جبرئیل گفت: من از تو بهترم.

اسرافیل پرسید: به چه چیز تو از من بهتری؟

جبرئیل گفت: زیرا امین خدا بر وحی اویم، فرستاده خدا سوی انبیا و رسولانم، صاحب کسوف و خسوفم، اُمّت‌ها جز به دست من هلاک نشدند. جبرئیل و اسرافیل، این مخاصمه (و بگو مگو) را پیش خدای متعال بُردند، خدا سوی آن دو وحی کرد: از این کار دست بردارید، به عزّت و جلالم سوگند، کسانی را آفریدم که بهتر از شمايند.

آن دو گفتند: پروردگارا، ما از نور خلق شدیم، کسانی را آفریدی که بهتر از مايند؟!

خدای متعال فرمود: آری. خدا به قدرت وحی کرد: نمایان شود، قدرت آشکار شد؛ در این هنگام، بر ساقِ راست عرش این مکتوب نمایان گشت: خدایی جز «الله» نیست، محمد، علی، حسن و حسین.

جبرئیل گفت: پروردگارا، به حقّ اینان از تو می‌خواهم که مرا خادم ایشان قرار دهی.

خدای متعال فرمود: این کار را انجام دادم.

از این رو، جبرئیل از ما خاندان می‌باشد و او خادم ماست.

حدیث (۱۶)

[علم راستین و کامل، کدام علم است؟!]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمۃ اللہ علیہ.

صفار رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از حسین بن سعید جمال، از احمد بن عمر، از ابو بصیر که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَسْأَلُكَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - عَنْ مَسْأَلَةٍ، لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي؟

فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سِتْرًا بَيْنِي وَبَيْنَ آخِرِ فَاطَمَةَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الشَّيْعَةَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَّمَ عَلِيًّا عليه السلام بَابًا يُفْتَحُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ.

قَالَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، عَلَّمَ وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلِيًّا أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ.
قَالَ، قُلْتُ لَهُ: هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ.

فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَعَلَّمُ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ. قَالَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَإِنْ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ، وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟
قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا الْجَامِعَةُ؟

قَالَ: صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِمْلَاءٍ مِنْ فَلَاقٍ فِيهِ وَخَطٌّ عَلَيَّ بِمِمينه، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ.

وَصَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ: تَأْذُنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟ قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّمَا أَنَا لَكَ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ. قَالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ، فَقَالَ: حَتَّى أَرُشَ هَذَا، كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ. قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا وَاللَّهِ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَمَا يُدْرِihَهُمْ مَا الْجَفْرُ؛ مِسْكُ شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْجَفْرُ؟

قَالَ: وَعَاءٌ أَحْمَرُ أَوْ أَدَمٌ أَحْمَرُ، فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ.

قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمْصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام وَمَا يُدْرِihَهُمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ.

قَالَ، قُلْتُ: وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟

قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٍ وَاحِدٍ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَمْلَاهَا [املاه] (ظ) [اللَّهُ وَأَوْحَى إِلَيْهَا].

قَالَ، قُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَلَيْسَ بِذَلِكَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا هُوَ وَاللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَلِكَ.

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ الْعِلْمُ؟

قَالَ: مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ، وَالشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ ^(۱)

ابو بصیر می‌گوید: بر امام صادق علیه السلام در آمدم، گفتم: فدایت شوم! می‌خواهم مسئله‌ای را بپرسم، کسی در اینجا نیست که سخنم را بشنود؟! امام علیه السلام پرده‌ای را که میان ما و اتاق دیگر بود، برداشت در آن سرک کشید، سپس فرمود: ای ابو محمد، هرچه در ذهنت هست بپرس. گفتم: فدایت شوم! شیعه حدیث می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی از علم را به علی آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابو محمد، به خدا سوگند رسول خدا به علی هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشاده می‌شود. گفتم: والله، این علم [کامل] است.

امام علیه السلام لحظه‌ای با چوب به زمین خط کشید، سپس فرمود: این علم است و آن علم مدّ نظر نیست. سپس فرمود: ای ابو محمد، نزد ما «جامعه» هست و مردم نمی‌دانند که جامعه چیست؟

پرسیدم: فدایت شوم! جامعه چیست؟

امام علیه السلام فرمود: صحیفه‌ای است به طول ۷۰ ذرع (از ذرع‌های پیامبر) با املا از میان دو لب پیامبر و خطّ علی (با دست راستش) هر حلال و حرام و هر چیزی را که مردم بدان نیاز دارند (حتّی دیه یک خَش) در آن هست. آن حضرت با دست به من زد و فرمود: ای ابو محمد آیا اجازه می‌دهی؟

۱. بصائر الدرجات ۱: ۱۵۱-۱۵۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۹-۴۰، حدیث ۷۰.

گفتم: فدایت شوم! من در اختیار شمایم، هر کار می‌خواهید بکنید. امام با دست پوستم را [مُحکم] (مثل آنکه خشمگین باشد) فشار داد و گفت: حتّی دیّه این. گفتم: فدایت شوم! والله، این علم [فراوان و ویژه‌ای] است.

امام علیه السلام فرمود: این علم است و علم مطلوب و کامل نیست. آن گاه لحظه‌ای ساکت ماند، سپس فرمود: نزد ما «جَفَر» است و مردم نمی‌دانند که جفر چیست؟ پوست گوسفند یا پوست شتر است.

پرسیدم: فدایت شوم! جَفَر چیست؟

امام علیه السلام فرمود: ظریفِ سرخ یا پوستِ سرخی است که در آن علمِ پیامبران و اوصیاست.

گفتم: والله، این است [همه] علم.

امام علیه السلام فرمود: این علم است و آن علم مدّ نظر نمی‌باشد، آن گاه دمی مکث کرد، سپس فرمود: نزد ما مصحفِ فاطمه علیها السلام است و مردم نمی‌دانند که مصحفِ فاطمه چیست؟

پرسیدم: مصحفِ فاطمه چیست؟

امام علیه السلام فرمود: مصحفی است سه برابر قرآن، والله، از این قرآن، یک حرف در آن نیست. مطالبی است که آنها را خدا املا نمود و سوی آن بانو وحی کرد. گفتم: والله، این است علم.

امام علیه السلام فرمود: این علم است و آن علم مدّ نظر نمی‌باشد. سپس امام ساعتی خاموش ماند، آن گاه فرمود: نزد ما علم آنچه هست و آنچه تا رستاخیز پدید آید، وجود دارد.

گفتم: فدایت شوم! والله، علم [واقعی] این است.
 امام علیه السلام فرمود: این علم است و نه آن علم مورد نظر.
 پرسیدم: آن علم کدام است؟
 امام علیه السلام فرمود: آنچه در شب و روز (امر بعد امر، شیء بعد شیء) تا روز
 قیامت حادث می شود.

[تحقیقی لطیف و ناب پیرامون این حدیث]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می گوید: خدای متعال، چون محمد و آل محمد را از نور عظمتش آفرید (و آنها اوّل چیزی بودند که از مشیت خدا بروز یافت) نور آنان پرتو افشاند. خدا از شعاع نور او، دیگر خلق را پدید آورد و علم همه آنها را به آگاهی ایشان رساند؛ زیرا شعاع از منبع نور ناپیدا نمی شود. از چیزهایی که خدا آفرید، امور کلی است که افراد جزئی و احکام شخصی را در بر می گیرد و به تدریج در جهان آشکار می شود. این کلیات، به اعتبار طبع و رنگ و وضع (و مشخصات دیگر شبیه این موارد) به اسامی مختلف نامیده شد: بعضی از آنها «جفر احمر» نامیده شد و بعضی «جفر ابیض» و بعضی «مصحف فاطمه» و بعضی «ناموس» و بعضی «کتاب علی» و به همین گونه نام های دیگر. کتابت بعضی از اینها یا املائی آن به جبرئیل نسبت یافت، کتابت بعض دیگر به فرشته دیگر، بعضی از آنها به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطّ علی علیه السلام (و به همین ترتیب سایر موارد).

زیرا اینها آیادی و اسباب خدای متعال در اجرای این امور و نهادن هر یک از آنها در جای مناسب خودشان اند.

خدای متعال، محمد و آل آن حضرت را (بر او و بر ایشان سلام باد) خزینه داران و حافظان این کتاب‌ها قرار داد و این کتاب‌ها، همواره در معرض دید آنان‌اند. هرگاه آنان علیهم‌السلام می‌خواستند از حکمی خبر دهند یا وقوع امری یا عدم وقوع آن را - در عالم - بیان دارند، از کتاب جامعی که آن حکم یا امر در آن (با قید و شرطش) مذکور بود، گزارش می‌دادند؛ زیرا این کتاب، جای بیان آن شیء دانسته می‌شد.

از این رو، می‌گفتند: حکم فلان چیز در «جَفَر» چنین است یا در «جامعه» چنان می‌باشد و ...

و بسا پاره‌ای از این کتاب‌های تکوینی را برای بعضی از مردم به شکل کتاب تدوینی (هرگاه آن را می‌خواستند) می‌نمایانند.

از باب ظهور جبرئیل در صورت انسان و دیدن بعضی از مردم او را، با اینکه جبرئیل مقامی را که در آن قرار داشت، تهی نمی‌ساخت و از صورت اصلی‌اش خارج نمی‌شد.

چراکه برای شیء واحد، مراتب و مقاماتی است که در هر یک از آنها به لباس همان مقام و مرتبه، ظاهر می‌شود.

آیا نمی‌بینی که شیء واحد، چگونه در عالم تعقّلات، در کسوتِ معانی و در عالم نفوس، در پوششِ صُورِ نفسانی و در عالم قوای باطنی، در کسوتِ صُورِ ظَلّیِ مثالی شَبَحی و در عالم ظاهر، در کسوتِ اجسام و جسمانیات یافت می‌شود، در حالی که در ذاتِ خویش، یک حقیقت است.

کتاب‌های مذکور، بر همین قیاس‌اند. بودن آنها به صورتِ اعیان، با بودن آنها

به صورت الفاظ و نقش‌های مکتوب، منافات ندارد (این نکته را دریاب).
 خلاصه: کلیات عالم، کتاب‌های جامع آکنده از علم‌اند و ائمه علیهم‌السلام حافظان آنها می‌باشند، به آنچه می‌خواهند از روی آن خبر می‌دهند؛ چنان که از روی کتاب تدوین (یعنی قرآن) خبر می‌دهند و علم خویش را به آن منسوب می‌سازند. مثال این مطلب، این است که شما درهم و دینارها و جواهرهای مختلف داشته باشی و هر کدام را در گنجۀ مناسب خودش بگذاری. هرگاه بخواهی که چیزی از آنها را به کارگیری، دستت را دراز کنی و از آن گنجۀ آن را برگیری و در وجهی که می‌خواهی هزینه کنی.

اگر این قاعده را استوار سازی، وجه نزول جبرئیل را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آوردن او اخبار را [برای آن حضرت] درمی‌یابی.

خدا جبرئیل را خزینۀ دار یکی از این خزاین قرار داد. وی یکی از خادمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. هرگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخبار از این خزینۀ را می‌خواست، خدا جبرئیل را به واسطۀ حقیقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به گشودن در این خزینۀ (و آوردن آنچه در آن بود و فرود آوردن آن را به مقام اخبار و اعلام) امر می‌کرد.

کُندی و تأخیر جبرئیل در بعضی زمان‌ها، به خاطر عدم وقوع وقت اظهار و اخبار بود و اندوه و حُزن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این نیامدن جبرئیل، بدان خاطر بود که می‌ترسید از جانب خدای متعال «بدا» رخ دهد.

این سخن، اندکی از بسیار است. والله، در این چند کلمه برایت بایی را نمایاندم که از آن هزار باب باز می‌شود.

اینکه فرمود «مَا يَنْقَلِبُ جَنَاحُ طَائِرٍ فِي الْهَوَاءِ إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ عِلْمٌ»^(۱) (بال پرندۀ ای در هوا به هم نمی خورد مگر اینکه نزد ما در آن علمی است) به همین مطلبی که آوردیم، رهنمون است.

زیرا هیچ چیزی در عالم وجود نیست مگر اینکه برای چیزی دلیل و برای چیز دیگر مدلول است، اصل چیزی است و فرع چیز دیگر، سبب چیزی است و مُسَبَّب چیز دیگر.

به همین گونه، هیچ چیزی نیست مگر اینکه بر چیزی دلالت می کند و آن چیز، علمی است که در آن سپرده اند.

اسرار امامان و حکمت آنان را (ان شاء الله تعالی) نیک بفهم [و با درک این اسرار] از حکمای پیشتاز و از علمای راسخ (ژرف نگر) باش.

اما [سازگاری] این سخن امام علیه السلام که درباره مصحف فاطمه علیها السلام فرمود: «مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ»؛^(۲) (در این مصحف از قرآن شما یک حرف هم نیست) با قول قرآن که: در آن، بیان هر چیزی است.

در توجیه این سخن، توجیهات رکیکی گفته اند. آنچه به لحن کلمات آنان علیهم السلام می زبید این است که مقصود این باشد که در این مصحف از قرآن - از این نظر که قرآن است - یک حرف هم وجود نداشت، بدان معنا که این مصحف از کلمات قرآنی نبود، کلماتی بود که جبرئیل - فقط - برای فاطمه علیها السلام املا کرد. مثال این مورد این است که به رفیقت درباره کتابت می گویی: در این کتاب من

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۳۲، حدیث ۵۴؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۶، حدیث ۴.

۲. الکافی ۱: ۲۳۹.

یک حرف از کتاب تو نیست و مقصودت این است که کتاب تو از روی کتاب رفیقت گردآوری و نقل نشده است و برگرفته از آن نیست، نوشته خودت می‌باشد.

این سخن منافات ندارد با اینکه محتوای هر دو کتاب (بلکه الفاظ آنها) یکی باشد.

این سخن، توجیهات دیگری دارد که از آن چشم پوشیدیم، زیرا آوردن آنها سخن را به درازا می‌کشاند.

اما این سخن که فرمود: «الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (علم مدّ نظر یا علم کامل، علمی است که با شب و روز، نو می‌شود).

در جزء اول کتاب (در ذیل حدیث ۶۵) به بیان آن اشاره کردیم و در اینجا به اجمال به آن اشاره می‌کنیم و آن این است که:

خدای متعال از آنجا که علم همه اشیا (گذشته و آینده) را به اطلاع ائمه علیهم السلام رساند، با این کار از خدای تعالی بی‌نیاز نشدند، بلکه آنان - به طور دایم - به امداد جدید از سوی «مبدأ فیض» نیازمندند، به گونه‌ای که اگر این مدد به آنها نرسد، ذکری در وجود برای خود آنها باقی نمی‌ماند، چه رسد به علمی که به آنها افاضه شود.

علوم آنها - در بقا - پیوسته به احداث جدید از سوی خدا محتاج است و همین، معنای زیادتی است که در اخبار هست (نه زیادت از سر نقصان).

این امداد الهی، بقای کمال است بر اساس آنچه بایسته می‌نماید.

آنان علیهم السلام در هر لحظه و زمانی کامل‌اند و کمال آنها بی‌نهایت است و در عالم

امکان، کمالی فوق آنها امکان ندارد، لیکن با اِحداث جدید در هر آنی از سوی خدای متعال.

و این است معنای علمی که در شب و روز (امر بعد از امر، شیء بعد از شیء) پدید می آید و با علم آنان علیهم السلام به «ما کان» (آنچه بوده و هست) و به «ما یكون» (آنچه از این پس وجود می یابد) ناساز نمی باشد (بفهم و باز هم بفهم). هر که در شأن این علم جدید تأمل کند، در می یابد که این، آن علمی است که سزاوار است علم به شمار آید و به شأن آن اعتنا شود (چنان که امام علیه السلام به راوی فرمود).

حدیث (۱۷)

[دردها فرمان بُردار علی علیه السلام]

الخراج والجراح، اثر راوندی رحمته الله.

از سعد بن ابی خالد باهلی، روایت است که گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اشْتَكَى وَكَانَ مَحْمُومًا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلِمْتُ بِي أُمٌّ مِلْدَمٍ.

فَحَسَرَ عَلِيٌّ عليه السلام عَنْ يَدِهِ الْيُمْنَى وَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ: يَا أُمَّ

مِلْدَمٍ اخْرُجِي فَإِنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ.

قَالَ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَوَى جَالِسًا، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَكَ

بِخِصَالٍ وَمِمَّا فَضَّلَكَ بِهِ أَنْ جَعَلَ الْأَوْجَاعَ مُطِيعَةً لَكَ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ تَرْجُرُهُ إِلَّا أَنْزَجَرَ

بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ ^(۱)

۱. الخراج والجراح ۲: ۵۶۸؛ بحار الأنوار ۴۱: ۲۰۲-۲۰۳، حدیث ۱۶.

سعد بن ابی خالد می گوید: رسول خدا ﷺ بیمار شد و تب داشت. به همراه علی علیه السلام بر آن حضرت وارد شدیم.

رسول خدا ﷺ فرمود: اُمِّ مِلْدَم (تب) مرا فرا گرفته است. علی علیه السلام آستین از دست راست برفشاند و دستش را بر سینه رسول خدا گذاشت و گفت: ای اُمِّ مِلْدَم (ای تب) بیرون آی؛ چراکه او بنده خدا و رسول اوست. راوی می گوید: دیدم رسول خدا راست نشست، سپس فرمود: ای علی، خدا تو را به خصلت هایی برتری داد. یکی از آنها این است که دردها را مطیع تو ساخت. چیزی نیست که او را پس برانی مگر اینکه به اذن خدای متعال، طرد می شود.

حدیث (۱۸)

[ضربة شکر علی علیه السلام بر فرق مزحَب]

اللوامع، اثر حافظ بُرسی رحمه الله.

در ماجرای خیر آمده است:

لَمَّا جَاءَتْ صَفِيَّةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَكَانَتْ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا - فَرَأَتْ فِي وَجْهِهَا شَجَةً، فَقَالَ: مَا هَذِهِ وَأَنْتِ ابْنَةُ الْمُلُوكِ؟
فَقَالَتْ: إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا قَدِمَ الْحِصْنَ فَهَزَّ الْبَابَ فَاهْتَزَّ الْحِصْنُ وَسَقَطَ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ النَّظَارَةِ وَارْتَجَفَ بَيْ السَّرِيرِ فَسَقَطْتُ لِوَجْهِهِ فَشَجَّنِي جَانِبُ السَّرِيرِ.
فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا صَفِيَّةُ، إِنَّ عَلِيًّا عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ، لَمَّا هَزَّ الْبَابَ اهْتَزَّ الْحِصْنُ فَاهْتَزَّتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَاهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ غَضَبًا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمَّا سَأَلَهُ عُمَرُ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ اقْتَلَعْتَ مَنِيْعًا وَلَكَ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ خَمِيصًا، فَهَلْ قَلَعْتَهَا بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ؟

فَقَالَ: مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَسْرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ إِلَهِيَّةٍ وَنَفْسٍ لِرَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ مَرْضِيَّةٍ. ثُمَّ قَالَ: وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، لَمَّا شَطَرَ مَرْحَبًا شَطْرَيْنِ، وَالْقَاهُ مُجَدَّلًا، جَاءَ جِبْرِئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مُتَعَجِّبًا، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مِمَّ تَتَعَجَّبُ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُنَادِي فِي مَوَاضِعِ جَوَامِعِ السَّمَاوَاتِ «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ».

وَأَمَّا إِعْجَابِي فَإِنِّي لَمَّا أَمَرَنِي رَبِّي ^(۱) أَنْ أَدْمُرَ قَوْمَ لُوطٍ حَمَلْتُ مَدَائِنَهُمْ (وَهِيَ سَبْعُ مَدَائِنٍ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا) عَلَى رِيشَةٍ مِنْ جَنَاحِي وَرَفَعْتُهَا حَتَّى سَمِعَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ صِيَاحَ دِيكَنِهِمْ وَبُكَاءَ أَطْفَالِهِمْ، وَوَقَفْتُ بِهَا إِلَى الصُّبْحِ أَنْتَظِرُ الْأَمْرَ وَلَمْ أَثْقُلْ بِهَا.

وَالْيَوْمَ لَمَّا ضَرَبَ عَلِيٌّ ﷺ مَرْحَبًا ضَرْبَتَهُ الْهَاشِمِيَّةَ، أُمِرْتُ أَنْ أَقْبِضَ فَاضِلَ سَيْفِهِ حَتَّى لَا يَشُقَّ الْأَرْضَ وَتَصِلَ إِلَى الثَّوْرِ الْحَامِلِ لَهَا فَيَشْطُرُهُ شَطْرَيْنِ فَتَنْقَلِبَ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، فَتَلْقَيْتُهُ.

فَكَانَ فَاضِلُ سَيْفِهِ عَلَيَّ أَثْقَلَ مِنْ مَدَائِنِ لُوطٍ، هَذَا وَإِسْرَافِيلُ وَمِيكَائِيلُ قَدْ قَبَضَا عَضُدَهُ فِي الْهَوَاءِ؛ ^(۲)

چون صفیه [دختر حئی بن اخطب، یکی از سران یهود] - که از زیباروترین زنان بود - پیش پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت در صورت وی زخمی دید، پرسید: ای شاهزاده، این زخم چیست؟

۱. در «مشارق انوار الیقین» و «بحار» آمده است: فَإِنِّي لَمَّا أُمِرْتُ

۲. مشارق الأنوار: ۱۷۰ - ۱۷۱؛ بحار الأنوار ۲۱: ۴۰، حدیث ۳۷.

صفیه گفت: چون علی سوی قلعه پیش آمد و درِ دژ را تکان داد، قلعه لرزید و افرادی که در بالای آن نظاره گر جنگ بودند، افتادند، تخت مرا جنباند به رو افتادم، لبه تخت زخمی ام کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای صفیه، علی نزد خدا بزرگ است. وی چون در [خیبر] را تکان داد، قلعه لرزید و آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و عرش رحمان (به خاطر خشم علی) لرزیدند.

در این روز بود که عُمَر از آن حضرت پرسید: ای ابوالحسن، در نفوذ ناپذیری را از جاکندی در حالی که سه روز شکم تهی (گرسنه) بودی! آیا این را با نیروی بشری از جا در آوردی؟

علی علیه السلام فرمود: آن را به قوه بشری نکردم، به قوه الهی و دلی که به لقای پروردگارش مطمئن و راضی است، از بیخ برکندم.^(۱)

سپس می‌گوید: در این روز، چون علی علیه السلام مرحب را به دو نیم کرد و بر زمین افکند، جبرئیل از آسمان شگفت زده آمد. پیامبر ﷺ پرسید: از چه تعجب کردی؟

جبرئیل گفت: فرشتگان در مواضع جوامع آسمان‌ها ندا دادند: جوانمردی مگر علی و شمشیری جز ذو الفقار نیست.

اما شگفتی‌ام از این است که چون پروردگارم امرم کرد که قوم لوط را زیر و

۱. چنان کند در را از آن حصن سنگین
زمین را هم از جا بکند و فکندی
که گر حلم او حلقه بر در نمی‌زد
به جایی که مرغ نظر پر نمی‌زد
نسی، بانگ بر وی برادر نمی‌زد
(وفائی شوشتری) (ق).

زیر سازم، شهرهای آنان را (که هفت شهر بودند از طبقه هفتم زیرزمین تا طبقه هفتم بالای زمین) با یک پر بالم برداشتم و آن قدر بالا بردم که صدای خروس‌ها و گریه اطفالشان را حاملان عرش شنیدند و تا صبح نگه داشتم و منتظر امر خدا ماندم و این کار بر من سنگینی نکرد.

اما امروز، چون علی ضربه هاشمی‌اش را بر [فرق] مرحب کوفت، امر شدم که زیادی ضربت شمشیرش را بگیرم تا زمین را نشکافد و به گاوی که آن را [روی دو شاخ] حمل می‌کند، نرسد و آن را دو نیم نکند و در نتیجه، زمین اهلش را واژگون نسازد.

این فزونی ضربت آن حضرت از شهرهای لوط بر من سنگین‌تر بود، و [تازه] این در حالی رخ داد که اسرافیل و میکائیل بازوانش را در هوا گرفتند.

[دو رخداد شگفت از امام علی علیه السلام در جنگ خیبر]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: از عجایب این واقعه، قضیه‌ای است که مستقیماً از پدرم علیه السلام شنیدم، سپس در چندین جا از جمله در کتاب «الصرّاط المستقیم» (اثر علی بن یونس علیه السلام) دیدم؛ اینکه یکی از صحابه گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَجَبْنَا مِنْ قُوَّتِهِ وَحَمَلِهِ وَرَمِيهِ، بَلْ مِنْ وَضْعِ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ طَرْفِهِ.

وَذَلِكَ أَنَّهُ علیه السلام وَضَعَ جَانِبًا مِنَ الْبَابِ عَلَى شَفِيرِ الْخَنْدَقِ وَضَبَطَ الْجَانِبَ الْآخَرَ بِيَدِهِ، لِكُونَ الْبَابِ أَقْصَرُ مِنْ عَرْضِ الْخَنْدَقِ، فَعَبَّرَ الْجَيْشُ وَهُمْ ثَمَانِيَةُ آلَافٍ وَسَبْعَمِائَةِ رَجُلٍ.

فَلَمَّا قَالُوا ذَلِكَ، قَالَ ﷺ: انظُرُوا إِلَى رَجُلِيهِ. قَالَ: فَتَنَظَرَتِ الصَّحَابَةُ
فَرَأَتْهُمَا مُعَلَّقَتَيْنِ، فَقَالَتْ: هَذَا أَعْجَبُ! رَجُلَاهُ فِي الْهَوَاءِ.
قَالَ ﷺ: لَا بَلْ عَلَى جَنَاحَيِ جَبْرِئِيلَ؛^(۱)

ای رسول خدا، از قوت علی و برداشتن در قلعه خیر و پرتاب
کردن آن تعجب نکردیم، بلکه از این شگفت زده شدیم که یکی از
دست‌هایش را در زیر یک طرف آن در گرفت.

(بدین ترتیب که یک طرف در را بر لبه خندق گذاشت و طرف
دیگر را به دستش نگه داشت - چراکه آن در کوتاه‌تر از عرض
خندق بود - آن حضرت، در همین حالت ماند تا اینکه لشکر که
هشت هزار و هفتصد نفر بودند، از روی آن در گذشتند).

چون این را گفتند، پیامبر ﷺ فرمود: به پاهایش بنگرید! صحابه به
پاهای آن حضرت نگریستند، دیدند در هوا معلق است! گفتند: این
امر، شگفت‌آورتر است، پاهایش در هواست!

پیامبر ﷺ فرمود: نه [در هوا نیست] بلکه بر روی دو بال جبرئیل
است.

نیز از عجایب این ماجرا که از پدرم علیه السلام شنیدم این بود که روایت می‌کرد:
إِنَّ بَابَ خَيْبَرَ كَانَ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ عَلَيَّ ﷺ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ
كَالْخَيْبَرِ فِي يَدِهِ، فَيَقْبِضُ مِنْهُ قَبْضَةً قَبْضَةً وَيُقَسِّمُهَا عَلَى الْعَسْكَرِ.

۱. الصراط المستقیم ۲: ۶ («وذلك أنه ... فلما قالوا ذلك» جزو روایت نیست و در مأخذ - با اندکی
اختلاف - قبل از روایت آمده است).

وَلَمَّا فَرَغَ وَزَنُوا جَمِيعَ الْحَصَصِ فَوَجَدُوهَا عَلَى وَزْنٍ وَاحِدٍ بِالسَّوَاءِ
لَا يَزِيدُ شَيْءٌ مِنْهَا عَلَى الْآخَرِ قَدَرُ حَبَّةٍ؛^(۱)

در خیبر از طلا بود. علی علیه السلام دستش را بر آن می گذاشت و آن در
- در دست آن حضرت - مثل خمیر می شد. مُشت مُشت از آن
می گرفت و بر سپاهیان تقسیم می کرد.

چون از این کار فارغ شد، حصّه ها را وزن کردند، همه شان مساوی
هم بودند، یکی از دیگری به اندازه دانه گندمی بیشتر وزن نداشت.

حدیث (۱۹)

[فرشتگان در سیمای علی علیه السلام]

از مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.
روایت است که:

رَوَى عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ أَبُو الْيُسْرِ الْأَنْصَارِيُّ بِالْعَبَّاسِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا
أَسْرَنِي إِلَّا ابْنُ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: صَدَقَ عَمِّي، ذَاكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ.

فَقَالَ: لَقَدْ عَرَفْتُهُ بِجَلَحَتِهِ وَحُسْنِ صُورَتِهِ.^(۲)

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ أَيْدَنِي اللَّهُ بِهِمْ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَهْيَبَ فِي صُدُورِ الْأَعْدَاءِ؛^(۳)

از عامر بن سعد روایت است که چون ابو الیُسُر انصاری، عباس ع را

۱. این سخن، در منابع در دسترس، یافت نشد.

۲. در مناقب و بحار (و دیگر منابع) «وَحُسْنُ وَجْهِهِ» ضبط است.

۳. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۴۰ - ۲۴۱؛ بحار الأنوار ۱۹: ۲۸۵، حدیث ۲۷.

پیامبر را اسیر ساخت و نزد آن حضرت [آورد، عباس گفت: والله، مرا جز برادر زاده‌ام (علی بن ابی طالب) اسیر نکرد.

پیامبر ﷺ فرمود: عمویم راست می‌گوید، آن شخص فرشته‌ای گرامی بود. عباس گفت: او را به طاسی سر و زیبایی چهره‌اش شناختم. پیامبر ﷺ فرمود: فرشتگانی که خدا به وسیله آنها مرا یاری می‌رساند، به سیمای علی بن ابی طالب‌اند تا در چشم دشمنان باهیت‌تر به نظر آیند.

حدیث (۲۰)

[حبس یونس در شکم نهنگ به خاطر انکار ولایت علی علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از صَبَّاح مُزَنی، از حرث [حارث] بن حَصِیرَه، ^(۱) از حَبَّه عُرَنی، گفت: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَاتِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَعَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، أَقْرَبُ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَ.

أَنْكَرَهَا يُونُسُ، فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَتَّى أَقَرَّ بِهَا؛ ^(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و زمین عرضه داشت، کسانی بدان اقرار کردند و کسانی از آن روی برتافتند.

یونس آن را انکار کرد [و به طور کامل نپذیرفت] به همین خاطر، خدا او را در شکم نهنگ نگه داشت تا اینکه به آن تن داد.

۱. در دست خط مصنف (و نیز نسخه شاگردش)، این واژه «حَصِيرَه» به نظر می‌آید.
۲. بصائر الدرجات ۱: ۷۵-۷۶، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱۴: ۳۹۱، حدیث ۱۰ (وجلد ۲۶: ۲۸۲، حدیث ۳۴).

تحقیقی پیرامون ترک اولی از سوی انبیا

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: تردیدی وجود ندارد که انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کفر و شرک است (چنان که روایات متواتر از امامان علیهم السلام بدان صراحت دارد) و ساحت عصمت یونس و دیگر انبیا - به دلیل آثار نقلی و شواهد عقلی - از این نسبت پاک می‌باشد. هرکه به آن قائل شود، از گردونه اسلام بیرون است.

مقصود از انکار (چنان که در این حدیث هست) و توقّف (چنان که در دیگر اخبار درباره یونس و دسته‌ای از انبیا آمده است) انکار اعتقادی، که شخص را از سرحدّ ایمان خارج می‌سازد، نمی‌باشد، مراد، مطلبی است که در ذیل می‌آوریم. ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾؛^(۱) و هیچ کس مانند شخص کاردان و آگاه، خبر درست به تو نمی‌دهد.

مطلب به شرح ذیل است:

برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حدودی است که همه آنچه را خدا بدان امر کرد و محبوب اوست (اخلاق پسندیده و اعمال شرعی) در بر می‌گیرد؛ زیرا مقتضای اقرار به ولایت علی علیه السلام پیروی راه او و خود را به او شبیه ساختن در همه احوال است و راه علی علیه السلام همان شاهراه خداست که چیزی از آنچه را در آن رضای خدا باشد، از دست نمی‌رود.

پذیرش ولایت علی علیه السلام آن گونه که سزایند است، الگوگیری علمی و عملی از آن حضرت در همه امور می‌باشد و منحصر است در امتثال اوامر خدای متعال

و پرهیز از نواهی او به گونه‌ای که خدا او را در جایی که نمی‌پسندد نیابد و در جایی که دوست می‌دارد، ناپیدا نبیند.

انکار دو قسم است:

۱. انکار علمی به زبانِ اعتقاد؛ اینکه شخص اصل چیزی را انکار کند و آن را باطل بداند.

۲. انکار عملی به زبانِ فعل با بقای اصل اعتقاد به حال خودش.
بدون شک، انکار علمی، موجب کفر است البته وقتی که شخص امر حقی را انکار کند.

اما انکار عملی، موجب کفر نمی‌باشد و فقط عصیان است.
در گناه کاران اهل ایمان، انکار، از نوع دوم است. گناهایی که از آنها بروز می‌یابد (با وجود بقای اصل اعتقادشان) آنان را از حلقه ایمان خارج نمی‌سازد.
حدیث «لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (زناکار، در حال ایمان زنا نمی‌کند) تأویل می‌شود به مفارقت روح ایمان در عمل، و به آنچه بیان کردیم برمی‌گردد.
لیکن بر کسی که یکی از گناهان را انجام دهد، گویند وی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام توقف کرد و آن را منکر شد؛ زیرا آن را آن گونه که شایسته است بر دوش نگرفت و به آن حضرت از هر نظر شبیه نشد، بلکه با گامی در عمل، از بعضی حدود ولایت مطلق علی علیه السلام خارج گردید.

همچنین گناهان عملی دو قسم‌اند:

● بخشی از گناهان از هوای نفس و پیروی شیطان برمی‌خیزد. این قسم از آنها با عصمت تنافی دارد.

• بخشی از معاصی، ناشی از علاقه به پروردگار و محبت به اوست که «ترک اولی» نامیده می‌شود؛ زیرا انجام ندادن آنها ارجح می‌باشد.

این قسم از گناهان در حق غیر «خلق اول» (یعنی محمد ﷺ و آل پاک آن حضرت) ناسازگار نیست؛ زیرا از «ادبار» (روی برتابی) نشئت نمی‌گیرد و تنها از «اقبال» (روی آوری) مایه می‌گیرد، لیکن نقص است، با کمال فنا در حق معبود و تسلیم در برابر امر او، منافات دارد.

اگر برای این قسم، نظیری را خواستی، انسانی را فرض کن که به شدت او را دوست می‌داری و او به سبب محبت تو به او، دوست می‌دارد. این اتفاق پیش می‌آید که وی به خاطر مصلحتی که در جدایی خود از تو می‌بیند، از تو می‌خواهد که روزگاری او را ترک کنی، تو هم از او جدا می‌شوی، سپس شدت محبت (بر خلاف امر و خواست وی) تو را به دیدارش برمی‌انگیزد و مدتی را که با تو عهد کرد او را نبینی، تکمیل نمی‌کنی.

این کار تو معصیت به شمار می‌آید (زیرا بر خلاف امر اوست) لیکن با دیگر معاصی که از هوای نفس برمی‌خیزد، قابل قیاس نیست؛ زیرا از محبت ناشی می‌شود و محبوب، تو را در این حرکت، عتاب می‌کند، نه از جهت خشم بر تو (زیرا می‌داند که از روی عناد، او را مخالفت نکردی) بلکه به خاطر کامل ساختن تو در محبت و تسلیم و فنا، از باب عنایت [به تو] است.

عتاب وی - در حقیقت - لطف و عنایت در حق توست تا بدین وسیله تو را به درجات کمال ترقی دهد و به رتبه کمال اتصال بالا برَد.

مخالفت‌های صادره از بعضی از انبیا و خصیصان (مانند آدم ابوالبشر) از این قسم است.

آدم علیه السلام نهی خدای متعال را در خوردن از آن درخت، برای علاقه به خلود در جوار خدای سبحان، مخالفت کرد. این مخالفت از محبت نسبت به خدا ناشی می شد و نهی از خوردن از آن درخت، نهی تحریمی نبود، بلکه نهی أرجحی به شمار می آمد (نظیر نماز در حمام نسبت به نماز در مسجد) (این را نیک بفهم). لیکن از آنجا که این کار، با مقام تسلیم محض (تسلیمی که مقتضای قبول ولایت امیرالمؤمنین - آن گونه که بایسته است - می باشد) تنافی داشت؛ زیرا مقتضای کمال تسلیم، راضی شدن [مُحب] به هر چیزی است که حبیب می پسندد، بی آنکه در این باره به او اعتراض کند.

چنان که شاعر می سراید:

أَعْدِمُ وُجُودَكَ لَا تَشْهَدُ لَهُ أَثَرًا وَذَرَهُ يَهْدِمُهُ طَوْرًا وَيَسْنِيهِ^(۱)

- وجودت را نادیده انگار، اثری از حضور برایش نبین، رهایش کن بگذار او خراب کند و بسازد.

خدا این رفتار آدم را نکوهید تا پشیمانی و استغفار او را ثمر دهد و بدین وسیله، به بالاترین درجات محبت - نسبت به مقام خویش - برسد.

خدا آن را عصیان نامید؛ زیرا این نافرمانی آدم، نوعی عصیان بود اما نه عصیانی که آدم را از حد عصمت بیرون برد، بلکه از قبیل اموری بود که ترک آن اولی می نمود.

این کار آدم علیه السلام گرچه از حُب خدا برمی خاست، لیکن تسلیم محض و عدم اعتبار و التفات حتی به نفس محبت، اولی از آن بود.

۱. یک بیت از قصیده شیخ ناصرالدین، مشهور به ابن بنت ملیق است. بنگرید به، المکتوبات (سرهندی) ۱: ۵۵۲.

معنای این سخن که «مَحَبَّت، میان مُحِبِّ و محبوب، حجاب است» همین است؛ زیرا نگاه سوی مَحَبَّت، نوعی التفات به جهتِ اِنِیَّت می‌باشد (این را دریاب).

و چنین است یونس نبی. وی بر قوش خشمناک شد و نزول عذاب را خواست؛ زیرا تاب نیاورد که ببیند خدای متعال در زمین عصیان شود. غضب یونس برای خدا بود، لیکن با مقام «فناء فی الله» (فنا در خدا) که به معنای غرق شدن در ولایت امیرالمؤمنین و طاعت اوست، منافات داشت.

زیرا علی علیه السلام وجه الله است، وجهی که اولیا باید بدان رو کنند و دری که باید از آن وارد شد.

زیرا مقتضای ادب و تسلیم این بود که یونس بردبار می‌ماند و درنگ می‌ورزید (چرا که خدای سبحان او را بدین کار فرا خواند) و در درخواست نزول عذاب شتاب نمی‌کرد.

یونس با این کار سزاوار عتاب شد. خدای متعال او را در شکم نهنگ نگه داشت تا اینکه این نکته را دریافت.

﴿فَتَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛ ^(۱) در ظلمت‌ها ندا داد: خدایی جز تو نیست، منزهی، من از ستمگران بودم.

بدین سان، به توحید محض و نفی جهتِ مَنِیَّت (از هر نظر) تن داد و اقرار کرد که جهت فطرت الهی را با ادا نکردن آنچه را اقتضایش را داشت (فنا) صرف و عبودیت محض برای ولی مطلق خدا) پاس نداشت.

چون به این امر اقرار نمود (یعنی توسل به محمد و آل آن حضرت، چنان که در اخبار هست) خدا او را اجابت فرمود و از غم نجاتش داد؛ به اینکه ولی خویش را (ولی که در دیگر عوالم - در مقام آدا - جایگزین خود ساخت و با هر یک از انبیا - به طور سری - قرار داد) برایش آشکار ساخت دستش را گرفت و به ساحل دریا انداخت و توبه اش را پذیرفت؛ چرا که خدا بس توبه پذیر و مهربان است، سائل را نا امید نمی سازد و نیازمند را [دست خالی] بر نمی گرداند.^(۱)

و از این قبیل است همه ترک اولی هایی که از انبیا صادر شد و در اخبار از آن به توقّف در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یا حضرت قائم (عجل الله فرجه) یا عموم آل محمد صلی الله علیه و آله تعبیر شده است.

این اندک از بسیار را بگیر. این دقایق، بر کثیری از مردم مخفی ماند؛ به همین خاطر، حلّ این اشکالات برای آنها فراهم نیامد. آنان یا از سر جهل ساکت ماندند یا به سخنانی نامفهوم لب گشودند.

و ستایش خدای را که ما را به این امر رهنمون شد و اگر خدا هدایتمان نمی کرد از راه یافتگان نبودیم.

و صلوات و سلام بر محمد و آل پاکش باد.

۱. جمله اخیر، تضمین عبارتی در دعای روز عرفه است که در آن آمده است: یا مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلَهُ، لَا تُرَدُّنِي خَائِباً (المزار الكبير: ۴۵۳)؛ ای خدایی که سائل از تو نا امید نمی شود، نا امیدم برنگردان.

و نیز سخنی که امام عسکری علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله از خدای متعال نقل می کند که فرمود: فَبِأَيِّ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي قَسْماً حَقّاً لَا أَخِيبُ بِهِمْ أَمْلاً وَلَا أَرُدُّ بِهِمْ سَائِلاً؛ بر خود سوگند راستین یاد کرده ام که به آبروی اینان (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) آرزومندی را نا امید نسازم و حاجتمندی را [دست خالی] برنگردانم (بحار الأنوار ۲۶: ۳۲۸).

حدیث (۲۱)

[هفت پل روی دوزخ و ماجرای اول قنطره آن]

از کنز الفوائد، اثر کراجکی رحمته الله علیه.

کراجکی رحمته الله علیه می گوید: محمد بن مؤمن شیرازی، در تفسیرش به اسنادش از ابن عباس روایت می کند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ مَالِكًا أَنْ يُسْعَرَ النَّيرانَ السَّبْعَ وَأَمَرَ رِضْوَانَ أَنْ يُزَخِرِفَ الْجَنَانَ الثَّمَانَ، وَيَقُولُ: يَا مِيكَائِيلُ مَدِّ الصِّرَاطَ عَلَى مَتْنِ جَهَنَّمَ وَيَقُولُ: يَا جِبْرِئِيلُ عَلِّقْ مِيزَانَ الْعَدْلِ تَحْتَ الْعَرْشِ، وَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ قَرِّبْ أُمَّتَكَ لِلْحِسَابِ.

ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُعْقَدَ عَلَى الصِّرَاطِ سَبْعُ قَنَاطِرٍ، طُولُ كُلِّ قَنْطَرَةٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ، وَعَلَى كُلِّ قَنْطَرَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْأَلُونَ هَذِهِ الْأُمَّةَ نِسَاءَهُمْ وَرِجَالَهُمْ.

عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْأُولَى عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحُبِّ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمَنْ أَتَى بِهِ، جَارَ الْقَنْطَرَةِ الْأُولَى كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، وَمَنْ لَمْ يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِهِ، سَقَطَ عَلَى أُمَّ رَأْسِهِ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ، وَلَوْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ عَمَلٌ سَبْعِينَ صَدِيقًا: (۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: وقتی روز قیامت شود، خدا مالک را امر می کند دوزخ های هفت گانه را شعله ور سازد و به رضوان دستور می دهد بهشت های هشت گانه را بیاراید و می فرماید: ای میکائیل، پل صراط را روی جهنم بکش

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۱۵۲؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۱۰ - ۱۱۱، حدیث ۸۲ (و جلد ۷، ص ۳۳۱، حدیث ۱۲).

و می‌فرماید: ای جبرئیل، ترازوی عدل را زیر عرش بیاویز و می‌فرماید: ای محمد، امت را برای حساب نزدیک ساز.

سپس خدای متعال فرمان می‌دهد که بر صراط هفت قنطره بزنند که طول هر کدام از آنها هفده هزار فرسخ است و بر هر یک از آنها هفتاد هزار فرشته مأمور بازپرسی از مردان و زنان این امت‌اند.

در قنطره اول، درباره ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حبّ اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌پرسند. هرکس این ولایت و محبت را با خود در آنجا بیاورد، برق آسا از آن می‌گذرد و هرکه اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوست نداشته باشد، با مُخ به ته جهنم می‌افتد، هرچند کارهای نیک هفتاد صدیق همراهش باشد.

حدیث (۲۲)

[تفسیر بُرج‌های آسمان]

المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه، اثر سیّد علامه، توبلی (رحمه الله).

در این کتاب، از اختصاص مفید (رحمه الله) از محمد بن علی بن بابویه روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش، حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، سالم بن دینار، از سعد بن طریف،^(۱) از أصبغ بن بُبّاته، گفت: شنیدم ابن عبّاس می‌گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ذِكْرُ اللَّهِ عِبَادَةً، وَذِكْرِي عِبَادَةً، وَذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةً، وَذِكْرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عِبَادَةً.

۱. در دست خط مؤلف، ظریف، ثبت است.

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، إِنَّ وَصِيَّي لَأَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ، وَإِنَّهُ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَمِنْ وَلَدِهِ الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ.

بِهِمْ يَخْبِسُ اللَّهُ الْعَذَابَ مِنْ ^(۱) أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يُمَسِّكُ الْجِبَالُ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، وَبِهِمْ يَسْقِي خَلْقَهُ الْغَيْثَ، وَبِهِمْ يُخْرِجُ النَّبَاتَ.

أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا وَخُلَفَائِي صِدْقًا، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ (وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا) وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ ثَقَبَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ ^(۲)، ثُمَّ قَالَ: أَتُقَدَّرُ يَا بَنَ عَبَّاسٍ أَنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ بِالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَيَعْنِي بِهِ السَّمَاءَ وَبُرُوجَهَا؟
قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا ذَاكَ؟

قَالَ: أَمَّا السَّمَاءُ فَآتَا، وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأَئِمَّةُ بَعْدِي؛ أَوْلُهُمْ عَلَيَّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام؛ ^(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ذکر خدای صلی الله علیه و آله عبادت است، ذکر من عبادت است، ذکر علی عبادت است، ذکر امامان از نسل علی عبادت است.

سوگند به کسی که مرا به نبوت برانگیخت و بهترین مردم قرار داد، وصی من برترین اوصیا و حجت خدا بر بندگان و خلیفه او بر مردمان است و امامان هدایتگر از نسل اویند.

به آنان [یعنی به یمن وجود امامان علیهم السلام و به خاطر آنها] خدا نمی‌گذارد عذاب

۱. در مآخذ، «عن» ضبط است.

۲. سورة بروج (۸۵) آیه ۱.

۳. الاختصاص: ۲۲۳ - ۲۲۴؛ بحار الأنوار ۳۶: ۳۷۰ - ۳۷۱، حدیث ۲۳۴.

بر اهل زمین فرود آید، آسمان را نگه می‌دارد تا بر زمین نیفتد (مگر آنجا که اذن پروردگار باشد) کوه‌ها را بر زمین کوبید تا آنان را نلرزاند، به [برکت] آنان خلق را از باران سیراب می‌سازد و گیاهان را می‌رویاند.

آنان اولیای راستین خدا و خلفای صادق اویند. عدّه آنها به شمار ماه‌ها (دوازده ماه) و به تعداد نقبای موسی بن عمران است.

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: «و قسم به آسمان دارای برج‌ها» و آن‌گاه پرسید: ای ابن عباس، آیا فکر می‌کنی خدا به آسمان دارای برج‌ها سوگند یاد می‌کند و آسمان و برج‌های آن را در نظر دارد؟

پرسیدم: ای رسول خدا، مقصود از آن چیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: منظور از «آسمان» منم و «برج‌ها» امامان بعد از من‌اند، اوّل ایشان علی است و آخرشان مهدی (صلوات خدا بر همه‌شان باد).

حدیث (۲۳)

[خودداری شیطان از تواضع در برابر انوار اهل بیت ﷺ]

تفسیر الإمام العسکری علیه السلام.

امام حسن عسکری علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوَّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ أَشْبَاحاً خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ.

وَكَانَتْ أَنْوَارُهُمْ تُضِيءُ فِي الْآفَاقِ، مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْجَنَانِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْعَرْشِ.

فَأَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَادَمَ تَعْظِيمًا لَهُ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وَعَاءَ لِنُفْسِكَ
الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا فِي الْآفَاقِ. ^(۱)
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَتَوَاضَعَ لَجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ وَأَنْ يَتَوَاضَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ.

وَقَدْ تَوَاضَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا، فَاسْتَكْبَرَ وَتَرَفَّعَ وَكَانَ بِإِبَانِهِ ذَلِكَ وَتَكَبُّرِهِ مِنَ
الْكَافِرِينَ؛ ^(۲)

چون خدای متعال آدم را آفرید و راست و درست کرد و آسامی هر چیزی را
به او آموخت و اشیا را بر فرشتگان عرضه داشت، محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین را به صورت پنج شَبَح در پشت آدم قرار داد.

نور آنان علیهم السلام در آفاق آسمانها و حجابها و بهشت و کرسی و عرش پرتو افکند.
خدای تعالی برای بزرگداشت آدم بدان خاطر که او را فضیلت بخشید و ظرف
برای این اشباح (که نورشان آفاق را در نوردید) قرار داد، به فرشتگان امر کرد در
برابر آدم به سجده افتند.

همه سجده کردند مگر ابلیس که بر نتافت در برابر عظمت خدا فروتن باشد و
در مقابل آنوار ما اهل بیت سر خم کند.

فرشتگان - همه شان - در برابر انوار ما تواضع کردند [و به خاک افتادند]
شیطان روی برتافت و خود را برتر شمرد و به خاطر همین خودداری
و کبرورزی، از کافران شد.

۱. در مآخذ، دو نوع ضبط وجود دارد: «الآفاق» و «فی الآفاق».

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: ۲۱۹؛ بحار الأنوار ۱۱: ۱۵۰.

حدیث (۲۳)

[حکایت انوار پنج تن علیہ السلام در پشت آدم علیہ السلام]

تفسیر الإمام العسکری علیہ السلام.

امام حسن عسکری علیہ السلام از امام سجاد علیہ السلام روایت می کند که فرمود: برایم حدیث کرد پدرم، از پدرش، از رسول خدا ﷺ که فرمود:

يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ آدَمَ لَمَّا رَأَى النُّورَ سَاطِعاً مِنْ صُلْبِهِ إِذْ كَانَ اللَّهُ قَدْ نَقَلَ أَشْبَاحَنَا مِنْ ذُرْوَةِ الْعَرْشِ إِلَى ظَهْرِهِ، رَأَى النُّورَ وَلَمْ يَتَبَيَّنِ الْأَشْبَاحَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟

قَالَ اللَّهُ ﷻ: أَنْوَارُ أَشْبَاحٍ نَقَلْتُهُمْ مِنْ أَشْرَفِ بَقَاعِ عَرْشِي إِلَى ظَهْرِكَ، وَلِذَلِكَ أَمَرْتُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَكَ إِذْ كُنْتَ وَعَاءً لِيَتْلِكَ الْأَشْبَاحُ.

فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، لَوْ بَيَّنَّتَهَا لِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: انْظُرْ يَا آدَمُ إِلَى ذُرْوَةِ الْعَرْشِ، فَانْظُرْ آدَمُ ﷺ وَوَقَعَ نُورُ أَشْبَاحِنَا مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عَلَى ذُرْوَةِ الْعَرْشِ فَانْطَبَعَ فِيهِ صُورُ أَشْبَاحِنَا كَمَا يَنْطَبِعُ وَجْهُ الْإِنْسَانِ فِي الْمِرْآةِ الصَّافِيَةِ، فَرَأَى أَشْبَاحَنَا، فَقَالَ: مَا هَذِهِ الْأَشْبَاحُ يَا رَبِّ؟

فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ، هَذِهِ الْأَشْبَاحُ أَفْضَلُ خَلَائِقِي وَبَرِّيَّائِي:

هَذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْحَمِيدُ وَالْمَحْمُودُ فِي أَفْعَالِي، شَقَّقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ اسْمِي.

وَهَذَا عَلِيٌّ، وَأَنَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، شَقَّقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ اسْمِي.

وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَأَنَا فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، فَاطِمُ أَعْدَائِي عَنْ رَحْمَتِي يَوْمَ فَضْلِ قَضَائِي، وَفَاطِمُ أَوْلِيَائِي عَمَّا يَعْتَرِبُهُمْ وَيَشِينُهُمْ، فَشَقَّقْتُ لَهَا اسْماً مِنْ اسْمِي.

وَهَذَا الْحَسَنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ، وَأَنَا الْمُحْسِنُ الْمُجْمِلُ، شَقَقْتُ لَهُمَا اسْمًا مِنْ اسْمِي.

هُؤُلَاءِ خِيَارُ خَلِيقَتِي وَكَرَامَ بَرِيَّتِي، بِهِمْ أَخَذُ وَبِهِمْ أُعْطِي، وَبِهِمْ أُعَاقِبُ وَبِهِمْ أُثِيبُ.

فَتَوَسَّلْ إِلَيَّ بِهِمْ يَا آدَمُ، وَإِذَا دَهَتَكَ دَاهِيَةٌ فَاجْعَلْهُمْ إِلَيَّ شُفْعَاءَكَ، فَإِنِّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي قَسَمًا حَقًّا لَا أُخَيِّبُ بِهِمْ أَمَلًا، وَلَا أَرُدُّ بِهِمْ سَائِلًا.

فَلِذَلِكَ حِينَ نَزَلَتْ مِنْهُ الْخَطِيئَةُ، دَعَا اللَّهَ ﷻ بِهِمْ، فَتَابَ عَلَيْهِ وَغَفَرَ لَهُ؛^(۱)

ای بندگان خدا، چون آدم دید نور از صُلب وی می درخشد (زیرا خدا اشباح ما را از بلندای عرش به پشت وی انتقال داد. آدم نور را دید و اشباح را دریافت) پرسید: پروردگارا، این انوار چیستند؟

خدای ﷻ فرمود: انوار اشباحی که از بالاترین بقعه‌های عرشم به پشت تو انتقال دادم و به همین خاطر به ملائکه امر کردم در برابرت سجده کنند؛ زیرا تو ظرف انتقال این اشباح شدی.

آدم ﷺ گفت: پروردگارا، کاش آنها را برایم آشکار سازی و نشان دهی! خدای متعال فرمود: ای آدم، به قله عرش بنگر! آدم ﷺ نگاه کرد (نور اشباح ما از پشت آدم بر ستیغ عرش افتاد، در آن، صُور اشباح ما - به گونه‌ای که عکس انسان در آینه می افتد - نقش بست) عکس اشباح ما را در اوج عرش دید، پرسید: پروردگارا، این اشباح چیست؟

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ: ۲۱۹ - ۲۲۰؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۲۷ - ۳۲۸.

خدا فرمود: ای آدم، اینها اشباح برترین خلایق و آفریده‌های من‌اند:
 این، محمد است. من در افعال حمید و محمودم، نامی از اسم خویش را
 برای او جدا ساختم.
 این، علی است. منم خدای علی عظیم، نامی از اسم خود را برای او بیرون
 آوردم.
 این، فاطمه است. منم فاطمِ آسمان‌ها و زمین (فاطم^۱) دشمنانم از رحمت و
 روز فصل قضایم، فاطمِ اولیای خویش از آنچه بر سرشان می‌آید و دامنشان را
 لکه‌دار می‌سازد). نامی از اسم خویش را برای او بیرون آوردم.
 این، حسن و این، حسین است. منم خدای مُحسن مُجمل، اسمی از نام
 خویش را برای آن دو جدا ساختم.
 اینان بهترین خلق من و گرامی‌ترین آفریده‌های من‌اند. به [وسیله] ایشان
 می‌گیرم و می‌بخشم، و کیفر و پاداش می‌دهم.
 ای آدم، هرگاه گرفتاری و بلایی برایت پیش آمد، ایشان را در درگاه من
 شفیعان خود ساز؛ چراکه بر خود سوگندی راستین یاد کرده‌ام که به آبروی آنها
 آرزومندی را ناامید نسازم و سائلی را [دست خالی] برنگردانم.
 به همین خاطر، هنگامی که آن خطا دامن‌گیر آدم شد، خدای عزوجل را به حق
 ایشان فرا خواند و خدا توبه‌اش را پذیرفت و او را آمرزید.

۱. واژه «فطم» در اصل به معنای کودک را از شیر گرفتن است و در اینجا معنای جداکننده را
 دربردارد.

حدیث (۲۵)

[راز اینکه چرا پیامبر ﷺ برای شکستن بت‌ها

علی علیه السلام را بر دوش گرفت]

علل الشرایع، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو علی، احمد بن یحیی مکتب، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد وراق، گفت: برای ما حدیث کرد بشر بن [بشیر بن] سعید بن قیلویه ^(۱) [قلبویه] معدل (در «وافقه» ^(۲)) گفت: برای ما حدیث کرد عبدالجبار بن کثیر تمیمی [یمانی] گفت: شنیدم محمد بن حرب هلالی (امیر مدینه) می‌گفت:

سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فِي نَفْسِي مَسْأَلَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا.

فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِمَسْأَلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي وَإِنْ شِئْتَ فَسَلْ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَبِأَيِّ شَيْءٍ تَعْرِفُ مَا فِي نَفْسِي قَبْلَ سُؤَالِي؟ قَالَ: بِالتَّوَسُّمِ وَالتَّفَرُّسِ.

۱. در «معانی الأخبار: ۳۵۰، حدیث ۱» و نیز در «بحار الأنوار ۳۸: ۷۹، حدیث ۲»، «قِلْوِيَه» ضبط است و در «امالی صدوق: ۲۲۹، حدیث ۱۳» و نیز در «علل الشرایع ۱: ۱۷۳، باب ۱۳۹، حدیث ۱»، «قِلْبَوِيَه» می‌باشد.

۲. این واژه در «معانی الأخبار: ۳۵۰» «مراقه» ضبط است. محقق کتاب (در پی نوشت) یادآور می‌شود که نسخه‌ها در ضبط این واژه مختلف‌اند (مراقه، واقفه) که در کتاب‌های مربوط به اماکن و بقعه‌ها ذکری از آنها نیست. ممکن است این واژه «مُراقیه» باشد (که نخستین شهر آفریقا از راه اسکندریه است) یا «واقیه» باشد (که نام کوهی در ناحیه دِیْلَم است) یا «واقصه» باشد (که منزلی در راه مکه بعد از قرعاء سوی مکه است) یا «واعقه» باشد (که نام مکانی است) و می‌توان آن را «رافقه» خواند که نام شهری در نزدیکی فرات است.

أَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ ﷻ: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾. ^(١)
 وَقَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.
 قَالَ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي بِمَسْأَلَتِي.

قَالَ: أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ لَمْ يُطِقْ حَمْلُهُ عَلَيَّ بَنُ أَبِي
 طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ حَطِّ الْأَضْنَامِ مِنْ سَطْحِ الْكُمْبَةِ، مَعَ قُوَّتِهِ وَشِدَّتِهِ وَمَا ظَهَرَ مِنْهُ فِي قَلْعِ
 بَابِ الْقُمُوصِ بِخَيْرٍ وَالرَّمِي بِهِ إِلَى وَرَائِهِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً، وَكَانَ لَا يُطِيقُ حَمْلَهُ
 أَرْبَعُونَ رَجُلًا.

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْكَبُ النَّاقَةَ وَالْفَرَسَ وَالْحِمَارَ وَرَكِبَ الْبِرَاقَ لَيْلَةَ
 الْمِعْرَاجِ، وَكُلُّ ذَلِكَ دُونَ عَلَيٍّ فِي الْقُوَّةِ وَالشَّدَّةِ.
 فَقُلْتُ لَهُ: عَنْ هَذَا وَاللَّهِ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي.
 فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَسُولِ اللَّهِ تَشَرَّفَ وَبِهِ ارْتَفَعَ وَبِهِ وَصَلَ إِلَى إِطْفَاءِ نَارِ الشَّرِّ،
 وَأَبْطَلَ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﷻ.

وَلَوْ عَلَاهُ النَّبِيُّ لِحَطِّ الْأَضْنَامِ، لَكَانَ بِعَلِيٍّ مُرْتَفِعاً وَشَرِيفاً وَاصِلاً إِلَى حَطِّ
 الْأَضْنَامِ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، لَكَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ.

أَلَا تَرَى أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا عَلَوْتُ ظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شُرْفَتْ وَارْتَفَعَتْ حَتَّى
 لَوْ شِئْتُ أَنْ أَنَالَ السَّمَاءَ لَنَلْتُهَا.

أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ الْمِصْبَاحَ هُوَ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ فِي الظُّلْمَةِ وَأَنْبَعَاثُ فَرْعِهِ مِنْ أَصْلِهِ
 وَقَدْ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ.

أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) كَانَا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ﷻ قَبْلَ

خَلَقَ الْخَلْقَ بِأَلْفِي عَامٍ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ النُّورَ رَأَتْ لَهُ أَضْلَاقًا قَدْ تَشَعَّبَ مِنْهُ شُعَاعٌ لَامِعٌ، فَقَالَتْ: إِلَهَنَا وَسَيِّدُنَا مَا هَذَا النُّورُ؟
فَأَوْحَى اللَّهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي؛ أَضْلُهُ نُبُوءَةٌ وَفَرْعُهُ إِمَامَةٌ.
أَمَّا النُّبُوءَةُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبْدِي وَرَسُولِي، وَأَمَّا الْإِمَامَةُ فَلِعَلِيِّ حُجَّتِي وَوَلِيِّي، وَلَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِي.

أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ يَدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِغَدِيرِ خُمٍّ حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بَيَاضِ إِبْطِئِهِمَا، فَجَعَلَهُ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ.
وَقَدْ اخْتَمَلَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ، فَلَمَّا قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ نَاوِلْنِي أَحَدَهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: نَعَمْ الرَّائِضَانِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.
وَأَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ فَأَطَالَ سَجْدَةً مِنْ سَجَدَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ أَطَلْتَ هَذِهِ السَّجْدَةَ؟ فَقَالَ ﷺ: إِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أَعَاجِلَهُ حَتَّى يَنْزَلَ.

وَأِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ رَفْعَهُمْ وَتَشْرِيفَهُمْ.
فَالنَّبِيُّ ﷺ إِمَامٌ نَبِيٌّ، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ لَيْسَ بِنَبِيٍّ وَلَا رَسُولٍ، فَهُوَ غَيْرُ مُطَبَّقٍ لِأَنْقَالِ النُّبُوءَةِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْهَلَالِيُّ، فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.
فَقَالَ: إِنَّكَ لِأَهْلٍ لِلزِّيَادَةِ.
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَمَلَ عَلِيًّا عَلَى ظَهْرِهِ، يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهُ أَبُو وَلَدِهِ وَإِمَامُ الْأَئِمَّةِ مِنْ صَلْبِهِ، كَمَا حَوَّلَ رِدَاءَهُ فِي صَلَاةِ الْاسْتِسْقَاءِ وَأَرَادَ أَنْ يُعْلِمَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ تَحَوَّلَ الْجَذْبُ خِصْبًا.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.
فَقَالَ: احْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّا يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يُعْلِمَ قَوْمَهُ، أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُخَفِّفُ عَنْ
ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدِّينِ وَالْعِدَاةِ وَالْأَدَاءِ عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ.
قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِي.
فَقَالَ: احْتَمَلَهُ لِيُعْلِمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ احْتَمَلَهُ، وَمَا حَمَلَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ لَا يَحْمِلُ
وِزْرًا فَيَكُونُ ^(١) أَفْعَالُهُ عِنْدَ النَّاسِ حِكْمَةً وَصَوَابًا.
وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) حَمَلَنِي ذُنُوبَ
شِيعَتِكَ ثُمَّ غَفَرَهَا لِي، وَذَلِكَ قَوْلُهُ ﷺ: ﴿لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا
تَأَخَّرَ﴾. ^(٢)
وَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ ^(٣) قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ
أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا امْتَدَيْتُمْ، وَعَلَيْ نَفْسِي وَأَخِي، أَطِيعُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مُطَهَّرٌ
مَعْصُومٌ ﴿لَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ ^(٤) ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا
عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾. ^(٥)
قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْهَلَالِيُّ، ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ،
لَوْ أَخْبَرْتُكَ بِمَا فِي حَمْلِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَيَّا ﷺ عِنْدَ حَطِّ الْأَضْثَامِ مِنْ سَطْحِ الْكَعْبَةِ

١. در مآخذ «فتكوك» ضبط است.

٢. سورة فتح (٤٨) آية ٢.

٣. سورة مائدة (٥) آية ١٠٥.

٤. سورة طه (٢٠) آية ١٢٣.

٥. سورة نور (٢٤) آية ٥٤.

مِنَ الْمَعَانِي الَّتِي أَرَادَهَا بِهِ، لَقُلْتُ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَمَجْنُونٌ، فَحَسْبُكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ سَمِعْتَ.

فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَيَدَيْهِ وَقُلْتُ: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ﴾^(۱)
رِسَالَاتِهِ^{(۲)؛ (۳)}

محمد بن حَزْب می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، در ذهنم مسئله ای هست می خواهم آن را از شما بپرسم.

امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهی پیش از آنکه بپرسی تو را بدان مسئله خبر می دهم و اگر می خواهی خودت بپرسی، بپرس.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چگونه - پیش از سؤال - درمی یابی که در درونم چه می گذرد؟

امام علیه السلام فرمود: با «توسم» (علامت شناسی) و «تفرُس» (تیزبینی و ژرف نگری). آیا این سخن خدای تعالی را نشنیدی که فرمود: «در هلاکت قوم لوط، برای کسانی که به دقت در آن بنگرند، نشانه هایی است».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از فراست (هوشمندی و باطن نگری) مؤمن، پروا کنید؛ زیرا با نور الهی [به چیزها] می نگرد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، مرا به مسئله ام خبر دهید.

امام علیه السلام فرمود: می خواستی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسی که هنگام خُرد کردن بت ها از روی [دیوار خانه] کعبه، چگونه علی بن ابی طالب علیه السلام قوت نداشت آن

۱. سورة أنعام (۶) آیه ۱۲۴.

۲. در مآخذ «رسالت» ضبط است (یعنی همان ضبط قرآن، ثبت است).

۳. علل الشرایع ۱: ۱۷۳ - ۱۷۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۳۸: ۷۹ - ۸۲، حدیث ۲.

حضرت را بر دوشش حمل کند با اینکه علی علیه السلام نیرو و توان زیادی داشت؟ نمونه‌ای از زور و بازوی آن حضرت در کندنِ درِ «قَمُوص» در خیبر آشکار شد که آن را از جا کند و چهل ذراع پشت سرش انداخت، در حالی که چهل مرد [جنگی] نمی‌توانستند آن را بردارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ناقه، اسب و آلاخ سوار می‌شد و در شب معراج بر «بُرَاق» نشست [و به آسمان‌ها رفت]، زورمندی و توانِ همهٔ اینها، کمتر از علی علیه السلام بود. گفتیم: ای فرزند رسول خدا، والله، همین را می‌خواستم بپرسم، مرا آگاه سازید.

امام علی علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرافت یافت و به وسیلهٔ او بالا رفت و به خاموش سازی آتش شرک و باطل ساختن هر معبودی جز خدای تعالی دست یافت.

اگر علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را برای شکستن بت‌ها بالا می‌برد [در آن صورت] اوج گرفتن و شرافت یافتن و دست‌یابی به خُرد کردن بت‌ها، به واسطهٔ علی علیه السلام بود و اگر چنین می‌شد، علی علیه السلام برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌آمد.

آیا ندیدی که علی علیه السلام فرمود: چون بر دوش پیامبر بالا رفتم شرافت پیدا کردم و چنان اوج گرفتم که اگر می‌خواستم، به آسمان می‌رسیدم.

مگر نمی‌دانی که چراغ وسیله‌ای است که در تاریکی به آن می‌توان هدایت یافت و فرع آن از اصل آن پدید می‌آید [یعنی روشنایی محیط از کانون نور است]. [مگر ندانستی] که علی علیه السلام فرمود: من نسبت به احمد، مانند روشنایی نسبت

به نورم.

مگر نمی‌دانی که محمد و علی (صلوات خدا بر هر دوی آنان باد) دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلق را بیافریند، نوری در پیشگاه خدای بزرگ بودند و فرشتگان چون این نور را دیدند، منبع نوری را دیدند که شعاع درخشانی از آن می‌تابید، پرسیدند: ای خدای ما، این نور چیست؟

خدای متعال به آنها وحی فرمود: این، نوری از نور من است، اصل [و منبع] آن، نبوت است و فرع [و شعاع] آن، امامت.

نبوت، برای محمد - بنده و رسول من - است و امامت، برای علی حجت و ولی من؛ و اگر این دو نبودند، خلق را نمی‌آفریدم.

مگر نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ دست علی علیه السلام را در «غدیر خم» به قدری بالا بُرد که مردم به سفیدی زیر بغل هر دو نگریستند و او را مولای مسلمانان و امام آنها قرار داد.

[مگر نمی‌دانی که] در روز «حظیره بنی نجار»^(۱) پیامبر ﷺ حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش حمل می‌کرد و چون یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا، یکی از آن دو را به [آغوش] من ده! پیامبر ﷺ فرمود: چه خوب سواری‌اند این دو! و پدرشان از این دو بهتر است.

[مگر نمی‌دانی که] پیامبر ﷺ با اصحاب نماز می‌گزارد و یکی از سجده‌هایش را طولانی ساخت. پس از سلام نماز، از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا،

۱. مقصود از این مکان، جایی است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از خانه گم شدند و شب را در آنجا به سر بردند و خدا دو فرشته را به نگهداری آنان گماشت. در شماری از منابع واژه «حظیره» که به معنای حصار، جای خشک کردن خرما، حفاظ، محوطه و... است به صورت «حظیره» ثبت است و اشتباه املائی به شمار می‌رود.

چرا این سجده را طول دادی؟ پیامبر ﷺ فرمود: فرزندم مرا مرکب خود ساخت، خوش نداشتم بر او پیش دستی کنم [صبر کردم] تا فرود آید.
[در این موارد] پیامبر ﷺ می خواست [مقام] آنان را بالا ببرد و شرافت بخشد.

رسول خدا ﷺ هم امام بود و هم پیامبر، و علی علیه السلام امام بود و نبی و رسول نبود. به همین خاطر، آن حضرت طاقِ بارهای سنگین نبوت را نداشت.
محمد بن حَرْب هلالی، می گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا، بیشتر برایم بگو.

امام علی علیه السلام فرمود: شایستگی این را داری.
رسول خدا ﷺ علی را بر دوش برداشت. با این کار، می خواست بیان دارد که آن حضرت پدرِ فرزندانش و امامِ امامانی است که از صُلبِ آن حضرت اند؛ چنانکه در نماز باران، عبایش را چپه [بر دوش] انداخت و با این کار می خواست به اصحاب بفهماند که خشک سالی به پُرباری [و فراوانی نعمت ها] تغییر می یابد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، بر [آگاهی و دانش] من بیفزا.
امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ علی را بر دوش گرفت. با این کار، می خواست به قومش اعلام کند که پس از او آن حضرت، دَین و وعده هایش را می پردازد و از طرف او ادا می کند و بار پشتش را سبک می سازد.
گفتم: ای فرزند رسول خدا، بیش از این برایم بگو.

فرمود: افعال پیامبر ﷺ برای مردم حکمت و صواب بود. آن حضرت جز

معصوم را بر دوش نمی‌گرفت. وقتی علی علیه السلام را بر دوش بالا بُرد، بدان معنا بود که آن حضرت معصوم است گناهی با خود ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، خدای متعال گناهان شیعه تو را بر من بار نمود سپس به خاطر من آنها را آمرزید و این مطلب در این سخن خداست که فرمود: «تا خدا گناهان گذشته و آینده‌ات را ببامرزد».

و آن‌گاه که خدا نازل فرمود: «ای مردم، نفس خویش را بپایید» پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را برای مردم خواند: «ای مردم، مراقب نفس خویش باشید، هرگاه شما هدایت یافتید، کسانی که گمراه شدند، به شما آسیب نمی‌رسانند» [ای مردم] علی، نفس من و برادر من است، علی را فرمان برید؛ چراکه او پاک و معصوم است «نه گمراه است و نه شقاوتمند».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «بگو: خدا را اطاعت کنید، پیامبر را فرمان برید. اگر [از فرمان پیامبر] روی گردانید، بر اوست آنچه بارش شد و بر شماست آنچه بر دوش گرفتید. اگر او را فرمان برید، هدایت می‌یابید و بر عهده پیامبر جز رساندن پیام خدا (به شیوه رسا و شیوا) نیست».

محمد بن حَزْب هلالی می‌گوید، سپس جعفر بن محمد علیه السلام به من فرمود: ای امیر، اگر به همه معانی‌ای که در بر دوش گرفتن علی به وسیله پیامبر (برای شکستن بت‌ها از سطح کعبه) هست، تو را خبر دهم، خواهی گفت: جعفر بن محمد دیوانه است! آنچه را شنیدی تو را بس باشد.

می‌گوید: برخاستم و سر و دست آن حضرت را بوسیدم و گفتم: «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

حدیث (۲۶)

[ماجرای خربزه‌ای که تلخ درآمد]

از بشاره المصطفی، اثر عماد الدین طبری.

محمد بن علی بن عبدالصمد روایت می‌کند از پدرش، از جدش، از ابو احمد بن جعفر بیهقی، از علی بن مدینی، از فضل بن حباب، از مُسَدَّد، از ابو معاویه، از اَعْمَش، از ابو صالح، از ابو هریره که گفت:

كُنْتُ أَنَا وَأَبُو ذَرٍّ وَبِلَالٌ نَسِيرُ ذَاتَ يَوْمٍ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَنَظَرَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى بَطِيخٍ فَحَلَّ دِرْهَمًا وَدَفَعَهُ إِلَى بِلَالٍ فَقَالَ: آتِنِي بِهِذَا الدَّرْهَمِ مِنْ هَذَا الْبَطِيخِ. [وَمَضَى عَلِيٌّ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَمَا شَعَرْنَا إِلَّا وَبِلَالٌ قَدْ وَافَى ^(۱) بِالْبَطِيخِ] فَأَخَذَ عَلِيٌّ بَطِيخَةً فَقَطَعَهَا فَإِذَا هِيَ مُرَّةٌ.

فَقَالَ: يَا بِلَالُ، ابْعُدْ هَذَا الْبَطِيخَ عَنِّي، وَأَقْبِلْ عَلَيَّ حَتَّى أُحَدِّثَكَ بِحَدِيثٍ حَدَّثَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَيَدُّهُ عَلَى مَنْكِبِي:

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - طَرَحَ حُبِّي عَلَى الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ وَالْبَحَارِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ؛ فَمَا أَجَابَ إِلَى حُبِّي عَذَبٌ، وَمَا لَمْ يُجِبْ إِلَى حُبِّي خُبْتُ وَمَرَّ. وَإِنِّي لَأُظُنُّ أَنَّ هَذَا الْبَطِيخَ مِمَّا لَمْ يُجِبْ إِلَى حُبِّي؛ ^(۲)

ابو هریره می‌گوید: روزی من و ابوذر و بلال با علی بن ابی طالب عليه السلام حرکت می‌کردیم. نگاه علی عليه السلام به خربزه‌ای افتاد، درهمی درآورد و به بلال داد و فرمود: با این درهم از این خربزه [برای ما] بیاور.

۱. در «بشاره المصطفی» و نیز در «مستدرک الوسائل ۱۶: ۴۱۶»، «قد وافانا» ضبط است.

۲. بشاره المصطفی: ۱۶۷ - ۱۶۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۸۱ - ۲۸۲، حدیث ۵.

[علی علیه السلام به منزل رفت. اندکی نگذشت که بلال خربزه را برای ما آورد] آن حضرت خربزه را گرفت و قاچ زد [و مزه کرد] آن خربزه تلخ بود. امام علیه السلام به بلال فرمود: این خربزه را دور انداز و پیشم بیا تا حدیثی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برایم گفت (در حالی که دستش بر شانه‌ام بود) برایت بازگویم: خدای متعال حُب (دوست داشتن) مرا بر سنگ و کلوخ و دریاها و کوه‌ها و [گیاهان و] درختان عرضه داشت؛ هریک از آنها که آن را پذیرفت، شیرین شد و هر کدام از آنها که آن را اجابت نکرد، پلید و تلخ گشت. گمانم این است که این خربزه از آنهاست که به محبت من تن نداد.

حدیث (۲۷)

[رابطه تلخی و شیرینی ثمرات جهان هستی با ولایت]

از الاختصاص، اثر شیخ مفید رحمته الله.

روایت است از عمران [بن یسار] یَشکری، از ابو حَفْص مُدْلِجی، از شریف بن ربیع، از قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا أَشْهِي بِطِيخًا.

قَالَ: فَأَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِشَرَاءِ الْبَطِيخِ، فَوَجَّهْتُ بِدِرْهَمٍ، فَجَاءُونَا^(۱) بِثَلَاثِ بِطِيخَاتٍ، فَقَطَعْتُ وَاحِدَةً فَإِذَا هِيَ مُرَّةٌ، فَقُلْتُ: مُرَّةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ: أَرَمَ بِهِ، مِنَ النَّارِ وَإِلَى النَّارِ.

۱. اگر این واژه، صیغه مفرد باشد، ضبط آن به صورت «فَجَاءَنَا» است و اگر جمع باشد (چنان که برخی از محققان در چاپ‌های جدید آن را جمع تلقی کرده‌اند) ضبط «جَاءُونَا» درست به نظر می‌رسد.

قَالَ: وَقَطَعْتُ الثَّانِيَةَ فَإِذَا هِيَ حَامِضَةٌ، فَقُلْتُ: حَامِضَةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!
فَقَالَ: إِرْمِ بِهِ، مِنَ النَّارِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ: قَطَعْتُ الثَّالِثَةَ فَإِذَا هِيَ مَدُودَةٌ، فَقُلْتُ: مَدُودَةٌ!

قَالَ: إِرْمِ بِهِ، مِنَ النَّارِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ: ثُمَّ وَجَّهْتُ بِدِرْهَمٍ آخَرَ، فَجَاءُونَا بِثَلَاثِ بَطِيخَاتٍ، فَوُثِّبْتُ عَلَى قَدَمَيَّ
فَقُلْتُ: أَعْظِيي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَطْعِهِ، كَأَنَّهُ تَأْتِمُّ بِقَطْعِهِ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اجْلِسْ يَا قَنْبَرُ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ.

فَجَلَسْتُ وَقَطَعْتُ فَإِذَا هِيَ حُلُوءَةٌ، فَقُلْتُ: حُلُوءَةٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!
فَقَالَ: كُلْ وَأَطْعِمْنَا.

فَأَكَلْتُ ضِلْعًا وَأَطْعَمْتُهُ ضِلْعًا وَأَطْعَمْتُ الْجَلِيسَ ضِلْعًا.

فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: يَا قَنْبَرُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَرَضَ
وَلَايَتَنَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْثَمَرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَمَا
قَبِلَ مِنْهُ وَلَا يَتَنَا طَابَ وَطَهَّرَ وَعَذَّبَ، وَمَا لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ خُبْتُ وَرَدِّي وَتَنُّنٌ؛^(۱)

قنبر می گوید: نزد امیرالمؤمنین عليه السلام بودم که مردی آمد و گفت: ای

امیرالمؤمنین، اشتهای خربزه دارم.

امام عليه السلام مرا به خریدن خربزه امر کرد. درهمی را فرستادم، سه خربزه برای ما

آوردند. یکی را قاچ زدم [و مزه کردم] دیدم تلخ است. گفتم: ای امیرالمؤمنین،
تلخ است.

امام عليه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است و به آتش [می رود].

۱. الإختصاص: ۲۴۹؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۸۲-۲۸۳، حدیث ۶.

خریزه دُوم را قاچ زدم، ترش بود. گفتم: ای امیرالمؤمنین، ترش است! امام علیه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است و به آتش [برمی گردد].

خریزه سَوم را قاچ زدم، دیدم کرموست، گفتم [این خریزه هم] پر از کرم است!

امام علیه السلام فرمود: دورش انداز، از آتش است و به آتش [باز می رود].

سپس درهمی دیگر فرستادم، سه خریزه نزد ما آوردند. از جایم جهیدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، مرا از بُریدن خریزه عفو کن (گویا قبر از قاچ زدن خریزه احساس گناه می کرد [می ترسید باز هم آن خریزه ها خراب درآید]).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای قنبر، بنشین [و آنها را قاچ بزن] زیرا آنها مأورند.

نشستم و خریزه را قاچ زدم، دیدم شیرین است. گفتم: ای امیرالمؤمنین، شیرین است!

امام علیه السلام فرمود: بخور و ما را از آن بخوران.

خریزه را سه قسمت کردم: یک قاچ را خودم خوردم، یک قاچ را به آن حضرت دادم و یک قاچ را به آن شخص که با ما همنشین شد.

امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای قنبر، خدای متعال ولایت ما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین (آدمی، پری، میوه ها و غیر آن) عرضه داشت، هر کدام از آنها که ولایت ما را پذیرفت، پاک و پاکیزه و شیرین شد و هر کدام که نپذیرفت، پلید و پست شد و گندید.

حدیث (۲۸)

[فضایل حیرت انگیز روز عید غدیر]

اقبال الأعمال، اثر رضی الدین بن طاووس رحمته الله.

از کتاب «النشر والطی» به إسنادش از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود:
إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، زُفَّتْ أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ إِلَى اللَّهِ كَمَا تُزَفُّ الْعُرُوسُ إِلَى خُدْرِهَا.
قِيلَ: مَا هَذِهِ الْأَيَّامُ؟

قَالَ: يَوْمُ الْأَضْحَى، وَيَوْمُ الْفِطْرِ، وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَيَوْمُ الْغَدِيرِ.
وَإِنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ، بَيْنَ الْأَضْحَى وَالْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ، كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ.
وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَجَا فِيهِ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مِنَ النَّارِ فَصَارَ شَاكِرًا لِلَّهِ. ^(۱)
وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ فِي إِقَامَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمًا
وَأَبَانًا فَضِيلَتَهُ وَوَصَايَتَهُ، فَصَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ.
وَأَنَّهُ لِيَوْمُ الْكَمَالِ، وَيَوْمُ مَرْعَمَةِ الشَّيْطَانِ، وَيَوْمُ يُقْبَلُ ^(۲) أَعْمَالُ الشَّيْعَةِ وَمُحِبِّي آلِ
مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَعْمَدُ اللَّهُ فِيهِ إِلَى مَا عَمِلَهُ الْمُخَالِفُونَ، فَيَجْعَلُهُ هَبَاءً مَثُورًا.
وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام أَنْ يَنْصَبَ كُرْسِيَّ كَرَامَةِ اللَّهِ بِإِزَاءِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ
وَيَضَعُهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام وَتَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَيَشْتُونَ عَلَى
مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَيَسْتَغْفِرُونَ لِشَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ عليهم السلام [وَمُحِبِّيهِمْ مِنْ وَلَدِ آدَمَ.
وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُحِبِّي أَهْلِ

۱. در اقبال الأعمال، بدین گونه است: فصامه شكرًا لله؛ این روز را برای سپاس از خدا روزه گرفت.

۲. در ماخذ «تقبل» ضبط است.

الْبَيْتِ وَشِيعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ، وَلَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْأَنْثَمَةِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذَوِي رَحْمَتِهِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَزِيدُ اللَّهُ فِي حَالِ مَنْ عَبْدَ فِيهِ، وَوَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ وَنَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ، وَيَعْتَقُهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ سَعْيَ الشَّيْعَةِ مَشْكُوراً وَذَنْبَهُمْ مَغْفُوراً.

وَهُوَ يَوْمٌ تَنْفِيسِ الْكَرْبِ، وَيَوْمٌ تَحْطِيطِ الْوِزْرِ.

وَيَوْمُ الْحَبَاءِ وَالْعَطِيَّةِ، وَيَوْمُ نَشْرِ الْعِلْمِ، وَيَوْمُ الْبَشَارَةِ، وَالْعِيدِ الْأَكْبَرِ.

وَيَوْمٌ يُسْتَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ، وَيَوْمُ الْمَوْقِفِ الْعَظِيمِ.

وَيَوْمُ لُبْسِ الثِّيَابِ، وَنَزْعِ السَّوَادِ، وَيَوْمُ الشَّرْطِ وَالْمَشْرُوطِ، وَيَوْمُ نَفْيِ الْهَمُومِ.

وَيَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِي شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ يَوْمُ السَّبْقَةِ، وَيَوْمُ إِكْثَارِ

الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَيَوْمُ الرِّضَا، وَيَوْمُ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَيَوْمُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ، وَيَوْمُ طَلَبِ الزِّيَادَةِ، وَيَوْمُ اسْتِرَاحَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَوْمُ

الْمُتَاجِرَةِ، وَيَوْمُ التَّوَدُّدِ، وَيَوْمُ الْوُضُولِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، وَيَوْمُ التَّزْكِيَةِ، وَيَوْمُ تَرْكِ

الْكِبَائِرِ وَالذُّنُوبِ، وَيَوْمُ الْعِبَادَةِ.

وَيَوْمُ تَفْطِيرِ الصَّائِمِينَ؛ فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِماً مُؤْمِناً كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فِتْماً - إِلَى أَنْ

عَدَّ عَشْراً - ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرِي مَا الْفِتَامُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: مَائَةُ أَلْفٍ.

وَهُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ؛ يُهْنِي بَعْضُكُمْ بَعْضاً، فَإِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَنْثَمَةِ.

وَهُوَ يَوْمُ التَّبَسُّمِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ؛ فَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ يَوْمَ

الْغَدِيرِ، نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالرَّحْمَةِ، وَقَضَى لَهُ أَلْفَ حَاجَةٍ، وَبَنَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ دُرَّةٍ بَيَضَاءَ، وَنَضَّرَ وَجْهَهُ.

وَهُوَ يَوْمُ الرِّبَةِ؛ فَمَنْ تَزَيَّنَ لِيَوْمِ الْغَدِيرِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَمِلَهَا صَغِيرَةً أَوْ كَبِيرَةً، وَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ، وَيَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ إِلَى قَابِلٍ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَإِنْ مَاتَ شَهِيدًا، وَإِنْ عَاشَ عَاشَ سَعِيدًا.

وَمَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا، كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصُّدِّيقِينَ.

وَمَنْ زَارَ فِيهِ مُؤْمِنًا، أَدْخَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ سَبْعِينَ نُورًا، وَوَسَّعَ فِي قَبْرِهِ، وَيَزُورُ قَبْرَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَيُسْئِرُونَهُ بِالْجَنَّةِ.

وَفِي يَوْمِ الْغَدِيرِ عَرَضَ اللَّهُ الْوَلَايَةَ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، فَسَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَزَيَّنَهَا بِالْعَرْشِ.

ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَزَيَّنَهَا بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.

ثُمَّ سَبَقَ إِلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَزَيَّنَهَا بِالْكَوَاكِبِ.

ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرْضِيِّينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ، فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ، فَزَيَّنَهَا بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ﷺ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ، فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيٍّ].

وَعَرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ، فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقْرَبَ بِذَلِكَ ثَلَاثَةَ جِبَالٍ [جَبَلِ (خ)]: جَبَلُ

الْعَقِيقُ وَجَبَلُ الْفَيْرُوزِ وَجَبَلُ الْيَاقُوتِ؛ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَأَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ.

ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا جِبَالُ أُخْرَى، فَصَارَتْ مَعَادِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

وَمَا لَمْ يُقَرَّبَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَقْبَلْ، صَارَتْ لَا تُنْبِتُ شَيْئًا.

وَعَرَضَ [عرضت (خ)] ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَى الْمِيَاهِ؛ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْبًا، وَمَا أَنْكَرَ مِنْهَا صَارَ مِلْحًا أَجَاجًا.

وَعَرَضَ [عرضت (خ)] ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَى النَّبَاتِ؛ فَمَا قَبِلَهُ صَارَ حُلْوًا طَيِّبًا، وَمَا لَمْ يَقْبَلْ صَارَ مُرًّا.

ثُمَّ عَرَضَ [عرضت (خ)] ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَى الطَّيْرِ؛ فَمَا قَبِلَهَا صَارَ فَصِيحًا مُصَوَّتًا، وَمَا أَنْكَرَهَا صَارَ أَخْرَسَ مِثْلَ اللَّكَنِ.

وَمِثْلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبُولِهِمْ وَلَاءُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ، كَمِثْلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لِأَدَمَ؛ وَمِثْلُ مَنْ أَبِي وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ، كَمِثْلِ إِبْلِيسَ.

وَفِي هَذَا الْيَوْمِ، أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ ^(۱).

وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَكَانَ يَوْمَ بَعْثِهِ مِثْلَ يَوْمِ الْغَدِيرِ عِنْدَهُ، وَعَرَفَ حُرْمَتَهُ؛ إِذْ نَصَبَ لِأُمَّتِهِ وَصِيًّا وَخَلِيفَةً مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ ^(۲)

وقتی روز قیامت فرا رسد، چهار روز چنان خرامان پیش خدا حضور می یابند که عروس به سراپرده اش می رود.

پرسیدند: این روزها کدام اند؟

امام رضا عليه السلام فرمود: روز عید قربان، روز عید فطر، روز جمعه، روز عید غدیر.

۱. سورة مائده (۵) آیه ۳.

۲. اقبال الأعمال: ۴۶۴ - ۴۶۵؛ زاد المعاد: ۲۰۳ - ۲۰۵.

روز عید غدیر، در میان این چهار روز، مانند ماه [شب چهارده] میان ستارگان است.

غدیر، روزی است که ابراهیم خلیل در آن از آتش نجات یافت و شکرگزار خدا شد.

غدیر، روزی است که خدا دین را در آن کامل ساخت بدین سان که پیامبر ﷺ علی را به عنوان امیرالمؤمنین برافراشت و فضیلت و وصایتش را آشکار ساخت و آن حضرت آن روز را روزه گرفت.

غدیر، روز کمال و روز به خاک مالیده شدن بینی شیطان و روز قبولی اعمال (اعمال شیعه و محبّان آل محمد) است.

غدیر، روزی است که خدا - در آن - به آنچه مخالفان انجام دادند دست بُرد و اعمال آنان را گردِ پراکنده (هیچ و پوچ) ساخت.

غدیر، روزی است که خدا به جبرئیل فرمان داد که تخت کرامت الهی را در مقابل «بیت المعمور» نصب کند و جبرئیل [بر آن] بالا رود و فرشتگان از همه آسمان‌ها پیرامون او گرد آیند و بر محمد ﷺ ثنا و درود فرستند و برای شیعه امیرالمؤمنین علی و ائمه علیهم السلام و محبّان آنها (از نسل آدم) آمرزش بخواهند.

غدیر، روزی است که خداوند به «کرام الکاتبین»^(۱) دستور می‌دهد تا قلم [تکلیف] را به مدّت سه روز (از روز غدیر) از دوست‌داران اهل بیت و شیعیان آنان بردارند و چیزی از خطاهای آنان را (به احترام پیامبر و علی و ائمه) بر آنان ننویسند.

۱. فرشتگانی که اعمال آدمیان را می‌نویسند.

غدیر، روزی است که خدا آن را برای محمد و آل آن حضرت و صاحبان رحمتش قرار داد.

غدیر، روزی است که خدا روزی کسی را که در آن عبادت ورزد و بر خانواده و خود و برادرانش گشایش دهد، افزون می‌سازد و از دوزخ می‌رهاند.

غدیر، روزی است که خدا در آن، سعی شیعه را پاس می‌دارد، گناهشان را می‌آمرزد.

غدیر، روز رفع گرفتاری‌ها و پاک ساختن وزر و وبال‌هاست.

غدیر، روز هدیه دادن و بخشش است، روز نشر علم، روز مژده دادن، بزرگ‌ترین عید خدا.

غدیر، روزی است که دعا در آن به اجابت می‌رسد و روز موقف عظیم است.

غدیر، روز پوشیدن لباس نو و درآوردن لباس سیاه، روز شرط و مشروط، روز برطرف شدن غم‌هاست.

غدیر، روز چشم‌پوشی از شیعیان گنه‌کار امیرالمؤمنین است، روز مسابقه دادن، روز فرستادن صلوات فراوان بر محمد و آل محمد، و روز رضا و خشنودی [خدا] و روز عید اهل بیت علیهم‌السلام.

غدیر، روز قبولی اعمال است، روز زیادت خواستن [روزی]، روز استراحت مؤمنان، روز تجارت [با خدا] روز یکدیگر را دوست داشتن، روز رسیدن به رحمت الهی، روز نفس را پاکیزه ساختن، روز ترک کبائر و گناهان، روز عبادت.

غدیر، روز افطار دادنِ روزه‌داران است. هرکس در این روز مؤمن روزه‌داری

را افطار دهد، مانند آن است که یک «فنام» را غذا داده است (امام علیؑ همچنان عدد را افزود و به ده فنام رساند) سپس پرسید: می‌دانی «فنام» چند نفر است؟ راوی گفت: خیر. حضرت فرمود: فنام، صد هزار نفر می‌باشد.

غدیر، روز تهنیت گفتن به یکدیگر است. هرکس برادر مؤمنش را دیدار کند، بگوید: سپاس خدای را که ما را از متمسکان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه قرار داد.

غدیر، روز تبسم به روی مردمان اهل ایمان است. هرکس در این روز به روی برادرش تبسم کند، خدا روز قیامت با نظر رحمت به او می‌نگرد و هزار حاجتش را برمی‌آورد و قصری از مروارید سفید - در بهشت - برایش بنا می‌کند و چهره‌اش را شکوفا می‌سازد.

غدیر، روز آراستگی و زینت است. هرکه در روز غدیر خود را بیاراید، خدا هر خطای بزرگ و کوچک او را می‌آمرزد و فرشتگان را می‌فرستد که حسنات را برای او بنویسند و درجات را تا روز غدیر سال آینده، برایش بالا برند. اگر وی در این روز بمیرد، شهید می‌میرد و اگر زنده بماند، نیک‌بخت می‌زید.

هرکه در روز غدیر مؤمنی را اطعام کند، مانند آن است که همه انبیا و صدیقان را غذا خوراند.

هرکه در روز غدیر به دیدار مؤمنی برود، خدا هفتاد نور وارد قبرش می‌سازد و قبرش را فراخ می‌گرداند و هر روز، هفتاد هزار فرشته قبرش را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

در روز غدیر، خدا ولایت را بر اهل آسمان‌ها عرضه داشت، آسمان هفتم به آن سبقت جست، خدا آن را به عرش زینت بخشید.

سپس اهل آسمان چهارم سوی آن شتافت، خدا آن را به «بیت المعمور»^(۱) آراست.

پس از آن، اهل آسمان دنیا به آن سبقت گرفت، خدا آن را با ستارگان آذین بست.

آن‌گاه ولایت را بر زمین‌ها عرضه کرد، مکه سوی آن پیش گرفت، خدا آن را به کعبه بیاراست.

سپس مدینه سوی آن شتافت، خدا آن را به محمد مصطفی ﷺ آراست. پس از آن، کوفه به آن سبقت گرفت، خدا آن را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) زینت داد. خدا ولایت را بر کوه‌ها عرضه داشت، نخست سه کوه عقیق و کوه فیروزه و کوه یاقوت بدان اقرار کرد، این کوه‌ها، کوه‌های این جواهرات شدند و بهترین جواهرند.

سپس کوه‌های دیگر به آن سبقت جستند، از این رو، معادن طلا و نقره شدند.

کوه‌هایی که به ولایت تن ندادند و آن را نپذیرفتند، چیزی نمی‌رویانند. در روز غدیر، ولایت بر آب‌ها عرضه شد، هر کدام از آنها پذیرفت، عذب و شیرین شد و هر کدام نپذیرفت، شورید.

در این روز، ولایت بر گیاهان (روییدنی‌ها) عرضه شد، هر کدام که پذیرفت [میوه‌اش] شیرین و گوارا شد و هر کدام نپذیرفت، تلخید.

سپس خدا ولایت را - در این روز - بر پرندگان عرضه داشت، هر کدام

۱. نام مکانی مقدس در آسمان چهارم.

پذیرفت، صدای رسا یافت و هر کدام برنتافت، گنگید (مانند لکنت زبان).
 مَثَلِ مؤمنان در پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خُم، مَثَلِ
 فرشتگان در سجده‌شان بر آدم است و مَثَلِ کسانی که ولایت آن حضرت را - در
 آن روز - برنتافتند، مَثَلِ ابلیس.

در این روز، این آیه نازل شد: «امروز دیتان را کامل کردم و نعمتم را تمام
 ساختم و راضی شدم که اسلام دیتان باشد». و خدا هیچ پیامبری را برنینگیخت مگر اینکه - روز بعثت وی - نزد وی مانند
 روز غدیر بود و حرمتش را شناخت؛ زیرا در آن روز، برای پس از خود، وصی و
 خلیفه نصب کرد.

تحقیقی پیرامون رفع القلم در حدیث غدیر

این بنده ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصَنَّف این کتاب) می‌گوید: اینکه
 امام علیه السلام فرمود: **يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُجَبِّي أَهْلِ**
الْبَيْتِ ... ؛ خدا در این روز، به «کرام الکاتبین» امر کرد که قلم را از محبّان اهل بیت
 بردارند (تا آخر عبارت).

این فقره میان مردم مطرح است. بعضی بدان خاطر که معنای ظاهری عبارت
 را بعید می‌دانند به تأویلات خود سرانه‌ای دست یازیده‌اند که تاکنون وجه اشکال
 در آن را من نیافتم که از چه روست؟!

زیرا میان نوشتن خطاها (از آغاز) و میان عفو از آنها پس از نوشتن، فرقی
 وجود ندارد.

با وجود این، هیچ کس از شقّ دَوِّم نمی‌هراسد؛ چراکه آیات و اخباری که در
 این معنا وارد شده‌اند، متواترند؛ مانند:

• ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛^(۱) خدا از شرک به خویش نمی‌گذرد و کمتر از شرک را برای هرکه بخواهد، می‌آمرزد.

• ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؛^(۲) تا خدا گناهان گذشته و آینده‌ات را ببامرزد.

واز دلالت اخبار به دست می‌آید که مقصود [در آیه اخیر] گناهان شیعه است.

• حدیث مَنْ بَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى خَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَيْدِ الْبَحْرِ؛^(۳) هرکه بر حسین علیه السلام بگرید و به اندازه بال مگسی از چشم او اشک بیرون آید، خدا گناهانش را می‌آمرزد، هرچند بیش از کف دریاها باشد.

• و امثال این حدیث، اخباری که در خصوص کارهای نیک مخصوصی هست و بیش از حد شمارش‌اند.

مردم بر این تعالیم می‌گذرند و هرگز در آنها اشکال نمی‌کنند با اینکه هر دو شق (نوشتن خطا و نوشتن سپس آمرزیدن) با یک آب، سیراب می‌شوند.

آری، بسا این پندار در ذهن شکل گیرد که مؤدای این حدیث، ترخیص در ارتکاب معاصی است.

اما مؤدای این حدیث بدان‌گونه که توهم شده نیست؛ زیرا امام علیه السلام می‌فرماید:

۱. سورة نساء (۴) آیه ۴۸ و ۱۱۶.

۲. سورة فتح (۴۸) آیه ۲.

۳. عین عبارتی که در کتاب‌های حدیثی آمده است، بدین‌گونه است: «مَنْ ذَكَرَنَا وَذَكَرْنَا عِنْدَهُ، فَخَرَجَ...».

بنگرید به، قرب الإسناد: ۳۶، حدیث ۱۱۷؛ المحاسن ۱: ۶۳، حدیث ۱۱۰؛ ثواب الأعمال: ۱۸۷؛ وسائل الشیعة ۱۲: ۲۰، حدیث ۱۵۵۳۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۲۷۸، حدیث ۳ (و دیگر منابع).

«خطاهای آنان را نمی نویسند» و تردیدی نیست که خطا با نوعی غفلت و حیرت آمیخته است یا در حفظ نفس از خطا، تساهل صورت می گیرد. خطا مانند عصیان نیست که به عمد انجام شود، گرچه مکلف در همین غفلت و تساهل هم معذور نمی باشد.

این فقره حدیث (بدان گونه که نادانان فهمیده اند و همین، منشأ اشکالشان شده است) ترخیص در ارتکاب مناهی نیست.

اصحاب ترخیص و بهانه جویان، با تکیه بر حدیث مذکور، در این روز، به لهو و لعب می پردازند.

ترجمه مولانا علامه مجلسی رحمته الله بر خبط آنان افزود. وی در زاد المعاد حدیث را به گونه ای ترجمه می کند که متن خبر بدان گونه نیست، می نگارد:

«این روزی است که امر می کند حق تعالی ملائکه نویسندگان اعمال

را که قلم بردارند از محبان اهل بیت و شیعیان ایشان تا سه روز از

روز غدیر، و ننویسند هیچ خطا و گناه ایشان را...»^(۱)

مجلسی رحمته الله در ترجمه، به لفظ «خطایا» (که در متن حدیث هست) بسنده

نمی کند، بلکه واژه «گناه» را برای توضیح آن می آورد. در حالی که گناه اعم از خطاست.

کسی که به اصل متن خبر رجوع نکند، گمان می برد که واژه «گناه» در حدیث ذکر شده است.

بدین ترتیب، خطای آنها در این راستا فزونی می یابد.

۱. در «لوامع صاحبقرانی ۶: ۲۵۱» (که از آثار محمد تقی مجلسی رحمته الله پدر علامه مجلسی رحمته الله است) آمده است: «و آن روزی است که حق - سبحانه و تعالی - امر می کند نویسندگان اعمال را که قلم بردارند تا سه روز از دوست داران و شیعیان ایشان، و بر ایشان گناه ننویسند ...».

خلاصه: خطیئه با دیگر معاصی - که ناشی از تعمّد و ستیزه‌جویی است - نباید قیاس شود.

برای آگاهی به فرق میان این دو، می‌توان به سخن امام سجّاد علیه السلام (در دعای طولانی سحرهای ماه رمضان) نگریست، آنجا که می‌فرماید:

إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ، وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ، وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَلَا لَوَعِيدِكَ مُتَهَاوٍ، لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي، وَغَلَبَنِي هَوَايَ، وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي، وَغَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ...؛^(۱)

خدایا، وقتی تو را فرمان نبردم، این گونه نبود که پروردگاریات را انکار کنم و امرت را سبک بشمارم، متعرّض کیفرت شوم و وعیدت را دست‌کم گیرم، لیکن خطیئه‌ای بود که بر من عارض شد و نفسم برایم بیاراست و هوایم بر من غلبه یافت و شقاوتم مددکارش شد و پرده‌ای که بر من انداختی [تا رسوا نشوم] مرا فریفت و جری ساخت...

نیک بنگرید که چگونه امام علیه السلام از معصیت عذر می‌آورد که خطیئه بود، بی‌آنکه استخفاف امرِ خطا یا تعرّض به عقوبت الهی یا ناچیز انگاری وعید او باشد، بروز یافت.

خلاصه اینکه: خطیئه - در واقع - به معنای عثرت (لغزش) است و از این رو، گاه برای گذشت و عفو از آن، لَفْظُ «اَقَالَه» می‌آید.

۱. مصباح‌المتجهّد ۲: ۵۸۹؛ بحار الأنوار ۹۵: ۸۸.

در دعای مذکور آمده است:

أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ... وَالْخَاطِئُ الَّذِي أَقْلَتُهُ...؛^(۱)

من همان صغیرم که پروراندی... من همان خاطی‌ام که خطایش را
ستردی...

بدین سان، آشکار شد که مؤدای این حدیث، ترخیص در مناهی و تعمّد بر معصیت (آن گونه که کوتاه‌فهمان دریافته‌اند) نیست. ظاهر حدیث، بدون اشکال است. اشکال در فهم کسانی است که بدون تأمل در آن می‌نگرند؛ چراکه خیال می‌کنند مقصود از حدیث، رفع قلم تکلیف از بندگان و اذن به آنهاست تا به هر معصیت هلاک‌آوری که خواستند دست یازند (خدا بسی برتر از این است که چنین اجازه‌ای دهد).

این پندار، بعضی از آنها را واداشت که این فقره حدیث را به وجوه بعیدی تأویل برند و دیگرانی جرأت یابند که با جسارت و به عمد، گناهان هلاکت‌بار را مرتکب شوند. هر دو فرقه از فهم مراد معصوم علیه السلام جدا افتادند (خدا ما و برادرانمان را از خطا و خَطَل^(۲) در قول و عمل، مصون بدارد).

درنگی در قول کسانی که شعور را در بسیاری از اشیا انکار کرده‌اند

باری، بعضی از مردم در این حدیث (و اخبار دیگری که به همین معنایند) از جهت دیگری اشکال کرده‌اند و آن عرضه ولایت بر زمین‌ها، کوه‌ها، آب‌ها،

۱. اقبال الأعمال ۱: ۷۱؛ بحار الأنوار ۹۵: ۸۷.

۲. خَطَل: یاوه و حرف بیهوده، چرت و پرت.

نباتات و حیوانات است و اینکه بعضی از آنها ولایت را پذیرفتند و برخی دیگر آن را انکار کردند.

با اینکه می‌دانیم اینها فاقد عقل و شعورند و تکلیف فرع بر عقل است [بر موجودات فاقد عقل و شعور، تکلیف تعلق نمی‌گیرد و عرضه ولایت بر آنها معنا ندارد و پذیرش یا رد آنها به سخنان پوچ و مهمل می‌ماند].

[سؤال از سید مرتضی علیه السلام]

در این باب، دوست دارم سخن یکی از بزرگان [سید مرتضی علیه السلام] را بیاورم، سپس پاسخ اشکال را بدان گونه که صواب اقتضا دارد، بیان دارم، هرچند این کار، به درازگویی بینجامد و مطلب را طولانی سازد.

زیرا این طول و تفصیل، سودمند می‌باشد و فواید بی‌شماری در فهم حقایق اخبار دارد و مانند دیگر کلمات زاید که در ذیل اخبار می‌آید و ملال‌آور می‌باشد، نیست.

[پرسش]

یکی از بزرگان سابق، پرسشی را که از وی شده بود، این گونه مطرح می‌سازد:

درباره اخباری که در شماری از کتاب‌های اصول و فروع آمده است چه می‌گویید؟

در این اخبار، امامان علیهم السلام بعضی از پرندگان و بهایم و خوردنی‌ها و زمین‌ها را می‌ستایند و برخی دیگر از آنها را می‌نکوهند.
مانند مدح کبوتر، بلبل، چکاوک، کبک، دُرّاج (و پرندگان

خوش آواز دیگری شبیه اینها) و مذمت، فاخته‌ها (کوکو، قمری) و کرکس (لاشخور).

حکایت کرده‌اند که هر یک از این آجناس جانوران که ستوده شده‌اند، به ثنای خدای متعال و اولیای اولب می‌گشایند و برای آنها دعا می‌کنند و بر دشمنانشان نفرین می‌فرستند.

و هر کدام از این آجناس که مذموم‌اند، اولیای الهی را مذمت می‌کنند؛ مانند مذمت اولیای خدا از سوی مارماهی (و ماهی‌های دیگر هم شکل آن) و اینکه خود مارماهی زیان گشود که به خاطر انکار ولایت، مسخ گردید و در روایات آمده است که به همین خاطر، گوشت آن حرام گشت.

و مانند مذمت خرس، میمون، فیل (و دیگر حیوانات مسخ شده حرام گوشت).

نیز مانند خربزه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام پاره کرد و دید تلخ است، فرمود: «از آتش است و به آتش می‌رود» و با دست آن را دور انداخت و از جایی که آن خربزه افتاد، دودی برخاست.

همچنین زمین‌های شوره‌زار مذمت شده‌اند و آمده است که چون آنها ولایت را برنافتند، به شوره‌زار تبدیل شدند.

در این معنا آثار زیادی رسیده است که شرح آن به درازا می‌کشد و ظاهر آن با آنچه عقل بر آن دلالت دارد، ناساز می‌افتد؛ چراکه این آجناس از قبیل چیزهایی نیستند که تکلیف به آنها تعلق گیرد و امر و نهی آنها جایز باشد.

در اخباری که اشاره کردیم، بعضی از این اجناس به حق اعتقاد یافتند و به آن تن دادند و بعضی زیر بار حق نرفتند و آن را پس زدند.

همه اینها با ظاهر آنچه عقلا بر آن مشی دارند، منافات دارد. در این اخبار نشانه‌هایی است که گواهی می‌دهد این اجناس زبان قابل فهم دارند و الفاظشان اغراضی را می‌رسانند و آنها [یعنی صدای این حیوانات نسبت به ما] به منزله عرب و عجم است که هر کدام زبان دیگری را نمی‌فهمد.

شاهد آن این سخن خداست که از سلیمان حکایت می‌کند که گفت: ای مردم، ﴿عَلَّمْنَا مَنطَقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ ^(۱) «زبان پرندگان به ما تعلیم شد و از هر چیزی داده شدیم».

نیز کلام مورچه را که خدا در قرآن حکایت می‌کند، و سخن هدهد و احتجاجش و فهم آن از سوی سلیمان و جواب هدهد. لطف کنید و پاسخی را که نزدتان هست بیان دارید، ان شاء الله مأجور باشید و توفیق از جانب خداست.

[پاسخ سید مرتضی علیه السلام]

این صورت سؤال بود. عالمی که از وی این مسئله را پرسیدند، آن را بدین گونه پاسخ داد:

بدان که در امور اعتقادی، باید به آنچه ادله بر نفی یا اثبات آن دلالت دارد،

تکیه کرد. هرگاه ادله بر امری دلالت کند، باید هر خبری را که ظاهر آن بر خلاف مدلول ادله است، بر آن مبتنی ساخت و سوق داد و میان آن دو سازگاری پدید آورد.

اگر خبر، ظاهری دارد که با آن امر اعتقادی، ساز نمی‌افتد، باید از آن ظاهر دست کشید، اگر مطلق است آن را مشروط ساخت، اگر عام است آن را تخصیص داد، اگر مجمل است به تفصیل آن پرداخت و از هر طریقی که موافقت اقتضا دارد و به مطابقت می‌انجامد، میان آن خبر و ادله سازگاری پدید آورد.

ما این کار را انجام می‌دهیم و دربارهٔ ظواهر قرآن که بر صحت آنها قطع داریم و ورود آنها را می‌دانیم، پروایی از این کار نداریم. چگونه در اخبار آحادی که علم‌آور نیستند و ثمرهٔ یقینی ندارند، از این کار باز ایستیم؟!

هرگاه اخباری بر تو وارد شد، بر این جمله عرضه دار و بر آن مبتنی کن و آنچه را ادلهٔ بدان حکم می‌کند و حجت‌های عقلی آن را واجب می‌سازد، انجام بده. و اگر بنای تأویل و تخریج و تنزیل در این اخبار سخت و ناممکن باشد، راهی جز کنار گذاشتن آنها و ترک تصریح بر آنها نمی‌ماند. اگر به همین جمله بسنده کنیم «برای کسانی که تدبّر و تفکر کنند» ما را بسنده است.

گاه مراد از مذمت این پرندگان (پرندگانی که علیه خدا بدگویی دارند و اولیای خدا را می‌نکوهند و با برگزیدگان خدا دشمنی می‌کنند) گیرندگان آنها و اشخاصی‌اند که با این پرنده‌ها ارتباط دارند. این افراد که به محبت این اجناس فریفته شده‌اند و آنها را نگه می‌دارند، زبان به ناسزا بر خدای متعال می‌گشایند و اولیای خدا و احبّای او را سرزنش می‌کنند.

نسبت نطق به این پرندگان [در واقع] نسبت به گیرندگان آنها یا کسانی است که با آنها ارتباط دارند و این نسبت، به خاطر مجاورت و تقارب اینها با پرندگان، بر اساس مجاز و استعاره است.

چنان که خدای متعال در قرآن، سؤال را به «قریه» (آبادی) نسبت می‌دهد [و می‌فرماید: از قریه بپرس] و در واقع سؤال از اهل قریه است:

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُّكَراً* فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً﴾؛ ^(۱) بسا [ساکنان] قریه‌هایی که از امر پروردگار و رسولانش روی برتافتند و ما آنها را به شدت حساب کشیدیم و عذاب سختی کردیم. آنها وبال امرشان را چشیدند و فرجام زیان‌بار، عایدشان شد.

در این آیه، حذف‌هایی صورت گرفته است.

گاه فعل - در ظاهر - به کسانی نسبت داده می‌شود و در حقیقت به غیر آنها تعلق دارد.

مدح این پرندگان و توصیف آنها به اینکه ثنای خدا را بر زبان می‌آورند و اولیای او را می‌ستایند، بر اساس همین روشی است که ترسیم کردیم.

اشکال

اگر پرسند: چگونه کسانی که با این پرندگان در ارتباط‌اند، به خاطر این ارتباط، سزایند مدح شدند و کسانی که به اجناس دیگری از آنها ارتباط یافتند،

۱. سورة طلاق (۶۵) آیات ۸ و ۹.

به خاطر آن، سزاوار مذمت گردیدند تا آنجا که شما مدح و ذم را به آن معلق کردید؟

پاسخ

ما ارتباط با این اجناس را عامل استحقاق مدح یا ذم کسانی که با آنها ارتباط دارند، قرار ندادیم. تنها گفتیم که ناشدنی نیست که عادت مؤمنان (آنها که اولیای خدا را دوست دارند و با دشمنان خدا دشمنانند) بر این باشد که با اجناس خاصی از پرندگان انس یابند، نیز عادت بعضی از دشمنان خدا، نگهداری گونه‌های ویژه‌ای از پرندگان باشد.

در این صورت، اینکه گیرندگان بعضی از پرندگان ستایش می‌شوند، نه بدان خاطر است که آنها آن نوع از پرندگان را نگه می‌دارند، بلکه به خاطر اتخاذ [مذهب] صحیحی است که دارند و در نتیجه، نسبت مدح به این پرندگان (که در واقع مدح کسانی است که با آنها ارتباط دارند) و نسبت تسبیح و دعای صحیح به این پرندگان (که در واقع به نگه دارندگان آنها مربوط است) از باب مجاز و توسعه است.

دربارۀ ذم (که مقابل مدح است) نیز این سخن جاری است.

اشکال

اگر پرسند: اگر مذمت، به نگهداری این پرندگان ارتباط ندارد و فقط به بعضی از کسانی تعلق می‌گیرد که کافر و گمراه‌اند و این پرندگان را نگه می‌دارند [یعنی سرزنش به خاطر کفر و ضلالت صاحبان این حیوانات است] چرا از نگهداری بعضی از این اجناس نهی شده است؟

پاسخ

می تواند نگه داری این حیوانات (که گرفتن و ارتباط با آنها نهی شده است) دارای مفسده باشد، اما نه بدان خاطر که اصل خلق آنها - به خاطر وجود مفسده در نگهداری آنها - قبیح است.

زیرا این حیوانات آفریده شده اند تا از آنها فایده های دیگری برده شود به جز ارتباط با آنها و گرفتنشان که تعلق مفسده به خاطر این کار، ممتنع نمی باشد. نیز جایز است که در نگهداری این اجناس (که نگهداری شان نهی شده است) شومی و فال بد باشد. عرب در این عرصه، راه و رسم معروفی دارد.

بنا بر مذهب نفی طَیْرَه (فال بد زدن)، نهی، بدین خاطر نیز صحیح است؛ زیرا تحقیق این است که نباید به چیزی [حیوان یا حرکتی یا ...] فال بد زد، چرا که این کار (بنا بر تحقیق در این زمینه) هرچند تأثیری ندارد اما نفوس آن را حس می کند و سوی آن می شتابد و دوری و پرهیز از آن را بر خود لازم می داند. معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «لَا يُورَدُ ذُو عَاهَةٍ عَلَى مُصْحٍ»^(۱) (دارای

بیماری و آفت نباید بر فرد سالم درآید) بر همین امر حمل می شود. و اما تحریم مارماهی (و شبه آن) ممکن است به خاطر مفسده ای باشد که در خوردن آن هست (چنان که در دیگر محرمات همین را می گوئیم).

اما اینکه مارماهی زبان گشود که به خاطر انکار ولایت مسخ گردید، از آن

۱. بحار الأنوار ۶۲: ۸۲؛ در «معانی الأخبار: ۲۸۲» آمده است: «لَا يُورَدُ ذُو عَاهَةٍ عَلَى مُصْحٍ»؛ شترِ گر، نباید بر شترانِ سالم درآید.

حرف‌های خنده‌آور است و از قائل آن و کسی که به مثل آن اعتنا کند، باید تعجب کرد.

اما تحریم خرس و میمون و فیل، مانند تحریم هر حرام دیگری در شریعت می‌باشد. وجه تحریم در آنها با دیگر حرام‌ها فرق نمی‌کند.

هرگاه ناچار قائل شویم که این حیوانات مسخ شده‌اند [و به همین خاطر حرام‌اند] حمل می‌کنیم بر اینکه آنها خلقت پسندیده‌ای داشتند که نفرت‌آمیز نبود، سپس از آن حالت تغییر یافتند و به این صورت زشت تنفرآمیز درآمدند تا بازداشتن از انتفاع به آنها فزونی یابد.

زیرا حقیقت یکی از موجودات زنده نمی‌تواند تغییر یابد و به موجود دیگری تبدیل شود. فرق میان دو موجود زنده، به ضرورت معلوم است چگونه ممکن است موجود زنده‌ای به موجود دیگری تغییر یابد؟ هرگاه مراد از مسخ این معنا باشد، باطل است و اگر غیر آن مقصود باشد، در آن می‌نگریم.

و اما جریان خربزه، ممکن است امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که آن را مزه کرد و از طعم آن نفرت یافت و بدش آمد، فرمود: «این از آتش است و سوی آتش می‌رود» یعنی این، خوراک اهل دوزخ است و سزای اهل آتش به آن عذاب شود.

چنان که ما درباره چیزهای ناخوشایندی که از آنها نفرت داریم، همین جمله را بر زبان می‌آوریم.

برخاستن دود از جایی که امام علیه السلام خربزه را در آنجا افکند، ممکن است از

باب تصدیق سخن آن حضرت و اظهار معجزه‌ای از سوی امام باشد که فرمود «از آتش است و سوی آتش».

و اما مذمت زمین‌های شوره‌زار (یا سنگلاخ) و اینکه آنها به خاطر انکار ولایت به این روز افتادند، اگر بر معنایی که ما بیان داشتیم حمل نشود (اینکه اهل این زمین‌ها و ساکنان آنها ولایت را برنتافتند) معقول نمی‌باشد و بر مجرای این سخن خدای متعال است که فرمود: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ﴾؛ ^(۱) بسا قریه‌ای که از امر پروردگار و رسولان او سرکشی کرد [یعنی بسا اهل قریه‌ای که ...].

و اما نسبت اعتقاد حق به بعضی از چهارپایان و نسبت اعتقاد باطل و کفر به بعض دیگر از آنها، از اموری است که عقول و ضرورات با آن سازگاری ندارد؛ زیرا بهایم نه عاقل‌اند و نه کامل و نه مکلف، چگونه ممکن است به حق یا باطل اعتقاد یابند؟!.

هرگاه اثر (و روایتی) وارد شود که در ظاهر از این محالات در آن باشد، یا باید کنار گذاشته شود یا بر معنایی درست حمل نمود. ما طریق تأویل را در پیش گرفتیم و چگونگی توسّل به آن را بیان داشتیم.

و اما حکایت خدای متعال از سلیمان علیه السلام که فرمود: ای مردم ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ ^(۲) (زبان پرندگان به ما تعلیم شد و از هر چیزی داده شدیم) مقصود این است که سلیمان علیه السلام علمی یافت که با آن، زبان پرندگان را

۱. سورة طلاق (۶۵) آیه ۸.

۲. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶.

می فهمید و به صورت معجزه برای سلیمان عليه السلام اغراض و مقاصد آنها در صدای آنها تداعی می شد.

و اما حکایت مورچه که [به مورچه ها] گفت: ﴿يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ﴾؛ ^(۱) ای مورچگان، به خانه هاتان درآیید [تا] سلیمان و لشکریانش پایمالتان ن سازند.

می تواند مراد این باشد که از آن مورچه رفتاری بروز یافت که اگر سخن می گفت بر همان معنا رهنمون بود و به دیگر مورچه ها [آن را] فهماند و آنها را بیم داد که اگر بمانند زیان می بینند و نجات در فرار به لانه هاشان است. از این رو، نسبت سخن به مورچه، مجاز و استعاره است؛ چنان که شاعر می سراید:

* وَشَكَا إِلَيَّ بِعَبْرَةٍ وَتَحَنُّمٍ * ^(۲)

اسبم (از زخم نیزه ها) با اشک و صدای بُریده پیش من شکوه کرد.

شاعر دیگری می سراید:

* وَقَالَتْ لَهُ الْعَيْنَانُ سَمْعًا وَطَاعَةً * ^(۳)

چشم ها گفتند: ^(۴) می شنویم و فرمان می بریم.

۱. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۸.

۲. در «جمهرة اشعار العرب: ۲۲۱» مصراع اول این بیت بدین گونه است: فَازُورُ مِنْ وَقَعِ الْقَنَا بِلَبَانِهِ.

۳. در «الخصائص ۱: ۷۱، اثر جُنِّي»، مصراع دوم بیت چنین است: وَأَبْدَتْ كَمَثَلِ الدَّرِّ لَمَّا يَنْقَبُ.

۴. چشم که صدا ندارد تا حرف بزند، با اشاره مقصود را می فهماند. از این رو، کاربرد «قال» از باب توسعه و مجاز است.

و نیز ممکن است حروف منظومی از آن مورچه (چنان که یکی از ما سخن می‌گوید) رخ داده باشد که معانی مذکور را در بر دارد.

و این کار، معجزه‌ای برای سلیمان علیه السلام بود؛ زیرا خدای متعال پرندگان را به تسخیر او درآورد و معانی صداها را (به روش معجزه) به سلیمان می‌فهماند. این امر، جای انکار نیست؛ چراکه حرف زدن به گونه سخنی که از ما شنیده می‌شود از کسانی که مکلف نیستند و عقل کامل ندارند، ناشدنی نیست. آیا نمی‌بینی که دیوانه و کودکان نابالغ، سخنانی را بر زبان می‌آورند که اغراضی را در بر دارند، گرچه تکلیف ندارند و از کمال عقل برخوردار نمی‌باشند.

سخن در آنچه از هدهد حکایت شده است، بر همین دو وجهی است که درباره مورچه گفتیم، نیازی به بازگویی آن نیست.

اما حکایت این سخن سلیمان که گفت: ﴿لَأَعَذِّبَنَّ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛ ^(۱) هدهد را عذاب سختی خواهم کرد یا او را خواهم کشت یا باید برهان روشنی برایم بیاورد.

و این پرسش که چگونه این خطاب درباره هدهد (که مکلف نمی‌باشد) جایز است؟ مانند هدهد که سزاوار عذاب نیست!

پاسخ این است که عذاب، اسم برای ضرر واقع بر هدهد به شمار می‌آید، هرچند وی استحقاق آن را نداشت. این عذاب بر مجرای عقاب (که جزا بر امری است که در پیش صورت گرفته است) جاری نمی‌باشد.

امتناعی ندارد که ﴿لَأَعَذِّبَنَّ﴾ (او را شکنجه می‌دهم) به معنای زدن دردناک

باشد؛ چرا که خدای متعال این کار را برای سلیمان مباح ساخت؛ چنان که کشتن را به خاطر نوعی مصلحت، مباح کرد و پرندگان را به تسخیر او درآورد تا در راستای منافع و اغراضش آنها را به کار گیرد.

همه اینها برای پیامبر مرسلی که دارای خرق عادات است و به دستش معجزات آشکار می‌گردد، انکار ناشدنی است. بر کسانی که گمان می‌کنند که این حکایات اقتضا دارد مورچه و هدهد مکلف باشند، این امور مشتبه می‌شود، در حالی که بیان کردیم ماجرا برخلاف این گمان است (پایان سخن سید مرتضی رحمته الله).^(۱)

[پاسخ مؤلف رحمته الله]

با درخواست یاری و توفیق از خدا، می‌گوییم:
در مقدمات کتاب، حال حجیت عقول ناقص را دانستی و اینکه آنها بر کتاب و سنت حاکم نمی‌باشد و کتاب و سنت است که بر آنها حاکم‌اند. آنچه را کتاب و سنت حکم کند، عقول ناقص باید پیرو و به آن تن دهد، هر چند وجه و حقیقت آن را (با تحقیق) درنیابد؛ زیرا هر امر حقی را عقول ضعیف درک نمی‌کند.
زاویه‌های نهفته بسیاری است که در معرفت آنها خرد حکمای کامل درمی‌ماند، چه رسد به کوه فهمان [که پایشان در این وادی لنگ است].

آری، هرگاه همه عقول (به صورت هماهنگ) بر اثبات یا نفی چیزی حکم کنند، آن چیز حق است و در چنین امری، کتاب و سنت با عقول مخالفت

۱. آمالی المرتضی ۲: ۳۴۹-۳۵۳؛ تفسیر الشریف المرتضی ۳: ۱۷۴-۱۷۹؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۷۵-.

ندارند و اگر مطلبی در آنهاست که در ظاهر مخالف به نظر می آید، باید در کتاب و سنت آموزه‌ای باشد که آن را نفی می کند و به وجه تأویل در آن رهنمون است. زیرا کتاب و سنت برای هدایت اند (نه گمراه سازی و فریفتن با جهل) آن دو از خطا و سهو و غفلت مصون اند.

در امور نظری، بسا با اختلاف نگرش ها (و ترتیب قیاس های نظری) عقول اختلاف یابند. در آنها باید به محکّمات کتاب و سنت رجوع کرد و آن دو را میان عقول حاکم ساخت تا با بیان آشکاری که تأویل و اشتباه را در بر ندارد، آنها را که درست و صواب اند مشخص سازد و از آنچه خطا و نادرست است جدا کند. این سخن فاضل مذکور [سید مرتضی رحمته الله علیه] که: «در اعتقادات باید بر ادله عقلی اعتماد کرد» اگر مقصود اموری باشد که عقول بر آن متفق اند (به گونه ای که نزد آنها ضروری است) حرف حقّی است، لیکن در این صورت، موافقت محکّمات کتاب و سنت با آن لازم است و متشابهات آن به محکمی (که بر تأویل آن اجماع هست) بازگردانده می شود.

و اگر مقصود از این سخن، ادله نظری باشد، اطلاق آن نادرست است؛ چرا که وقوع خطا در مقدمات ادله عقلی (یا ترتّب تسامح بر آنها) جایز می باشد و در این هنگام باید میزانی باشد که بتوان صحیح را از سقیم [و نادرست] بازشناخت و این میزان و معیار، جز قرآن و سخن حجّت های الهی (که از نزد وی مبعوث اند) نمی باشد. آنچه با این دو موافق باشد، حق است و آنچه بر خلاف این دو باشد، باطل است.

خلاصه: هرگاه دلیل عقلی بر خلاف محکم کتاب و سنت باشد، از وقوع خلل در آن دلیل پرده برمی دارد و از حقیقت ساقط می شود.

اینکه در تمایز حق از باطل، حکم عقل میزان باشد، از قانون صواب بیرون است، بلکه میزان استوار در این عرصه - به طور مطلق - کتاب و سنت اند. از این روست که پیامبر ﷺ که از جانب خدا فرستاده شد، خبر داد که میان ما دو چیز گران بها می گذارد که هرکه بدان تمسک کند، هرگز گمراه نمی شود و این دو، کتاب خدا و عترت پیامبرند.

اگر عقول ناقص در این زمینه صلاحیت می داشت، از باب ارشاد و تسهیل امر بر مکلفان پیامبر ﷺ بدان تصریح می کرد و از آنجا که در مقام حاجت [شناخت احکام و معارف دین] بدان تصریح نکرد، بلکه اهل پیامبر (که از سوی آن حضرت خبر می دهند) خلاف آن را بیان داشته اند و گفته اند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ»؛^(۱) (دین خدا با عقول ناقص به دست نمی آید) درمی یابیم که عقل - به خودی خود - برای حجیت صلاحیت ندارد، بلکه باید دنباله رو کتاب و سنت باشد و در معرفت امور علمی و عملی، به آن دو استناد کند.

آنچه این مطلب را استوار می سازد این است که گاه در کتاب و سنت آموزه هایی را می یابیم که عقول ناقص آنها را نمی پذیرد، بلکه به خاطر عدم توان دست یابی به اسرار و مأخذ آن، بر خلاف آن حکم می کند. چنین مواردی - به راستی - فراوان اند. یکی از آنها وجوب دیه بر عاقله در قتل خطایی است.

اگر مدار در این موارد، حکم عقول ناقصه باشد باید این احکام را دور

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۱: ۳۲۴، حدیث ۹؛ بحار الأنوار ۲: ۳۰۳، حدیث ۴۰.

اندازیم یا به گونه‌ای به تأویل بریم که با حکم این عقول ناساز نیفتد، در حالی که پیداست این کار نادرست می‌باشد.

اشکال

اگر گفته شود: احکام عملی بر حکمت‌ها و مصالح پنهانی بنا نهاده شده‌اند که عقول راهی برای شناخت بسیاری از آنها ندارد و باید به طور تعبّدی به آنها تن دهد و در این احکام جای سخن نیست، کلام [و جای بحث] در امور اعتقادی است.

پاسخ

می‌گوییم: چه فرقی میان امور عملی و اعتقادی هست؟ وجه تخصیص امور اعتقادی در این زمینه، چیست؟

ما تاکنون برای کسانی که این فرق را ادّعا می‌کنند، دلیلی که برای تخصیص امور اعتقادی صلاحیت داشته باشد، نیافتیم به جز اموری که در آغاز کتاب، دروغین بودن آنها را نمایانندیم.

افزون بر این، آنچه را آوردیم از باب مثال بود و گرنه در امور اعتقادی نیز این مجرا جاری است، بلکه در آنها این موارد بیشترند.

یکی از آنها بازگشت اجسام در معاد است که کتاب و سنّت به آن حکم کرده‌اند و قوم [فلاسفه] بیان داشته‌اند که عقل بر عدم بازگشت اجسام در معاد حاکم است؛ چرا که اجسام شعور و احساس ندارند.

اشکال

اگر گویند: عقل بدان سبب که بر علّت و مأخذ آن دست نمی‌یابد، این حکم را دارد و گرنه، حکم عقل همان است که شرع بیان داشت.

پاسخ

گوییم: اکنون سخن حق را بر زبان آوردی، به آن پایدار بمان (لیکن پس از ابطال همه آنچه در نصب میزان، خود را - در آنها - به زحمت انداختی).

زیرا وقتی جایز دانستیم که در کتاب و سنت آموزه‌هایی است که عقول مردم به آسار و مأخذ آن راه نمی‌یابد (و به همین خاطر در نظر ابتدایی بر خلاف آن حکم می‌کند و حکم عقل در این زمینه خطاست) مرجع بودن عقل و حکمرانی آن در مدلول آیات و اخبار، باطل می‌شود.

هرگاه این مطلب ثابت شد، جایز است آنچه را در این مسئله عنوان کردی از این امور به شمار آید (چنان که همین گونه است) از این رو، این سخنت باطل است که گفتی:

هرگاه اخباری بر تو وارد شد بر این جمله عرضه بدار و بر آن مبتنی کن و آنچه را ادله بدان حکم می‌کند و حجت‌های عقلی آن را واجب می‌سازد، انجام ده.

و اگر بنای تأویل و تخریج و تنزیل در آن ناممکن شد، چاره‌ای جز کنار گذاشتن آنها و ترک تصریح به آنها نمی‌ماند.^(۱)

زیرا عقل، توانایی معرفت حقایق اشیا را (آن گونه که هستند) ندارد. در حکم عقل به خاطر نقص و قصور آن و عدم دستیابی به دقایق پنهان فراوان (که به آنها جز خدا و حجت‌های او که از سوی خدا بدان عالم‌اند - بدان سبب که در

دایره امر «کن» داخل است - دسترسی ندارد) خطا رواست و عقل صلاحیت ندارد که در تحقیق مدلول‌های قرآن و سنن پاکیزگان، حاکم و مرجع باشد.

چقدر این سخن دور است از قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقَّ حَقِيقَةً، وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا؛ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛^(۱)

برای هر حقیقی حقیقتی است و هر [سخن] صوابی نوری دارد؛ پس آنچه را با کتاب خدا موافق باشد، بگیرید و آنچه را بر خلاف کتاب خدا باشد، وانهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله [در این تعلیم] ما را امر فرمود که همه امور را به قرآن بازگردانیم و میزان حق و باطل را سازگاری و ناساز بودن با قرآن قرار داد.

در حالی که این فاضل [سید مرتضی علیه السلام] از ما می‌خواهد که کتاب خدا و اخبار را به عقل‌های ناقص خود بازگردانیم و در آنها به آنچه عقل حکم می‌کند (تخصیص عام، تقیید مطلق، تفصیل مجمل، کنار گذاشتن قرآن و اخبار، هرگاه امکان سازگاری میان آن و آنچه ادله دلالت دارد نباشد) عمل نماییم.

﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛^(۲) پس حکم (داوری درست) از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است.

افزون بر این، این مطلب بر اساس این فرض است که بپذیریم که مسئله مذکور با آنچه عقول ناقصه بدان حکم می‌کند، ناساز می‌افتد.

۱. الکافی ۱: ۶۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲: ۱۶۵، حدیث ۲۵.

۲. سورة غافر (۴۰) آیه ۱۲.

در حالی که چنین نیست، کسی می‌تواند بپرسد: ای شخص، به ما خبر ده که کدام دلیل عقلی بر امتناع تکلیف حیوان و نبات (گیاه و درخت) و جماد (سنگ و خاک و...) قائم است؟!

اشکال

اگر بگوییم: دلیل این است که این آجناس فاقد شعور و ادراک‌اند، و تکلیف فرع آن می‌باشد [موجودی که شعور و عقل نداشته باشد، مکلف نیست].

پاسخ

گوییم: اگر مقصودت از شعور و ادراک، درک و شعور انسانی است، این امر، شرط تکلیف نمی‌باشد و گرنه، جنیان مکلف نبودند؛ زیرا رتبه آنها از انسان پایین‌تر است و عقلی ضعیف‌تر از عقل آدمی دارند.

افزون بر این، اگر ما درک خویش را با درک انبیا و اوصیا بسنجیم، درک ما نسبت به آنها از درک حیوان بی‌زبان نسبت به ما، ناقص‌تر است. بر اساس این مقایسه، تکلیف باید ویژه انبیا و اوصیا باشد، نه دیگر خلق.

و اگر مقصودت مطلق شعور است (که مناط تکلیف همین است) هر چیزی به اندازه خویش شعور دارد.

می‌پرسیم: به ما بگو چه کسی به تو گفت این آجناس فاقد درک و شعورند؟ چرا که حکم بر عدم واقعی، نیازمند دلیل است.

اگر بگوییم: چه دلیلی بالاتر از حس؟ ما درمی‌یابیم که این آجناس شعور و احساس ندارند. جماد و نبات که از اثبات بی‌نیاز است، اما حیوان بدان خاطر شعور ندارد که نمی‌تواند حرف بزند و امور کلی را درک و فهم کند (چنان که این مطلب در حکمت نظری ثابت شده است).

می‌گوییم: اما این سخن که حیوان فاقد نطق است و نمی‌تواند امور کلی را تعقل کند:

اولاً: آثار صادره از حیوانات بی‌زبان و پرندگان و چاره‌جویی‌های آنها در امور معاش و معاشرت آنها برای کسی که دیده‌بینا دارد، خلاف این پندار را می‌نمایاند، بلکه با تأمل در رفتار شگفت بعضی از اجناس می‌توان دریافت که آنان در پاره‌ای دقایق از انسان‌های متعارف بیناترند و هرکه این را انکار کند قابل خطاب نمی‌باشد.

وقتی ما این رفتارها را از آنها می‌نگریم و به کتاب و سنت رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که آن دو یافته‌های ما را تصدیق می‌کنند.

در قرآن، ماجرای هُدهُد و مورچه و مکالمات شگفت آن دو آمده است؛ اینکه سلیمان در آغاز هدهد را تهدید کرد و دستور داد نامه‌ای سوی بلقیس ببرد. همچنین دیگر پرندگان، در این سخن خدای متعال که: ﴿وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾؛^(۱) و پرندگان صف بسته، هر کدام صلاة و تسبیح خویش را می‌داند.

و حکایت سلیمان که گفت: ﴿عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾؛^(۲) زبان پرندگان به ما تعلیم شد.

و این سخن خدا که فرمود: ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾؛^(۳) و هنگامی که حیوانات وحشی محشور شوند.

۱. سورة نور (۲۴) آیه ۴۱.

۲. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۳. سورة تکویر (۸۱) آیه ۵.

و اخباری که در این باره هست و تواتر معنوی دارد؛ مانند:

- عرضه ولایت بر حیوانات و پناه آوردن آنها به پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام.

- اظهار اندوه و شکوای آنها به آنان علیهم السلام.
- اخبار آنان علیهم السلام از اذکار و اقوال آنها.
- اینکه هیچ پرنده‌ای صید نمی‌شود مگر به خاطر ترک ذکری که باید بگوید.
- حدیث عفر، الاغ پیامبر ﷺ و نقل معنعن حدیث از پدرانش از نوح علیهم السلام.
- شیعه ذو الجناح و اینکه چون حسین علیهم السلام به قتل رسید، شیعه کشید: الظَّليْمَةُ الظَّليْمَةُ لَأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا؛^(۱) فریاد از ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند.

و اخباری که در این مجاری جاریست و از حد تواتر می‌گذرد.

وقتی ماجرا چنین است، چگونه می‌توانیم همه اینها را وانهیم و به سخن کسی رجوع کنیم که برای قول وی هیچ دلیلی (نه کم و نه زیاد) وجود ندارد.

سپس به این هم بسنده نکنیم تا آنجا که در آیات و اخبار خُرده گیریم و تأویلات ریکی از آنها ارائه دهیم که پرندگان در درختان و حیوانات در لانه‌هاشان از آن بخندند، چه رسد به صاحبان عقل‌های سالم و سرشت‌های راست و درست.

ثانیاً: از این مطلب دست می‌کشیم و می‌پذیریم که این اجسام فاقد درک کلیات‌اند، لیکن می‌گوییم: چه دلیلی دلالت دارد که شرط تعلق تکلیف - به طور

۱. بحار الانوار ۴۴: ۲۶۶، حدیث ۲۳.

مطلق - این است که مکلف کلیات را درک کند؟ کدام عقل بدین حکم می‌کند؟
تکلیف هر درک کننده‌ای به اندازه درک اوست. اگر بتواند کلیات را درک کند،
به امور کلی مکلف است و اگر توان درک جزئیات دارد، تکلیف وی جزئی است.
در این صورت، چه امتناعی دارد که خدای متعال برای حیوانات به اندازه
احساس و ادراک‌های جزئی‌شان، تکلیف قرار دهد؟

کسی که به تکلیف داشتن حیوانات قائل است، نمی‌گوید آنان تکالیف انسان
را دارند تا این اشکال پیش آید که آنها فاقد ادراک امور کلی‌اند.
و هیچ کس نمی‌تواند قائل شود که حیوانات فاقد قوه فکر، حافظه، خیال،
وهم و حس مشترک‌اند. آثار این قوا در آنها محسوس است و جز پریشان عقل
آن را انکار نمی‌کند.

و اما جماد و نبات

می‌گوییم: نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که تو برای آنها شعوری
احساس نمی‌کنی، و [لی] در وجود همه اشیا احساس تو شرط نمی‌باشد؛ زیرا
امور پنهان بسیاری است که تو آنها را به حس خویش درک نمی‌کنی با اینکه آنها
در گشت و گذارند.

تو آسمان‌ها، جنیان، فرشتگان، حیوانات کوچکی که در هوا پراکنده‌اند (و
بسیاری از امور جسمانی را که راه درک آنها حس است) نمی‌بینی.

افزون بر این، شعور و ادراک از امور محسوس نمی‌باشد و در ادراک هر
چیزی، حرکت حیوانی یا گوش و چشم و بینی (و اندام‌های شبیه اینها) شرط
نیست تا هرگاه آنها را نیابیم به فقدان شعور و ادراک آن شیء حکم کنیم.

نیز دلیلی اقامه نشده است که بر امتناع وجود شعور در جماد و نبات دلالت کند تا به مقتضای آن حکم کنیم.

این ادّعا که ادلّه عقلی اقامه شده‌اند که این اجناس فاقد شعورند (شعوری که شرط تکلیف است) آن گونه که این فاضل [سید مرتضی رحمته الله] می‌پندارد، خرافه محض است. تاکنون عین و اثری از آن نیافتیم. هرکه وجود آن را ادّعا کند، یکی از این ادلّه را بیاورد تا در آن بنگریم.

افزون بر این، اگر این دلیل ادّعا شده، از ضروریات عقلی باشد، قطعاً [در اینجا] مفقود است؛ زیرا ضروری عقل این است که همه عقول بر آن متفق باشند (مانند قبح ظلم و حسن احسان) از این رو، باید بر احدی مخفی نماند و دو نفر در آن اختلاف نیابند.

مدّعی از کجا می‌تواند چنین دلیل عقلی را بیاورد!

و اگر این دلیل عقلی از ادلّه نظری باشد (که احتمال خلل در آن هست) دانستی که میزان در شناختِ درستی و نادرستی‌اش کتاب و سنّت می‌باشد. کتاب و سنّت بدون معارض، بر ثبوت شعور برای این اشیاء متفق‌اند. خالق آنها - که به آنچه آفرید آگاه است - در کتابش (که بر پیامبر مرسل خویش فرود آورد) خبر داد که آنها دارای شعورند:

• ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ ^(۱) هیچ چیزی

نیست مگر اینکه به ستایش خدا تسبیح می‌گوید، لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.

• ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ ^(۱) آنچه در آسمان‌ها و زمین هست، برای خدا تسبیح می‌گوید.

• ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛ ^(۲) به آسمان‌ها و زمین گفت: به اختیار یا اجبار بیایید، گفتند: فرمان‌بردار می‌آییم.

• ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾؛ ^(۳) هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که - با دو بالش پرواز می‌کند - نیست مگر اینکه امت‌هایی مثل شمايند. ما در کتاب چیزی را فرو نگذارديم، سپس سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.

• ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ ^(۴) هیچ اُمتی نبود مگر اینکه در میان آنها بیم دهنده‌ای گذشت.

• و دیگر آیاتی که در این سیاق‌اند.

پیامبر مُرسل خدا و اوصیای آن حضرت (که قائم مقام اویند) به شیوه‌های گوناگون و روشی که به قطع می‌انجامد، از اذکارِ نبات و جماد و باده‌ها و دیوارها و عرضه توحید و نبوت و ولایت بر آنها (و قبول بعضی از آنها و امتناع بعض دیگر) و گریه آنها بر حسین علیه السلام (و مانند آن) خبر داده‌اند.

۱. سورة حديد (۵۷) آیه ۱.

۲. سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۳. سورة انعام (۶) آیه ۳۸.

۴. سورة فاطر (۳۵) آیه ۲۴.

اگر بخواهیم همه اخباری را که در این باره وارد شده است بیاوریم، به تألیف کتاب بزرگی در این زمینه، نیازمندیم.

عجب از فاضل مذکور [سید مرتضی علیه السلام] است که این اخبار را از اخبار آحادی می‌شمارد که علمی را در پی نمی‌آورد و یقینی را ثمر نمی‌دهد. شاید وی علیه السلام از این اخبار، به آنچه در زبان‌ها مشهورست اعتماد می‌کند و هنگام سؤال از وی (و پیش از آن) به دیگر اخبار نظر نمی‌اندازد، و به همین خاطر آن سخنان را می‌گوید.

در هر حال، اگر کتاب و سنت بر امری از امور دلالت کنند و ضرورت شرعی یا عقلی بر خلاف آن به پا نشود، چگونه برای ما رواست که همه آنها را از ظاهر متبادر از آنها برگردانیم و بدون استناد به دلیلی (که بر آن دلالت کند سواى استبعاد محض) به محمل‌های دوری آنها را حمل کنیم؟!

افزون بر نفرت و رکاکتی که در وجوه تأویل هست، این سخن وی علیه السلام که می‌گوید: «مراد از نسبت این امور به اجناس این جنبندگان و پرندگان، حال کسانی است که آنها را نگه می‌دارند و با آنها در ارتباط‌اند» اضافه بر آنکه طبع انسان آن را پس می‌زند و خوش ندارد، بیرون رفتن از قانون زبان عربی است. آیا آنچه دارای علاقه مجاورت باشد، مجاز و توسعه در آن جایز می‌باشد؟ اگر چنین باشد می‌توان گفت عبارت «ثوب زید کافر» (لباس زید کافر است) مثلاً جایز است و مقصود صاحب لباس می‌باشد و نیز جمله «أَخْبَرَنِي الْفَرَسُ أَوِ الْبَعِيرُ بِكَذَا» (اسب یا شتر فلان خبر را به من داد) درست است و مراد، راکب آن دو است یا «جَآئَنِي رَدَاءُ فُلَانٍ أَوْ عَمَامَتُهُ» (عبای فلان یا عمامه‌اش نزد آمد) صحیح می‌باشد و مقصود، پوشنده عبا یا عمامه است.

با اینکه همه اینها، بیرون رفتن از قانون کلمات عرب و گفت و گوهای آنهاست.

وجه نادرستی این کاربردها این است که مجازها نیز قانون کلی و وضع نوعی یا صنفی دارند که به شنیدن نوع یا صنف آن از اهل زبان، منحصر می شود. از اهل زبان شنیده شده است که امری را به «قریه» (و آنچه بدین معناست) نسبت می دهند و مقصود از آن - از باب توسعه - اهل قریه است.

لیکن این امر باب توسعه را در پرندگان و حیوانات که مقصود از آن (به خاطر شریک بودن حال کسانی که با حیوانات ارتباط دارند با حال اهل قریه و قریه در علاقه مجاورت یا دیگر علاقه ها) نگه دارندگان آنها باشد، برای ما نمی گشاید و گرنه، باب مجاز در حدی نمی ایستد؛ چراکه هیچ چیز نیست مگر اینکه با غیر خود یکی از علاقه های مجازگویی را دارد و التزام به این مطلب به اموری می انجامد که مادر داغ دیده را می خنداند.

و از آنهاست تأویل وی ﷺ از حدیث خربزه به آنچه شنفی؛ چراکه از عدم آگاهی قائل آن به آخر حدیث (عرضه ولایت بر میوه ها) پرده برمی دارد و گرنه درمی یافت که این تأویل با آن تفصیل، سازگاری ندارد.

شگفت تر از همه اینها این سخن وی ﷺ است که: «قائل شدن به اینکه مارماهی زبان گشود که به خاطر انکار ولایت مسخ گردید [و به این روز افتاد] خنده آور است و باید از قائل وی و کسی که به آن اعتنا می کند، تعجب کرد...». باید گفت: این سخن وی ﷺ خنده آور است و از قائل آن باید در شگفت ماند؛ چراکه انکار این سخن اگر به خاطر سخن گفتن مارماهی (با توهم امتناع آن)

باشد، باید وی ﷺ همه معجزات صادره از اصحاب وحی را انکار کند؛ مانند:

- سخن گفتن ریگ در کف دست پیامبر ﷺ.
- سخن گفتن گرگ و شتر (و دیگر حیوانات) در دوران پیامبر ﷺ و شهادت آنها به نبوت آن حضرت.

و دیگر معجزات که اهل اسلام بر آن متفقاند. اگر مارماهی نتواند به امر امیرالمؤمنین به زبان آید، سخن گفتن ماسه و شن و حیوانات نیز به دستور پیامبر ﷺ امکان ندارد و باید فاتحه اسلام را خواند.

و اگر انکار ماجرای مارماهی به خاطر انکار ولایت از سوی آن باشد (بر این اساس که پیش از این بیان داشتیم که حیوانات بی زبان، از دایره تکلیف بیرون اند) اشکالی را که در آن هست دریافتی.

افزون بر این، این مورد از آن نیست؛ زیرا مبنای خبر مارماهی بر این است که وی انسان بود، ولایت را انکار کرد و با این انکار به مارماهی مسخ گردید. از این رو، این امر از باب تکلیف حیوان نمی باشد.

و اگر انکار ماجرای مارماهی از باب امتناع مسخ باشد (چنان که کلام بعد وی ﷺ بدان اشاره دارد)، ﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛ ^(۱) پس حکم از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است.

گویا وی ﷺ این سخنان خدای متعال را درباره اصحاب سبّ نخواند که فرمود:

۱. سورة غافر (۴۰) آیه ۱۲.

﴿ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾؛ ^(۱) چون از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم میمون‌های طرد شده شوید.

﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾؛ ^(۲) کسانی از شما را که در روز شنبه از حد خویش فراتر رفتند، دانستید. به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید.

نیز خدای متعال در تهدید کافران می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَمَسْتُمُوهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴾؛ ^(۳) اگر بخواهیم آنان را در جایشان مسخ می‌کنیم به گونه‌ای که نتوانند بروند و نتوانند بازگردند.

آیا خدا کافران را به چیزی تهدید می‌کند که از عهده آن بر نمی‌آید (خدا بسی برتر از این است که کاری را نتواند).

و همچنین اخباری که در ماجرای اصحاب سَبْت (و طایفه‌های مختلف دیگر) رسیده است که خدا آنان را با مسخ عذاب کرد.

و نیز اخبار متواتری که درباره حشر مجرمان - در روز قیامت - به صورت انواع گوناگون حیوانات وارد شده است.

و این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که به شخص فرمود: «گم شو» و آن مرد به صورت سگ درآمد.

یا اینکه وی علیه السلام همه اینها را خوانده است و بنا بر مبنای وی (این اصل که این

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۶۶.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۶۵.

۳. سورة یس (۳۶) آیه ۶۷.

کارها نامعقول است) آنها را به تأویل می‌برد؛ چنان که سخن بعد وی بدان رهنمون است آنجا که می‌گوید:

بعضی از موجودات زنده جایز نیست - به طور حقیقی - غیر خودش شود. فرق میان دو موجود زنده - به ضرورت - معلوم است. چگونه ممکن است موجود زنده‌ای، موجود زنده دیگری شود.

اگر مقصود از مسخ این باشد، سخن باطلی است...^(۱)

بنابراین، می‌گوییم: ای شخص، هنگامی که کتاب و سنت قطعی (که تواتر معنوی دارد) به وقوع مسخ تصریح دارند و افزون بر این تصریح، در آن دو، چیزی نیست که به این توهم دامن زند که غیر ظاهر آنها مراد است، و از امت تاکنون سراغ نداریم که کسی آن را انکار کند، چگونه کسی می‌تواند با انکار با آن مقابله کند یا به صرف تمسک به آنچه آوردی (عدم جواز انقلاب موجود زنده به موجود زنده دیگر) آن را به گونه‌ای تأویل برد که بر خلاف ظاهر روایت است؟! آیا خدایی که موجود زنده را از «لا من شیء» (از هیچ) آفرید، نمی‌تواند آن را دگرگون کند و موجود زنده دیگر سازد؟!

خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^(۲) خدا بر هر چیزی تواناست.

آیا این دگرگون سازی از جمله «اشیا» نیست؟ یا آن به عالم وجوب ملحق

۱. امالی المرتضی ۲: ۳۵۲.

۲. این عبارت در آیات زیادی از قرآن آمده است.

است و امکان تغییر آن - از آنچه که هست - وجود ندارد؟ یا قدرتِ خدا قدرتِ مطلق نمی‌باشد؟!

هر کدام از اینها را که می‌خواهی برگزین تا در آن سخن گوئیم.

[معنای مسخ]

افزون بر این، در فهمِ معنای مسخ (که شریعتِ حق آن را اثبات کرده است) امر بر تو خلط شد. چنان که از استدلال‌هایت برمی‌آید، می‌پنداری که مقصود از آن چیزی است که مسوخیه می‌گویند، و آن خبط و غلط است.

بیان آن این است که اصحاب تناسخ بر این باورند که هرگاه انسان بمیرد و روح از بدنی که در آن است جدا شود، در بدن یکی از حیوانات درمی‌آید و مدّتی در آن زندگی می‌کند و با مرگ آن حیوان، از بدن او بیرون می‌آید و در بدن حیوانِ دیگر داخل می‌شود و این روند (دگرگونی در بدن‌ها) همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه کامل شود و به وجود حق پیوندد.

این مذهب را حکمای الهی و عالمان ژرف اندیش، با شماری از ادله و براهین، باطل ساخته‌اند.

• از آنها ادله معاد و بازگشت مکلفان پس از مرگ به عالم دیگری غیر از این عالم است.

• از آنها این مطلب است که روح هر چیزی جز برای بدن مخصوص خودش صلاحیت ندارد.

زیرا در جای خودش بُرهانی است که بدن هر چیزی از تنزل روحش پدید می‌آید و به تعبیر دیگر، نفس و بدن، یک وجود ممتدند که تمامیت هویت شیء

به آن شکل می‌گیرد. نهایت آن این است که آنچه از مبدأ دور بود (سمت أسفل آن که بدن نامیده می‌شود) جمود یافت، و طرف اعلای آن بر همان ظهورش از مبدأ (مایع و سیال) باقی ماند و آن، همان نفس است.

مثلاً زید، به نفس خویش و به بدنش (که هر دو ویژه اویند) زید است. ماهیت شیء، تبعیض نمی‌پذیرد و گرنه بقا برای شیء بعض بعض شده، باطل می‌گردد.

نفس زید، فقط «نفس زید» است (نه نفس عمرو) و با بدن زید ارتباط دارد (نه با بدن عمرو) چنان که بدن زید، فقط «بدن زید» می‌باشد (نه بدن عمرو) و ارتباط نفس زید با بدن خود اوست (نه اینکه نفس عمرو با بدن زید مرتبط باشد).

زیرا هر یک از دو نفس، حدود متمایزی دارند که از نفس محدود به آن حدود، پدید نمی‌آید مگر بدنی که نفس، مخصوص به آن بدن است. نیز هر کدام از دو بدن حدودی دارند که بدن محدود به آن حدود، اقتضا ندارد مگر همان نفس مخصوص خود را (این را بفهم و نیک دریاب؛ چرا که به راستی مطلب دقیقی است).

شاید فاضل مذکور [سید مرتضی رحمته الله] به همین معنا اشاره دارد، آنجا که می‌گوید:

فرق میان دو موجود زنده - به ضرورت - معلوم است. چگونه جایز است که موجود زنده‌ای، موجود زنده دیگری شود؟! ^(۱)

این سخن، حرف درستی است، لیکن در آن اشکالی هست و آن این است که این امتناع، امتناع حکمت می‌باشد (نه امتناع قدرت) چراکه قدرت خدا بسی بزرگ‌تر از این است.

این امر - به خودی خود - نسبت به قدرت خدا، چیز ممکن است، لیکن حکمت خدا وقوع آن را اقتضا ندارد؛ زیرا با نظام حکمی ناساز می‌افتد (بار دیگر این را نیک دریاب).

این مطلب، مذهب مسوخیه و دلیل بطلان آن بود.

[مسخ در شریعت و معارفی پیرامون نفس]

و اما مسخی که در شریعت ثابت می‌باشد، غیر این نحو است. توضیح آن، این است که: بدن هر چیزی - در هر حالی - یک بدن می‌باشد؛ چنان که نفس هر چیزی (در هر حالی) یک نفس است. همان گونه که نفس زید به نفس عمرو دگرگون نمی‌شود، بدن زید هم به بدن عمرو تبدیل نمی‌گردد.

لیکن ممکن است صورت بدن شخص (از شکلی که دارد) به سبب انقلاب صورت نفس وی (از آنچه که هست) دگرگون شود؛ مثل اینکه از صورت انسان به صورت حیوان درآید.

راز مطلب در این است که خدای حکیم متعال، نوع انسان را (به خاطر ظاهر اجابت آدمیان و پذیرفتن آنها این صورت را هنگام شنیدن کلمه ﴿كُنْ﴾) بر صورت انسانی آفرید.

و از آنجا که خدای متعال انسان‌ها را آفرید تا آنها را به غایت تلاشی که از آنها

خواست، برساند و آن، رساندن آنها به سعادت ابدی است (و این کار امکان ندارد مگر اینکه چیزهایی را در پیش گیرند که آنها را به این غایت برساند - عقاید و اخلاق و اعمال - و چیزهایی که آنان را از آن باز دارد و انهد - یعنی ضد آنچه ذکر شد - و این از آنها تحقق نمی یابد مگر اینکه در آخذ و ترک مختار باشند؛ چراکه عمل شخص مجبور [ارزشی ندارد] مانند کسی است که عملی انجام نداده است) در آنها نفس ناطقه انسانی را آفرید تا آنان را به اعتقادات حق و راه و روش نیک و افعال مرغوب پسندیده برانگیزد.

و در مقابل این نفس، نفس دیگری را پدید آورد که آنها را بر خلاف آنچه نفس ناطقه بدان فرامی خواند (امور مذکور) دعوت کند و آن نفس اماره بالسوء (نفس امرکننده به بدی ها) است.

و برای این دو نفس، مرکبی خلق کرد که همان نفس حیوانی است (نفسی که حیات بدن و حرکت و احساسش، به وسیله آن می باشد).

این نفس حیوانی را به گونه ای قرار داد که برای دو نفس پیشین قابلیت کاربرد را دارا باشد و بتواند به صورت پیاپی آن را در نیازهایشان به کار برند.

و برای این مرکب - به واسطه نفس نامیه نباتی - جایگاهی قرار داد که مظهر آثار و تخت استقرارش می باشد و آن [همان] بدن است.

بدن، مانند مملکت برای پادشاه است و قلب صنوبری - در آن - به منزله تخت پادشاه و روح نباتی، به منزله معمار سازنده مملکت و حفظ آن از خرابی می باشد.

نفس حیوانی، مرکبی است که سلطان با آن در مملکت سیر می کند یا برای

اصلاح (اگر راکب نفس ناطقه باشد) و یا برای فساد (اگر راکب نفس اماره باشد).

نفس ناطقه و اماره، به منزله دو سلطان‌اند که در مملکت بدن با هم کشمکش دارند.

چون خدا انسان را بر اساس آنچه ذکر شد، آفرید، او را با زبان داعیانِ خویش [انبیا و اوصیاء، مبلغان الهی] به آنچه نجاتش در آن است (عقاید و اخلاق و اعمال) مکلف ساخت و از اضرار آنها نهی کرد.

این کار پس از آن صورت می‌گیرد که هر دو نفس (در راستای تحققِ اختیار) برای انسان مکلف مسخرند. هر کدام از آنها [انسان را] به خواسته‌هایی که دارد برمی‌انگیزد.

اگر انسان دارای اختیار، جانب سعادت را برگزیند و نفس ناطقه را به کار گیرد و به مقتضای افعال و دواعی نفس ناطقه (امور پسندیده) عمل کند، خدای متعال به مقتضای درخواست فرد و با زبان استعداد و عمل او، یاری‌اش می‌رساند و فرشتگانی را بر او می‌گمارد تا او را بر آنچه می‌خواهد مدد رسانند. و این است معنای توفیق الهی.

بدین سان با به کارگیری نفس ناطقه از سوی صاحب آن و کمکِ فرشتگانی که وظیفه دارند یاری‌اش کنند، نفس ناطقه بر نفس اماره چیره می‌شود و آن را از تصرف در مملکت بدنش برکنار می‌سازد و نفس حیوانی و قوای آن را در راستای نیازهایش به کار می‌برد.

وقتی نفس اماره ضعیف شد، به دست نفس ناطقه تسلیم می‌شود و به تدریج

احکام آن را می‌پذیرد. نخست، نفس لَوَّامه (سرزنش‌گر) می‌گردد، سپس نفسِ مُلْهَمه (الهام بخش) آن گاه نفس مطمئنّه، پس از آن، نفس راضیه و بعد از آن، نفس مرضیه و سرانجام نفس کامله.

وجه ترتیب، با تأمل آشکار می‌گردد.

هنگامی که بدین درجه رسید، همچون سگِ آموزش دیده می‌شود که نفس ناطقه آن را برای صید غذاهای روحانی، رها می‌سازد.

از این رو، نفس ناطقه بر نفس حیوانی سیطره می‌یابد، آن را سوار می‌شود و در مسیر اصلاح مملکت خویش و بیرون راندن لشکریان شیاطین (أرواح عادات پلید و أحوال ناپسند) از آن، به راه می‌افتد.

نفس حیوانی (که در آغاز به منزله هیولا بود، هم می‌توانست فصل^(۱) ناطقه را بپذیرد و هم فصلِ اَمَّاره را) اکنون با فصلِ ناطقه، از نفس اَمَّاره جدا می‌شود و در نتیجه، صورت انسانی که باطناً همان صورت نفس ناطقه در انسان می‌باشد (چنان که در ظاهر بر انسان قرار دارد) استقرار می‌یابد.

زیرا وی در این هنگام، دعوت تشریعی خدا را (که روح دعوت تکوینی الهی است) می‌پذیرد؛ چنان که دعوت تکوینی خدا را (که ظاهر دعوت تشریعی خداست) می‌پذیرد و در نتیجه، در ظاهر و باطن، انسان حقیقی می‌شود.

و آن گاه که بمیرد، سپس خدا بخواهد او را بازگرداند، اجزای جدا از هم بدنش را در قبر - برای بار دوم - با همان صورت، صورت‌گری می‌کند (البته پس

۱. فصل - در تعریف ماهیت - به معنای صورت است (ق).

از تصفیه آن از عوارض دنیوی و برزخی) و ارواح بر او در می آید و روز قیامت در نیکوترین قوامها محشور می شود.

با ثنا بر خداوند زنده پایدار می گوئیم:

و اگر انسان جانب شقاوت را برگزیند (از این اختیار به خدا پناه می بریم) و دعوت خدا را انکار کند و نفس اماره را به کار گیرد و به مقتضای افعال و دواعی نفس اماره (اموری که نزد خدا مبعوض اند) عمل کند، خدا به مقتضای درخواست فرد و با زبان استعداد و اعمالش، او را خوار و ذلیل می سازد. شیاطین را می فرستد تا او را بر آنچه می خواهد یاری رسانند.

و این است معنای خذلان الهی.

بدین سان، نفس اماره (با به کارگیری این نفس از سوی صاحبش و کمک شیطانهایی که برای کمک به نفس اماره گمارده شده اند) بر نفس ناطقه چیره می شود و آن را از مملکت بدن عزل می کند و نفس حیوانی و قوای آن را در راستای نیازهای خویش به کار می بندد.

هنگامی که در نفس ناطقه ضعف آشکار شد، این نفس - برکنار از تصرف در امر و نهی - به مرکز خویش می پیوندد و نفس اماره بر مملکت بدن سیطره می یابد و نفس حیوانی را سوار می شود و در راه تباه سازی مملکت و اخراج لشکریان ملائکه از آن، حرکت می کند.

نفس حیوانی با فصل صورت های مُنکر و ناپسند، از نفس ناطقه جدا می گردد؛ یعنی هر یک از ملکات پلید که بر وی غلبه یابند، فصل آن را می یابد.

مثلاً اگر شهوتِ آمیزش بر انسان غالب باشد، باطن وی صورت اسب را می‌یابد و اگر سخن‌چینی بر انسان غلبه پیدا کند، به صورت عقرب درمی‌آید و اگر غضب و خشم بر او چیره شود، به صورت درنده است.

گاه ملکات گوناگون بر وی غلبه می‌یابد و در نتیجه، صورت وی ترکیبی از آنهاست؛ مانند حیوانی که به صورت حیوانات مختلف متولد می‌شود.

بسا طباع شیطانی بر او غالب باشد و صورت آنها را بیابد.

و آن گاه که بر این حالت بمیرد و اجزای بدنش از هم بگسلد و صورت انسانی‌اش از بین برود، سپس خدا بخواهد آن اجزا را گرد آورد و برای جزا اعاده کند، به صورت ملکاتی که بر وی غالب بوده‌اند (شیطانی، حیوانی) وی را در می‌آورد و ارواح خبیثه (که در دنیا برای او بود) داخل آن صورت می‌شود و به آن صورت زشت محشور می‌گردد و ای وای و واویلا را بانگ می‌زند.

چنان که در شریعت حق آمده است که غیر مؤمنان به صورت حیوانات مختلف محشور می‌شوند.

هر که می‌خواهد به این اخبار پی ببرد، آنها را در جاهایی که گمان ورودشان است بجوید. این کتاب گنجایش آوردن آنها را ندارد؛ زیرا به طولانی شدن مطلب می‌انجامد.

در حق مانند چنین انسانی خدای متعال می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^(۱)؛ آنان چون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند.

از آن رو فرمود «بلکه گمراه‌ترند» که در آغاز آنها را هیکلی آفرید که سزایند

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

اشراق نفس انسانی - برایشان - بودند. چون نفس انسانی را نپذیرفتند، در ضلالت، رتبه بالاتر از چهارپایان یافتند (این را دریاب).

بسا مثل این انسان وارونه که در سرکشی و عصیان می تازد، حالش به جایی رسد که شدت غضب و خشم خدا را برانگیزد و سرعت مؤاخذه الهی را اقتضا کند و با ادامه این کار، خدا - پیش از مرگ - حجاب از صورت انسانی ظاهری اش در دنیا بردارد و باطن وی (که همان صورت بدن حقیقی اش می باشد) به صورت سگ یا خوک یا میمون (یا دیگر حیوانات) برای حس آشکار گردد و برای ناظران عبرت شود.

چنان که منافقی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام برآشفت با این سخن آن حضرت که فرمود: «اِخْسَأْ يَا كَلْبُ»^(۱) (گم شو ای سگ) به صورت سگ درآمد.

نظائر آن فراوان است، با جست و جو در اخبار می توان آنها را یافت و دید. مقصود از مسخ دسته ای از انسان ها به خاطر انکار ولایت (و تبدیل آنها به مارماهی یا میمون یا خرس یا ...) این است، نه آنچه را فاضل مذکور [سید مرتضی علیه السلام] دریافت؛ اینکه مراد از مسخ، خروج ارواح آنها از بدن هاشان و دخول آنها در بدن های حیواناتی است که با آبدان آنان بیگانه است.

این کار - چنان که در پیش دانستی - از نظر حکمت، نشدنی است [گرچه بیرون از قدرت خدا نمی باشد].

اما نوعی از مسخ را که ما ذکر کردیم، ممکن می باشد و روی داده است.

۱. بحار الأنوار ۳۲: ۳۸۵، حدیث ۳۵۷. در «بحار الأنوار ۳۴: ۲۷۰، حدیث ۱۰۰۹) آمده است که امام علیه السلام به یکی از خوارج که به آن حضرت سخن اعتراض آمیزی گفت، فرمود: «اِخْسَأْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ» در پی آن، وی به سگ تبدیل شد و لباسش به هوا پرید و

چنان که خدای متعال از آن دربارهٔ أصحاب سَبْت خبر داد ^(۱) و انبیا و اولیای خدا در حق کافران و منافقان - در روز محشر - خبر دادند و نشانهٔ آن را گاه در دنیا برای عبرت ناظران آشکار ساختند و به خواست خدا، بعضی از آنها در ضمن معجزات آنان علیه السلام می آید.

آنچه فرق میان این دو را می نمایاند و از نفی آن به معنای اول و اثباتش به معنای دوم پرده برمی دارد، روایتی است که صدوق علیه السلام - به سندش - در عیون اخبار الرضا علیه السلام در حدیثی طولانی روایت می کند تا اینکه می گوید:

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَمَا تَقُولُ فِي الْقَائِلِينَ بِالتَّنَاسُخِ؟
فَقَالَ الرِّضَاءُ علیه السلام: مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَكَذَّبُوا ^(۲)
بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَمَا تَقُولُ فِي الْمَسْخُوحِ؟
قَالَ الرِّضَاءُ علیه السلام: أُولَئِكَ قَوْمٌ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَمَسَخَهُمْ، فَعَاشُوا ثَلَاثَةَ
أَيَّامٍ ثُمَّ مَاتُوا وَلَمْ يَتَنَاسَلُوا.
فَمَا يُوْجَدُ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْقِرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ وَغَيْرِ ذَلِكَ - مِمَّا وَقَعَ عَلَيْهِ
اسْمُ الْمَسْخُوحَةِ - فَهُوَ مِثْلُهَا لَا يَحِلُّ أَكْلُهَا وَالْإِنْتِفَاعُ بِهَا: ^(۳)

مأمون پرسید: ای ابوالحسن، دربارهٔ قائلان به تناسخ چه می گویی؟

۱. سورة بقره (۲) آیه ۶۵: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾؛ کسانی - از شما - را که در روز شنبه نافرمانی کردند، دانستید؛ به آنان گفتیم: بوزینه هایی طرد شده باشید.

۲. در غالب مآخذ، «مُكَذَّب» ضبط است.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۰۲، ضمن حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۳۶، ضمن حدیث ۶.

امام علی (علیه السلام) فرمود: هر که به تناسخ قائل باشد، به خدای بزرگ کافر است و بهشت و دوزخ را تکذیب می کند.

مأمون پرسید: درباره مسخ شده ها نظرتان چیست؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: آنان قومی بودند که خدا برایشان خشم گرفت و مسخشان کرد. سه روز زیستند، سپس مردند و نسلی برجای نگذاشتند.

میمون ها و خوک ها (و دیگر حیوانات) که اسم مسخ شده بر آنهاست و در دنیا یافت می شوند، مثل آن مسخ شده هائیند [نه از نسل آنها] خوردن و بهره وری از آنها حلال نمی باشد.

[دلیل حکمی حیات و شعور موجودات]

حال که این را دریافتی، به آغاز بحث باز می گردیم و می گوئیم: از آیات و اخبار متواتر دانستی که حیوانات و نباتات و جمادات، به بعضی از تکالیف موظف اند و آنها بر حسب رتبه خودشان، دارای عقل و شعورند. بجاست به دلیل حکمی آن اشاره کنیم امید است باب عیان بر تو باز شود و از درجه تسلیم به درجه برهان ترقی ات دهد.

می گوئیم: خدای متعال وجود را آفرید و وجود، تمامش حیات و شعور است؛ زیرا وجود اثر فعل خدای [همیشه] زنده است و اثر در جهت تأثیر، با صفت مؤثرش همانندی دارد.

جز اینکه چون وجود [و مخلوق] دارای مراتب و درجات است، هر اندازه به مبدأ [خدای متعال] نزدیک باشد، شعور و ادراک و احساس آن قوی تر است

(مانند انبیا علیهم السلام) و هر اندازه دور باشد و میان وی و مبدأ، واسطه‌های بیشتری - در صدور - درآید، شعور و ادراک و احساس آن ضعیف‌تر می‌شود تا اینکه به حد جماد و أعراض می‌رسد.

حتی مرگ - نسبت به رتبه خودش - حیات دارد؛ چنان که در خبر آمده است: روز قیامت مرگ را به صورت قوچ خاکستری می‌آورند و میان بهشت و دوزخ سر می‌بُرند. در این هنگام، منادی ندا می‌دهد: ای اهل بهشت، خلود آغاز شد و دیگر مرگی در کار نیست، و ای اهل دوزخ، زمان همیشه ماندن فرا رسید و مرگ از میان رفت.^(۱)

بنابراین، در عالم وجود، مرده‌ای نیست، بلکه همه چیزها زنده‌اند و بر اساس حیاتشان مکلف می‌باشند. اینکه حیات بعضی از چیزها درک [و احساس] نمی‌شود، بدان خاطر است که از حیات ضعیفی برخوردارند [یعنی درجه حیات آنها در حدی است که آدمی احساس نمی‌کند و گرنه، مرده نیستند و نسبت به رتبه خویش حیات دارند].

خدای متعال زنده است و فعل خدا [که عالم وجود است] زنده می‌باشد؛ زیرا فعل خدا در مفعولات تأثیر می‌نهد، در حالی که از مرده، تأثیر و فعالیت بروز نمی‌یابد. آثار فعل خدا (که مجموع ماسوای خداست) به فضل حیات فعل خدا

۱. در «بحار الأنوار» ۸: ۳۴۶، حدیث ۴ به نقل از تفسیر قمی آمده است: عن أبي ولاد الحنّاط، عن أبي عبدالله عليه السلام سئل عن قوله: ﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ الآية [سورة مريم (۱۹) آیه ۳۹]، قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي النَّارِ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَيَا أَهْلَ النَّارِ، هَلْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فِي صُورَةِ مِنَ الصُّورِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيُوتَى بِالْمَوْتِ فِي صُورَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ فَيُوقَفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ثُمَّ يُنَادُونَ جَمِيعاً: أَشْرِفُوا وَانْظُرُوا إِلَى الْمَوْتِ، فَيُشْرِفُونَ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ فَيَذْبَحُ، ثُمَّ يَقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ أَبَداً.

زنده می‌باشد وگرنه این آثار با فعل خدا - در جهت تأثیر - تشابه نداشت.

انکار شعور در بعضی از اشیا ناشی از عدم آگاهی به راز آفرینش است. بر کسی که بدین راز آگاه نیست واجب است که هرگاه چیزی را در این عرصه شنید، به صرف استبعاد (بی‌آنکه دلیل عقلی یا نقلی بر نفی آن بیاورد) آن را انکار نکند.

چنان که این فاضل [سید مرتضی علیه السلام] این کار را انجام داد [و به انکار آن پرداخت] وی با آنکه سخن را به درازا کشاند، چیزی بر ادعا نیفزود و فلاسفه و متکلمان پیش از خود را پیروید (چراکه آنان بدون هدایت و کتاب روشنگری آن را انکار کردند) همان گونه که در نفی امور بسیاری که در اخبار آمده است (سوی آنچه ذکر شد) نیز از فلاسفه و متکلمان تقلید کرد.

بدان که قصدم از این بیان، نقیص [منزلت] صاحب این کلمات نبود، تنها خواستم (برای اینکه حق این مسئله ضایع نشود) حقیقت مسئله را بیان دارم؛ زیرا طبع بسیاری از مردم به تقلید از گذشتگان شان سرشته شده است، هنگامی که آنان به مانند این کلام - از کسی که در زمان خویش ریاست به او رسید - پی ببرند [سخن وی] در اذهانشان می‌نشیند و بر کنار گذاشتن اخبار فراوانی از معصومان (یا تأویل این اخبار به گونه‌ای که صاحبش بدان راضی نیست) جرأت می‌یابند.

خواستم ذهن‌ها را از این کار باز دارم و آنها را با چوب درنگ و تحقیق، ادب کنم (توفیق از جانب خداست و سلام بر کسی که هدایت را پیروید) ^(۱).

۱. این دو جمله، تضمین آیه ۸۸ سوره هود و آیه ۴۷ سوره طه است که بسیاری از نویسندگان در گذشته و حال، در پایان گفتارشان می‌آورند: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾.

حدیث (۲۹)

حدیثی در اسم اعظم

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی بن عبدالله، از حسین بن علی بن فضال، از داود بن ابی یزید، از یکی از اصحاب ما، از عمر بن حنظله که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنِّي أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَكَ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أَجَلٌ. قَالَ، قُلْتُ: فَإِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً. قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: تُعَلِّمُنِي الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ. قَالَ: وَتُطِيقُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَادْخُلِ الْبَيْتَ، قَالَ: فَدَخَلْتُ [فَدَخَلَ (خ)] الْبَيْتَ، فَوَضَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ فَأَظْلَمَ الْبَيْتُ فَأَزْعَدْتُ فَرَأَيْتُ عُمَرَ. فَقَالَ: مَا تَقُولُ، أَعْلَمُكَ؟ فَقَالَ: لَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ فَرَجَعَ الْبَيْتُ كَمَا كَانَ؛ ^(۱)

عمر بن حنظله می‌گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: می‌پندارم نزد شما منزلتی دارم! فرمود: آری [منزلت داری]. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن حاجت چیست؟ گفتم: اسم اعظم را یادم دهید. فرمود: طاقش را داری؟! گفتم: آری.

فرمود: به اتاق در آی، داخل اتاق شدم. امام عليه السلام دستش را بر زمین نهاد، ناگهان خانه تاریک شد و شانه‌های عمر لرزید.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۱۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۷، حدیث ۶.

فرمود: چه می‌گویی؟ اسم اعظم بیاموزمت؟ گفت: نه.
امام علیؑ دستش را برداشت و اتاق به حال اول بازگشت.

حدیث (۳۰)

حدیث جاریه (کنیز)

بصائر الدرجات، اثر صفارؒ.

صفارؒ می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان
دیلمی، از پدرش، از سدید، گفت:

كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَبَحْسِيُّ الْبَرَّازِ وَدَاوُدُ بْنُ تَشِيرٍ الْوَقْفِيُّ وَبِئْسَ مَجْلِسٌ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالُ: يَا عَجَبًا لَأَقْوَامٍ
يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَمَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَنَافَهَرْتُ
مِنِّْي، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ.

قَالَ سَدِيرٌ: فَلَمَّا أَنْ قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ وَصَارَ فِي مَنْزِلِهِ، دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ
وَمُيَسَّرٌ، فَقُلْنَا لَهُ: جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ، سَمِعْنَاكَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا فِي أَمْرِ خَادِمَتِكَ، وَنَحْنُ
نَزْعُمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا لَا نَنْسِبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ.

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا سَدِيرُ، أَلَمْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ، قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾؟^(۱)
قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ قَرَأْتُهُ.

۱. سورة نمل (۲۷) آیه ۴۰.

قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَهَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟
قَالَ، قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي أَفْهَمُ.

قَالَ: قَدَرُ قَطْرَةِ الثَّلَجِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟
قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَقَلَّ هَذَا!

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا سَدِيرُ، مَا أَكْثَرَ هَذَا لِمَنْ يَنْسِبُهُ اللَّهُ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرُكَ بِهِ.
يَا سَدِيرُ، فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﷻ: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؟ ^(۱)

قَالَ، قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟
قَالَ، قُلْتُ: بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ.

قَالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ: عِلْمُ الْكِتَابِ - وَاللَّهِ - كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ -
وَاللَّهِ - كُلُّهُ عِنْدَنَا؛ ^(۲)

سَدِير می‌گوید: من و ابو بصیر و یحیی بَزَاز و داود بن کثیر رَقَی، در مجلس
امام صادق علیه السلام بودیم. ناگهان امام علیه السلام خشمناک سوی ما بیرون آمد. چون در
جای خویش نشست، فرمود: شگفتا از اقوامی که می‌پندارند ما علم غیب
می‌دانیم! غیب را جز خدا نمی‌داند. می‌خواستم فلان کنیزم را بزنم، از دستم
گریخت، ندانستم به کدام یک از اتاق‌های منزل پنهان شد!

۱. سورة رعد (۱۳) آیه ۴۳.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۳۰ - ۲۳۱، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۲۶: ۱۹۷، حدیث ۸.

سَدیر می‌گوید: چون امام از آن مجلس برخاست و به منزلش رفت، من و ابو بصیر و مُیَسَّر [همراه امام] وارد شدیم و گفتیم: خدا ما را فدایت گرداند! شنیدیم چنین و چنان درباره خدمتکارت گفتی در حالی که گمان داریم علم فراوانی داری و ما علم غیب را به تو نسبت نمی‌دهیم.

امام علیه السلام به من فرمود: ای سَدیر، آیا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: آری. فرمود: آیا در آنچه از کتاب خدا خواندی این سخن را یافتی که: «کسی که علمی از کتاب نزدش بود، گفت: قبل از آنکه پلک بزنی تختِ بلقیس را پیشت می‌آورم».

گفتم: فدایت شوم، خوانده‌ام.

فرمود: آیا این شخص را شناختی؟ آیا دانستی چقدر از علم کتاب نزدش بود؟

گفتم: با خبرم ساز می‌فهمم.

فرمود: به اندازه یک قطره یخ [یک دانه برف یا یک قطره آب] در اقیانوس (یا رود بزرگ)! این مقدار، چقدر از علم کتاب می‌باشد؟

گفتم: فدایت شوم! چقدر این مقدار کم بود!

فرمود: ای سَدیر، چقدر این مقدار زیاد است برای کسی که خدا او را به این علم (که برایت باز می‌گویم) نسبت می‌دهد.

ای سَدیر، آیا در آنچه از کتاب خدای تعالی خواندی، یافتی که: «بگو برای شهادت میان من و شما، خدا بس است و کسی که علم کتاب نزد اوست».

گفتم: فدایت شوم! خوانده‌ام.

فرمود: آیا کسی که علمی از کتاب نزدش بود، فهمیده‌تر است یا کسی که همه علم کتاب را داشت؟

گفتم: کسی که همه علم کتاب نزدش بود، آگاه‌تر است.

امام علیه السلام با دست به سینه‌اش اشاره کرد و دو بار فرمود: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست.

[چند نکته و یک لطیفه]

مصنّف این کتاب، می‌گوید: صفّار این خبر را در دو جا از جزء پنجم کتاب «بصائر الدرجات» می‌آورد. یکی از آن دو، همین روایت است که بیان شد. میان این دو روایت در بعضی الفاظ اختلاف هست:

• راوی مُیسّر را از کسانی می‌شمارد که بر امام علیه السلام در آمدند، اما در این روایت او را [در آغاز] نمی‌آورد و سزاوار بود وی را ذکر کند به قرینه سخن بعدش که [در آن نام مُیسّر هست] می‌گوید: من وابو بصیر و مُیسّر بر امام علیه السلام وارد شدیم و

• در آن روایت به جای عبارت «ما أكثر هذا لمن ينسبهُ الله إلى العلم» آمده است: «ما أكثر هذا إن لم ينسبهُ إلى العلم الذي أخبرك»؛ ^(۱) چقدر زیاد است این اگر آن را به علمی که خبرت می‌دهم، نسبت نمی‌داد.

همین عبارت [که در آن روایت هست] صحیح است. جمله‌ای که در این جا می‌باشد، از تحریف ناسخان است.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۱۳، حدیث ۳.

حاصل روایت این است که امام علیه السلام می خواهد بفرماید که: آصف بن برخیا (که علمی از کتاب را داشت) توانست در یک چشم به هم زدن، تخت بلقیس را از مسافت دوری بیاورد، چگونه کسی که - همه علم کتاب نزد اوست - نمی تواند خادمش را (که از دست او گریخته و در خانه اش هست) بیاورد؟!

این سخن امام علیه السلام رهنمون است به اینکه آنچه را در آن مجلس بر زبان آورد، از باب تقیه از مخالفان یا از بعضی از ضعیفان شیعه بروز یافت و آن گونه که ظاهر آن می نماید، نمی باشد.

از چیزهایی که بجاست صاحبان خرد از آن عبرت گیرند این است که دریافتم کوتاه فکران دوران ما، آخر حدیث را حذف می کنند و آن را از آغاز تا «فما علمتُ فی اَیِّ بُیُوت الدَّارِ هی» (نمی دانم وی در کدام یک از اتاق های منزل هست) می آورند و این جمله را برای عوام حجت می آورند که آنان علیهم السلام به مُعْیَیَاتِ علم نداشتند.

خدا ما را از این مرض رسوا، شفا دهد.

چقدر حال ایشان شبیه حال کسی است که نماز را ترک کرد. دوستش در این باره با او سخن گفت. وی پرسید: مگر قول خدای متعال را در قرآن نخوانده ای که می فرماید: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾^(۱) (به نماز نزدیک مشوید)؟!

دوستش گفت [خدا فرموده است]: ﴿وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾^(۲) (در حال مستی نماز

نخوانید)!

وی گفت: بر من واجب نیست همه قرآن را بخوانم! همین کلمه، مرا کفایت می‌کند.

حدیث (۳۱)

[دلیل اُمّی نامیدن پیامبر ﷺ]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از ابو عبدالله برقی، از جعفر بن محمد صوفی، گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ سُمِّيَ النَّبِيُّ ﷺ الْأُمِّيُّ؟

قَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ؟

قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَزْعُمُونَ إِنَّمَا سُمِّيَ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ لِأَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ.

فَقَالَ: كَذَبُوا (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ)، أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ، وَاللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. ^(۱)

فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟!

وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ بِأَثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ أَوْ بِثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ لِسَانًا.

وَأِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيُّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَمَكَّةَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى، وَذَلِكَ قَوْلُ

۱. سورة جمعه (۶۲) آیه ۲.

اللَّهُ - تَعَالَى - فِي كِتَابِهِ: ﴿لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (۱)؛ (۲)

جعفر بن محمد صوفی می‌گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی (درس ناخوانده) نامیده شد؟

امام علیه السلام فرمود: مردم چه می‌گویند؟

گفتم: فدایت شوم! می‌پندارند چون پیامبر نوشتن نمی‌دانست، اُمّی (بی‌سواد) نامیده شد.

امام علیه السلام فرمود: دروغ گفتند - لعنت خدا بر ایشان باد - این سخن از کجا می‌تواند درست باشد، خدای متعال می‌فرماید: «او خدایی است که در میان اُمّی‌ها پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات خدا را تلاوت می‌کند و جان آنان را پاک می‌سازد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد».

کسی که نتواند خوب بنویسد، چگونه می‌تواند دیگران را تعلیم دهد؟! به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ۷۲ یا ۷۳ زبان می‌خواند و می‌نوشت. پیامبر صلی الله علیه و آله بدان خاطر «اُمّی» نامیده شد که از اهل مکه بود و مکه از شهرهای مادر به شمار می‌آمد. این سخن خداست که می‌فرماید: «برای آنکه مادر شهر و کسانی را که در پیرامون آن‌اند، بیم دهی».

[پیرامون اُمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله]

می‌گویم: صدوق رحمه الله در «علل الشرایع» و «معانی الأخبار» از پدرش، از سعد، از برقی - به اسناد مذکور - مانند این روایت را می‌آورد.

۱. سورة انعام (۶) آیه ۹۲.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۲۵-۲۲۶، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۱۶: ۱۲۲-۱۲۳، حدیث ۷۰.

اخبار در این زمینه فراوانند و در «بصائر الدرجات»، «علل الشرایع»، «الإختصاص»، «تفسیر عیاشی» (و دیگر کتاب‌ها) آمده‌اند و هرکه آنها را بجوید، می‌یابد.

این اخبار با این سخن خدا ناساز نمی‌افتد که فرمود:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابُ الْمُبْطِلُونَ﴾؛^(۱)

پیش از این نمی‌خواندی و با دست، خط نمی‌نوشتی و گرنه باطل گرایان به شک می‌افتادند.

زیرا مراد از این آیه، عدم یادگیری آن حضرت - از طریق کسب علم - از انسانِ دیگر است و همین گونه بود، چراکه آن حضرت - هرگز - نزد مُعلّمی آمد و رفت نداشت.

سخن در قول کسانی است که گمان می‌کردند پیامبر ﷺ هرگز نمی‌توانست خوب بخواند و بنویسد.

امام علیؑ این نگرش را نفی می‌کند و بر قائل آن لعن می‌فرستد و همین نفرین امام علیؑ برای ذلت و زیونی آنان بسنده است.

حدیث (۳۲)

[تحمّل ناپذیری بعضی از روایات]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسن، از احمد بن ابراهیم،

۱. سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۴۸.

از محمد بن جمهور، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عیسیٰ فراء،
از ابو صامت که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ.

قُلْتُ: فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ؟

قَالَ: نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ؛ ^(۱)

ابو صامت می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: در میان احادیث ما،
روایاتی است که آن را فرشته مقرب و پیامبر مرسل و بنده مؤمن تاب نمی‌آورد!
پرسیدم: چه کسی آن را تحمل می‌کند؟

امام عليه السلام فرمود: خودمان آن را تحمل می‌کنیم.

حدیث (۳۳)

[رازهای تو در تو و چند لایه]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسین، از محمد بن سنان،
از عمار بن مروان، از جابر، از امام صادق عليه السلام که فرمود:

إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ فِي سِرٍّ، سِرٌّ مُسْتَسِرٌّ، وَسِرٌّ لَا يَقِيدُهُ إِلَّا سِرٌّ، وَسِرٌّ عَلَى سِرٍّ، وَسِرٌّ مَقْنَعٌ
بِسِرٍّ؛ ^(۲)

امر ما سِرّ اندر سِرّ و رازی نهفته در راز است، و سِرّی است که جز سِرّ آن را
سودمند نمی‌افتد، رازی بالای راز و سِرّی با نقاب سِرّ است.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۳، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۱: ۱۹۳، حدیث ۳۶.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۸، حدیث ۱.

حدیث (۳۴)

[قدرت شگرف امام علیؑ]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می گوید: برای ما حدیث کرد عبدالله بن عامر، از ربیع بن خطاب، از جعفر بن بشیر، از یونس بن یعقوب، از امام صادق علیہ السلام که فرمود:

إِنَّ رَجُلًا مِّنَّا صَلَّى الْعَتَمَةَ بِالْمَدِينَةِ ثُمَّ أَتَى قَوْمَ مُوسَى فِي شَيْءٍ كَانَ بَيْنَهُمْ فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ وَرَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ وَصَلَّى الْغَدَاةَ بِالْمَدِينَةِ؛^(۱)

شخصی از ما خاندان، نماز عشا را در مدینه گزارد، سپس برای حل اختلافی که میان قوم موسی رخ داد پیش آنها رفت و میان آنها صلح برقرار کرد و همان شب بازگشت و نماز صبح را در مدینه خواند.

حدیث (۳۵)

[طی الأرض امام علیؑ]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمه الله.

صفار رحمه الله می گوید: برای ما حدیث کرد علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیات، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از جابر که گفت:

كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَالْتَقَتْ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ، أَلَاكَ حِمَارٌ فَيَقْطَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقُلْتُ لَهُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۳۹۷-۳۹۸، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۹، حدیث ۱۵.

فَقَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا بِالْمَدِينَةِ لَهُ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ فَيَأْتِي الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فِي لَيْلَةٍ: ^(۱)

جابر می‌گوید: روزی نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم، رو به من کرد و پرسید: ای جابر، آیا آلاغی داری که میان مشرق و مغرب را در یک شب بپیماید؟ گفتم: نه، فدایت شوم.

فرمود: من شخصی را در مدینه سراغ دارم که خری دارد، آن را سوار می‌شود و مشرق و مغرب را در یک شب درمی‌نوردد.

حدیث (۳۶)

[توانمندی فرامکانی امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد حَجَّال، از حسن بن حسین لؤلؤی، از ابن سنان، از علا، از محمد بن مسلم که گفت:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَخَذَ قَبْلَ انْطِبَاقِ [انْطِاقِ (خ)] ^(۲) الْأَرْضِ إِلَى الْفِتْنَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ

۱. بصائر الدرجات ۱: ۳۹۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۹، حدیث ۱۶.

۲. در «بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۰، حدیث ۱۸» (به نقل از اختصاص و بصائر) به جای «انطباق» واژه «انْطِاق» ضبط است. علامه مجلسی رحمته الله در توضیح آن می‌نگارد: گویا «انْطِاق» جمع «نْطِاق» می‌باشد و مقصود از آن کوه‌هایی‌اند که به زمین احاطه شده‌اند (مانند منطقه) در بعضی از اخبار، از کوه قاف به «نِطَاقَةُ الْخَضْرَاء» (دامنه سرسبز) تعبیر آورده شده است. در بعضی از نسخه‌ها «قَبْلَ انْطِبَاقِ الْأَرْضِ» ضبط است؛ یعنی از جهت انطباق بعضی از آنها بر بعض دیگر، کنایه از طی (در نوردیدن) زمین، و معنای اول، أظهر است.

وی رحمته الله در بیانی در ذیل حدیث دیگری به نقل از «النهایه» می‌نگارد: نُطِقَ (جمع نْطِاق) پهنه‌هایی

بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ لِمُشَاجَرَةٍ كَانَتْ فِيهَا بَيْنَهُمْ
فَأُصْلِحَ بَيْنَهُمْ وَرَجَعَ؛ ^(۲)

محمد بن مسلم می گوید: شنیدم امام علیه السلام می فرمود: من مردی از اهل مدینه را می شناسم که - با درنوردیدن زمین، سوی گروهی (به خاطر مشاجره ای که میانشان رخ داد) راه افتاد که خدا در کتابش می فرماید: «و از قوم موسی اُمّتی به حق رهنمون می شدند و به حق داوری می کردند».

[به آنجا رسید] آنها را با هم آشتی داد و بازگشت.

[نیک بختانی دور از دسترس در وادی چین]

می گویم: اُمّتی که در این آیه آمده است، قومی در ورای چین اند که میان آنان و چین، بیابانی شنزار وجود دارد.

اینان [در شریعت] تغییر و تبدیل پدید نیاورند.

برای هیچ یک از آنها مالی نیست که برای صاحب [و رفیق] وی نباشد.
شبها در این سرزمین باران می بارد و روزها آفتاب می شود و آنان به زراعت می پردازند.

هیچ کس به این مردم دسترسی ندارد و دستِ آنان نیز به دیگر مردمان نمی رسد. ^(۳)

⇒ از کوه هاست که بعضی بالای بعض دیگر است، یعنی نواحی و دامنه های آنها (بنگرید به، بحار الأنوار ۵۴: ۳۳۰؛ النهایه ۵: ۷۵).

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۳۹۸، حدیث ۶؛ بحار الأنوار ۱۱: ۲۴۲، حدیث ۳۸.

۳. عبارت عربی (که در متن به نقل از مجمع آمده است) در تفاسیر فارسی (و مترجم) به گونه های

این سخن را طبرسی در «مجمع البیان» از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

حدیث (۳۷)

[هستی نوردی امام علیه السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسین، از علی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمر بن أبان کلبی، از أبان بن تغلب که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا يَمَانِي، أَفِيكُمْ عُلَمَاءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عُلَمَائِكُمْ؟

قَالَ: إِنَّهُ لَيَسِيرُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ يَزْجُرُ الطَّيْرُ وَيَقْفُو الْأَثَارَ.

فَقَالَ لَهُ: فَعَالِمُ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِكُمْ.

قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ بِالْمَدِينَةِ؟

قَالَ: إِنَّهُ لَيَسِيرُ فِي صَبَاحٍ وَاحِدٍ مَسِيرَةَ سَنَةٍ كَالشَّمْسِ ^(۱) إِذَا أَمَرَتْ إِنَّهَا الْيَوْمَ غَيْرَ مَأْمُورَةٍ.

⇒ مختلف به چشم می‌خورد، بنگرید به، ترجمه تفسیر مجمع البیان ۱۰: ۸۶؛ تفسیر اثنی عشر ۴: ۲۲۱؛ ترجمه تفسیر بیان السعاده ۵: ۴۵۲؛ منهج الصادقین ۴: ۱۲۸.

در تفسیر «روض الجنان و روح الجنان ۸: ۴۳۸» آمده است: «کلبی و ربیع و ضحاک و عطا گفتند: این، قومی‌اند از اهل غرب بر زمینی افتاده‌اند از پس شهرهای چین، بر جویی که بر ریگ می‌رود و آن را اوداف خوانند، و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان، هیچ کس منع نکند درویشی را و محتاجی را - از آنچه خواهد که بردارد - به شب، باران آید ایشان را و به روز، آفتاب، و ایشان آنجا کشت و برز [بذر] کنند، کس از ما به ایشان نرسد و از ایشان کس به ما نرسید».

۱. در «خصال ۲: ۴۹۰»، و در «دلائل الإمامه: ۲۸۵» عبارت «مسيرة سنة للشمس ... فإنها اليوم ...» ضبط است.

وَلَكِنْ إِذَا أَمَرْتُ، تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ شَمْساً وَاثْنَيْ عَشَرَ قَمَراً وَاثْنَيْ عَشَرَ مَشْرِقاً وَاثْنَيْ عَشَرَ مَغْرِباً وَاثْنَيْ عَشَرَ بَرّاً وَاثْنَيْ عَشَرَ بَحْراً وَاثْنَيْ عَشَرَ عَالِماً.
 قَالَ: فَمَا بَقِيَ فِي يَدَيِ الْيَمَانِيِّ فَمَا دَرَى مَا يَقُولُ، وَكَفَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛^(۱)

آبان بن تغلب می‌گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که یکی از علمای یمن وارد شد. امام عليه السلام پرسید: ای یمانی، آیا عالمانی در میان شما هست؟ وی پاسخ داد: آری.

امام عليه السلام پرسید: علم عالمانتان تا چه اندازه است؟
 وی گفت: در یک شب به اندازه فاصله دو ماه - که پرنده را بپراند و ردگیری کند - راه می‌پیماید.

امام عليه السلام فرمود: عالم مدینه از عالم شما داناتر است.
 وی پرسید: علم عالم مدینه تا به کجا می‌رسد؟
 امام عليه السلام فرمود: در یک سپیده دم، مانند مسیر یک سال خورشید را می‌پیماید (هنگامی که آن مأمور نباشد).

لیکن اگر فرمان یابد، مسیر دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم را می‌پیماید.
 راوی می‌گوید: در دست یمانی چیزی برای گفتن نماند، ندانست چه بگوید و امام عليه السلام [از بگو مگو با او] دست کشید.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۱، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۸، حدیث ۱۳.

حدیث (۳۸)

خبر یمانی با امام صادق علیه السلام

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابان بن تغلب که گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَا أَخَا أَهْلِ الْيَمَنِ، عِنْدَكُمْ عُلَمَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَمَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ؟

قَالَ: يَسِيرُ فِي لَيْلَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ يَزُجِرُ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الْأَثَرَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَالِمُ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِكُمْ.

قَالَ: فَمَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِ عَالِمِ الْمَدِينَةِ؟

قَالَ: يَسِيرُ فِي سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ سَنَةً حَتَّى يَقْطَعَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ

عَالَمٍ مِثْلَ عَالِمِكُمْ هَذَا، مَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَلَا إِبْلِيسَ.

قَالَ: فَيَعْرِفُونَكُمْ؟

قَالَ: نَعَمْ، مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَلَا يَتَنَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوَّنَا؛^(۱)

ابان بن تغلب می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد

شد. امام علیه السلام پرسید: ای برادر یمنی، نزد شما عالمانی هست؟ وی پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام پرسید: علم عالم شما تا به کجاست؟

۱. بصائر الدرجات ۱: ۴۰۱، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۶۹، حدیث ۱۴.

وی گفت: در یک شب، مسیر دو ماه را - که پرنده را بپراند و ردگیری کند - می‌پیماید.

امام علیه السلام فرمود: عالم مدینه از عالم شما داناتر است!

وی پرسید: علم عالم مدینه تا چه حد می‌رسد؟

امام علیه السلام فرمود: در لحظه‌ای از روز، مسیر یک سال حرکت خورشید را طی می‌کند تا آنجا که دوازده هزار عالم مانند این عالم شما را می‌پیماید، عالم‌هایی که نمی‌دانند خدا آدم و شیطان را آفرید [یا این موجودات را خلق نکرد].

وی پرسید: آن عالم‌ها شما را می‌شناسند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، بر ایشان واجب نیست مگر ولایت ما و برائت از دشمنانمان.

حدیث (۳۹)

[حجت بودن امام علیه السلام بر انس و جن و فرشتگان]

السرائر، اثر ابن ادریس رحمته الله.

از جامع بزنطی، از سلیمان بن خالد روایت است که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا مِنْ آدَمِيٍّ وَلَا إِنْسِيٍّ وَلَا جِنِّيٍّ وَلَا مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَنَحْنُ الْحُجَجُ عَلَيْهِمْ.

وَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا وَقَدْ عَرَضَ وَلَا يَتَنَا عَلَيْهِ وَاحْتِجَّ بِنَا عَلَيْهِ؛ فَمُؤْمِنٌ بِنَا وَكَافِرٌ وَجَاهِدٌ حَتَّى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ؛^(۱)

سلیمان بن خالد می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هیچ چیزی

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ۳: ۵۷۵-۵۷۶؛ بحار الأنوار ۲۷: ۴۶، حدیث ۷.

(آدمی، پری، فرشتگان آسمان‌ها) نیست مگر اینکه ما بر ایشان حجّیم.
خدا خلقی را نیافرید مگر اینکه ولایت ما را بر آن عرضه داشت و به ما بر آن
خلق احتجاج کرد. بعضی از آنها به ما ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و بعضی
[ولایت] ما را بر نتافتند حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها.

حدیث (۴۰)

تفسیر بسمله

التوحید، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن بن احمد بن
ولید علیه السلام گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن صفّار، از عبّاس بن
معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش حدیث کرد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، فَقَالَ: الْبَاءُ بِهَاءِ
اللَّهِ، وَالسَّيْنُ سَنَاءُ اللَّهِ، وَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ.

قَالَ، قُلْتُ: اللَّهُ؟

فَقَالَ: الْأَلِفُ، آلاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ النَّعِيمِ بَوْلَايَتِنَا؛ وَاللَّامُ، إِلزَامُ اللَّهِ خَلْقَهُ
وَلَايَتِنَا.

قُلْتُ: فَالْهَاءُ؟

قَالَ: هَوَانٌ لِمَنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عليهم السلام.

قَالَ، قُلْتُ: الرَّحْمَنُ؟

قَالَ: بِجَمِيعِ الْعَالَمِ.

قُلْتُ: الرَّحِيمُ؟

قَالَ: بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً؛^(۱)

از امام صادق علیه السلام درباره ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: با [در بسم الله] اشاره به «بهاء الله» (روشنی خدا)، و سین اشاره به «سناء الله» (رفعت خدا) و میم اشاره به مُلک خداست.

پرسیدم: الله، نشانه چیست؟

امام علیه السلام فرمود: الف «الله» اشاره به آلاى الهی (نعمت‌های خدا) بر خلق است یعنی نعمت ولایت ما، و لام در «الله» به الزام خدا خلق را بر ولایت ماست.

پرسیدم: های «الله» بر چه چیز اشاره دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ها یعنی هوان (خفت و خواری) برای کسانی رقم می خورد که با محمد و آل محمد مخالفت ورزند.

پرسیدم: «الرحمن» یعنی چه؟

فرمود: یعنی رحمت خدا برای همه عالم گسترده است.

پرسیدم: «الرحیم» چیست؟

امام علیه السلام فرمود: این رحمت به مؤمنان اختصاص دارد.

حدیث (۴۱)

[پیرامون صفات خدا و صفات اولیا]

التوحید، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام روایت می کند از پدرش، از احمد بن ادريس، از احمد بن أبی عبدالله، از پدرش - به طور مرفوع - از امام صادق علیه السلام:

۱. توحید صدوق: ۲۳۰، باب ۳۱، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۸۹: ۲۳۱، حدیث ۱۲.

فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾، ^(١) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَا يَأْسَفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضَى، وَسَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطًا؛ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ جَعَلَهُم الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ.
وَلَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، وَلَكِنَّ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ.

وَقَدْ قَالَ أَيْضًا: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا.
وَقَالَ أَيْضًا: ﴿مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾. ^(٢)
وَقَالَ أَيْضًا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُتَابِعُونَكَ إِنَّمَا يُتَابِعُونَ اللَّهَ﴾. ^(٣)
وَكُلُّ هَذَا وَشِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَهَكَذَا الرِّضَا وَالْفَضْبُ وَغَيْرُهُمَا مِنْ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ.

وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى الْمُكُونِ الْأَسْفُ وَالضُّجُرُ (هُوَ الَّذِي أَخَذَتْهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا) لَجَازَ لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْمُكُونَ يَبِيدُ يَوْمًا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الضُّجُرُ وَالْفَضْبُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ، وَإِذَا دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ لَمْ يُمْنَ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، لَمْ يُعْرِفِ الْمُكُونُ مِنَ الْمُكُونِ، وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمُقَدَّرِ، وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ.
تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عُلُوًّا كَبِيرًا، هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةَ اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَالْكَيفُ فِيهِ، فَافْهَمْ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ ^(٤)

١. سورة زخرف (٤٣) آية ٥٥.

٢. سورة نساء (٤) آية ٨٠.

٣. سورة فتح (٤٨) آية ١٠.

٤. توحيد صدوق: ١٦٨ - ١٦٩، باب ٢٦، حديث ٢؛ بحار الأنوار ٤: ٦٥ - ٦٦، حديث ٦.

درباره این سخن خدای عزوجل که: «چون ما را به خشم آوردند از ایشان انتقام ستانندیم» امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال همچون تأسف ما افسوس نمی خورد، لیکن برای خود اولیایی آفرید که افسوس می خورند و خشنود می شوند در حالی که مخلوق و مدبّرند. خدا خشنودی آنان را رضای خویش و ناخشنودی شان را خشم خود قرار داد (زیرا آنان را داعیان - سوی خویش - و راهنمایان بر خود ساخت) به همین خاطر، آنان هم چنین شدند [یعنی رضای آنها رضای خداست و خشم آنان خشم اوست].

و این گونه نیست که رضا و خشنودی (آن چنان که به مخلوق دست می دهد) بر خدا عارض شود، بلکه به معنایی است که آمد.

نیز خدا [در حدیث قدسی] فرمود: هر که به ولی من اهانت کند، مرا به مبارزه و جنگ فرا می خواند.

و فرمود: «هر که پیامبر را فرمان بُرد خدا را اطاعت کرد».

و فرمود: «کسانی که با تو [ای پیامبر] بیعت کنند، با خدا بیعت کرده اند».

همه اینها و شبه آن، بر اساس بیانی است که آوردم. رضا و غضب (و دیگر چیزهای همانند آن) چنین است.

اگر اندوه و دل تنگی به خدا برسد (در حالی که خدا آن دو را پدید آورد و ایجاد کرد) کسی می تواند بگوید که آفریدگار هم روزی نابود می شود؛ زیرا هرگاه پریشانی و خشم بر وی درآید، تغییرپذیر می شود و وقتی تغییرپذیر شد، از هلاکت و نابودی درامان نمی ماند و اگر چنین باشد، پدیدآور از پدید آمده، قادر از مقدور، خالق از مخلوق شناخته نمی شود [و تمیز نمی یابد].

خدای متعال بسی فراتر از این است. خدا اشیا را آفرید (نه از روی نیاز) هنگامی که آفرینش اشیا برای نیاز به آنها نباشد، «حدّ» و «کیف» درباره خدا محال می‌شود (این را نیک بفهم ان شاء الله).

حدیث (۴۲)

[هیچ چیز با توحید و نبوت و امامت برابری نمی‌کند]

تفسیر الإمام العسکری علیه السلام.

إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام بِرَجُلٍ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيهِ، فَاعْتَرَفَ، فَأَوْجَبَ عَلَيْهِ الْقِصَاصَ وَسَأَلَهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُ لِيُعْظِمَ اللَّهُ ثَوَابَهُ.

فَكَانَ نَفْسَهُ لَمْ تَطِبْ بِذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لِلْمُدَّعِي الدَّمِ الْوَلِيِّ ^(۱) الْمُسْتَحِقُّ لِلْقِصَاصِ: إِنْ كُنْتَ تَذْكُرُ لِهَذَا الرَّجُلِ عَلَيْكَ فَضْلًا فَهَبْ لَهُ هَذِهِ الْجَنَائَةَ وَاغْفِرْ لَهُ هَذَا الذَّنْبَ.

قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ وَلَكِنْ لَمْ يَبْلُغْ بِهِ أَنْ أَعْفُو عَنْهُ ^(۲) عَنْ قَتْلِ وَالِدِي.

قَالَ: فَتَرِيدُ مَاذَا؟

قَالَ: أُرِيدُ الْقَوْدَ. فَإِنْ أَرَادَ بِحَقِّهِ عَلَيَّ أَنْ أُصَالِحَهُ عَلَى الدِّيَةِ صَالِحَتُهُ وَعَفْوَتُهُ عَنْهُ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: فَمَاذَا حَقُّهُ عَلَيْكَ؟

۱. در «تفسیر امام عسکری علیه السلام» آمده است: للمُدَّعِي وَلِيّ الدَّمِ

۲. در مأخذ مذکور، آمده است: أَنْ أَعْفُو عَنْ قَتْلِ وَالِدِي.

قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَنْتَنِي تَوْحِيدَ اللَّهِ وَتُبُوَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِمَامَةَ عَلِيٍّ
وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَذَا لَا يَفِي بِدَمِ أَبِيكَ؟! بَلَى وَاللَّهِ هَذَا يَفِي بِدِمَائِهِ
أَهْلِ الْأَرْضِ كُلِّهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ سِوَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ^(۱)
إِنْ قُتِلُوا فَإِنَّهُ لَا يَفِي بِدِمَائِهِمْ شَيْءٌ؛ ^(۲)

شخصی مردی را (که می پنداشت قاتل پدر اوست) پیش امام سجاد علیه السلام آورد.
آن مرد اعتراف کرد و امام قصاص را واجب ساخت و از آن مرد خواست از وی
بگذرد تا خدا ثوابش را زیاد گرداند.

گویا دل آن مرد بدین کار گوارا نبود. امام علیه السلام به خون خواه (ولی مقتول که
می توانست قصاص کند) فرمود: اگر برای این مرد بر خود حقی را سراغ داری،
این جنایت را بر او ببخش و از گناهش چشم پوش.

آن شخص گفت: ای فرزند رسول خدا، وی بر من حقی دارد، لیکن بدان پایه
نیست که به خاطر آن از خون پدرم بگذرم.

امام علیه السلام فرمود: چه می خواهی؟

وی گفت: خواهان قصاصم. اگر به خاطر حقی که بر من دارد می خواهد با
وی مصالحه کنم، بر دیه مصالحه می کنم و از خونس چشم می پوشم.

امام علیه السلام پرسید: وی چه حقی بر تو دارد؟

وی گفت: ای فرزند رسول خدا، توحید را یادم داد و رسالت را به من تعلیم
کرد و امامت علی و ائمه علیهم السلام را به من آموزاند.

۱. در «بحار»، آمده است: سِوَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲. تفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري: ۵۹۶-۵۹۷؛ بحار الأنوار ۲: ۱۲، حدیث ۲۴.

امام علی (علیه السلام) فرمود: [آیا] این کار به خون پدرت بسنده نمی‌کند؟! آری، والله، این حق با خون همه اهل زمین (اولین و آخرین) سوای [انبیا و] ائمه علیهم السلام برابری دارد.

زیرا [انبیا و] امامان علیهم السلام اگر به قتل رسند، چیزی از خون آنان بسنده نیست [و نمی‌تواند آن خسارت را جبران کند].

حدیث (۴۳)

[عدم جمع میان اسم و کنیه پیامبر ﷺ]

تفسیر ثعلبی، اثر احمد بن محمد ثعلبی از عالمان سنی.

از ابو هریره روایت است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ اسْمِي وَكُنْيَتِي، أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ؛ اللَّهُ يُعْطِي وَأَنَا أَقْسِمُ، ثُمَّ رَخَّصَ ذَلِكَ لِعَلِيٍّ وَبَنِيهِ؛^(۱)

پیامبر ﷺ فرمود: [در نام‌گذاری فرزندان] میان اسم و کنیه جمع نکنید [و آنها را هم ابوالقاسم و هم محمد بنامید]. من «ابوالقاسم» ام. خدا ارزانی می‌دارد و من تقسیم می‌کنم. سپس خدا برای علی و فرزندان این کار را اجازه داد.

حدیث (۴۴)

[فضائل امامان علیهم السلام از زبان امام صادق علیهما السلام]

مشارق الأنوار، اثر حافظ بُرُسی رحمه الله.

از محمد بن سنان، از امام صادق علیهما السلام روایت است که فرمود:

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۲۷؛ مجمع البیان ۲: ۸۵۰-۸۵۱؛ بحار الأنوار ۳۸: ۳۰۴.

نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ
الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، وَنَحْنُ آيَةُ الْهُدَى، وَنَحْنُ الْمَعْرُوءَةُ
الْوُثْقَى.

وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ، وَنَحْنُ أَخْيَارُ
الدَّهْرِ، وَنَوَامِيسُ الْعَصْرِ.

وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ، وَسَاسَةُ الْبِلَادِ، وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.
وَنَحْنُ عِلَّةُ الْوُجُودِ، وَحُجَّةُ الْمَعْبُودِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ عَامِلٍ جَهْلَ حَقًّا.
وَنَحْنُ قَنَادِيلُ النُّبُوَّةِ، وَمَصَابِيحُ الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ نُورُ الْأَنْوَارِ، وَكَلِمَةُ الْجَبَّارِ.
وَنَحْنُ رَايَةُ الْحَقِّ الَّتِي مَنْ تَبِعَهَا نَجَا، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا هَوَى.
وَنَحْنُ أَيْمَةُ الدِّينِ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ،
وَالْبَيْتَا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ.

وَنَحْنُ سِرَاجٌ لِمَنْ اسْتَضَاءَ، وَالسَّبِيلُ لِمَنْ اهْتَدَى.
وَنَحْنُ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ الْجُسُورُ وَالْقَنَاطِرُ، وَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ.
وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ، وَبِنَا يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ، وَبِنَا يُدْفَعُ الْعَذَابُ وَالنَّقْمَةُ.
فَمَنْ سَمِعَ هَذَا الْهُدَى فَلْيَتَفَقَّدْ فِي قَلْبِهِ حُبَّنَا، فَإِنْ وَجَدَ فِيهِ الْبُغْضَ لَنَا وَالْإِنْكَارَ
لِفَضْلِنَا فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛ لَأَنَّا حُجَّةُ الْمَعْبُودِ، وَتَرْجُمَانُ وَحْيِهِ، وَعَيْبَةُ
عِلْمِهِ، وَمِيزَانُ قِسْطِهِ.

وَنَحْنُ فُرُوعُ الرِّيَاسَةِ، وَرَبَائِبُ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَنَحْنُ مِصْبَاحُ الْمَشْكَاتِ الَّتِي فِيهَا
نُورُ النُّورِ.

وَنَحْنُ صَفْوَةُ الْكَلِمَةِ الْبَاقِيَةِ إِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ، الْمَأْخُوذِ لَهَا الْمِيثَاقُ وَالْوَلَايَةُ مِنَ الذَّرِّ؛^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: ما جنب الله و برگزیده خدا و منتخب اویم، موارث انبیا به ما سپرده شد، ماییم امانای خدا و وجه الله، ماییم آیت هدایت و دستاویز محکم.

خدا [آفرینش را] به ما آغازید و به ما ختم می‌کند، ماییم اولی‌ها و آخری‌ها، ماییم بهترین‌های دوران و ناموس‌های زمان.

ما سرورِ بندگان و بزرگِ شهرهاییم، ماییم شیوة استوار و راه راست. علّت وجود [جهان هستی] ماییم، ما حجّتِ خداییم، خدا عمل شخصی را که حق ما را نشناسد، نمی‌پذیرد.

ماییم قندیل‌های نبوت و چراغ‌های رسالت، ما نورِ نورهاییم و کلمه‌ی خدای جبّار.

ماییم رأیتِ حق، پرچمی که هر که آن را پیروید، نجات یافت و هر که از آن باز ماند، هلاک شد.

ماییم امامان دین و رهبران پیشانی و پا سفیدان، ماییم معدن نبوت و جایگاه رسالت و جایی که فرشتگان سوی آن در رفت و آمدند.

ما چراغیم برای هر کس که به ما روشنی جوید و راهیم برای کسی که هدایت پوید.

ما راهنما سوی بهشتیم، ماییم پل‌ها و قنطره‌ها و کوهان بزرگ.

۱. مشارق انوار الیقین: ۷۵-۷۶؛ بحار الأنوار ۲۶: ۲۵۹-۲۶۰، حدیث ۳۷.

به ما باران نازل می شود و رحمت فرود می آید، به وسیله ما عذاب و بلا برطرف می گردد.

هرکه این هدایت را شنید، در قلبش محبت ما را بجوید؛ اگر در دلش کینه ما و انکار فضل ما را یافت، از راه راست به دور افتاد؛ زیرا ما حجت خدا و ترجمان وحی و گنجۀ علم و ترازوی عدلِ خدايیم.

ماییم شاخه های زیتونی، و پرورش یافته های پدران نیک و گرامی، و ماییم چراغی در چراغدان که نور اندر نور است.

ماییم برگزیدگان کلمۀ ماندگار تا روز محشر^(۱) که بر ولایت ما در عالم ذر پیمان گرفته شد.

۱. در «امالی صدوق: ۶۱۲، مجلس ۸۹، حدیث ۹» از امام صادق علیه السلام روایت است که در مجلسی که منصور آن حضرت را احضار کرد، فرمود: **أَنَا فَرْعٌ مِنْ فُرُوعِ الزَّيْتُونَةِ، وَقَنْدِيلٌ مِنْ قَنْدِيلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَأَدِيبُ السَّفَرَةِ، وَرَبِيبُ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَمِصْبَاحٌ مِنْ مِصَابِيحِ الْمَشْكَاتِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ وَصَفْوُ الْكَلِمَةِ الْبَاقِيَةِ فِي عَقِبِ الْمُضْطَفِّينَ إِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ؛** منم شاخه ای از شاخه های زیتونه، و قندیلی از قنادیل بیت نبوت، و تربیت یافته سفیران و دست پرورده گرامی نیکان، و چراغی از چراغ های چراغدانی که در آن نورها درهم می تابند و برگزیده کلمۀ ماندگار در نسل برگزیدگان تا روز محشر...

تعبیرهای به کار رفته در این سخنان امام، در قرآن هست و نیازمند شرح و تفصیل هایی است که سخن در آنها به درازا می کشد.

برای آگاهی در این باره، می توان به تفسیر آیات زیر در منابع مراجعه کرد:

• ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ... يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ... نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ (سوره نور، آیه ۳۵)؛ مثل نور خدا، مانند چراغدانی است که در آن چراغ باشد... از درخت مبارک زیتون برافروزد... نور اندر نور...

• ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ (سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶)؛ به دستان سفیرانی گرامی و نیکوکار.

حدیث (۴۵)

[قابل شمارش نبودن فضائل علی (علیه السلام)]

از المناقب، اثر خوارزمی (از عالمان سنی).

خوارزمی می‌گوید: به من خبر داد سید، امام اجل، مرتضی، شرف الدین، عزّ الإسلام، علّم الهدی، نقیب ثقبای شرق و غرب، ابوالفضل، محمد بن علی بن مطهر بن مرتضی حسینی، در نامه‌اش به من از شهر «ری» (خدا بهترین پاداش را از جانب من به او دهد).

گفت: به ما خبر داد سید ابوالحسن، علی بن ابی طالب حسینی سیلّی (از طریق قرائتم بر او) [گفت: به ما خبر داد شیخ عالم، ابو النّجم، محمد بن عبدالوهاب بن عیسی، سمان رازی [گفت: به من خبر داد شیخ عالم، ابو سعید، محمد بن احمد بن حسین، نیشابوری خُزاعی [گفت: به من خبر داد محمد بن علی بن جعفر ادیب (از طریق قرائتم بر او) [گفت: برایم حدیث کرد معافی بن زکریّا، ابو الفرج، از محمد بن احمد بن ابی الثّلاج، از حسن بن محمد بن بهرام، از یوسف بن موسی قَطّان، از حرّیز، از لیث،^(۱) از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَنَّ الرِّیَاضَ أَقْلَامٌ، وَالبَحْرَ مِدَادٌ، وَالجَنّ حُسَابٌ،

⇒ • ﴿وَجَمَعَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (سورة زخرف، آیه ۲۸)؛ و ابراهیم آن را سخنی ماندگار در نسل خویش ساخت.

• ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضْطَفِّينَ الْأَخْيَارِ﴾ (سورة ص، آیه ۴۷)؛ و ایشان (ابراهیم و اسحاق و یعقوب) نزد ما از برگزیدگان برترین هاینند.

۱. در «بحار الأنوار» ضبط سند بدین گونه است: به ما خبر داد سید امام، مرتضی، ابوالفضل، حسین ... به ما خبر داد: ... علی بن ابی طالب حسینی شیبانی ... عیسی ثمان ... از جریر، از لیث ...

وَالْإِنْسَ كُتَابٌ، مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛^(۱)

اگر همه بوستان‌ها قلم شوند و همه دریاها مرگب، و جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نمی‌توانند فضایل علی بن ابی طالب عليه السلام را بشمارند.

[پاسخی کوبنده به یاوه‌های فضل بن روزبهان]

میرزا محمد تقی (مصنف این کتاب) می‌گوید:

این حدیث، رگی عصبیت یکی از ناصبی‌ها [فضل بن روزبهان] را برخیزاند و نتوانست کینه رسوب یافته در قلب واژگونش را پنهان سازد تا اینکه آنچه را در خاطرش نهان می‌داشت آشکار ساخت و آن را در کتابش - که روز قیامت به دست چپش دهند - آورد.

وی می‌گوید:

در این حدیث که از خطیب خوارزمی روایت شده است، آثار مُنْكَر بودن^(۲) و جعل ظاهر است و در این راستا به دو وجه می‌توان تمسک کرد:

۱. این مبالغه که آن را درباره فضایل علی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است با این سخن که «اگر بوستان‌ها قلم شوند...» بر ماهران در فن حدیث پوشیده نمی‌ماند که کلام رسول خدا نیست.

آن که در شناخت اخبار تجربه و مهارت دارد باید انصاف دهد که

۱. الطرائف ۱: ۱۳۸ - ۱۳۹، حدیث ۲۱۶؛ حلیة الأبرار ۲: ۱۲۹ - ۱۳۰؛ الفهرست (رازی): ۳۵۳ - ۳۵۴؛ بحار الأنوار ۴۰: ۷۴.

۲. حدیث مُنْكَر (در اصطلاح اهل سنت) تک حدیثی است که متن آن جز از راوی اش، از شخص دیگری روایت نشده باشد. در برابر حدیث مُنْكَر، حدیث معروف قرار دارد.

آیا از شأن پیامبر است که مانند چنین مبالغه‌ای را در مدح یکی از مخلوقان بر زبان آورد؟!۱

این کار از اوصاف خالق است: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾؛ ^(۱) بگو اگر دریا مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، دریا ته می‌کشد و همه آبش به مصرف می‌رسد.

۲. لفظ «فضایل» هرگز در کلام پیامبر ﷺ یافت نمی‌شود. محال است محدث حکم کند که پیامبر واژه «فضایل» را بر زبان آورد. ^(۲) این واژه از الفاظ محدثان نوپیدا است (نه از کلام عرب) بر محدث [راستین] شأن این موضوعات مخفی نمی‌ماند...
و بیشتر روایاتی که در مناقب خوارزمی آمده است، ساختگی‌اند... ^(۳)

۱. سورة كهف (۱۸) آیه ۱۰۹.

۲. شایان توجه است که در کتاب‌های اهل سنت احادیث فراوانی وجود دارد که در آنها واژه «مناقب» و «فضائل» هست؛ مانند:

- از محمد بن منصور طوسی روایت است که گفت: شنیدم احمد بن حنبل می‌گفت: ما وُرِدَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْفَضَائِلِ، ما وُرِدَ لِعَلِيٍّ عليه السلام؛ فضائلی که درباره علی وارد شده است، برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا وارد نشده است (سیر اعلام النبلاء ۱: ۲۳۹).
- ابن ابی شیبّه - به سندش - از یکی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت می‌کند که گفت: لَقَدْ جَاءَ فِي عَلِيٍّ مِنَ الْمَنَاقِبِ مَا لَوْ أَنَّ مُنْقَباً مِنْهَا قُسِمَ بَيْنَ النَّاسِ، لَأَوْسَعَهُمْ خَيْراً؛ درباره علی عليه السلام مناقبی آمده است که اگر یک منقبت از آنها میان مردم تقسیم شود، همه را غرق در خیر (نیکی و سعادت) می‌سازد (المُصَنَّفُ ۶: ۳۷۳).

نیز بنگرید به، الاستیعاب ۳: ۱۱۱۵؛ فتح الباری ۷: ۷۱؛ فیض القدير ۴: ۳۵۵ (و دیگر کتاب‌ها).
۳. ابطال نهج الباطل، چاپ شده ضمن احقاق الحق: ۴۲۹ چاپ سنگی.

می‌گوییم: اما اینکه گفت شأن پیامبر این نیست که درباره یکی از مخلوقان چنین مبالغه‌ای کند، پاسخ این است که شأن نبوت اجل از مبالغه است، بلکه آنچه را پیامبر ﷺ بر زبان می‌آورد بیان واقعیت می‌باشد و توهم مبالغه در حق پیامبر، کفر به خدای بزرگ به شمار می‌آید.

این سخن از این شخص، اقتدا به قول امام سابق اوست که گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛^(۱) پیامبر هذیان می‌گوید.

اشکال

وی، در حق پیامبر ﷺ مبالغه‌گویی را اثبات نکرد، بلکه آن را منع نمود.

پاسخ

اینکه وی می‌گوید: «آیا از شأن پیامبر است که این [اندازه از] مبالغه را بر زبان آورد»، تنها درباره کسی گفته می‌شود که از وی سخن مبالغه آمیز صدور یابد، اما نه بدین پایه (این مطلب بر کسی که در شیوه‌های سخن دستی دارد، ظاهر است).

اما اینکه می‌گوید: این کار از صفات خالق است و آیه قرآن را شاهد می‌آورد، کلامی است که بخشی از آن - بی‌درنگ - بعض دیگرش را نقض می‌کند.

۱. در «صحیح بخاری: ۱۴۳۷، حدیث ۵۶۶۹» آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «بیایید کتابی برایتان بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید»، عمر گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ» (بر پیامبر درد غلبه کرده است) نزد شما قرآن هست، کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.
در «طبقات ابن سعد ۲: ۱۸۷» از ابن عباس روایت است که (در ماجرای مذکور) گفت: فقال بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ؛ یکی از کسانی که [در آنجا] نزد پیامبر ﷺ بود، گفت: نبی خدا یاوه می‌گوید.

ابن حجر نیز این سخن را در «فتح الباری ۸: ۱۰۱» از ابن سعد نقل می‌کند.

این سخن به کلام دیوانه‌ها شبیه‌تر است تا فُضلاً؛ زیرا خدای متعال این وصف را برای کلمات خویش آورد، نه ذات خود تا از صفات مخصوص خدا شود. شاهد این مدّعا، ادّعای وی را تکذیب می‌کند.

پس از آنکه این مطلب را دانستی، می‌گوییم: هرگاه کلمات خدا (که از مخلوقات خداست) این چنین توصیف شود، چه بُعدی دارد که خدای متعال خلق دیگری را نیز بیافریند که در واقع (نه با مبالغه) بدین وصف توصیف گردد. آیا این مطلب را جز ناصبی ستیزه‌جو یا خرکودن، منع می‌کند؟!

بالاخر از این [می‌توان گفت] چه بُعدی دارد که امیرالمؤمنین (امام یکتاپرستان) از کلمات تامّة الهی باشد؟! در حالی که خدای عزّوجلّ دربارهٔ مسیح می‌فرماید: ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ﴾^(۱) (ای مریم، خدا تو را به کلمه‌ای از جانب خویش نوید می‌دهد که نامش مسیح است)، ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ﴾؛^(۲) و عیسی کلمه خداست که آن را سوی مریم افکند.

شیعه و سنّی دربارهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده‌اند که: خدای متعال - در شب معراج - به پیامبرش در حقّ علی (علیه السلام) وحی کرد که:

وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛^(۳)

علی کلمه‌ای است که آن را بر اهل تقوا لازم ساختم.

مراد از به پایان نرسیدن کلمات خدا این نیست که آنها از نظر لفظ دارای افراد

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۴۵.

۲. سورة نساء (۴) آیه ۱۷۱.

۳. امالی طوسی: ۳۴۳، حدیث ۷۰۵؛ بحار الأنوار ۱۰: ۲۱۹، ضمن حدیث ۱۸.

فراوانی است تا اشکال شود که به فرض علی علیه السلام از کلمات خدا باشد، یک کلمه از آن کلمات است که پایان می یابد.

زیرا کثرت کلمات بدین معنا، مزیتی ندارد تا درباره اش قرآن نازل شود. مقصود از آن این است که کلمات خدای متعال، معانی و آسراری را در بر دارد که آب دریا برای شمارش آنها کفایت نمی کند. این معناست که به شأن خدای متعال می زیبد.

محمد بن علی، حکیم ترمذی (که از بزرگان علمای اهل سنت است و در سال ۲۲۵ هجری به قتل رسید) از ابن عباس روایت می کند که گفت:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَشْرَحُ لَنَا نُقْطَةَ الْبَاءِ مِنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَيْلَةً فَأَنْفَلَقَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَهُوَ بَعْدُ لَمْ يَفْرُغْ.

فَرَأَيْتُ نَفْسِي فِي جَنْبِهِ كَالْفَوَّارَةِ فِي جَنْبِ الْبَحْرِ الْمُتَعَجِّرِ^(۱)؛^(۲)

شبی علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما نقطه «با» از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را شرح می داد. عمود صبح شکافت و آن حضرت هنوز از آن فراغت نیافت.

خویش را در کنار آن حضرت همچون فواره ای در کنار ژرفای دریا، دیدم.

از ابو حامد غزالی از امیرالمؤمنین علیه السلام - در حدیثی - روایت است که فرمود:

۱. در شماری از منابع به جای «كَالْفَوَّارَةِ» واژه «كَالْقَرَارَةِ» ثبت است که به معنای گودال آب یا آبگیر کوچک است؛ نیز گاه به جای «المتعجّر» واژه «المتعجّر» و واژه «المتلاطم» و «المسعنجر» و... دیده می شود.

۲. ینابیع المودّه ۱: ۲۱۶.

لَوْ أَدْنَى اللَّهُ لِي وَرَسُولُهُ لِأَشْرَعُ فِي شَرْحِ مَعَانِي الْفَاتِحَةِ حَتَّى يَبْلُغَ
أَرْبَعِينَ حِمْلًا؛^(۱)

اگر خدا و پیامبرش به من اجازه می‌داد، به شرح معانی سوره فاتحه دست می‌یازیدم تا اینکه به حدّ چهل بار شتر می‌رسید.^(۲)
مقصود از کلمات پایان‌ناپذیر خدا، این سخن و امثال آن است.
از این مطلب به دست می‌آید که فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام به طریق دیگری [نیز] به شمار در نمی‌آید و آن این است که علم کتاب (با همه معانی و اسرار بی‌شماری که دارد) بر اساس روایات شیعه و سنی، نزد آن حضرت است.
چگونه مزایا و علوم و مفاخری را که این وجود نورانی در بر دارد، می‌توان شمرد؟!۱

اما این سخن وی که گفت «لفظ فضایل از الفاظ نوپیداست» ادّعای بی‌برهان است که از کینه نهفته در سرشت پلید وی با اهل بیت نبوّت، برمی‌خیزد.
افزون بر این به فرض، آن را بپذیریم، مقصود وی را بسنده نمی‌کند؛ زیرا جایز است که این خبر نقل به معنا باشد.

۱. متن این روایت در «الرسالة الدّينية: ۲۳۳» بدین گونه است: یحکي عن عهد موسى عليه السلام أَن شَرَحَ كِتَابَهُ أَرْبَعُونَ حِمْلًا، فَلَوْ يَأْدَنُ اللَّهُ فِي شَرْحِ مَعَانِي الْفَاتِحَةِ، لِأَشْرَعُ فِيهَا حَتَّى تَبْلُغَ مِثْلَ ذَلِكَ (يعني أَرْبَعِينَ وَفَرًا)؛ از عهد موسی عليه السلام حکایت است که کتابش را به اندازه چهل بار، شرح نوشت؛ اگر خدا در شرح معانی سوره فاتحه اجازه می‌داد، بدان دست می‌یازیدم تا اینکه به چهل بار سنگین می‌رسید. عین این عبارت (به نقل از غزالی) در «سعد السعود: ۲۸۴» نیز آمده است.

۲. در «الطرائف ۱: ۱۳۶»، اثر سید بن طاووس «(به نقل از غزالی در رساله علم لدنی) روایت است که امام علی عليه السلام فرمود: لَوْ أَدْنَى اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ عليه السلام لِأَشْرَحَ فِي شَرْحِ الْفَاتِحَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أَرْبَعِينَ وَفَرًا؛ اگر خدای متعال و رسولش اذن می‌داد، در شرح سوره فاتحه شرحی می‌نگاشتم که به چهل بار سنگین می‌رسید.

نیز هر دو نکته (که این ناصبی لجوج آن دو را از نشانه‌های جعل این حدیث می‌داند) در حدیثی که ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة وضع کرده است، وجود دارد؛ زیرا می‌نویسد: ابو علی از عمار بن یاسر روایت کرده است که گفت: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَانِي جَبْرِئِيلُ أَنْفًا، فَقُلْتُ: يَا جَبْرِئِيلُ حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ.

قال: لَوْ حَدَّثْتُ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِنْذُ مَا لَبِثَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ مَا أَنْفَدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: اندکی پیش جبرئیل نزد من آمد. گفتم: ای جبرئیل، از فضایل عمر برایم حدیث کن.

جبرئیل گفت: اگر از زمانی که نوح در میان قومش زیست [تاکنون؛ یعنی هزاران سال] از فضایل عمر حدیث کنم، فضایل او پایان نمی‌یابد! در حالی که عمر یک حسنه از حسنات ابوبکر است.

این ناصبی و برادرانش را چه می‌شود که به موضوع بودن این حدیث ساختگی (با اینکه هم در آن مبالغه هست و هم لفظ «فضایل» چند بار در آن آمده است) حکم نمی‌کنند و آن گاه که این واژه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و سید اوصیا وارد شود، آن را جعلی می‌دانند؟!

﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَمَّنِي يُؤَفِّكُونَ﴾؛^(۲) خدا آنان را بکشد، به کجا بازگردانده می‌شوند. شاید اینان در این زمینه (در برابر مناقب افتخارآمیز و فضایل روشنی که

۱. مسند ابی یعلی ۳: ۱۷۹؛ مجمع الزوائد ۹: ۶۸؛ نیز بنگرید به، المعجم الأوسط ۲: ۱۵۹.

۲. سورة توبه (۹) آیه ۳۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها اختصاص یافت) به قول دو شیخ خویش [ابوبکر و عمر] اعتماد کردند که:

اولی [ابوبکر] به روایت شیعه و سنی، بر منبر گفت:

إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي مُغَضِبًا فَاحْذَرُونِي لَا أَقْعُ فِي
أَشْعَارِكُمْ وَأُبْشَارِكُمْ؛ ^(۱)

شیطانی دارم که به سراغم می آید (و بر من چیره می شود) هرگاه مرا
خشمناک دیدید از من بپرهیزید تا به شما آسیب نرسانم.

و دومی [عمر] بر منبر گفت:

كُلُّ النَّاسِ أَفْقُهُ مِنْكَ يَا عُمَرُ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ؛ ^(۲)

ای عُمَر، همه مردم از تو فقیه ترند حتی دوشیزگان در سراپرده‌ها.
مثل این دو فضیلت [بی مانند!!] کجا به پای سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد
که بر منبر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُونِي أَهْدِيَكُمْ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي، وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ، وَعَيْنُهُ النَّاطِرَةُ، وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ،
[وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ].

سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ، فَإِنِّي أَعْلَمُ بِطُرُقِ السَّمَاءِ مِنِّي بِطُرُقِ
الْأَرْضِ؛ ^(۳)

۱. طبقات ابن سعد ۳: ۲۱۲؛ تاریخ طبری ۲: ۴۶۰.

۲. شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۲؛ خلاصه طبقات الأنوار ۳: ۱۸۴.

۳. در «بحار الأنوار» ۲۶: ۲۵۷، حدیث ۳۴ آمده است: امیرالمؤمنین خطبه خواند و از مطالبی که در

ای مردم، مرا پیروید تا به راه راست شما را رهنمون شوم.
منم قلب آگاه خدا و گوش شنوا و چشم بینا و دست گشاده و زبان
گویای او.

از مادونِ عرش از من بپرسید؛ چرا که راه‌های آسمان را بهتر از
راه‌های زمین بلدم.

این فضایل، افزون بر ویژگی‌هایی است که امام علیه السلام بر آن دو [ابوبکر و عمر]
برتری دارد:

- نَسَب افتخار آمیز.
- قبیله با شرف.
- نژاد گرمی.
- خصایص بزرگ.
- سوابق قدیم.
- علوم درخشان.
- معجزات آشکار.

⇒ آن خطبه فرمود، این سخنان است: أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ
الْوَاعِي وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَعَيْنُهُ النَّاطِرَةُ فِي بَرِيَّتِهِ
وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ؛ ای مردم، پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من بپرسید؛ منم
قلب هوشیار خدا، و زبان ناطق او، و امین راز خدا، و حجت او بر خلق، و خلیفه‌اش در میان
بندگان، و چشم نظاره‌گر او میان مردم و دست گشاده رافت و رحمت خدا.

و نیز در «بحار الأنوار ۴۰: ۹۷» از ابوذر نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: وَهُوَ عَيْنُ
اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ؛ علی چشم
نظاره‌گر خدا و گوش شنوای او و زبان گویای او میان خلق است و دست گشاده رحمت خدا بر
بندگان.

و دیگر اموری که در صدد بازگویی آنها نیستم، گویا آنها در شکم عنقا (سیمرغ) سپرده شده‌اند.^(۱)

سزاوار است این ناصبی و برادران دُم‌دارش به این دو فضیلت افتخار کنند و در حق آن دو تن بیاورند که: جبرئیل نمی‌تواند فضایل آن دو را بشمارد و فضایلی را که درباره علی علیه السلام وارد شده است انکار کنند؛ کسی که خدا او را برگزید و از میان خلقتش انتخاب کرد و او را خزانه علم و معدن حکمت و ترجمان مشیت و حامل کتاب و محل فرود وحی و خطایش قرار داد.

و اما اینکه به جعلی بودن بیشتر روایاتی که خوارزمی می‌آورد، حکم می‌کند، بدون شک دروغ می‌پراند. این کار را راه فرار از الزاماتی می‌سازد که بر وی و هم‌تایانش وارد می‌آید و خوارزمی در کتابش آنها را ذکر می‌کند.

وی در این ادعا [اینکه بیشتر روایات مناقب خوارزمی ساختگی‌اند] تنه‌است، شاهد و دلیلی ندارد (و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است).^(۲) بدان که در این مقام بنا بر مدارا و کوتاه آمدن با خصم، سخن گفتم و گرنه شأن ولی خدا کجا با این مقالات و مجادلات تناسب دارد. چقدر شاعر در این زمینه - به زبان فارسی - بجا می‌گوید:

ای برون از و هم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من^(۳)

چگونه این‌گونه نباشد؟! پس از دقت نظر در محتوای اخبار این کتاب، دریافتی که همه آنچه را که خدا آفرید (عوالم غیب و شهود، هزار هزار عالم با

۱. متن عربی بدین‌گونه است: کأنها مودع أجواف عنقاء.

۲. تضمین آیه ۲۸ سورة قصص: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾

۳. مثنوی معنوی: ۷۷۶، در چاپ نیکلسون، ص ۹۸۰.

همه آنچه در آنها هست) همه اینها، چکه‌ای از تراوش‌های جود و کرم آن حضرت و تابشی از پرتوافشانی‌های وجود اوست. هر ذره‌ای از ذرات هستی، زبان‌گویایی است که از اوصاف او (که به آن اوصاف ظهور می‌یابد) خبر می‌دهد و کمالات ظاهری و باطنی (که در آن سپرده است) سوی او رهنمون است؛ زیرا از او آغاز گردید و به وی می‌انجامد.

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ؛^(۱)

اگر از خیر سخن به میان آید، شما اول و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهای آنید.

چگونه شمارندگان می‌توانند مزایای ذاتِ وی را بشمارند و توصیف‌گران مجامع صفاتش را تعریف کنند در حالی که خودش - که سخنش حق و راست است - می‌گوید:

ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ، وَبَاطِنِي غَيْبٌ مَنِيعٌ لَا يُدْرَكُ؛^(۲)

ظاهر امامت و وصایت است و باطنم غیبی نفوذناپذیر که درک نشود.

و می‌فرماید:

نَزَّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا؛ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يُنْزَفُ
وَسِرُّ اللَّهِ لَا يُوصَفُ؛^(۳)

ما را از مرتبه ربوبیت فرو آرید و درباره‌مان هرچه خواستید بگویید

۱. من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۱۶؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۲.

۲. مشارق انوار اليقين: ۱۰۶؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۲۵: ۱۷۱.

۳. مضمون این سخن در «بحار الأنوار ۲۵: ۲۷۹، حدیث ۲۲» آمده است.

و هرگز به کنه آن نمی‌رسید؛ چراکه آب دریا را نتوان کشید و سر

خدا را نتوان صفید.

بعضی از معانی آن را نقل کردیم.

برخی از اهل علم که نزدیک به عهد ماست، چه نیکو و خوب در وصف آن

حضرت شعر سروده است، آنجا که می‌گوید:

أَيَا عِلَّةَ الْإِبْجَادِ حَارَ بِكَ الْفِكْرُ وَفِي فَهْمٍ مَعْنَى ذَاتِكَ النَّبَسُ الْأَمْرُ

وَقَدْ قَالَ قَوْمٌ فِيكَ وَالسِّرُّ دُونَهُ بِأَنَّكَ رَبُّ كَيْفَ لَوْ كُشِفَ السِّرُّ^(۱)

- ای علتِ ایجادِ عالم هستی، فکر آدمی دربارۀات حیران ماند و در فهم معنای ذات تو امر

مشتبه گردید.

- با آنکه در حجابی، گروهی خدایت خواندند! اگر پرده‌ها کنار رود چه خواهند گفت؟!

مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ، وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ

قَدْرَكُمْ، وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ، وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ، وَحُجَجُ الْجَبَّارِ، بِكُمْ فَتَحَ

اللَّهُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ

عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ الضُّرَّ،^(۲)

وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ، وَإِلَى جَدِّكُمْ بُعِثَ

الرُّوحُ الْأَمِينُ، أَتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛^(۳)

۱. این دو بیت از شیخ حسین بن محمد بن حاج نجف علی تبریزی (معروف به شیخ حسین نجف

کبیر (۱۱۵۹-۱۲۵۱) است از قصیده‌ای که آن را در مدح امیر المؤمنین علیه السلام سرود و بیش از ۴۵۰

بیت است (اعیان الشیعه ۶: ۱۶۷-۱۶۸؛ الذریعه ۲۰: ۲۴۲، رقم ۲۷۸۳؛ ادب الطف ۶: ۳۲۱).

۲. در «تهذیب الأحکام ۶-۹۹-۱۰۰» (و چند مأخذ دیگر) آمده است: ویکشف الضّر...

۳. المزار الکبیر: ۵۳۲؛ بحار الأنوار ۹۹: ۱۳۱-۱۳۲.

ای سرورانم، ثنای شما را نمی توانم بشمارم و با مدح، به کنه شما نمی توانم رسید و با وصف، قدر شما را نمی توانم دریافت. شما نورِ برگزیدگان و هدایتگرِ نیکان و حجت های خدای جبارید. خدا به شما آغازید و به شما ختم می کند، به شما باران فرود می آورد و آسمان را نگه می دارد تا بر زمین نیفتد (مگر آنجا که او اجازه دهد).

به شما غم و اندوه را برطرف می سازد و گرفتاری را می گشاید. و نزد شماست آنچه رسولان برای [رساندن] آن نازل شدند و فرشتگان بدان خاطر فرود آمدند. روح الامین [جبرئیل] سوی جد شما فرستاده شد. خدا چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از جهانیان نداد (تا آخر زیارت).

حدیث (۴۶)

خبر هفت دریا

الإحتجاج، اثر طبرسی رحمته الله.

سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ أَبَا الْحَسَنِ الْعَالِمَ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ ^(۱) مَا هِيَ؟
 قَالَ: هِيَ عَيْنُ الْكِبْرِيتِ، وَعَيْنُ الْيَمَنِ، وَعَيْنُ الْبَرْهُوتِ، وَعَيْنُ الطَّبْرِيتِ، وَجَمَّةُ مَاسِيدَانَ، وَجَمَّةُ إِفْرِيقِيَّةَ، وَعَيْنُ بَاجُورَانَ.

۱. سورة لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تُدْرِكُ فَضَائِلُنَا وَلَا تُسْتَقْصَى: ^(۱)

یحیی بن اکثم از امام هادی علیه السلام درباره این سخن خدای متعال پرسید که: «اگر آب هفت دریا مرکب شود، کلمات خدا پایان نمی پذیرد» این هفت دریا کدام اند؟ امام علیه السلام فرمود: چشمه گوگرد، چشمه یمن، چشمه برهوت، چشمه طبری، جَمّه «ماسیدان» و «آفریقا» و چشمه «باجوران» ^(۲).
و آن کلمات ماییم، فضایل ما درک نمی شود و پایان نمی پذیرد.

حدیث (۴۷)

حضور علی علیه السلام در بیت المقدس در شب معراج

سعد السعود، اثر سیّد سعید، علی بن طاووس (قدّس الله سرّه المأنوس).
از تفسیر محمد بن عباس بن مروان ثقه رضی الله عنه روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد حسین بن محمد بن سعید مُطَبِّقی، گفت: برای ما حدیث کرد محمد

-
۱. احتجاج طبرسی ۲: ۴۵۴؛ بحار الأنوار ۴: ۱۵۱، حدیث ۳.
 ۲. الفاظ این روایت -به ویژه در ضبط نام دریاها- مختلف است. در دسته ای از منابع به جای «جَمّه» (که معنای انبوه و فراوانی را دارد) واژه «حَمّه» (که به معنای چشمه آب گرم است) به چشم می خورد.
 - از دیگر تفاوت ها، چشمه نمر (به جای چشمه یمن) ماسَبْدَان (به جای ماسیدان) باحروان، باحوران، باجروان، بحرون (به جای باجوران) و ...
 - برخی احتمال داده اند که شاید «چشمه طبری» همان دریاچه طبری در شمال فلسطین باشد و «سَبْدان» محلی در خوزستان بوده است.
 - در برخی منابع، آب گرم آفریقا با نام «سدان» (لسان، لسان) ضبط است.
 - در جغرافیای امروز، هفت دریا را بدین گونه می توان نام برد: ۱. اقیانوس کبیر، ۲. اقیانوس اطلس، ۳. اقیانوس آرام، ۴. اقیانوس هند، ۵. دریای مدیترانه، ۶. اقیانوس منجمد شمالی، ۷. اقیانوس منجمد جنوبی.

بن فیض [بیض] بن فیاض^(۱) [گفت:] برای ما حدیث کرد ابراهیم بن عبدالله بن همّام [گفت:] برای ما حدیث کرد عبدالرزاق، [از معمر] از ابن حمّاد، از پدرش، از جدش که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحِجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ فَتَهَنَّيَ بِرِجْلِهِ فَاسْتَيْقَظْتُ، فَأَخَذَ بِضَبْعِي فَوَضَعَنِي فِي شَيْءٍ كَوَكْرِ الطَّيْرِ.

فَلَمَّا أَطْرَقَتْ بِبَصَرِي طَرْفَةً فَرَجَعْتُ إِلَيَّ وَأَنَا فِي مَكَانِي،^(۲) قَالَ: أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: لَا يَا جَبْرِئِيلُ.

فَقَالَ: هَذَا بَيْتُ الْمَقْدِسِ، بَيْتُ اللَّهِ الْأَقْصَى، فِيهِ الْمَحْشَرُ وَالْمَنْشَرُ. ثُمَّ قَامَ جَبْرِئِيلُ فَوَضَعَ سَبَابَتَهُ الْيُمْنَى فِي أُذُنِهِ، فَأَذَنَ مَثْنَى مَثْنَى يَقُولُ فِي آخِرِهَا: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» مَثْنَى مَثْنَى.

حَتَّى إِذَا قَضَى أَذَانَهُ أَقَامَ الصَّلَاةَ مَثْنَى مَثْنَى وَقَالَ فِي آخِرِهَا: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.

فَبَرَقَ نُورٌ فَفُتِحَتْ بِهِ قُبُورُ الْأَنْبِيَاءِ فَأَقْبَلُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ يُلَبُّونَ دَعْوَةَ جَبْرِئِيلَ، فَوَافَى أَرْبَعَةَ آلَافٍ وَأَرْبَعِمِائَةِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ عَشَرَ نَبِيًّا فَأَخَذُوا مَصَافَهُمْ، وَلَا أَشْكُ أَنَّ جَبْرِئِيلَ سَيَقْدُمُنَا.^(۳)

فَلَمَّا اسْتَوَوْا عَلَى مَصَافِهِمْ، أَخَذَ جَبْرِئِيلُ بِضَبْعِي ثُمَّ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، تَقَدَّمْ فَصَلِّ بِإِخْوَانِكَ، فَالْخَاتِمُ أَوْلَى مِنَ الْمَخْتُومِ.

۱. در دست خط مصنف رحمه الله (و نیز در نسخه شاگرد مؤلف) «قیض بن قباض» به نظر می آید.

۲. در «بحار الأنوار ۱۸: ۳۱۷، حدیث ۳۲» ضبط عبارت بدین گونه است: فلما طَرَقَتْ ... وأنا في مكان.

۳. در «بحار»، «سَيَقْدُمُنَا» و در «مستدرک الوسائل ۱۸: ۳۱۷»، «يَسْتَقْدِمُنَا» ضبط است.

فَالْتَفْتُ عَنْ يَمِينِي وَإِذَا أَنَا بِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ خَضِرَاوَانٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ
مَلَكَانِ وَعَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ.

ثُمَّ التَفْتُ عَنْ يَسَارِي وَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَوَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ
بَيْضَاوَانٍ، عَنْ يَمِينِهِ مَلَكَانِ وَعَنْ يَسَارِهِ مَلَكَانِ.

فَاهْتَزَزْتُ سُورًا، فَعَمَزَنِي جَبْرِئِيلُ بِيَدِهِ.

فَلَمَّا انْقَضَتِ الصَّلَاةُ قُمْتُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَقَامَ إِلَيَّ فَصَافَحَنِي وَأَخَذَ يَمِينِي بِكِلْتَا
يَدَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْإِبْنِ الصَّالِحِ وَالْمُبْعُوْثِ الصَّالِحِ فِي الزَّمَانِ
الصَّالِحِ.

وَقَامَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَصَافَحَهُ وَأَخَذَ يَمِينَهُ بِكِلْتَا يَدَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ
الصَّالِحِ وَوَصِيِّ النَّبِيِّ الصَّالِحِ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ كُنَيْتُهُ بِأَبِي الْحَسَنِ وَلَا وَلَدَ لَهُ؟!

فَقَالَ: كَذَلِكَ وَجَدْتُهُ فِي صُحُفِي وَعِلْمِ غَيْبِ رَبِّي بِاسْمِهِ عَلِيٍّ وَكُنْيَتِهِ بِأَبِي
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَوَصِيِّ خَاتَمِ أَنْبِيَاءِ ذُرِّيَّتِي؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: در حجر اسماعیل [خواب] بودم که ناگهان جبرئیل
نزد آمد، به پام زد [یا مرا تکان داد] بیدار شدم، زیر پهلویم را گرفت و مرا در
چیزی همچون آشیانه پرند گذاشت.

تا چشمم پلک زد و من در مکان خویش بودم، جبرئیل پرسید: می دانی
کجایی؟ گفتم: نه، ای جبرئیل.

۱. سعد السعود: ۱۰۰؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۱۷-۳۱۸، حدیث ۳۲.

جبرئیل گفت: اینجا بیت المقدس (بیت الأقصى) است، حشر و نشر در آن صورت می گیرد.

سپس جبرئیل برخاست، انگشت سبّابه راست را در گوش نهاد و «دوتا دوتا» اذان داد و در پایان آن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» (بشتاب به سوی بهترین کار) را دو بار گفت.

تا اذان را به پایان رساند، اقامه نماز را - دو بار دو بار - آدا کرد و در آخر آن، دو بار «قد قامت الصلاة» (نماز برپاست) را بر زبان آورد.

نوری برق زد، قبور انبیا باز شد، از هر سو دعوت جبرئیل را لبیک گفتند [و آمدند تا اینکه] چهار هزار و چهارصد و چهارده پیامبر کامل شد و به صف هاشان درآمدند و شک نداشتم که جبرئیل بر ما پیش می افتد [و نماز می گزارد].

چون بر صف هاشان راست ایستادند، جبرئیل زیر بازویم را گرفت و گفت: ای محمد، پیش بیا و با برادرانت نماز گزار، خاتم از مختوم اولی است.

به راستم نگریستم، پدرم ابراهیم عليه السلام را دیدم. دو جامه سبز بر تن داشت، دو فرشته در سمت راستش و دو فرشته در سمت چپش بودند.

سپس به سمت چپم نگاه کردم، وصی و برادرم، علی بن ابی طالب را دیدم، دو جامه سفید بر تن داشت، دو فرشته در طرف راست و دو فرشته در طرف چپ وی بودند.

از شادی به هیجان آمدم، جبرئیل با دست اشاره کرد و علامت داد [به خود آمدم].

چون نماز گزاردم، پیش ابراهیم رفتم، سویم برخاست و با من مصافحه کرد و با دو دستش، دست راستم را گرفت و گفت: مرحبا به پیامبر صالح و فرزند صالح و مبعوث صالح در زمان صالح.

و پیش علی بن ابی طالب رفت، با او مصافحه کرد و دست راست او را با دو دستش گرفت و گفت: مرحبا به فرزند صالح و وصی پیامبر صالح، ای ابوالحسن.

به ابراهیم گفتم: ای پدر، به او کنیت ابوالحسن دادی در حالی که [هنوز] فرزندی ندارد!

ابراهیم گفت: در صُحُف خویش (و در علم غیب پروردگارم) او را به نام علی و کنیه ابو الحسن والحسین و وصی خاتم الانبیا (که از ذریه من است) یافتم.

[سخن سید بن طاووس پیرامون این معراج]

می‌گویم: سید بن طاووس - بعد از ذکر این حدیث - سخنی دارد که متن آن چنین است:

علی بن موسی بن طاووس می‌گوید:

شاید این اسرا، بار دیگری صورت گرفت (و غیر از معراج مشهور باشد).

آخبار در صفات معراج مختلف‌اند.

شاید انبیای حاضر در این معراج - در این حال - از پیامبرانی که در معراج دیگر حضور داشتند، کمتر بود؛ زیرا پیامبران برگزیده، ۱۲۴ هزار نفرند.

شاید انبیای حاضر در این معراج، رسولان بودند یا کسانی که ویژگی و راز در پرده‌ای داشتند.

هر ویژگی‌ای که برای پیامبر و علی (صلوات خدا بر آن دو باد) می‌شناسیم و آنچه را عقل احتمال می‌دهد و خدای بزرگ گرامی می‌دارد، نباید معنایش را تکذیب کرد.

در چند مجلد و کتاب آورده‌ام که خدا وقتی بنده‌اش را برای معرفت خویش بپسندد و او را به خدمتش مشرف گرداند، بعد از آن، هر انعام و اکرامی کمتر از این مقام است.

به ویژه آنکه در سند این روایت، اشخاصی‌اند که در نقل فضل مولایمان علی بن ابی طالب (برترین درووها بر او باد) متهم نمی‌باشند^(۱).^(۲)

همه آنچه را سید الله در این سخن آوَرْد و افاده کرد، نیک و بجاست. خدا به او از سوی اجداد پاکش بهترین پاداش‌ها را دهد.

حدیث (۴۸)

حدیث جارود بن مُنْذِر

مقتضب الأثر، اثر ابن عیّاش رحمته الله.

ابن عیّاش رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو جعفر، محمد بن لاحق بن سابق بن قرین آنباری، گفت: برایم حدیث کرد جَدَم، ابو النصر، سابق بن قرین

۱. در متن «سعد السعود» به جای «لا یتهمون» واژه «یتهمون» (متهم‌اند) ضبط است.

۲. سعد السعود: ۱۰۱؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۱۸ (در بحار «لا یتهمون» ثبت است).

(در سال ۲۷۸ در انبار، در خانه ما) گفت: برایم حدیث کرد ابو المُنْذِر، هشام بن محمد بن سائب کلبی، گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از شرقی بن قُطامی، از تمیم بن زَهْلَه [وَعَلَه (خ) مَرّی، گفت: برایم حدیث کرد جارود بن مُنْذِر عَبدی. جارود، نصرانی بود. در سال صَلَح «حُدَیْبِیَّه» اسلام آورد و اسلام نیکی یافت. وی کتاب‌ها را می‌خواند و به تأویل آنها (بر صفحه روزگار و گذشته زمان) آگاهی داشت و فلسفه و طب را می‌دانست، خوش سیما و زیباروی بود و رأی اصیل داشت.

در امارت عُمَر بن خطّاب برای ما حدیث می‌کرد، گفت:

وَقَدْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَجَالٍ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ ذَوِي أَحْلَامٍ وَأَسْنَانٍ وَفَصَاحَةٍ وَبَيَانٍ وَحُجَّةٍ وَبُرْهَانٍ، فَلَمَّا بَصُرُوا بِهِ ﷺ رَاعَهُمْ مَنْظَرُهُ وَمَحْضَرُهُ، وَأَفْجَمُوا عَنْ بَيَانِهِمْ وَاعْتَرَاهُمُ الْعَرَوَاءُ فِي أَبْدَانِهِمْ.

فَقَالَ زَعِيمُ الْقَوْمِ لِي: دُونَكَ مَنْ أَقَمْتَ بِنَا أَقِمَهُ، فَمَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نُكَلِّمَهُ.

فَاسْتَقْدَمْتُ دُونَهُمْ إِلَيْهِ، فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، ثُمَّ أَنْشَأْتُ أَقُولُ:

يَا نَبِيَّ الْهُدَى أَتَنُكَ رَجَالٌ	قَطَعْتَ فَذَفْدَاً وَآلاً فَآلَا
جَابَتِ الْبَيْدَ وَالْمَهَامَةَ حَتَّى	غَالَهَا مِنْ طَوَى السُّرَى مَا غَالَا
قَطَعْتَ دُونَكَ الضَّحَاضِحَ تَهْدِي	لَا تَعُدُّ الْكَلَالَ فِيكَ كَلَالَا
كُلُّ دَهْنَاءٍ يَقْصُرُ الطَّرْفُ عَنْهُ	أَرْقَلَتْهَا أَقْدَامُنَا إِزْقَالَا
وَطَائَتْهَا الْعِثَاقُ تَجْمَعُ فِيهَا	بِكُمَاةٍ مِثْلِ النُّجُومِ تَلَالَا
ثُمَّ لَمَّا رَأَيْتُكَ أَحْسَنَ مَرءٍ	أَفْجَمْتُ عَنْكَ هَيْبَةً وَجَلَالَا

تَقِي فِيكَ بِأَسِ يَوْمٍ عَصِيبٍ هَائِلٍ أَوْجَلِ الْقُلُوبِ وَهَالَا
وَنِدَاءٍ لِمَحْشَرِ النَّاسِ طُرّاً وَحِسَاباً لِمَنْ تَمَارَى ضَلَالَا
نَحْوُ نُورٍ مِنَ الْإِلَهِ وَبُرْهَانٍ وَبِرٍّ وَنِعْمَةٍ لَنْ تَنَالَا
وَأَمَانٍ مِنْهُ لَدَى الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ إِذِ الْخَلْقُ لَا يُطِيقُ السُّؤَالَ
فَلَكَ الْحَوْضُ وَالشَّفَاعَةُ وَالْكَوْثُرُ وَالْفَضْلُ إِذْ يَنْصُ السُّؤَالَ
خَصَّكَ اللَّهُ يَا بَنَ آمِنَةَ الْخَيْرِ إِذَا مَا تَلَتْ سِجَالٌ سِجَالَا
أَنْبَاءَ الْأَوَّلُونَ بِأَسْمِكَ فِينَا وَبِأَسْمَاءٍ بَعْدَهُ تَتَالَا
قَالَ: فَأَقْبِلْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصَفْحَةٍ وَجْهِهِ الْمُبَارَكِ، شِمْتُ مِنْهُ ضِيَاءَ لَامِعاً
سَاطِعاً كَوَمِضِ الْبَرْقِ، فَقَالَ: يَا جَارُودُ، لَقَدْ تَأَخَّرَ بِكَ وَبِقَوْمِكَ الْوَعْدُ.
وَقَدْ كُنْتُ وَعَدْتُهُ قَبْلَ عَامِي ذَلِكَ أَنْ أَفِدَ إِلَيْهِ بِقَوْمِي فَلَمْ آتِهِ وَأَتَيْتُهُ عَامَ الْحَدِيثِ.
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِنَفْسِي أَنْتَ، مَا كَانَ ابْطَانِي^(١) عَنْكَ إِلَّا أَنْ جُلَّةَ قَوْمِي
أَبْطَلُوا عَنْ إِجَابَتِي حَتَّى سَاقَهَا اللَّهُ إِلَيْكَ لِمَا أَرَادَ مِنَ الْخَيْرِ لَدَيْكَ، فَأَمَّا مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ
فَحَظُّهُ فَارٍ مِنْكَ.
فَتِلْكَ أَعْظَمُ حُوبَةٍ وَأَكْبَرُ عُقُوبَةٍ، وَلَوْ كَانُوا مِنْ سَمْعِ بِكَ أَوْ رَأَوْا لَمَّا ذَهَبُوا
عَنْكَ؛ فَإِنَّ بُرْهَانَ الْحَقِّ فِي مَشْهَدِكَ وَمَحْتَدِكَ.
وَقَدْ كُنْتُ عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ قَبْلَ أَنْ آتِيَ إِلَيْكَ الْأُولَى، فَهَذَا أَنَا تَارِكُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ
إِذْ ذَلِكَ مِمَّا يُعْظَمُ الْأَجْرُ وَيَمْحُو الْمَأْثِمَ وَالْحُوبَ، وَيَرْضِي الرَّبَّ عَنِ الْمَرْثُوبِ.
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا ضَامِنٌ لَكَ يَا جَارُودُ.
قُلْتُ: أَعْلَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ بِذَلِكَ ضَمِينٌ قَمِينٌ.

١. در مآخذ «ابطاني» ضبط است.

قَالَ: فَدِنِ الْآنَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَدَعْ عَنْكَ النَّصْرَانِيَّةَ.
قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَلَقَدْ
أَسْلَمْتُ عَلَى عِلْمٍ بِكَ وَنَبَأٍ فِيكَ عِلْمَتُهُ مِنْ قَبْلُ.

فَتَبَسَّمَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَأَنَّهُ عَلِمَ مَا أَرَدْتُهُ مِنَ الْإِتْبَاءِ فِيهِ.
فَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَلَى قَوْمِي فَقَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ يَعْرِفُ قُسَّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِبَادِيِّ؟
قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُنَّا نَعْرِفُهُ غَيْرَ أَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ عَارِفٌ بِخَبْرِهِ وَافِقٌ عَلَى أَثَرِهِ.
كَانَ قُسٌّ بْنُ سَاعِدَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَبْطًا مِنْ أَسْبَاطِ الْعَرَبِ، هَمَزَ خُمُسًا ثَلَاثَةً هَامًا،
تَقَفَّرَ مِنْهَا فِي الْبَرَارِيِّ خُمُسَةَ أَعْوَامٍ، يَضِجُ بِالتَّسْبِيعِ عَلَى مِثَاجِ السَّبِيعِ، لَا يَبْرُدُ
قَرَارًا، وَلَا يَكُنُّهُ جِدَارًا، وَلَا يَسْتَمِعُ مِنْهُ جَارًا.

وَلَا يَفْتَرُ مِنَ الرَّهْبَانِيَّةِ، وَيَدِينُ اللَّهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، يَلْبَسُ الْمُسُوحَ، وَيَنْحَى ^(۱) فِي
سَيَاحَتِهِ بَيَضَ النَّعَامِ، وَيَعْتَبِرُ بِالنُّورِ وَالظَّلَامِ، يُبْصِرُ فَيَتَفَكَّرُ، فَيَتَفَكَّرُ فَيَخْتَبِرُ.
تُضْرَبُ بِحِكْمَتِهِ الْأَمْثَالُ، أَدْرَكَ رَأْسَ الْحَوَارِيِّينَ شَمْعَانًا، ^(۲) وَأَدْرَكَ لَوْقًا وَيُوحَنَّا
وَأَمْثَالَهُمْ، فَفَقِهَ كَلَامَهُمْ، وَنَقَلَ مِنْهُمْ، يَحُوبُ الدَّهْرَ وَجَانِبَ الْكُفْرِ.

وَهُوَ الْقَائِلُ بِسُوقِ عَكَازِ ذِي الْمَجَارِيِّ: ^(۳) شَرْقٌ وَغَرْبٌ وَيَابَسٌ وَرَطْبٌ وَأَجَاجٌ
وَعَذْبٌ وَحَبٌّ وَتَبَاتٌ وَجَمْعٌ وَأَشْتَاتٌ وَذَهَابٌ وَمَمَاتٌ وَأَبَاءٌ وَأُمَهَاتٌ وَسُرُورٌ
مَوْلُودٌ وَدُرٌّ ^(۴) مَفْقُودٌ، بَسًّا [تَبَأً (خ)] ^(۵) لِأَرْبَابِ الْغَفْلَةِ، لِيُضْلِحَنَّ الْعَامِلُ عَمَلَهُ

۱. در مآخذ «وَيَنْحَى» ضبط است.

۲. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «شمعون» ضبط است.

۳. در دو مآخذ فوق، «ذی المَجَاز» ضبط است.

۴. در دو مآخذ پیشین «رُزء» ضبط است.

مؤلف علیه السلام روی واژه «دُر» لفظ «کذا» را می‌گذارد؛ یعنی ضبط در نسخه چنین است.

۵. در بحار الأنوار و برخی از منابع، واژه «نَبَأ» ضبط است.

قَبْلَ أَنْ يَفْقِدَ أَجَلَهُ.

كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَلَا وَالِدٍ، أَمَاتَ وَأَحْيَا، وَخَلَقَ الذَّكَرَ
وَالْأُنْثَى، وَهُوَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى.
ثُمَّ أَنْشَدَ كَلِمَةً لَهُ شِعْرًا:

ذِكْرُ الْقَلْبِ مِنْ جَوَاهِرِ إِدْكَارٍ ^(۱)	وَلَيَالٍ خَلَا لَهُنَّ نَهَارُ
وَشُمُوسٍ مِنْ تَحْتِهَا قَمَرُ اللَّيْلِ	وَكُلُّ مُتَابِعٍ مَوَّارُ
وَجِبَالٍ شَوَامِخُ رَاسِيَاتٍ	وَبَحَارٍ مِيبَاهُنَّ غِرَارُ
وَصَغِيرٍ وَأَشْمَطُ وَرَضِيعُ	كُلُّهُمْ فِي الصَّعِيدِ يَوْمًا بَوَّارُ
كُلُّ هَذَا هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ	فَفِيهِ لَنَا هُدًى وَاعْتِبَارُ

ثُمَّ صَاحَ: يَا مَعْشَرَ إِبَادِي، أَيْنَ ثُمُودُ؟ وَأَيْنَ عَادُ؟ وَأَيْنَ الْآبَاءُ وَالْأَجْدَادُ؟ وَأَيْنَ
الْعَلِيلُ وَالْعَوَادُ؟ وَأَيْنَ الطَّالِبُونَ وَالرُّوَادُ؟ كُلُّ لَهَا مَعَادُ.^(۲)

أَقْسَمَ قُسُّ رَبِّ الْعِبَادِ، وَسَاطِحُ الْمِهَادِ، وَخَالِقُ السَّبْعِ الشَّدَادِ، سَمَاوَاتٍ
بِلَا عِمَادٍ، لِيَحْشُرَنَّ عَلَى الْإِنْفِرَادِ، وَعَلَى قُرْبٍ وَبِعَادٍ.

إِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ، وَنُقِرَ فِي النَّاقُورِ، وَأُشْرِقَتِ الْأَرْضُ بِالنُّورِ، فَقَدْ وَعَظَ الْوَاعِظُ
وَأَنْتَبَهَ الْقَائِظُ، وَأَبْصَرَ اللَّاحِظُ، وَلَفَظَ اللَّافِظُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ صَدَفَ عَنِ الْحَقِّ الْأَشْهَرِ،
وَكَذَّبَ بِیَوْمِ الْمَحْشَرِ وَالسَّرَاجِ الْأَظْهَرِ [الْأَزْهَرُ (خ)] فِي يَوْمِ الْفَصْلِ وَمِيزَانِ الْعَدْلِ.
ثُمَّ أَنْشَأَ:

يَا نَاعِيِ الْمَوْتِ وَالْأَمْوَاتِ فِي جَدَثٍ عَلَيْهِمْ مِنْ بَقَايَا بَزْهِمْ خَرَقُ

۱. در دو مأخذ پیشین «أذکار» ضبط است.

۲. در دو مأخذ پیشین «کُلُّ لَهَا معاد» ضبط است.

مِنْهُمْ عُرَاةٌ وَمَوْتَى فِي ثِيَابِهِمْ مِنْهَا الْجَدِيدُ وَمِنْهَا الْأَوْرَقُ الْخَلْقُ
 دَعَهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ يَوْمًا يُصَاحُّ بِهِمْ كَمَا يُنْبِئُهُ مِنْ رَقَدَاتِهِ الصَّعِقُ
 حَتَّى يَجِيءَ^(۱) بِحَالٍ غَيْرِ حَالِهِمْ خَلْقٌ مَضَوْا ثُمَّ مَا ذَا بَعْدَ ذَلِكَ لَقُوا
 ثُمَّ أَقْبَلْتُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقُلْتُ: عَلَى عِلْمٍ بِهِ آمَنْتُمْ قَبْلَ مَبْتَمِّهِ كَمَا آمَنْتَ بِهِ أَنَا؟
 فَتَصَّتْ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ وَأَشَارَتْ إِلَيْهِ وَقَالَتْ: هَذَا صَاحِبُهُ وَطَالِبُهُ عَلَى وَجْهِ
 الدَّهْرِ وَسَالِفِ الْعَصْرِ، وَلَيْسَ فِينَا خَيْرٌ مِنْهُ وَلَا أَفْضَلُ.
 فَبَصُرْتُ بِهِ أَغْرَأَ أَبْجَاحٍ، قَدْ وَقَدَّتْهُ الْحِكْمَةُ، أَعْرِفُ ذَلِكَ فِي أَسَارِيرِ وَجْهِهِ، وَإِنْ
 لَمْ أَحِطْ عِلْمًا بِكُنْهِهِ.
 قُلْتُ: وَمَنْ هُوَ؟

قَالُوا: سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ؛^(۲) ذُو الْبَرْهَانِ الْعَظِيمِ وَالشَّانِ [وَالشَّاهِدِ] الْقَدِيمِ.
 قَالَ سَلْمَانُ: وَكَيْفَ عَرَفْتُهُ يَا أَخَا عَبْدِ الْقَيْسِ مِنْ قَبْلِ إِيْتَانِهِ؟
 فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَتَلَأَلُ وَيُشْرِقُ وَجْهُهُ نُورًا وَسُرُورًا، فَقُلْتُ: يَا
 رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ قُتِلَ كَانَ يَنْتَظِرُ زَمَانَكَ وَيَتَوَكَّفُ إِبَانَتَكَ وَيَهْتَفُ بِاسْمِكَ وَاسْمِ أَبِيكَ
 وَأُمِّكَ وَأَسْمَاءِ لَسْتُ أَصِيبُهَا مَعَكَ وَلَا أَرَاهَا فِيمَنْ اتَّبَعَكَ.
 قَالَ سَلْمَانُ: فَأَخْبَرْنَا. فَأَنْشَأْتُ أَحَدَهُمْ وَرَسُولَ اللَّهِ يَسْمَعُ وَالْقَوْمُ سَامِعُونَ
 وَاعُونَ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ شَهِدْتُ قُتْلًا وَقَدْ خَرَجَ مِنْ نَادٍ مِنْ أُنْدِيَّةٍ إِسَادٌ إِلَى
 صَخَصَحِ ذِي قَتَادٍ وَسَمُرٍ وَعَتَادٍ، وَهُوَ مُشْتَمِلٌ بِنَجَادٍ، فَوَقَفَ فِي إِضْحِيَانٍ لَيْلٍ

۱. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «يَجِيئُوا» ضبط است.

۲. در دو مأخذ پیشین، آمده است: قالوا: هذا سلمان الفارسي.

كَالْشَّمْسِ، رَافِعاً إِلَى السَّمَاءِ وَجْهَهُ وَإِضْبَعَهُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:
 اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ السَّبْعَةِ الْأَرْفَعَةِ، وَالْأَرْضِينَ الْمُمْرِعَةِ، وَبِمُحَمَّدٍ وَالثَّلَاثَةِ
 الْمَحَامِدَةِ مَعَهُ، وَالْعَلِيِّينَ الْأَرْبَعَةَ، وَسِبْطِيهِ التَّبِعَةَ وَالْأَرْبَعَةَ الْفُرْعَةَ، وَالسَّرِيِّ اللَّامِعَةَ
 وَسَمِيِّ الْكَلِيمِ الضَّرْعَةَ.

أُولَئِكَ النُّقَبَاءُ الشَّفَعَةُ، وَالطُّرُقُ الْمَهْيَعَةُ، دَرَسَةُ [ورثة (ظ)] الْإِنْجِيلِ، وَحَفَظَةُ
 التَّنْزِيلِ، عَلَى عَدَدِ النُّقَبَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ.
 مُعَاةُ الْأَضَالِيلِ، وَنُفَاةُ الْأَبَاطِيلِ، الصَّادِقُ الْقَلِيلِ، عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ، وَبِهِمْ تُنَالُ
 الشَّفَاعَةُ، وَلَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَرَضُ الطَّاعَةِ. ^(۱)

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ لِيَتَنِي مُدْرِكُهُمْ وَلَوْ بَعْدَ لَايٍ مِنْ عُمْرِي وَمَحْيَايَ.
 ثُمَّ أَنشَأَ يَقُولُ:

مَتَى أَنَا قَبْلَ الْمَوْتِ لِلْحَقِّ مُدْرِكُ وَإِنْ كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ هَاتِيكَ مَهْلِكُ
 وَإِنْ غَالَنِي الدَّهْرُ الْخَوُودُ بِغَوْلِهِ فَقَدْ غَالَ مَنْ قَبْلِي وَمَنْ بَعْدَ يَوْشِكُ
 فَلَا غُرُوَ إِنِّي سَالِكٌ مَسْلَكَ الْأُولَى وَشِيكاً وَمَنْ ذَا لِلرَّدَى لَيْسَ يَسْلُكُ
 ثُمَّ أَبْ يَكْفِكُفْ دَمْعَهُ وَيَرِنْ رَنِينَ الْبَكْرَةِ قَدْ بُرَيْتَ بِيرَاتٍ، وَهُوَ يَقُولُ:

أَقْسَمَ قُسٌّ قَسَمًا لَيْسَ بِهِ مُكْتَمًا ^(۲)

لَوْ عَاشَ الْفَيُّ عُمُرٌ لَمْ يَلْقَ مِنْهَا سَأْمًا

۱. می گویم: در روایت ابن شهر آشوب، پس از «فرض الطاعة» آمده است: «اسقنا غيثاً مغيثاً»

(بارانی فراوان بر ما بباران) سپس ادامه عبارت می آید (میرزا محمد تقی، مؤلف).

۲. در مآخذ، این واژه، «مُكْتَمًا» ضبط است. «كُتْمٌ» و «اِكْتَمَ» (هر دو) به معنای مخفی ساختن و پنهان کردن است.

حَتَّى يُلَاقِي أَحْمَدَ وَالنُّقْبَاءَ الْحُكَمَاءَ
 هُمْ أَوْصِيَاءُ أَحْمَدَ أَفْضَلَ [أكبر (خ)] مَنْ تَحْتَ السَّمَاءِ
 يَعْمَى الْعِبَادُ عَنْهُمْ وَهُمْ جِلَاءٌ لِلْعَمَى
 لَسْتُ بِنَاسٍ ذَكَرَهُمْ حَتَّى أَحُلَّ الرَّجَمَ
 ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُبْنِي - أَتَبَاكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ - عَنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَمْ
 نُشْهَدْهَا، وَأَشْهَدَنَا قَسٌّ ذِكْرَهَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَارُودُ، لَيْلَةٌ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى اللَّهُ ﷻ إِلَيَّ أَنْ
 سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا.
 فَقُلْتُ: عَلَى مَا بُعِثْتُمْ؟

فَقَالُوا: عَلَى نُبُوتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْإِمَّةِ مِنْكُمْ.
 ثُمَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ التَفْتُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَالتَفْتُ فَإِذَا عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
 وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ
 مُوسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَالْمُهْدِيُّ فِي ضَحْضَاحٍ
 مِنْ نُورٍ يُصَلُّونَ.

فَقَالَ الرَّبُّ تَعَالَى: هَؤُلَاءِ الْحَبِجُّ أَوْلِيَائِي، وَهَذَا الْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِي.
 قَالَ الْجَارُودُ، فَقَالَ لِي سَلْمَانُ: يَا جَارُودُ، هَؤُلَاءِ الْمَذْكُورُونَ فِي التَّوْرَةِ
 وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ.

فَانْصَرَفْتُ بِقَوْمِي، وَقُلْتُ فِي وَجْهِي ^(١) إِلَى قَوْمِي:
 أَتَيْتُكَ يَا بَنَ أَمِنَةَ الرُّسُولَا لِكَيْ بِكَ أَهْتَدِيَ النَّهْجَ السَّيْلَا

١. در مآخذ، این واژه، به صورت «تَوْجْهِي» و «وَجْهَتِي» نیز ضبط است.

فَقُلْتَ فَكَانَ قَوْلُكَ قَوْلَ حَقٍّ وَصِدْقٌ مَا بَدَا لَكَ أَنْ تَقُولَا
وَبَصَّرْتَ الْعَمَى مِنْ عَبْدٍ قَيْسٍ وَكُلُّ كَانَ فِي عَمِهِ ضَلِيلًا
وَأَنْبَأْنَاكَ عَنْ قُسِّ الْإِبَادِيِّ مَقَالًا فِيكَ ظَلَمْتَ بِهِ جَدِيلًا
وَأَسْمَاءَ عَمَتْ عَنَّا فَالَتْ إِلَى عِلْمٍ وَكُنَّ بِهَا جَهُولًا^(۱)

جارود بن مُنذر می‌گوید: با مردانی از عبد قیس (که انسان‌های خردمند و سالمند و اهل فصاحت و بیان و حجت و برهان بودند) بر رسول خدا ﷺ در آمدم. چون آن حضرت را دیدند، هیبتِ سیما و محضرِ پیامبر آنان را گرفت و زیانشان بند آمد و به تب و لرز افتادند.

زعیم (و پیشوای) آنان به من گفت: تو به جای ما حرف بز، ما نمی‌توانیم سخن بگوییم.

از آنان پیش افتادم و جلوِ پیامبر ﷺ ایستادم و گفتم: سلام بر تو ای نبی خدا، پدرم و مادرم به فدایت! سپس این اشعار را سرودم:

- ای پیامبر هدایت، مردانی نزدت آمدند که کوه‌ها و دشت‌ها و دره‌ها را پیمودند.
- بیابان‌های بی‌آب و علف را در نور دیدند و در این راه چه‌ها که ندیدند.
- برای رسیدن به تو صحراها را پشت سر گذاشتند و در هوای دیدارت، سر از پا نشناختند.
- شتران تیز پای ما، هر فلاتِ کرانه ناپیدایی را - دوان دوان - سپری ساختند.
- اسب‌های برازنده، خیز برداشتند و سرکشانه عنان از دست سواران ربودند و مانند ستارگان درخشیدند.

- سپس آن مردان چون سیمای نیکوی تو را دیدند، از هیبت و شکوهت زیانشان بند آمد.

۱. مقتضب الأثر: ۳۲-۳۹؛ بحار الأنوار ۱۵: ۲۴۲-۲۴۷، حدیث ۶۰ (نیز بنگرید به جلد ۱۸ و جلد ۲۶، صفحه ۲۹۳ و ۲۹۸).

- از شر و گرفتاری روز سوزان هولناکی (که قلب‌ها را هراسان می‌سازد) می‌ترسند.
- و بیم دارند از ندایی در محشر، آنجا که همه مردم گرد آیند و از حسابرسی برای آنان که در ضلالت فرو رفته‌اند.

- سوی نور الهی و برهان و نیکی و نعمتی که دست نیافتنی است [امید دارند].
- و امانی از جانب او هنگام حشر و نشر، آن گاه که خلق در پاسخ سؤال‌ها درمانند.
- برای توسل حوض و شفاعت و کوثر و فضل، زمانی که خدا به سؤال دست یازد.
- ای فرزند آمنه، آن گاه که دلوها در پی هم آیند، خدا تو را به خیر ویژه ساخت.
- اولی‌ها نامت را به ما خبر دادند و نام کسانی را که بعد تو در پی هم آیند.
می‌گوید: رسول خدا با همه رخساره مبارکش (که نور درخشان و فروزنده‌ای همچون روشنایی برق را از آن احساس کردم) به من رو آورد و فرمود: ای جارود، تو و قومت - از وعده‌ای که دادی - تأخیر کردید.

و وعده داده بودم که پیش از آن سال با قوم خود پیش آن حضرت بروم، نیامدم و در سال صلح حدیبیه این وعده تحقق یافت.

گفتم: ای رسول خدا، جانم به فدایت! دیر آمدنم نبود مگر بدان خاطر که بیشتر قوم من در اجابت‌م‌کنندی کردند تا اینکه خدا آنان را که برایشان خیر - نزد تو - خواست سویت سوق داد و آنها که جا ماندند، این بهره از دستشان رفت.
این بزرگ‌ترین گناه و بیشترین کیفر بود. اگر از کسانی می‌شدند که سختی را می‌شنیدند یا تو را می‌دیدند، از تو دور نمی‌شدند [و از آیین تو روی نمی‌گرداندند] چرا که برهان حق، در حضور تو و دودمانِ توست.

من پیش از آمدنم بارِ اوّل - نزد تو - نصرانی بودم و اکنون این دین را وانهادم

و در حضور توأم؛ زیرا این کار پاداش را بزرگ می‌کند و گناه و خطا را از بین می‌برد و ربّ را از مربوب (خدا را از بنده) خشنود می‌سازد.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای جارود، آن را برایت ضمانت می‌کنم.

گفتم: ای رسول خدا، می‌دانم که تو به این کار، ضامنِ سزامندی.

پیامبر ﷺ فرمود: اکنون به آیین یکتاپرستی درآی و نصرانی بودن را واگذار.

گفتم: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست، یگانه است و شریک ندارد

و تو بنده و رسول اوئی. با آگاهی به [رسالت] تو و خبری که درباره‌ات داشتم اسلام آوردم.

رسول خدا ﷺ تبسّم فرمود، گویا خبری را که می‌خواستم - درباره‌ او - بدهم،

می‌دانست.

پیامبر ﷺ رو به من و قومم کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی قُس بن

ساعدهٔ آیادی را می‌شناسد؟

گفتم: ای رسول خدا، همهٔ ما او را می‌شناسیم جز اینکه من - از میان ایشان -

به خبر وی آگاه و بر اثر [و سخنان] وی واقفم.

ای رسول خدا، قُس بن ساعده، سبطی از اسباط عرب بود. پانصد سال

زیست. پنج سال از این پانصد سال را در صحراها به سر بُرد، بر منهاج مسیح

زیان به تسبیح می‌گشود، قرار [و جا و مکانی] او را ساکن نمی‌ساخت، در چهار

دیواری ای نمی‌ماند و همسایه‌ای از او خبر نداشت.

از رهبانیت خسته نمی‌شد، خدا را به وحدانیت می‌پرستید، جامهٔ زیر و خشن

می‌پوشید و در [دوران ریاضت و] سیاحت خویش تخم شتر مرغ می‌آشامید، از

نور و تاریکی [روز و شب] عبرت می‌آموخت، ژرف می‌نگریست، می‌اندیشید، می‌آزمود.

سخنان حکمت‌آمیزش ضرب‌المثل شد، سرآمدِ حواریان، شمعون^(۱) را درک کرد و لوقا^(۲) و یوحنا^(۳) (و امثال آنان) را دید، کلامشان را دریافت و از ایشان نقل کرد، از گناه می‌پرهیخت و از کفر می‌گریخت. هموست که در بازار عُکَاز و ذی‌المَجاز،^(۴) می‌گفت: شرق و غرب، تر و

۱. شمعون، نام یکی از دوازده تنِ حواری عیسی علیه السلام است. گویند: وی انجیل را نگاشت، ولی نامش را از آن برداشت و به شاگردانش نسبت داد؛ و گفته‌اند: شمعون به مصر آمد و بعد به آفریقا سپس به ایران رفت و در ایران، یهودا به وی پیوست و با هم به تبلیغات مسیحی پرداختند. کاهنان یهود، مردم را بر ضد آن دو شوراندند، سپس شمعون را با آزه دو نیم کردند، و یهودا را سر بردند (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه شمعون).

شیخ طوسی رحمه الله در «الأمالی: ۴۴۲-۴۴۳، مجلس ۱۵، حدیث ۹۹۱» روایتی را از امام صادق علیه السلام می‌آورد که در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله وصی یکایک پیامبران (از آدم علیه السلام تا یحیی علیه السلام و ...) نام می‌برد و در آن آمده است که عیسی علیه السلام، شمعون الصفا را وصی خود ساخت.

۲. انجیل‌های چهارگانه عبارت‌اند از: انجیل لوقا، انجیل متی، انجیل یوحنا، انجیل مرقس. از این رو، لوقا، صاحب یکی از آنجیل اربعه معتبر است.

سید محمد حسین تهرانی رحمه الله در کتاب «مهر تابان: ۲۹۴-۲۹۵» خاطر نشان می‌سازد که همه انجیل‌ها پس از حضرت عیسی علیه السلام نگارش یافته‌اند و شمار آنها به ۱۲۰ انجیل می‌رسد که کلیسا تنها چهار انجیل مذکور را به رسمیت شناخت.

انجیل برنابا، که آن را از اعتبار انداختند، در بیشتر قسمت‌ها با مطالب اسلامی و قرآنی مطابقت دارد و به آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشارت می‌دهد.

۳. یوحنا، یکی دیگر از حواریان مسیح و صاحب یکی از انجیل‌های چهارگانه می‌باشد که رؤیا و مکاشفات مسیح را می‌نوشت و نیز «رسائل سه‌گانه» و «کتاب مکاشفه» به او منسوب است (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه یوحنا).

۴. در «ترجمه تاریخ یعقوبی ۱: ۳۵۰» آمده است: «بازار عُکَاز، در بالای نَجْد در ذی‌القعدة دایر می‌شد و قریش و دیگر عرب‌ها در آن فرود می‌آمدند جز آنکه بیشترشان از قبیله مَضَر بودند.

خشک، شور و شیرین، دانه و گیاه، جمع و پراکنده، رفتن و مردن، پدران و مادران، شادی تولّد تازه به دنیا آمده و عزای مرگ فرد از دست رفته [همه اینها] برای غافلان خبرهایی است. باید پیش از آنکه شخص فرصت را از دست دهد عملش را اصلاح کند.

نه چنین است، بلکه او خدایی یکتاست، نه مولود است و نه والد، می میراند و زنده می سازد، نر و ماده را آفرید، و اوست پروردگار اوّل و آخر. سپس شعری از او را خواند:

- ذکر قلب، از آتش درون دل آذکاری است و شب‌هایی که در لابلای آنها روزهاست.

- خورشیدهایی که بعد از آنها ماه شب است، و آنچه در پی هم آید گذراست.

- کوه‌های استوار بلند و دریا‌های سرشار از آب.

- خُرد و میان سال و شیرخوار، همه‌شان در روز هلاکت در دل خاک‌اند.

- همه اینها دلیل بر خداست، و در آن هدایت و اعتبار هست.

سپس بانگ زد: ای گروه آیاد، کجاست ثمود و کجاست عاد؟ کجاست آبا و اجداد؟ کجاست بیماران و عیادت کنندگان؟ کجاست طالبان و رانندگان؟ برای همه‌شان معاد [و بازگشتی] است.

قُس، به پروردگار بندگان (و خدایی که زمین را گسترد و آسمان‌های هفت‌گانه را بی‌ستون آفرید) سوگند یاد می‌کند که دیر و زود، به صورت منفرد، محشور می‌شوند.

⇒ مفاخره عرب و ضمانت‌ها و پیمان‌های صلح ایشان، در همین بازار به انجام می‌رسید. سپس بازار ذی المجاز بود؛ و از بازار عکاظ و بازار ذی المجاز، برای انجام حج خود، به مکه می‌رفتند.

آن‌گاه که در صور بدمند و ناقور به صدا درآید، و زمین نور بتاباند، واعظ پند دهد و بیدار هشیار شود، لاحظ بنگرد و لافِظ بیان دارد، وای بر کسی که از حق آشکار روی گرداند و روز محشر و چراغ فروزان - در یوم الفصل - و ترازوی عدل را تکذیب کند.

سپس این اشعار را خواند:

- ای قاصدِ مرگ، در حالی که مرده‌ها در گورهایند و از بقایای غارتِ آنها پاره‌هایی بر آنهاست؛

- بعضی‌شان برهنه‌اند و بعضی از لباس مردگان جدیدند و برخی پوشیده‌اند؛

- آنان را واگذار، روزی فرا می‌رسد که به آنها بانگ زنند، همان گونه که شخص بی‌هوش از کُما در می‌آید [برمی‌خیزند و هشیار می‌شوند].

- تا اینکه خلقی به حالی غیر از حالی که سپری ساختند، بیایند، سپس - بعد از آن - چه چیزی را دیدار می‌کنند.

آن‌گاه به اصحاب پیامبر رو کردم و پرسیدم: [آیا شما هم] پیش از مبعث آن حضرت، با علم به [نبوت] او، به وی ایمان آوردید (چنان که من بدین گونه به او ایمان آوردم)؟

اصحاب به شخصی از آنها اشاره کردند و گفتند: این فرد، همراه و طالب آن حضرت در [طول] روزگار و گذشتهٔ زمان است. در میان ما بهتر و برتر از او نیست.

به وی چشم دوختم، او را نورانی و گشاده‌رو یافتم. حکمت از وی می‌درخشید. این را از خطوط چهره‌اش دانستم، گرچه به کنه وی احاطهٔ علمی نداشتم.

پرسیدم: او کیست؟

گفتند: وی سلمان فارسی، دارای برهان بزرگ و شأن قدیم [دیرینه] است.
سلمان پرسید: ای برادر عبد قیس، چگونه پیامبر را پیش از آنکه بیاید [و به
رسالت مبعوث شود] شناختی؟

به رسول خدا ﷺ روی آوردم (در حالی که از چهره آن حضرت نور و سُورور
می تابید و پرتو می افکند) و گفتم: ای رسول خدا، قُسّ زمانت را انتظار می کشید
و آرزوی ظهورت را داشت و نام تو و نام پدر و مادرت و آسامی کسانی را بر
زبان می آورد که آنها را همراه تو نمی یابم و در میان پیروانت نمی بینم!
سلمان گفت: ما را [از آنان] باخبر ساز.

شروع به سخن کردم و رسول خدا ﷺ می شنید و آن قوم گوش ها را تیز
کردند تا سخنم را بشنوند و به خاطر سپارند.
گفتم: ای رسول خدا، شاهد بودم که قُسّ از یکی از انجمن های «ایاد»^(۱) به
صحرای دارای «قتاد»^(۲) و «سَمْره»^(۳) و «عَتاد»^(۴) بیرون آمد و «نجداد»^(۵) در بر
داشت. در شب مهتابی (که همچون روز روشن بود) ایستاد، و به آسمان نگاه
کرد و انگشتان دست را به طرف آسمان بالا آورد. به وی نزدیک شدم، شنیدم
می گفت:

۱. ایاد: نام قبیله ای از تیره «مَعَد».

۲. قتاد: بوته های خار.

۳. سمر: نوعی گیاه.

۴. عتاد: نوعی گیاه خاردار.

۵. نجداد: حمایل شمشیر.

بارالها، ای پروردگار این هفت آسمان و زمین‌های سرسبز و حاصل‌خیز، به محمد و سه محمد [نام] با او و چهار علی [نام] و دو نوه‌اش (در پی) و چهار فرع و سری درخشان، و همنام کلیم ضَرعه.

آنها که سرانِ اهل شفاعت‌اند و راه وسیع و روشن، آموزگاران انجیل‌اند و حافظانِ تنزیل [قرآن کریم] به شمار نقبای بنی اسرائیل.

آنها که گمراهی‌ها را می‌زدایند و باطل‌ها را کنار می‌زنند و راست گفتارند. بر پایه [حکم] آنها قیامت به پا خیزد و به وسیله ایشان شفاعت به دست آید و طاعت آنها از جانب خدا واجب است.

خدایا، کاش آنان را درک می‌کردم، هرچند پس از محنتِ عمر و رنجِ زندگی. سپس این اشعار را خواند:

- هرگاه پیش از مرگ، حق را دریابم [باکی ندارم] هرچند پس از آن برایم هلاکت باشد.
- اگر روزگار بی‌وفا (غافل‌گیرانه) مرا از پا در آورد، این را با کسان پیش از من هم کرده است و با آیندگان نیز چنین کند.

- اینکه به زودی راه کسان پیش از خود را درنوردم جای شگفتی ندارد، چه کسی است که وادی مرگ را نیپیماید.

پس از آن اشک‌هایش را پاک کرد و همچون شتر جوانی که کارد بر گلویش زده‌اند ناله سر می‌داد و می‌سرود:

- قَس سوگند می‌خورد، سوگندی که نتوان آن را کتمان کرد.

- اگر دو هزار سال عمر کند، از آن دل‌تنگ نمی‌شود.

- تا اینکه احمد و حکیمان سرآمد را دیدار کند.

- آنان اوصیای احمد و گرامی‌ترین کسان در زیر سقف این آسمان‌اند.
 - چشم‌بندگان از دیدن آنها کور است و آنان روشنی‌بخش کوری‌اند.
 - تا در گور نخسبیده‌ام از یادشان نمی‌برم.
 سپس گفت: ای رسول خدا - خوش‌خبر باشی - ما را از این آسامی (که آنها را
 به چشم ندیدیم و قَس نام آنها را بر ما شاهد گرفت) باخبر ساز.
 رسول خدا ﷺ فرمود: ای جارود، شبی که مرا به آسمان بالا بردند،
 خدای عزوجل به من وحی کرد: از پیامبران که ما پیش از تو آنها را فرستادیم پرس بر
 چه چیزی برانگیخته شدند؟
 از رسولان پرسیدم: بر چه چیز مبعوث شدید؟
 گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامان از شما.^(۱)
 سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش رو کن، به راست عرش
 نگرستم، ناگاه [دیدم] علی، و حسن، و حسین، و علی بن حسین، و محمد بن
 علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن
 علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی، و مهدی - که در موجی از نور قرار
 داشت - نماز می‌گزارند.
 پروردگار متعال به من فرمود: این حجّت‌ها، اولیای من‌اند و این شخص، از
 دشمنانم انتقام می‌گیرد.
 جارود می‌گوید: سلمان به من گفت: ای جارود، اینان - به همین گونه - در
 تورات و انجیل و زیور، نام برده شده‌اند.

۱. امامان از نسل تو و علی.

[جارود می‌گوید:] با قومم بازگشتم. هنگامی که سوی قومم می‌رفتم، سرودم:
 - ای فرزند آمنه، ای رسول خدا، نزدت آمدم تا به دست تو به راه و روش
 [درست] هدایت یابم.
 - سخن گفתי و سخن تو قول حق است و آنچه را بر زیانت آید راست
 می‌باشد.
 - کور دلی را از عبد قیس زدودی و بیناشان ساختی، همه آنها در کوری و
 گمراهی بودند.
 از قس ایادی خبرت دادیم که سخنی درباره‌ات گفت که سزامندش بودی.
 - نام‌هایی بر ما پوشیده بود و من آنها را نمی‌دانستم [به برکت بیان تو این
 جهل] به علم تبدیل شد.

[یادآوری]

این بنده ضعیف، میرزا محمد تقی (مُصَنِّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث
 را شیخ ما «کراجکی» در کنز الفوائد به سندی می‌آورد که صورت آن چنین است:
 به من خبر داد قاضی علی بن محمد بغدادی، از احمد بن محمد
 جوهری، از محمد بن لاحق بن سابق [از هشام بن محمد] از
 پدرش، از شَرَقِی بن قُطامی، از تمیم بن مُرّی^(۱).^(۲)
 چنان که ملاحظه می‌شود این سند با سند کتاب المقتضب مطابقت ندارد.
 شاید صحیح‌تر همان باشد که صاحب المقتضب می‌آورد.

۱. در کنز الفوائد، در سند حدیث، واژه‌های «حَدَّثَنَا» و «حَدَّثَنِي» آمده است. مؤلف به جای آن
 حرف «عن» (از) را به کار می‌برد و نیز آسامی را خلاصه کرده است.

۲. بنگرید به، کنز الفوائد ۲: ۱۳۶.

نیز متنی را که آوردیم، فزونی‌های بسیاری دارد که کراچکی آنها را ذکر نمی‌کند.

نسخه‌ها در آسامی کسانی که قُس آنها را می‌آورد، مختلف‌اند. درست‌ترین آنها همان است که بیان داشتیم. با وجود این، از احتمال نادرستی و تحریف تهی نیست.

[شرح بعضی از واژه‌ها و عبارات]

بجاست به معانی آنچه ذکر کردیم و اختلاف‌هایی که در بعضی الفاظ آنهاست، اشاره کنیم.

چند عبارت مدّ نظر است:

• «وسبطیه التبعه».

تَبِعَه (بر وزن فَرَحَه) چیزی است که برایت در آن خواسته‌ای هست. در «کنز الفوائد» (اثر کراچکی) «وسبطیه المنیفة الأرفعه» ثبت است که وجه صحّتی برای آن نیافتم.

در جای دیگر از وی این عبارت نقل است: «وسبطیه المنیفة والأرفعة الفرعه».

در اینجا نیز برای واژه «الأرفعه» وجه درستی نیافتم.

در نسخه المقتضب ما پس از «وسبطیه التبعه» آمده است: «والأربعة الضرعة».

لفظ «الأربعة» در این عبارت - نیز - از نظر معنا نامفهوم است.

افزون بر این، تکرار «الضرعة» از فصاحت و بلاغت قُس بعید می‌باشد.

مناسب‌تر این است که ضبط این واژه «والأروع الفرعه» باشد (یعنی واو به

جای باء در «الأربعة» قرار گیرد و تاء از آخر آن حذف شود و حرف فاء به جای ضاد در «الضرعه» واقع شود).

أزوع - در لغت - مردی است که زیبایی اش تو را به شگفت آورد.

فرعه، مکان بلند کوه است.

بر هر تقدیری، مراد از آن، امام عسکری علیه السلام است.

بر اساس نقل اول کتاب «کنز الفوائد» (که با حذف واو عطف است) لازم می‌آید که نام امام عسکری علیه السلام اصلاً در سخن قس نباشد (که ضعف آن پیدا است).
• «السری اللامعه».

سری (بر وزن غنی) نهر کوچک است و کنایه از جعفر بن محمد علیه السلام می‌باشد؛ زیرا جعفر به این معنا نیز در لغت هست.

در بعضی جاها «اللامعه» ضبط است که مانند «المعی» به معنای زیرک و باهوش است.

• «سمی الکلیم الضرعه».

مقصود از «ضرعه» موسی بن جعفر علیه السلام است.

ضرعه، اسم فاعل از ضراعه می‌باشد، به معنای فروتنی و اظهار کوچکی.
تلاش ما در تصحیح این عبارات به همین اندازه بود (خدا بهتر می‌داند که صواب کدام است).^(۱)

۱. در «مناقب آل ابی طالب ۱: ۲۸۷» و نیز در «بحار الأنوار ۳۸: ۴۳» عباراتی آمده است که برخی از نارسایی‌های لفظی را در این روایت، روشن می‌سازد. در آن می‌خوانیم که قس گفت:
اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ الْأَرْفَعَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمُرْعَةِ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالثَّلَاثَةِ الْمَحَامِيدِ مَعَهُ، وَالْعَلِيِّينَ

می‌گویم: پس از نقل این روایت [از مقتضب الأثر] روایت را در مناقب ابن شهر آشوب با این سند یافتیم: از کلبی، از شرقی بن قُطامی، از تمیم بن وُعلَه مُرّی، از جارود بن مُنذِر.

در این روایت، نام‌ها بدین‌گونه آمده‌اند:

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالثَّلَاثَةِ الْمَحَامِدِ مَعَهُ، وَالْعَلِيِّينَ الْأَرْبَعَةَ وَفَاطِمَ
وَالْحَسَنِينَ الْأَبْرَعَةَ وَجَعْفَرَ وَمُوسَى التَّبِعَةَ، سَمِيِّ الْكَلِيمِ الصَّرْعَةَ،
أُولَئِكَ التُّبَاءُ الشَّفَعَةُ؛ ^(۱)

خدایا، به حق محمد و سه محمد همراه او، و چهار علی نام، و
فاطمه و حسن و حسین (که ممتازند) و جعفر و موسی (در پی آن)
که همنام موسای قوی پنجه است، اینان که سرآمد شفیعان‌اند.

⇒ الْأَرْبَعَةُ وَفَاطِمَ وَالْحَسَنِينَ الْأَبْرَعَةَ، وَجَعْفَرَ وَمُوسَى التَّبِعَةَ - سَمِيِّ الْكَلِيمِ الصَّرْعَةَ - أُولَئِكَ التُّبَاءُ
الشَّفَعَةُ وَالطَّرِيقُ الْمَهْيَعَةُ؛ دَاسَةُ الْأَنْجِيلِ وَمُحَاةُ الْأَضَالِيلِ وَنُفَاةُ الْأَبَاطِيلِ، الصَّادِقِيُّ [الصَّادِقُو] الْقِيلِ،
عَدَدُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

فَهِم أَوَّلَ الْبِدَايَةِ، وَهُمْ نَهَايَةُ النِّهَايَةِ، وَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ، وَبِهِمْ تُنَالُ الشَّفَاعَةُ، وَلَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَرَضُ
الطَّاعَةِ، إِنْقِنَا غَيْثًا مَعِيثًا؛

بارالها، پروردگار آسمان‌های بلند و زمین‌های سرسبز [تو را سوگند] به حق محمد و سه محمد
[نامی] که با اویند، و چهار علی [نام] و فاطمه و حسن و حسین (که همه‌شان ممتاز و والايند)
و جعفر و موسی در پی آن (موسایی که همنام موسای کلیم قوی پنجه است).

[سوگند به اینها که] سران اهل شفاعت‌اند و راه هموار و بی‌خار و خس [سوی خدا]، دفن
کنندگان انجیل‌ها و از بین بردندگان گمراهی‌ها و زدایندها و پناه‌ها و خرافه‌ها، راست‌گویانی که به
شمار نقبای بنی اسرائیل‌اند.

آنهایی که اول آغازین‌اند و نهایت آخرین و قیامت بر آنها به‌پا می‌شود و به وسیله آنها می‌توان به
شفاعت دست یافت و از سوی خدا طاعت آنها واجب می‌باشد [خدایا به حق ایشان] بارانی
فراوان بر ما بریزان.

۱. مناقب آل ابی طالب ۱: ۲۸۷؛ بحار الأنوار ۳۸: ۴۳.

و خدا بهتر می‌داند کدام نقل صحیح‌تر است.

حدیث (۴۹)

حدیث اُمّ سلیم و حصّات

مقتضب الآثار، اثر ابن عیّاش رحمته الله.

ابن عیّاش رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو صالح، سَهْل بن محمّد طَرْطُوسِی قاضی (در سال ۳۴۰ هجری از شام پیش ما آمد) گفت: برای ما حدیث کرد ابن فَرْوَه، زید بن محمّد رُهاوی، گفت برای ما حدیث کرد عَمّار بن مَطَر، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عَوانه، از خالد بن عَلَقَمَه، از عُبَیْدَه بن عَمْر [عمرو] سَلْمانی، گفت: شنیدم عبدالله بن خَبَّاب بن اَرْت (همو که به دست خوارج کشته شد) می‌گفت: برای ما حدیث کرد سلمان فارسی و بَرَاء بن عازب، گفتند: اُمّ سَلِیم گفت (حدیث ذیل را).

از طریق اصحاب ما، برایم حدیث کرد ابوالقاسم، علی بن حَبَشی بن قُونی،^(۱) گفت: برای ما حدیث کرد جعفر بن محمّد بن مالک فَزّاری، گفت: برایم حدیث کرد حسین بن احمد مَنقَری تمیمی، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن محبوب، گفت: برایم حدیث کرد ابو حمزه ثُمّالی، از زَرّ بن حُبَیش اَسَدی، از عبدالله بن خَبَّاب بن اَرْت (کشته خوارج) از سلمان فارسی و بَرَاء بن عازب، گفتند: اُمّ سلیم گفت...

۱. در نسخه خطی مؤلف رحمته الله، این واژه «فرقی» به نظر می‌آید (و بالای آن واژه «کذا» است) نیز در نسخه شاگرد مؤلف رحمته الله «فرقی» ضبط است لیکن این نام در منابع وجود ندارد. در کتاب‌های حدیث و رجال «حَبَشی بن قُونی» ضبط است.

میان این دو نقل در الفاظ اختلاف وجود دارد و در عدد (۱۲) اختلافی نیست
جز اینکه بر اساس شرط ما در این کتاب، حدیث اهل سنت را می آورم. ^(۱)
قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: كُنْتُ امْرَأَةً قَدْ قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ، فَعَرَفْتُ أَوْصِيَاءَ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ.

إِذَا قَدْ قَدِمْتُ رِكَابَنَا الْمَدِينَةَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ [وَحَلَفْتُ الرِّكَابَ مَعَ نَضَى
الْمَجْبِيءِ]. ^(۲)

فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَكَانَ لَهُ خَلِيفَتَانِ: خَلِيفَةٌ يَمُوتُ قَبْلَهُ
وَخَلِيفَةٌ يَبْقَى بَعْدَهُ.

وَكَانَ خَلِيفَةُ مُوسَى فِي حَيَاتِهِ هَارُونَ فَقَبِضَ قَبْلَ مُوسَى، ثُمَّ كَانَ وَصِيَّهُ بَعْدَ مَوْتِهِ
يُوشَعَ بْنِ نُونٍ.

وَكَانَ وَصِيَّ عِيسَى فِي حَيَاتِهِ كَالِبُ بْنُ يُوْحَنَّا، فَتَوَفَّى كَالِبٌ فِي حَيَاةِ عِيسَى،
وَوَصِيَّهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا، ابْنُ عَمَّةِ مَرْيَمَ.

وَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْكُتُبِ الْأُولَى، فَمَا وَجَدْتُ لَكَ إِلَّا وَصِيًّا وَاحِدًا فِي حَيَاتِكَ
وَبَعْدَ وَفَاتِكَ، فَبَيِّنْ لِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ وَصِيِّكَ. ^(۳)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ لِي وَصِيًّا وَاحِدًا فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي.

قُلْتُ لَهُ: مَنْ هُوَ؟

فَقَالَ: ابْنَتِي بِحَصَاةٍ، فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ، فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَيْهِ، ثُمَّ
فَرَفَعْتُ يَدَيَّ وَجَعَلْتُهَا يَاقُوتَةً حُمْرَاءَ خَتَمِهَا بِخَاتَمِهِ، فَبَدَأَ

۱. این عبارات، از ابن عیاش است (نه مؤلف).

۲. در مقتضب و بحار، عبارت «مع الحی» ضبط است.

۳. در «بحار» بدین گونه ضبط است: ... بنفسی أنت یا رسول الله من وصیک؟

النَّقْشُ فِيهَا لِلنَّاظِرِينَ، ثُمَّ أَعْطَانِيهَا وَقَالَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَنْ اسْتَطَاعَ مِثْلَ هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي.

قَالَتْ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، وَصِيِّي مَنْ يَسْتَفْنِي بِنَفْسِهِ فِي جَمِيعِ حَالَاتِهِ كَمَا أَنَا مُسْتَفْنٍ.

فَنَظَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى إِلَى السَّقْفِ وَبِيَدِهِ الْيُسْرَى إِلَى الْأَرْضِ قَائِمًا، لَا يَنْحَنِي فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ إِلَى الْأَرْضِ، وَلَا يَرْفَعُ نَفْسَهُ بِطَرَفٍ قَدَمِيهِ.

قَالَتْ: فَخَرَجْتُ فَرَأَيْتُ سَلْمَانَ يَكْتُمُ عَلَيَّ وَيَلُودُ بِعَقَوْتِهِ [عقرته (خ)]، دُونَ مَنْ سِوَاهُ مِنْ أُسْرَةِ مُحَمَّدٍ وَصَحَابَتِهِ، عَلَى حَدَاثَةٍ مِنْ سِنِّهِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا سَلْمَانُ صَاحِبَ الْكُتُبِ الْأُولَى، قَدْ صَاحَبَ الْأَوْصِيَاءَ ^(١) وَعِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَبْلُغْنِي، فَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِي. فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَقُلْتُ: أَنْتَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ؟

قَالَ: نَعَمْ مَا تُرِيدِينَ؟

قُلْتُ: وَمَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: ابْتِنِي بِحَصَاةٍ، قَالَتْ: فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَيْهِ، ثُمَّ فَرَكَهَا بِيَدِهِ، فَجَعَلَهَا كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حُمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا فَبَدَأَ النَّقْشُ فِيهَا لِلنَّاظِرِينَ.

ثُمَّ مَشَى نَحْوَ بَيْتِهِ، فَاتَّبَعْتُهُ لَأَسْأَلَهُ عَنِ الَّذِي صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَعَلَ مِثْلَ الَّذِي فَعَلَهُ.

١. در مآخذ آمده است: صاحب الكُتُبِ الأولى قَبْلِي، صاحب الأوصياء

فَقُلْتُ: مَنْ وَصِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا.
 قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَلَقِيتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ هَذَا؟
 وَأَنَا أَعْجَبُ مِنْ صِغَرِهِ وَسُؤَالِي إِيَّاهُ مَعَ أَنِّي كُنْتُ عَرَفْتُ صِفَةَ الْاِثْنِي عَشَرَ إِمَاماً
 وَأَبَاهُمْ^(۱) وَسَيِّدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ، فَوَجَدْتُ ذَلِكَ فِي الْكُتُبِ الْأُولَى.
 فَقَالَ لِي: نَعَمْ أَنَا وَصِيُّ أَبِي.
 فَقُلْتُ: وَمَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: ائْتِنِي بِحَصَاةٍ، قَالَتْ: فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَيْهِ،
 ثُمَّ سَحَقَهَا كَسْحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَأْقُوْتَةً حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا، فَبَدَأَ النَّقْشُ
 فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ وَصِيكَ؟
 قَالَ: مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا الَّذِي فَعَلْتُ.
 ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ الْيَمْنَى حَتَّى جَاوَزَتْ^(۲) سَطُوحَ الْمَدِينَةِ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ طَاطَأَ يَدَهُ
 الْيُسْرَى فَضَرَبَ بِهَا الْأَرْضَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْحَنِي أَوْ يَتَصَعَّدَ.
 فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَنْ يَرَى وَصِيَّهِ؟ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكُنْتُ
 عَرَفْتُ نَعْتَهُ مِنَ الْكُتُبِ السَّالِفَةِ بِصِفَتِهِ وَتِسْعَةَ مِنْ وَلَدِهِ أَوْصِيَانِهِمْ [أَوْصِيَانَهُ (ظ)]
 بِصِفَاتِهِمْ غَيْرَ أَنِّي أَنْكَرْتُ حَلِيَّتَهُ لِصِغَرِ سِنِّهِ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَهُوَ عَلَى كِسْرَةٍ رَحْبَةٍ
 الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ يَا سَيِّدِي؟
 قَالَ: أَنَا طَلِيبُكَ يَا أُمُّ سُلَيْمٍ، أَنَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ، وَأَنَا أَبُو الْاِثْمَةِ التَّسْعَةِ^(۳) الْهَادِيَةِ،

۱. در «مقتضب الأثر» و «بحار» آمده است: مع آنی كنت عرفت صفتهم... وأبوهم...

۲. در دو مأخذ پیشین «جاوَزَتْ» ضبط است.

۳. در دو مأخذ پیشین «التسعة الأئمة» ضبط است.

وَأَنَا وَصِيٌّ أَخِي الْحَسَنِ وَأَخِي وَصِيٌّ أَبِي عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ وَصِيٌّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
فَعَجِبْتُ مِنْ قَوْلِهِ فَقُلْتُ: مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: ابْتِنِي بِحَصَاةٍ، فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ .

قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: فَلَقَدْ نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَقَدْ وَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ السَّحَابِ مِنَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حُمْرَاءَ، فَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، فَتَبَتِ النَّقْشُ فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ وَقَالَ لِي: انْظُرِي فِيهَا يَا أُمُّ سَلِيمٍ فَهَلْ تَرَيْنَ فِيهَا شَيْئًا؟

قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةُ أَيْمَةٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) أَوْصِيَاءَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَدْ تَوَاطَأَتْ أَسْمَاؤُهُمْ إِلَّا اثْنَيْنِ مِنْهُمْ، أَحَدُهُمَا جَعْفَرٌ وَالْآخَرُ مُوسَى .

وَهَكَذَا قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ، فَعَجِبْتُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ الدَّلَائِلَ وَلَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلِي .

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَعِذْ عَلَيَّ عَلَامَةً أُخْرَى .

قَالَتْ: فَتَبَسَّمْ وَهُوَ قَاعِدٌ، ثُمَّ قَامَ فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ، فَوَاللَّهِ لَكَأَنَّهَا عَمُودٌ مِنْ نَارٍ تَخْرِقُ الْهَوَاءَ حَتَّى تَوَارِي عَنْ عَيْنِي وَهُوَ قَائِمٌ لَا يَعْْبَأُ بِذَلِكَ وَلَا يَتَحَفَّزُ .

فَسَقَطَتْ^(١) وَصَعِقْتُ فَمَا أَفَقْتُ إِلَّا بِهِ وَفِي يَدِهِ^(٢) طَاقَةٌ مِنْ آسٍ يَضْرِبُ بِهَا مَنَخْرِي .

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَاذَا أَقُولُ لَهُ بَعْدَ هَذَا؟ وَقُمْتُ وَأَنَا وَاللَّهِ أَجِدُ إِلَى سَاعَتِي

١. در دو مأخذ قبل «فَأَسْقَطَتْ» ضبط است.

٢. در «مقتضب الأثر»، آمده است: إِلَّا بِهِ وَرَأَيْتُ فِي يَدِهِ ...

رَائِحَةَ هَذِهِ الطَّاقَةِ مِنَ الْآسِ، وَهِيَ وَاللَّهُ عِنْدِي لَمْ تَدْرِ وَلَمْ تَدُودَ وَلَمْ تَذُبُلْ^(۱) وَلَا تَنْقُصَ^(۲) مِنْ رِيحِهَا شَيْءٌ وَأَوْصَيْتُ أَهْلِي أَنْ يَضَعُوهَا فِي كَفْنِي.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنْ وَصِيكَ؟

قَالَ: مَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِي.

قَالَتْ: فَعِشْتُ إِلَى أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.

قَالَ زُرُّ بْنُ حُبَيْشٍ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِ: وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنَ التَّابِعِينَ

سَمِعُوا هَذَا الْكَلَامَ مِنْ تَمَامِ حَدِيثِهَا، مِنْهُمْ: مِينَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

عُوفٍ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ مَوْلَى بَنِي أَسَدَ سَمِعَاهَا تَقُولُ هَذَا.

وَحَدَّثَنِي^(۳) سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ الْمَخْزُومِيُّ بِبَعْضِهِ عَنْهَا.

قَالَتْ: فَجِئْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ قَائِمًا يُصَلِّي [وَكَانَ يُطَوِّلُ

فِيهَا وَلَا يَتَحَوَّزُ فِيهَا، وَكَانَ يُصَلِّي أَلْفَ رَكْعَةٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، فَجَلَسْتُ مَلِيًّا فَلَا

يَنْصَرِفُ^(۴) مِنْ صَلَاتِهِ، فَأَرَدْتُ الْقِيَامَ.

فَلَمَّا هَمَمْتُ بِهِ حَانَتْ مِنِّي التَّفَاتَةُ إِلَى خَاتَمٍ فِي إِصْبَعِهِ، عَلَيْهِ فَصٌّ حَبَشِيٌّ،^(۵)

فَإِذَا هُوَ مَكْتُوبٌ: مَكَانَكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ آتِيكَ بِمَا جِئْتَ لَهُ.

قَالَتْ: فَأَسْرَعَ فِي صَلَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ، قَالَ لِي: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، ابْتِئْنِي بِحَصَاةٍ مِنْ غَيْرِ

أَنْ أَسْأَلَهُ عَمَّا جِئْتُ لَهُ، فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ، فَأَخَذَهَا فَجَعَلَهَا بَيْنَ كَفْيَيْهِ

۱. در مآخذ، ضبط بدین گونه است: لم تَدْرِ وَلَمْ تَدُودَ وَلَمْ تَذُبُلْ.

۲. در «بحار»، «وَلَا انْتَقَصَ» ضبط است.

۳. می گویم: قائل «وَحَدَّثَنِي» زُرُّ بْنُ حُبَيْشٍ است (مؤلف رحمته الله).

۴. در «مستدرک الوسائل ۵: ۴۱۵» همین گونه ضبط است، لیکن در دیگر مآخذ «فلم ينصرف» ضبط است.

۵. مؤلف رحمته الله روی واژه «حَبَشِيٌّ» واژه «كَذَا» را نوشته است.

فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ السَّحِيقِ، ^(۱) ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَاقُوتَةً حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا، فَنَبَتَ فِيهَا النَّقْشُ فَظَنَرْتُ وَاللَّهِ إِلَى الْقَوْمِ بِأَعْيَانِهِمْ ^(۲) كَمَا كُنْتُ رَأَيْتُهُمْ يَوْمَ الْحُسَيْنِ. فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ وَصِيكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قَالَ: الَّذِي يَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ، وَلَا تُدْرِكِينَ مِنْ بَعْدِي مِثْلِي.

قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: فَأَنْسَيْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ أَنْ يَفْعَلَ مِثْلَ مَا كَانَ قَبْلَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَيَّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ وَمَشَيْتُ شَوْطًا نَادَانِي: يَا أُمُّ سُلَيْمٍ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: ارْجِعِي.

فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ وَاقِفٌ فِي صَرْحَةِ دَارِهِ وَسَطًا، ثُمَّ مَشَى فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ يَتَبَسَّمُ.

ثُمَّ قَالَ: اجْلِسِي يَا أُمُّ سُلَيْمٍ، فَجَلَسْتُ، فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى، فَتَخَرَّقَتْ ^(۳) الدُّورُ وَالْحِيطَانُ وَسِكَكَ الْمَدِينَةِ وَغَابَتْ يَدُهُ عَنِّي.

ثُمَّ قَالَ: خُذِي يَا أُمُّ سُلَيْمٍ، فَنَاوَلَنِي وَاللَّهِ كَيْسًا فِيهِ دَنَانِيرُ وَقُرْطَا ^(۴) مِنْ ذَهَبٍ وَفُصُوصٌ كَانَتْ لِي مِنْ جَزَعٍ فِي حُقِّي لِي كَانَتْ فِي مَنْزِلِي.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَمَّا الْحَقُّ فَأَعْرِفُهُ، وَأَمَّا مَا فِيهِ فَلَا أَدْرِي مَا فِيهِ غَيْرَ أَنِّي أَحَدُهَا ثَقِيلَةٌ. ^(۵)

قَالَ: خُذِيهَا وَامْضِي لِسَبِيلِكَ.

۱. در «بحار»، واژه «السحيق» وجود ندارد.

۲. یعنی الأئمة (علیهم السلام) (مؤلف علیه السلام).

۳. در «مقتضب الأثر» و «بحار»، «فَانْخَرَقَتْ» ضبط است.

۴. در «مقتضب الأثر»، «قُرْطَان» ضبط است.

۵. در دو مأخذ پیشین، «ثَقِيلًا» ضبط است.

قَالَتْ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَدَخَلْتُ مَنْزِلِي وَقَصَدْتُ نَحْوَ الْحَقِّ، فَلَمْ أَجِدِ الْحَقَّ فِي مَوْضِعِهِ فَإِذَا الْحَقُّ حَقِّي.

قَالَتْ: فَعَرَفْتُهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ بِالْبَصِيرَةِ وَالْهِدَايَةِ فِيهِمْ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛^(۱)

اُمّ سلیم می گوید: من زنی بودم که تورات و انجیل را خوانده بودم و اوصیای انبیا را می شناختم، دوست داشتم وصی محمد ﷺ را بشناسم.

چون قافله ما به مدینه آمد، کاروان را با شتران از پا افتاده، برجای نهادم و پیش رسول خدا ﷺ رهسپار شدم.

گفتم: ای رسول خدا، هیچ پیامبری نبود مگر اینکه دو جانشین داشت: خلیفه‌ای که پیش از آن نبی می‌مُرد و خلیفه‌ای که بعد از او می‌ماند.

جانشین موسی در زمان حیاتش هارون بود که پیش از موسی از دنیا رفت، وصی آن حضرت - پس از مرگ - یوشع بن نون شد.

وصی عیسی در زمان حیاتش کالب بن یوحنا بود. وی در زمان حیات عیسی درگذشت، وصی آن حضرت - پس از وفاتش - شمعون بن حُمون (پسر عمه مریم) شد.

در کتاب‌های نخستین نگاه کردم، برای تو - در زمان حیات و پس از وفات - جز یک وصی نیافتم! ای رسول خدا، جانم بفدایت! برایم روشن ساز چه کسی وصی توست؟

پیامبر ﷺ فرمود: من در حیات و ممات، تنها یک وصی دارم.

۱. مقتضب الأثر: ۱۸ - ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۸۵ - ۱۹۰، حدیث ۶.

پرسیدم: آن وصی کیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: ریگ‌هایی را به من ده (ریگ‌هایی را از زمین برداشتم و به او دادم) آن حضرت ریگ‌ها را میان دو کف دستش قرار داد و آنها را سایید تا اینکه مانند آرد شد. سپس آنها را خمیر کرد و یاقوت سرخی ساخت و با خاتم خویش آن را مهر زد، نقش انگشتر در آن برای ناظران نمود یافت. سپس آن را به من داد و فرمود: ای اُمّ سُلَیم، هر که بتواند این کار را انجام دهد، او وصی من است.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: آن گاه پیامبر ﷺ به من فرمود: ای اُمّ سُلَیم، وصی من در همهٔ حالت‌ها خودکفاست؛ چنان که من خودکفایم.

به پیامبر ﷺ نگریستم، دیدم دست راست را به سقف زده است و دست چپش بر زمین است در حالی که راست ایستاده است، در یک حال قرار دارد؛ سوی زمین خم نمی‌شود و خود را روی پنجهٔ پا بلند نمی‌کند.

اُمّ سُلَیم می‌گوید: بیرون آمدم، دیدم سلمان علی را در بر می‌گیرد و با اینکه آن حضرت کم سن و سال است، به دامن او (نه دیگر خاندان پیامبر ﷺ و صحابهٔ او) پناه می‌جوید.

با خود گفتم: این شخص، سلمان است. با کُتُبِ اُولی مصاحبت داشت، با اوصیا همدم بود، نزد وی علمی است که به من نرسید، نزدیک است همدم من شود.

نزد علی آمدم و پرسیدم: تو وصی محمدی؟

فرمود: آری، چه می‌خواهی؟

پرسیدم: نشانه آن چیست؟

فرمود: ریگ‌هایی بیاور (ریگ‌هایی را از روی زمین برایش برداشتم) ریگ‌ها را میان دو کف نهاد و آنها را مالید و مانند آرد نرم ساخت، سپس آنها را خمیر کرد و به صورت یاقوتی سرخ درآورد، آن گاه آن را مهر زد. نقش خاتم وی برای ناظران پیدا بود.

سپس آن حضرت سوی خانه‌اش به راه افتاد. او را دنبال کردم تا از کاری که رسول خدا ﷺ انجام داد، بپرسم. امام علیؑ رو به من کرد و مانند آن کار را انجام داد.

پرسیدم: ای ابوالحسن، وصی تو کیست؟ فرمود: کسی که مثل کار من را انجام دهد.

اُمّ سلیم می‌گوید: حسن بن علیؑ را ملاقات کردم، پرسیدم: تو وصی پدرت می‌باشی؟

از خردسالی‌اش و پرسش خودم از او، تعجب کردم با اینکه صفت دوازده امام و پدر ایشان و سید و برتر آنها را می‌دانستم. این را در کُتب اولی یافتیم. حسنؑ فرمود: آری، من وصی پدرم هستم.

پرسیدم: نشانه آن چیست؟

فرمود: ریگ‌هایی به من ده (ریگ‌هایی از زمین برداشتم و به او دادم) آن حضرت ریگ‌ها را میان دو کف نهاد و آنها را چون آرد نرم کرد، سپس خمیر ساخت و به صورت یاقوتی سرخ درآورد، آن گاه بر آن مهر زد. نقش مهرش در آن پیدا بود. سپس آن را به من داد.

پرسیدم: چه کسی وصیّ توست؟

فرمود: کسی که مانند کاری را که کردم انجام دهد.

سپس حسن علیه السلام دست راست را کشید تا آنجا که از سطح [بام‌های] مدینه فراتر رفت و در حالی که ایستاده بود دست چپ را به زمین زد، بی آنکه خم شود یا بالا رود.

با خود گفتم: چه کسی وصیّ او را می‌بیند! از نزدش بیرون آمدم، به حسین علیه السلام برخوردم. وصف او و ثن از او صیا از نسل آن حضرت را (با صفاتشان) از کتاب‌های گذشته می‌دانستم جز اینکه به خاطر خردسالی‌اش نمی‌توانستم تطبیق دهم. به آن حضرت که در گوشهٔ صحن مسجد بود نزدیک شدم و پرسیدم: مولایم، شما کیستید؟

حسین علیه السلام فرمود: ای اُمّ سلیم من گمشدهٔ توام، منم وصیّ اوصیا و پدر ثن امام هدایتگر، منم وصیّ برادرم حسن؛ و برادرم، وصیّ پدرم علی است؛ و علی، وصیّ جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

از سخن آن حضرت در شگفت ماندم، پرسیدم: نشانهٔ این وصایت چیست؟ فرمود: ریگ‌هایی به من ده (مشتی ریگ از زمین برداشتم و به او دادم و آنها را می‌نگریستم) حسین علیه السلام آنها را میان دو کف نهاد و سایید و به شکل آرد درآورد، سپس آن را خمیراند و یاقوتی سرخ ساخت. آن گاه با خاتم خویش بر آن مهر زد. نقش مهر در آن حک شد، آن را به من داد و فرمود: ای اُمّ سلیم، در آن بنگر، آیا چیزی می‌بینی؟

اُمّ سلیم می‌گوید: در آن نگاه کردم دیدم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن

و حسین و نه امام از فرزندان حسین علیه السلام در آن نقش بسته است. آسامی آنها با هم همسانی داشت مگر دو تن که یکی شان جعفر و دیگری موسی بود. نام آنها را در انجیل همین گونه خواندم، در شگفت ماندم و با خود گفتم: خدا دلایلی را به من ارزانی داشت که به کسان پیش از من نداد.

پرسیدم: مولایم، علامت دیگری برایم باز آر.

حسین علیه السلام که نشسته بود، تبسم فرمود و برخاست، دست راست را سوی آسمان دراز کرد. به خدا سوگند، گویا ستونی از آتش هوا را بشکافت تا اینکه از چشم من پنهان شد، در حالی که آن حضرت ایستاده بود و بدان اهمیت نمی داد و توجه نمی کرد.

من افتادم و از هوش رفتم. به هوش نیامدم مگر به وسیله آن حضرت، دیدم شاخه گلی از آس در دست دارد و به بینی ام می زند.

با خود گفتم: بعد از این [کرامت] چه حرفی برای گفتن داری؟! برخاستم و به خدا سوگند، تا این لحظه بوی آن گل آس را در خود می یابم. والله، آن آس هنوز نزد من است، نمی خشکد و نمی پژمرد و بوی خوش آن نمی کاهد. به خانواده ام وصیت کردم آن را در کفنم نهند.

پرسیدم: مولایم، وصی تو کیست؟

فرمود: کسی که مثل کار مرا انجام دهد.

اُمّ سلیم می گوید: تا زمان علی بن حسین علیه السلام زیستم.

زُرّ بن حبیش (فقط او، و نه دیگران) می گوید: برایم حدیث کردند

گروهی از تابعان که این سخن را در ادامه حدیث اُمّ سلیم شنیدند:

از آنهاست مینا (وابسته عبدالرحمان بن عوف) و سعید بن جبیر (وابسته بنی اسد) این دو شنیدند که اُمّ سلیم این حدیث را می‌گفت.

و برایم حدیث کرد سعید بن مُسَیَّب مخزومی، بعضی از این حدیث را از اُمّ سلیم.

اُمّ سلیم می‌گوید: پیش علی بن حسین علیه السلام آمدم. آن حضرت در منزلش ایستاده نماز می‌گزارد. آن حضرت نماز را ادامه می‌داد و میان آنها فاصله نمی‌انداخت. وی در هر شب و روز، هزار رکعت نماز می‌گزارد. نشستم و درنگی کردم، اما او از نماز دست نکشید. خواستم برخیزم.

چون به این کار دست یازیدم، ناگهان چشمم به انگشتر انگشت آن حضرت افتاد که نگین حبشی داشت. دیدم بر آن نوشته شده است: ای اُمّ سلیم در جای خود بمان، به آنچه برای آن نزد آمدی، خبرت می‌دهم.

اُمّ سلیم می‌گوید: آن حضرت در نماز شتاب کرد، چون سلام داد - بی آنکه از او بپرسم برای چه آمده‌ام - به من فرمود: ای اُمّ سلیم، ریگ‌هایی به من بده (من ریگ‌هایی از روی زمین به او دادم) امام علیه السلام آنها را میان دو کف قرار داد و به صورت گندم آرد شده درآورد، سپس خمیر کرد و آن را یاقوتی سرخ ساخت و بر آن مهر زد. در آن نقش حک شد، نگاه کردم. والله عین همان افراد را - چنان که در نقش خاتم حسین علیه السلام دیده بودم - در آن نقش دیدم. پرسیدم: خدا مرا فدایت گرداند، وصی تو کیست؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که مثل کاری را که انجام دادم، انجام دهد و تو بعد از

من، مثل مرا [یعنی وصی مرا] درک نمی کنی.

اُمّ سُلَیم می گوید: از یادم رفت که از آن حضرت مانند کار کسانی پیش از او (رسول خدا، علی، حسن و حسین علیهم السلام) را بخواهم. چون از منزل بیرون آمدم و چند قدمی برداشتم، صدایم زد: ای اُمّ سُلَیم، گفتم: بله. فرمود: بازگرد. برگشتم، ناگهان دیدم آن حضرت در وسط حیاط منزل ایستاده است، سپس به راه افتاد و داخل اتاق شد در حالی که لبخند می زد.

آن گاه فرمود: ای اُمّ سُلَیم، بنشین. من نشستم. امام علیه السلام دستش را دراز کرد، خانه ها و دیوارها و کوچه های مدینه شکافت و دستش از چشم من پنهان شد. سپس فرمود: ای اُمّ سلیم، بگیر. والله، کیسه ای به من داد که در آن دینارها و دو گوشواره طلا و چند انگشتر عقیق از خودم در آن بود و در جعبه ای کوچک در منزلم قرار داشت.

گفتم: مولایم، جعبه را می شناسم، اما نمی دانم در آن چه هست؟ جز اینکه آن را سنگین می یابم.

امام علیه السلام فرمود: بگیر و به راه خویش برو.

اُمّ سُلَیم می گوید: از نزد آن حضرت بیرون آمدم و به منزلم داخل شدم و سوی آن جعبه ام رفتم، دیدم در جای خودش نیست. ناگهان دریافتم که جعبه ای که امام به من داد همان جعبه خودم می باشد.

از آن روز، با معرفت و بصیرت آنان علیهم السلام را شناختم و دانستم که هدایت در [عمل و گفتار و رفتار] آنهاست (و سپس خدای را که پروردگار جهانیان است).

[یادآوری]

میرزا محمد تقی (مُصَنَّف این کتاب) می‌گوید: بجا بود این حدیث در بخش معجزات [پنج جزء پایانی کتاب] بیاید، لیکن چون آن بخش بر اساس ترتیب ائمه علیهم‌السلام تنظیم شده است و اعجاز در این حدیث میان شماری از آنها مشترک بود (و این حدیث از طُرفه‌های اخبار است) دوست داشتیم آن را در اینجا بیاوریم تا کتابمان از آن خالی نماند.

[سخن ابن عیاش دربارهٔ اُمّ سلیم]

باری، شیخ ما، ابو عبدالله بن عیاش در کتاب المقتضب هنگام ذکر این حدیث می‌گوید:

اُمّ سلیم - صاحبة الحصاة - غیر از «حَبَابَةُ الْبَبِي» و غیر از «اُمّ غانم» است که این هر دو نیز، صاحبة الحصاة اند.^(۱)

نیز این اُمّ سلیم، اُمّ سلیم انصاری (مادر انس بن مالک) و اُمّ سلیم دؤسی [دولی (خ)] و اُمّ سلیم خافض (که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دختران را ختنه می‌کرد) و اُمّ سلیم ثقفی (دختر مسعود، خواهر عُرُوة بن مسعود ثقفی) نمی‌باشد.

وی اسلام آورد و اسلام نیکی یافت و این حدیث را روایت کرد. ابن عیاش، از ابوبکر، محمد بن عُمَر جعابی نقل می‌کند که وی یکی از زنان معروفی است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند. همچنین می‌گوید: از جعابی مذکور دربارهٔ ابو صالح طرطوسی

۱. مقتضب الأثر: ۱۷-۱۸.

قاضی (پس از آنکه اسناد حدیث عامّه را بر او قرائت کردم و جعابی طرق ما و طریق اصحاب ما را در آن پسندید) پرسیدم، وی گفت: ابو صالح، ثقه و عدل و حافظ است^(۱).^(۲)

بدان که این حدیث، به اختصار، در کافی آمده است و در آن، نام زین راوی این حدیث، «أُمّ أسلم» می باشد^(۳) (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۵۰)

خبر أُمّ حکیم و ختم حصّات

[کتاب چهارده اصل.]

شیخ جلیل ثقه، هارون بن موسی تلّعکبری، می گوید: برای ما حدیث کرد ابو علی، حسن بن جعفر بن علی حاجب براء (در موصل، روز پنجشنبه، دهم شوال سال ۳۷۴ هجری در دکانش) گفت: برای ما حدیث کرد ابو الحسن، علی بن جعفر، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، عثمان بن قاسم بن عبدالرحمان همدانی (در بغداد) از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از محمد بن ابی عمیر، گفت: ...

و برایم حدیث کرد یحیی بن حسن، از قاسم بن فضاله، از پدرش (فضالة بن آیوب جندی شاپوری) از عبد صالح، موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود:

كَانَ مِنْ قِصَّةِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ حَكِيمِ الْيَمَانِيَّةِ، قَالَتْ: حَجَجْتُ أَنَا وَجَدِّي، فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَقَاءِ.

۱. همان، ص ۲۲.

۲. مؤلف، عبارت مقتضب الأثر را با اندکی تصرف می آورد.

۳. الکافی ۱: ۳۵۵-۳۵۶، حدیث ۱۵.

ثُمَّ إِنَّ جَدِّي سَأَلَهُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ، تُخْبِرُنَا مَنْ لَنَا بَعْدُكَ؟
فَقَالَ: لَنْ تُلْحِقَهُ، وَلَكِنْ هَذِهِ الصَّبِيَّةُ تَرَاهُ، يَا أُمَّ حَكِيمٍ، إِذَا رَأَيْتَهُ فَسَلِّهِ آخِرَ كَلِمَةٍ
أَوْدِعْهَا إِيَّاهُ فَإِنَّهَا قَوْلِي: «رَبِّيَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا».
ثُمَّ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى حَصَاةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ فَغَاصَ الْفُصُّ
فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ، فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي بَعْدِي وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي يَسْأَلُكَ
الْوَدِيعَةَ وَسَيَفْعَلُ فِيهَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتُ.

فَمَضَيْتُ إِلَى الْيَمَنِ وَتَوَفَّى جَدِّي وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ.
قَالَتْ: وَحَجَجْتُ أَنَا وَخَالِي وَعَمِّي حَتَّى إِذَا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ اعْتَلَلْتُ
فَأَخْرَجْتُ الْحَصَاةَ لَأَسْتَشْفِي بِهَا فَسَقَطَتْ مِنِّي وَأَنَا عَلَى نَاقَتِي أَسِيرُ اللَّيْلَ.
فَعَرَسْنَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَأَقَمْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ نَطْلُبُهَا فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا، وَأَصَابَنِي عَلَيْهَا
مِنَ الْجَزَعِ وَالْوَجَعِ مَا لَمْ يُصِيبَنِي عَلَى شَيْءٍ قَطُّ.
فَلَمَّا خِفْنَا الْفَوْتَ، رَحَلْنَا وَقَدْ أَيسْنَا مِنْهَا؛ وَأَنَا مُتَفَكِّرَةٌ مَاذَا أَرَدُ عَلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ إِنْ سَأَلَنِي عَنْهَا.

فَمَا سَأَلَنِي عَنْهَا وَلَا عَرَفَنِي.
فَقُلْتُ لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، بِمَاذَا أَوْصَاكَ رَسُولُ اللَّهِ؟
قَالَ: أَمَرَنِي وَنَهَانِي كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ وَنَهَاها.
فَانصَرَفْنَا عَنْهُ وَقُلْنَا فِي أَنْفُسِنَا: مَا هَذَا صَاحِبُنَا.
فَلَمَّا مَاتَ أَبُو بَكْرٍ وَلَّى عُمَرُ، قَالَ لِي خَالِي: امْضِي بِنَا نَحْجُجْ وَنَسْأَلْ هَذَا الرَّجُلَ.
فَمَضَيْنَا حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ فَلَمْ يَسْأَلْنَا، وَقُلْنَا لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، بِمَاذَا
أَمَرَكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: أَمَرَنِي وَنَهَانِي كَمَا أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَهَاةً.
فَانْصَرَفْنَا عَنْهُ وَقُلْنَا فِي أَنْفُسِنَا: مَا هَذَا صَاحِبُنَا.
وَخَرَجْنَا إِلَى بَلَدِنَا حَتَّى بَلَغْنَا وَفَاةَ عُمَرَ وَأَنَّ عُثْمَانَ قَدْ وَلِيَ.
فَقَدِمْنَا عَلَيْهِ حَاجِّينَ، فَأَتَيْنَاهُ فَسَأَلْنَاهُ فَرَدَّ عَلَيْنَا مِثْلَ الَّذِي رَدَّ صَاحِبُهُ. فَقُلْتُ
لِصَاحِبِي: مَا هَذَا صَاحِبُنَا.

فَانْصَرَفْنَا إِلَى بَلَدِنَا فَبَلَغْنَا قَتْلَ عُثْمَانَ وَتَوَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَخَرَجْنَا حَاجِّينَ، فَلَمَّا
بَلَغْنَا الْمَوْضِعَ الَّذِي سَقَطَتْ فِيهِ الْحَصَاةُ فَخَطَوْتُ شَيْئًا فَأَصْرَفْتُ بَصَرِي، فَإِذَا شَيْءٌ
يَلُوحُ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ، فَقُلْتُ لِصَاحِبِي: عَرَّسَ، وَسَعَيْتُ نَحْوَهَا فَإِذَا هِيَ الْحَصَاةُ،
فَأَخَذْتُهَا وَحَمِدْتُ اللَّهَ كَثِيرًا، وَقُلْتُ: إِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ وَلِيَ
صَاحِبُنَا وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ.

فَمَضَيْنَا حَتَّى دَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَرِنِي يَا أُمَّ حَكِيمٍ، مَا
فَعَلْتَ الْوَدِيعَةَ؟

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ هِيَ مَعِيَ.
قَالَ: هَلُمِّيْهَا، فَأَخَذَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ، ثُمَّ غَمَسَ خَاتَمَهُ فِيهَا تَحْتَ خَاتَمِ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ فَغَاصَ الْفُصُّ فِيهِ كَمَا غَاصَ خَاتَمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَاتِ وَطَوَّلَ الْبَقَاءَ، وَقَالَ: سَتَلْقَيْنِ بَعْدِي أَسْمَةً هَذَا
أَحَدُهُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا كَانَ آخِرُ كَلَامِ كَلَمِكَ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ؟
قَالَ، قَالَ لِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّ رَبِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لَا
أُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا.

فَمَضَيْنَا إِلَى بَلَدِنَا، حَتَّى إِذَا بَلَّغْنَا قَتْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) قَدِمْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي، قَالَ: يَا أُمَّ حَكِيمٍ، مَا فَعَلْتَ الْوَدِيعَةَ؟ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ.

وَسَأَلْتُهُ عَمَّا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَخْبَرَنِي بِهِ (كَمَا أَخْبَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ)، ثُمَّ قَالَ: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أئِمَّةَ هَذَا أَحَدُهُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا سَأَلَكَ عَنِ الْحِصَاةِ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ إِمَامُكَ وَإِمَامُ الْمُسْلِمِينَ.

فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ، فَأَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، فَفَعَلَ بِهَا مِثْلَ مَا فَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، وَقَالَ: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أئِمَّةَ هَذَا أَحَدُهُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَلَمَّا بَلَّغَنِي قَتْلَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ بَعْدَ سَتَتَيْنِ وَدَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي سَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ، فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيَّ وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ وَطَوَّلَ الْبَقَاءَ، وَقَالَ لِي: سَتَلْقِينَ بَعْدِي أئِمَّةَ هَذَا أَحَدُهُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ.

فَلَمَّا تَوَفَّى قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [عليه السلام] فَلَمَّا أَبْصَرَنِي سَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ، فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأئِمَّةِ، وَقَالَ: إِنَّكَ سَتَلْقِينَ بَعْدِي رَجُلَيْنِ مِنْ وَلَدِي هَذَا أَحَدُهُمْ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [عليه السلام].

فَلَمَّا بَلَّغَنِي وَفَاتَهُ قَصَدْتُ جَعْفَرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي، قَالَ: مَا فَعَلْتَ الْوَدِيعَةَ؟

فَأَخْرَجْتُهَا وَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ، فَفَعَلَ بِهَا كَمَا فَعَلَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا صَاحِبُكَ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، وَلَنْ تَرِيَنَّ مِنْهُ أَحَدًا بَعْدَهُ.

قَالَتْ: فَلَمَّا بَلَغَنِي وَفَاتُهُ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَسَأَلْتُ عَنْ أَبِيهِ، فَقِيلَ: إِنَّهُ فِي الْمَسْجِدِ، فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ بَصُرَ بِي وَسَأَلَنِي عَنِ الْوَدِيعَةِ فَنَاوَلْتُهُ إِيَّاهَا وَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ جَدِّكَ. ^(۱)

فَقَالَ: وَمَا تَصْنَعِينَ بِهِ وَأَنْتِ مُتَوَفَّاءٌ فِي سَفَرِكَ وَغَيْرُ جَائِزَةٍ عَنِ الْحَرَمِ، فَأُبَشِّرِي فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ.

فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الْحَصَاةَ، فَفَعَلَ بِهَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلَهُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَرَدَّ عَلَيَّ الْحَصَاةَ، وَقَالَ: إِنَّكَ سَتَلْقِينَ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَا كَانَ قِصَّتُهَا؟

فَقَالَ: تُوفِّيَتْ فِي الْحَرَمِ؛ ^(۲)

زنی از یمن که «اُمّ حکیم یمانی» نامیده می‌شد، گفت: من به همراه جَدَم حج گزاردم. بر رسول خدا درآمدم، آن حضرت بر سرم دست کشید و برایم دعا کرد سالیانی دراز زنده بمانم.

جَدَم از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا، به ما خبر ده پس از تو چه کسی برای ما [مقتدا و امام] است؟

۱. در نسخه کتاب همین‌گونه آمده است. به گمانم عبارت چنین باشد: «أَخْبِرْنِي عَمَّنْ بَعْدَكَ» از

شخص بعد از خود مرا با خبر ساز (یا عبارتی شبیه آن) و دانای واقعی خداست (مؤلف ﷺ).

۲. این حدیث در منابع در دسترس یافت نشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: تو هرگز به [دیدار] او نمی‌رسی، لیکن این کودک او را می‌بیند. ای اُمّ حکیم، هنگامی که او را دیدی، حرف آخری را که به او سپردم از وی بپرس، آن، این سخن من است: «پروردگارم خدای رحمان و رحیم است، چیزی را با او شریک نمی‌سازم». سپس رسول خدا ﷺ سنگ‌ریزه‌ای از سنگ‌ریزه‌های مسجد را گرفت و آن را با خاتم خویش مهر زد، نگین در آن فرو رفت، آن را به من سپرد و فرمود: شخص بعد من، وصی و خلیفه‌ام بر ائمتّم می‌باشد. این امانت را از تو جويا می‌شود و مثل کاری را که کردم، انجام خواهد داد.

به یمن رفتم، جَدَم از دنیا رفت و پیامبر ﷺ رحلت فرمود. می‌گوید: به همراه دایی و عمویم برای انجام حج به راه افتادیم تا اینکه در یکی از راه‌ها من بیمار شدم. آن سنگ‌ریزه را درآوردم تا به آن شفا بطلبم، از دستم افتاد، در حالی که من بر ناقه‌ام بودم و در شب راه می‌پیمودم. آن روز اُتراق کردیم و سه روز در آنجا ماندیم و آن سنگ‌ریزه را جستیم، نتوانستیم بیابیم. به خاطر از دست دادن آن، آه و دردی به من رسید که هرگز برای از دست دادن چیزی، بدان گونه ناراحت نشدم. چون ترسیدیم حج را از دست دهیم (در حالی که از یافتن آن ناامید شدیم) کوچیدیم و من در این اندیشه بودم که اگر خلیفهٔ پیامبر آن را از من جويا شود، چه چیزی را به او برگردانم.

خلیفه [ابوبکر] از آن امانت از من نپرسید و مرا نشناخت.

پرسیدم: ای خلیفهٔ رسول خدا، پیامبر تو را به چه وصیت کرد؟

پاسخ داد: مرا امر و نهی کرد؛ چنان که خدا او را امر و نهی فرمود.
از نزد وی باز آمدیم و پیش خود گفتیم: این شخص، صاحب ما [و خلیفه
پیامبر و وصی او] نیست.

چون ابوبکر مُرد و عُمَر امور را به دست گرفت، دایی ام به من گفت: بیا به حج
برویم و از این مرد بپرسیم.

رهسپار شدیم تا اینکه به مدینه رسیدیم، از ما چیزی نخواست، به او گفتیم:
ای خلیفه رسول خدا، خلیفه پیامبر ﷺ به چه چیز امرت کرد؟
وی پاسخ داد: مرا امر و نهی کرد؛ همان گونه که رسول خدا او را امر و نهی
فرمود.

از نزد وی باز آمدیم و با خود گفتیم: این شخص، صاحب ما [و خلیفه
پیامبر] نیست.

سوی شهرمان آمدیم تا اینکه خبر مرگِ عُمَر به ما رسید و اینکه عثمان
زماندار امور شد.

برای انجام حج آمدیم، پیش عثمان رفتیم و سؤال پیشین را از او پرسیدیم، او
هم مانند صاحبش به ما پاسخ داد. به همراه گفتیم: این شخص [نیز] صاحب ما
[وصی پیامبر] نیست.

سوی شهرمان باز گشتیم. خبر قتلِ عثمان و ولایت علی علیه السلام به ما رسید. به
قصد گزاردن حج بیرون آمدیم. چون در جایی که سنگ ریزه گم شده بود،
رسیدیم، از چیزی گذشتم، چشم برگرداندم، چیزی مانند ستاره درخشان

آشکار شد، به صاحبم گفتم: مرکب را نگه دار مرا فرود آور^(۱) [از مرکب پیاده شدم] و سوی آن نور شتافتم، ناگاه دیدم همان سنگریزه است، آن را گرفتم و فراوان خدا را ستودم و گفتم امید دارم شخصی که عهده‌دار امور شده است، صاحب ما و خلیفه رسول خدا باشد.

رفتیم تا اینکه بر وی درآمدیم. چون بر وی وارد شدیم، به من نگاه کرد و گفت: ای اُمّ حکیم، برایم تعریف کن امانت را چه کردی؟
گفتم: ای امیرالمؤمنین، این، همان امانت است همراهم می‌باشد.

امام علیه السلام فرمود: زود آن را به من ده [سنگریزه را به او دادم] آن حضرت سنگریزه را گرفت و بر چشم کشید، سپس انگشترش را در زیر انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو برد و نگین در آن سنگریزه فرو رفت (چنان که انگشتر پیامبر در آن فرو رفت).

سپس امام علیه السلام آن را به من برگرداند و برکت و طول عمر را از درگاه خدا برایم خواست و فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و با دست به حسن علیه السلام اشاره فرمود).

گفتم: ای امیرالمؤمنین، آخرین حرفی که رسول خدا در سخن با تو بر زبان آورد چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ابوالحسن، تو را و خدا را شاهد می‌گیرم که «پروردگارم رحمان و رحیم است، چیزی را شریک او نمی‌سازم».

۱. این جمله ترجمه مضمون واژه «عَرَس» است. ابن اثیر در «النهایه ۳: ۲۰۶» می‌نگارد: تعریس، به معنای فرود مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت می‌باشد.

سوی شهرمان رفتیم تا اینکه خبردار شدیم امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسید [پس از شنیدن این خبر] بر حسن بن علی درآمدم، چون مرا دید، فرمود: ای اُمّ حکیم امانت را چه کردی؟ آن سنگریزه را درآوردم و به حسن علیه السلام دادم. آن حضرت همان کاری را که پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام انجام داد، به کار برد، سپس آن را به من بازگرداند.

از حسن علیه السلام از سخنی که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت، پرسیدم، وی مرا از آن باخبر ساخت (چنان که امیرالمؤمنین این کار را کرد) سپس فرمود: پس از من امامانی را دیدار خواهی کرد! این، یکی از آنهاست (و با دست به حسین بن علی علیه السلام اشاره فرمود) هرگاه سنگریزه را از تو جو یا شد، به او بده، وی امام تو و امام مسلمانان است.

چون حسن بن علی علیه السلام درگذشت، نزد ابو عبدالله علیه السلام آمدم، درباره آن امانت از من پرسید، سنگریزه را به او دادم و آن حضرت مانند کاری را که امیرالمؤمنین و حسن علیه السلام انجام داد، انجام داد، سپس آن را به من بازگرداند و برکت [و طول عمر] را از خدا برایم خواست و فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و با دست به علی بن حسین علیه السلام اشاره فرمود).

چون خبر قتل ابو عبدالله [حسین علیه السلام] به من رسید، پس از دو سال، به مدینه آمدم و بر علی بن حسین علیه السلام وارد شدم. چون مرا دید از آن امانت پرسید. آن را بیرون آوردم و آن حضرت با آن همان کاری را کرد که رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین انجام دادند، سپس آن را به من بازگرداند و برایم از خدا برکت و طول عمر خواست و به من فرمود: پس از من امامانی را خواهی دید که

این یکی از آنهاست (و با دست به ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام اشاره فرمود و دستش را بر سر آن حضرت گذاشت).

چون علی بن حسین علیه السلام درگذشت، به مدینه آمد و بر محمد بن علی علیه السلام وارد شدم. وقتی مرا دید، از آن امانت پرسید و همان کاری را که امامان پیش از او کردند، انجام داد و فرمود: بعد از من دو تن از فرزندانم را خواهی دید! این، یکی از آنهاست (و دستش را بر سر جعفر بن محمد نهاد).

هنگامی که از وفات امام باقر علیه السلام باخبر شدم، نزد جعفر علیه السلام آمدم. چون چشمش به من افتاد، پرسید: ودیعه را چه کردی؟ آن را بیرون آوردم و به آن حضرت دادم و او همان کار کسان پیش از خود را انجام داد، سپس فرمود: این شخص، صاحب توست (و با دست به موسی بن جعفر اشاره کرد) و اَحَدی [از امامان] بعد از او را نخواهی دید!

زمانی که خبر رحلت امام صادق علیه السلام را دریافتم، به مدینه آمدم و خانه آن حضرت [یعنی امام کاظم علیه السلام] را جويا شدم. گفتند: وی در مسجد است. به مسجد پیامبر در آمدم، دیدم آن حضرت در حال سجده است. چون سر از سجده برداشت، مرا دید و از آن امانت جويا شد، آن را به آن حضرت دادم و پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، تو وصی اوصیایی؟

فرمود: آری.

پرسیدم: از جدّت مرا باخبر ساز. ^(۱)

۱. چنان که مؤلف یادآور می شود، این جمله نادرست به نظر می آید. عبارت باید بدین گونه می بود: از وصی خویش مرا باخبر ساز (نه از جد خود).

فرمود: به چه کارت آید، تو در این سفر از دنیا می‌روی و از حرم پا بیرون نمی‌نهی، تو را بشارت باد، نیک فرجامی.

سنگ‌ریزه را به آن حضرت دادم و همان کارکسان پیش از خود را انجام داد و آن را به من بازگرداند و فرمود: با این سنگ‌ریزه رسول خدا را ملاقات می‌کنی. از آن حضرت پرسیدم: قصه آن زن چه بود؟

فرمود: در حَرَم از دنیا رفت.

[نکته‌ای پیرامون این حدیث]

این بنده ناتوان، میرزا محمد تقی (مُصَنَّف این کتاب) می‌گوید: این حدیث را در کتابی یافتم که در آن چهارده اصل از اصول اصحاب ائمه ما علیهم‌السلام وجود داشت همراه با یک جزء از کتاب دُرُست بن ابی منصور.

همه آنها به روایت شیخ جلیل ثقه، ابو محمد، هارون بن موسی تَلْعُکُبَری بود.

شرح حال این اصول - به خواست خدای متعال - در آخر کتاب خواهد آمد. از چیزهایی که در این نسخه (افزون بر اصول مذکور) وجود داشت، همین حدیثی است که آن را بیان کردیم.

در روایت این حدیث از موسی بن جعفر علیه‌السلام با آنچه در متن هست، تناقض آشکاری وجود دارد. شاید راوی این خبر آن را از دیگران شنید، سپس بر آن حضرت عرضه کرد و امام علیه‌السلام این روایت را تصدیق فرمود و به همین خاطر راوی آن را به آن حضرت نسبت می‌دهد و به اسناد از او علیه‌السلام می‌آورد.

و امکان دارد به دلیلی غیر از این امر باشد (و خدا داناتر است).

حدیث (۵۱)

خبر حبابه والبی و طبع الحصات

الكافی، اثر کُلینی رحمته الله.

کُلینی رحمته الله در کافی در «باب ما یفرق به بین دَعْوَى الْمُحَقِّقِ وَالْمُبْطِلِ» (آنچه ادعای محق و مبطل - در امر امامت - به آن از هم تمایز می یابند) روایت می کند از علی بن محمد، از ابو علی، محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از احمد بن قاسم عَجَلی، از احمد بن یحیی (معروف به کُزْد) ^(۱) و از محمد بن خُدهای، از عبدالله بن آیوب، از عبدالله بن هشام، از عبدالکریم بن عمرو خُثعمی، از حبابه والبی که گفت:

رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجَرِيِّ وَالْمَارْمَاهِي وَالزَّمَارِ، وَيَقُولُ: يَا بَيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ.

فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَاتُ بْنُ أَخْنَفَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ؟
فَقَالَ لَهُ: أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحَى وَفَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمُسِخُوا.
فَلَمْ أَرِ نَاطِقًا أَحْسَنَ نَطْقًا مِنْهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةِ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟
قَالَتْ، فَقَالَ: اثْنَيْنِي بِتِلْكَ الْحَصَاةِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ - فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا حَبَابَةُ، إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ فَقَدَّرْ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فَأَعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، وَالْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ.

۱. این واژه، در برخی منابع «کرز» و «برد» ضبط است.

قَالَتْ: ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ.

فَقَالَ: يَا حَبَابَةُ الْوَالِيَّةُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكَ. قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَتَرَبَّ وَرَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ، أَفْتُرِيدِينَ دَلَالََةَ الْإِمَامَةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي. فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكَ، فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَى أَنْ أُزْعِمْتُ وَأَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَمَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ، فَيَسْتُ مِنْ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي.

قَالَتْ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَكَمْ بَقِيَ؟

فَقَالَ: أَمَّا مَا مَضَى فَنَعَمْ وَأَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا.

قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: هَاتِي مَا مَعَكَ، فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ [لِي] فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

وَعَاشْتُ حَبَابَةً بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ؛^(١)

حبابه می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را در میان «شُرطَة الخُمیس»^(۱) دیدم در حالی که با آن حضرت تازیانه ای بود که دو زیانه داشت و با آن فروشندگان «جَرّی» (ماهیان بدون پولک) مارماهی و «زَمَار» (نوعی ماهی حرام گوشت) را می زد و می فرمود: ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکریان بنی مروان.

فُرات بن أَحنف برخاست و پرسید: ای امیرالمؤمنین، لشکریان بنی مروان کیانند؟

امام علیه السلام فرمود: کسانی که ریش ها را می تراشیدند و سبیل ها را تاب می دادند [و به همین خاطر و کارهای ناشایست دیگری که انجام می دادند] مسخ شدند. [حبابه می گوید:] گوینده ای را خوش بیان تر از آن حضرت ندیدم، او را دنبال کردم و پیوسته در پی او می رفتم تا اینکه در ساحت [فضای باز] مسجد نشست. به آن حضرت گفتم: ای امیرالمؤمنین - خدا تو را رحمت کند - دلالت بر امامت چیست؟

امام علیه السلام با دست به سنگ ریزه ای اشاره کرد و فرمود: آن سنگ ریزه را بده (آن را به او دادم) با انگشترش در آن برایم مهر زد، سپس فرمود: ای حبابه، هرگاه کسی ادّعی امامت کرد و توانست بر سنگ مهر زند (چنان که دیدی) بدان که او امام واجب الطّاعه است. از امام چیزی که اراده اش را بکند، برکنار نمی ماند.

حبابه می گوید: سپس باز آمدم [و زمان گذشت] تا اینکه امیرالمؤمنین از دنیا

۱. نیروهای جان بر کف یا نیروهای صفِ مقدم جنگ، یا پنج هزار نفری که با امام عهد بستند تا آخرین نفس در رکاب آن حضرت باشند.

رفت. پیش حسن علیه السلام آمدم. آن حضرت در مسند امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت و مردم از او سؤال می کردند.

حسن علیه السلام فرمود: ای حبابه والبیّه، گفتم: بله، ای مولایم. فرمود: آنچه را همراه داری بیاور! آن سنگریزه را دادم، حسن بر آن مهر زد (همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مهر زد).

سپس [پس از درگذشت حسن علیه السلام] نزد حسین علیه السلام - که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود - آمدم. مرا گرامی داشت و خوشامد گفت، سپس فرمود: در دلالت [بر امامت] بر آنچه تو می خواهی، دلیلی هست. آیا دلالت بر امامت را می خواهی؟ گفتم: آری ای مولایم. فرمود: آنچه را همراه داری بیاور، آن سنگریزه را دادم و امام در آن - برایم - مهر زد.

پس از رحلت امام حسین علیه السلام پیش علی بن حسین علیه السلام آمدم. در آن هنگام به قدری پیر بودم که بدنم می لرزید. عمر خویش را (۱۱۳) سال می شمردم. دیدم آن حضرت رکوع و سجود می رود و به عبادت مشغول است. از دلالت بر امامت مأیوس شدم. امام علیه السلام با انگشت سبابه به من اشاره فرمود، جوانی ام برگشت.

پرسیدم: مولایم، از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است؟

فرمود: آنچه را سپری شد، آری [می توان مشخص ساخت] اما آنچه را باقی ماند، ناپیداست [و خدا می داند و بس].

سپس فرمود: آنچه را همراه داری بیاور. سنگریزه را دادم و آن حضرت در آن مهر زد.

پس از درگذشت علی بن حسین علیه السلام پیش ابو جعفر [امام باقر علیه السلام] آمدم و او - برایم - در آن سنگ ریزه مهر زد.

سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم مهر زد.
پس از آن، پیش ابوالحسن موسی علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم در آن سنگ مهر زد.

بعد از آن، نزد امام رضا علیه السلام آمدم و آن حضرت برایم در آن سنگ مهر زد.
بر اساس آنچه محمد بن هشام می آورد، حَبابه، بعد از آن، نه ماه زیست.

[جوان و دوشیزه شدن حَبابه با دعای امام رضا علیه السلام]

مُصَنِّف این کتاب، می گوید: این خبر را حسین بن حمدان در کتاب الهدایه (از جعفر بن یحیی، از یونس بن ظبیان، از مفضل، از جابر جُعفی، از یحیی بن مَعْمَر، از ابو خالد، از عبدالله بن غالب، از رُشید هجری) با زیاداتی روایت می کند که کتاب را به آوردنِ آن طولانی نمی سازیم.

وی در الهدایه آورده است که امام رضا علیه السلام برای حَبابه دعا کرد و جوانی اش برگشت و تر و تازه شد و موهایش سیاه سیاه گشت.

قَالَتْ: ثُمَّ دَخَلْتُ خَلْوَةً فِي جَانِبِ الدَّارِ وَفَتَشْتُ نَفْسِي فَوَجَدْتُني بِكُرٍّ
فَرَجَعْتُ وَخَرَزْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَاجِدَةً، ثُمَّ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، النُّقْلَةُ إِلَى
اللَّهِ ﷻ فَلَا حَاجَةَ لِي فِي الْحَيَاةِ فِي الدُّنْيَا.

قَالَ: يَا حَبَابَةُ ادْخُلِي إِلَى أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ، فَجَهَّازِكِ هُنَاكَ مَفْرُوشٌ؛ ^(۱)
حَبابه گفت: در گوشه خانه به خلوتی درآمدم و خود را واری

۱. بنگرید به، الهدایة الكبرى: ۱۶۹ - ۱۷۰ (متن مؤلف با مأخذ اختلاف دارد).

کردم، خویشتن را باکره یافتم. پیش امام برگشتم و در جلو آن حضرت به سجده افتادم و گفتم: مولایم، می خواهم سوی خدای عزوجل انتقال یابم، نیازی به زندگی در دنیا ندارم. امام رضا (ع) فرمود: ای حبابه، پیش اُم ولدها برو، وسایل کفن و دفنت آنجا پهن است.

آنگاه حسین بن حمدان، از جعفر بن مالک، از محمد بن زید مدنی روایت می کند که گفت:

كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ الرَّضَا (ع) حَاضِرًا إِذْ دَخَلَتْ حَبَابَةُ إِلَى بَعْضِ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا بِمَقْدَارِ مَا عَايَنْتْ جَهَازَهَا إِلَى اللَّهِ حَتَّى شَهِدَتْ وَفَاتَهَا إِلَى اللَّهِ (رَحِمَهَا اللَّهُ).

فَقَالَ مَوْلَانَا الرَّضَا (ع): رَحِمَكَ اللَّهُ يَا حَبَابَةُ.

قُلْنَا: يَا سَيِّدَنَا وَقَدْ قُبِضَتْ؟

قَالَ: مَا لَبِثْتُ إِلَّا أَنْ عَايَنْتُ جَهَازَهَا إِلَى اللَّهِ حَتَّى قُبِضَتْ.

وَأَمَرَ بِتَجْهِيزِهَا وَحُمِلَتْ إِلَى حُفْرَتِهَا، وَأَمَرَ سَيِّدُنَا بِزِيَارَتِهَا وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَيْهَا وَالتَّبَرُّكِ بِالدُّعَاءِ هُنَاكَ؛^(۱)

من در حضور مولایم امام رضا (ع) بودم که حبابه سوی بعضی از اُم ولدها رفت. جز به مقداری که وسایل کفن و دفنش را بنگرد زنده نماند تا اینکه وفاتش - سوی خدا - فرا رسید (خدا او را رحمت کند). مولایمان رضا (ع) فرمود: ای حبابه، خدا تو را رحمت کند.

۱. الهدایة الكبرى: ۱۷۰ (متن مصنف (ع) اندکی با ماخذ موجود، اختلاف دارد).

گفتم: ای مولای ما، حبابه از دنیا رفت؟!
 فرمود: جز به مقداری که به جهاز خویش سوی خدا بنگرد، درنگ
 نکرد تا اینکه از دنیا رفت.
 امام علیه السلام به تجهیز (کفن و دفن) حبابه و حمل وی سوی قبرش، امر
 فرمود و ما را به زیارت آن بانو و تلاوت قرآن بروی و تبرک جستن
 به دعا در آنجا فرا خواند.

حدیث (۵۲)

حدیث اُمّ غانم و طبع حصّات

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

کلینی رحمه الله روایت می کند از محمد بن ابی عبدالله و علی بن محمد، از اسحاق
 بن محمد نخعی، از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری که گفت:
 كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ
 طَوِيلٌ حَسِيمٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ
 مُلَاصِقًا لِي.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا.

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: هَذَا مِنْ وَلَدِ الْأَعْرَابِيَّةِ، صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ، الَّتِي طَبَعَ
 أَبَائِي عليه السلام فِيهَا بِخَوَاتِمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ، وَقَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا.
 ثُمَّ قَالَ: هَاتِيهَا.

فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَفِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسَ، فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ أَخْرَجَ
 خَاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيهَا فَانْطَبَعَ، فَكَأَنِّي أَرَى نَفْسَ خَاتَمِهِ السَّاعَةِ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.

فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ: رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ؟

قَالَ: لَا وَاللَّهِ، وَإِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلَى رُؤْيَيْهِ، حَتَّى كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌّ لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِي: قُمْ فَادْخُلْ، فَدَخَلْتُ.

ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾،^(۱) ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^(۲) أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

قَالَ إِسْحَاقُ، قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ اسْمِهِ، فَقَالَ: اسْمِي مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ غَانِمٍ، ابْنِ أُمِّ غَانِمٍ،^(۳) وَهِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ صَاحِبَةُ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالسَّبْطُ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام؛^(۴)

داود بن قاسم جعفری می گوید: نزد امام حسن عسکری عليه السلام بودم که برای مردی از اهل یمن اجازه ورود خواسته شد [امام عليه السلام اجازه فرمود] مردی چاق، بلند و تنومند وارد شد و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا. امام عليه السلام جواب سلامش را با رضایت داد و از او خواست بنشیند. وی در کنار و پهلوی من نشست.

با خود گفتم: کاش می دانستم وی کیست؟!

امام عليه السلام فرمود: این شخص، فرزند آن زن اعرابی، صاحب سنگریزه‌ای

۱. سورة هود (۱۱) آیه ۷۳.

۲. سورة آل عمران (۳) آیه ۳۴.

۳. ابن أم غانم، صفت خود شخص است، نه آجدادش. این نکته را دریاب (مؤلف عليه السلام).

۴. الکافی ۱: ۳۴۷، حدیث ۴؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۲۵: ۱۷۹، حدیث ۳ (با اندکی اختلاف).

است که پدرانم با خاتم‌هاشان بر آن مهر زدند و مُهر آنان در آن نقش بست
[اکنون] آن را آورده است، می‌خواهد من بر آن نقش زنم.
سپس فرمود: آن را بیاور.

وی سنگ‌ریزه‌ای را بیرون آورد، در کنار آن جای صافی بود. ابو محمد آن را
گرفت، خاتمِ خویش را درآورد و بر آن نقش زد. نقش خاتم آن حضرت بر آن
سنگ حک شد، گویا هم اکنون نقش «الحسن بن علی» را می‌بینم.

از یمانی پرسیدم: پیش از این آیا هرگز او را دیده‌ای؟

گفت: نه، والله، روزگاری است که بر رؤیت آن حضرت حریصم تا اینکه هم
اکنون جوانی - که او را ندیده بودم - آمد و به من گفت: برخیز و درآی، من داخل
شدم.

پس از آن، یمانی برخاست در حالی که می‌گفت: «رحمت و برکات خدا بر
شما خاندان باد»، «ذَرِّیه‌ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند». خدا را شاهد
می‌گیرم که حقّ تو (همچون حقّ امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت)
(صلوات خدا بر همه‌شان باد) واجب است.

سپس یمانی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می‌گوید، ابو هاشم جعفری گفت: از اسم او پرسیدم، گفت: نام من،
مِهْجَعِ بن صَلْت بن عُقْبَة بن سَمْعَان بن غانم است، فرزندِ اُمّ غانم می‌باشم.
اُمّ غانم (زنِ اعرابی) صاحب سنگ‌ریزه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام و
فرزندانِ آن حضرت تا ابوالحسن علیه السلام آن را مُهر زدند.

[نام زنان صاحب سنگ ریزه]

با درخواست توفیق از خدا می‌گوییم: از سخن صاحب المقتضب دانستی که «اُمّ غانم» غیر «حَبَابَةُ وَالْبَيْه» است (و همین درست است) زیرا کنیه «حَبَابَةُ» (چنان که در نسخه‌ای از کتاب حسین بن حَمْدان که در اختیار دارم، ثبت است) «اُمّ ندا» می‌باشد یا آن گونه که در بعضی از کتاب‌های رجال هست «اُمّ بَرَاء» است (پس نیک بیندیش).

بر این اساس، زنانِ صاحب سنگ ریزه، چهار نفرند:

۱. اُمّ سلیم یا اُمّ اَسْلَم.

۲. اُمّ حکیم.

۳. حَبَابَةُ.

۴. اُمّ غانم.

(و دانای واقعی خداست).

حدیث (۵۳)

حدیث امام رضا علیه السلام در وصف امام

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

ابو محمّد، قاسم بن علا - به طور مرفوع - از عبدالعزیز بن مسلم، روایت می‌کند که گفت:

كُنَّا مَعَ الرَّضَا عليه السلام بِمَرَوْ، فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَاؤُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا. فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ.

فَتَبَسَّمَ ﷺ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، جَهْلَ الْقَوْمِ وَخُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ. بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ، وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا فَقَالَ ﷻ: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾. ^(١)

وَأَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَهِيَ آخِرُ عُمُرِهِ ﷺ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. ^(٢)

وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَمُضِ ﷺ حَتَّى بَيَّنَّ لَأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَتَرَكَّهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلِمًا وَإِمَامًا، وَمَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ ﷻ وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ كَافِرٌ.

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ، فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟
إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِمَقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.
إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ ﷻ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ﷺ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً، وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرُهُ فَقَالَ: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾. ^(٣)

١. سورة انعام (٦) آية ٣٨.

٢. سورة مائدة (٥) آية ٣.

٣. سورة بقره (٢) آية ١٢٤.

فَقَالَ الْخَلِيلُ سُورًا بِهَا: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ ^(١) قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ^(٢)

فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ. ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ، فَقَالَ: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ ^(٣)

فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنًا حَتَّى وَرَّثَهَا اللَّهُ ﷻ النَّبِيُّ ﷺ.

فَقَالَ جَلَّ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ^(٤)

فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ فَقَلَّدَهَا ﷺ عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ ﷻ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّةِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ جَلَّ وَعَلَا: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ ^(٥)

فَهِيَ فِي وَلَدِ عَلِيٍّ خَاصَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَالُ؟

إِنَّ الْإِمَامَةَ، هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ.

١ و ٢. سورة بقره (٢) آية ١٢٤.

٣. سورة انبياء (٢١) آيات ٧٢ و ٧٣.

٤. سورة آل عمران (٣) آية ٦٨.

٥. سورة روم (٣٠) آية ٥٦.

إِنَّ الْإِمَامَةَ، خِلَافَةُ اللَّهِ ﷻ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ، زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ.
 إِنَّ الْإِمَامَةَ، أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي، وَفَرْعُهُ السَّامِي.
 بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَقِيرِ وَالصَّدَقَاتِ
 وَإِمْنَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.
 الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.
 الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ، وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.

الْإِمَامُ الْبَذْرُ الْمُنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالتَّوْرُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى وَأَجْوَا زِ الْبُلْدَانِ وَالْفَقَارِ وَلَجَجِ الْبَحَارِ.
 الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَا، وَالِدَالُّ عَلَى الْهُدَى، وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى.
 الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَقَاعِ، الْحَارُّ لِمَنْ اضْطَلَى بِهِ، وَالِدَلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ،
 وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْغَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ.
 الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَالْأَخُ الشَّقِيقُ، وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ، وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ.

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَالِدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، وَالذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ.

الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَالْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَغَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ. الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ.

مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ.

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَتْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ، أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَتَاهَتِ الْحُلُومُ، وَحَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَخَسَّتِ الْعُيُونُ، وَتَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَتَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَحَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ، وَجَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ، وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ، وَعَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ، وَعَيَّيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، وَأَقْرَّتْ بِالْعَجْزِ وَالْتِقَاصِيرِ. وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُغْنِي عَنْهُ؟

لَا كَيْفَ وَأَنْتَى وَهُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاولِينَ وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ.

فَأَيْنَ الْاِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟

أَيُظَنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟

كَذَّبَتْهُمْ وَاللَّهِ أَنْفُسُهُمْ، وَمَتَّهَمُ الْآبَاطِيلُ، فَارْتَقَوْا مُرْتَمًا صَعْبًا دَحْضًا تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى

الْحَضِيضُ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولٍ خَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ فِي حَدِيثِهِ: فَاتْلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ! ثُمَّ اجْتَمَعَ فِي الْحَدِيثِ: وَلَقَدْ رَامُوا صَعْبًا، وَقَالُوا إِنْكَأً، وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَوَقَعُوا فِي الْخَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

رَغِبُوا عَنْ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِهِ ﷺ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. ^(١)

وَقَالَ ﷺ: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾. ^(٢)

وَقَالَ: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ * سَلِّمُوا بِهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾. ^(٣)

وَقَالَ ﷺ: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾. ^(٤)

أَمْ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾. ^(٥)

١. سورة قصص ((٢٨)) آية ٦٨.

٢. سورة احزاب (٣٣) آية ٣٦.

٣. سورة قلم (٦٨) آيات ٣٦ - ٤١.

٤. سورة محمد ﷺ (٤٧) آية ٢٤.

٥. سورة توبه (٩) آية ٨٧.

أَمْ ﴿ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾ .^(١)

أَمْ ﴿ قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ﴾ .^(٢)

بَلْ هُوَ ﴿ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾ .^(٣)

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟

وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَرَاعٍ لَا يَنْكُلُ.

مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ، وَالنُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ، وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ.

مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ﷺ، وَنَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ، لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبِ،

وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ.

فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذَّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِترَةِ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ.

وَالرِّضَا مِنَ اللَّهِ ﷻ شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ.

نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ.

مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ﷻ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِلدِّينِ وَاللَّهِ.

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) يُوفِّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ

وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ.

١. سورة انفال (٨) آيات ٢١-٢٣.

٢. سورة بقره (٢) آية ٩٣.

٣. سورة حديد (٥٧)، آية ٢١ و سورة جمعه (٦٢) آية ٤.

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾. ^(١)

وَقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾. ^(٢)
 وَقَوْلِهِ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. ^(٣)
 وَقَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾. ^(٤)

وَقَالَ فِي الْأَنْبِيَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَعِزَّتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾. ^(٥)

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ ﷻ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ بِتَابِعِ الْحِكْمَةِ، وَالْأَهْمَةَ الْعِلْمِ الْإِلَهَامَا؛ فَلَمْ يَمَيَّ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ آمَنَ الْخَطَأَ وَالزَّلَلَ وَالْعِثَارَ.
 يَخْصُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ، وَشَاهِدُهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾. ^(٦)

١. سورة يونس (١٠) آية ٣٥.

٢. سورة بقره (٢) آية ٢٦٩.

٣. سورة بقره (٢) آية ٢٤٧.

٤. سورة نساء (٤) آية ١١٣.

٥. سورة نساء (٤) آيات ٥٤ و ٥٥.

٦. سورة الحديد (٥٧)، آية ٢١ و سورة جمعه (٦٢) آية ٤.

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَىٰ مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ، أَوْ يَكُونُ مُخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ
فَيُقَدِّمُونَهُ؟

تَعَدُّوا - وَبَيَّتِ اللَّهُ - الْحَقَّ وَنَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
وَفِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَىٰ وَالشَّفَاءُ، فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَمَقَّتَهُمْ
وَأَتَعَسَّهُمْ.

فَقَالَ جَلَّ وَعَلَا: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.^(۱)

وَقَالَ: ﴿فَتَعَسَّ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾.^(۲)

وَقَالَ: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ
مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾.^(۳)

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّم تَسْلِيمًا كَثِيرًا؛^(۴)

عبد العزیز بن مسلم می گوید: با امام رضا علیه السلام در «مرو» بودیم. در آغاز ورود،
روز جمعه، در مسجد جامع مرو، گرد آمدیم. ناگهان [دیدیم] امر امامت نقل
محفل است و از کثرت اختلاف مردم در آن سخن به میان آمد.
بر مولایم علیه السلام در آمدیم و آن حضرت را از بگومگویی مردم در امر امامت آگاه
ساختیم.

۱. سورة قصص (۲۸) آیه ۵۰.

۲. سورة محمد علیه السلام (۴۷) آیه ۸.

۳. سورة غافر (۴۰) آیه ۳۵.

۴. الکافی ۱: ۱۹۸ - ۲۰۳، حدیث ۱؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۲۵: ۱۲۰ - ۱۲۸، حدیث ۴ (با
اندکی اختلاف در الفاظ).

امام علیه السلام تبسمی کرد و سپس فرمود: ای عبدالعزیز، این مردم جاهل اند و گول آرای خویش را خوردند. خدای تعالی پیامبرش را از دنیا نبرد تا اینکه دین را برای او کامل ساخت و قرآن را بروی نازل کرد که در آن بیان هر چیزی است.

خدا، حلال و حرام، حدود و احکام (و همه آنچه را مردم بدان نیاز دارند) به طور کامل در قرآن روشن ساخت و فرمود: «ما در کتاب چیزی را فرونگذاریم». و در «حجّة الوداع» (که در آخر عمر پیامبر صورت گرفت) نازل فرمود: «امروز دیتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و دین اسلام را برایتان پسندیدم».

دین با امر امامت کامل و تمام می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا اینکه معالم دین را برای امت تبیین کرد و راه را برای آنها روشن ساخت و آنان را بر راه حق (که راه میانه است) و انهاد و علی علیه السلام را به عنوان علم و امام بر آنها گماشت و چیزی را که امت بدان نیاز یابند رها نکرد مگر اینکه بیان فرمود.

هر که گمان برد خدای تعالی دینش را به کمال نرساند، کتاب خدا را رد می کند و هر که کتاب خدا را برنتابد، کافر است.

آیا مردم قدر و منزلت امامت را می شناسند و جایگاه امامت را نسبت به امت می دانند که در آن، انتخاب آنها جایز باشد؟

امامت، منزلتی فراتر و شأنی بزرگ تر و مکانی بالاتر و سمتی منیع تر و ژرفایی گودتر از آن دارد که مردم با عقل هاشان بدان برسند یا با آرای خویش به آن دست یابند یا با انتخاب خود امامی را بگمارند.

امامت، مقامی است که خدا پس از مقام نبوت و خلعت (در مرتبه سوم) ابراهیم خلیل علیه السلام را بدان ویژه ساخت و فضیلتی است که خدا بدان وی را شرافت داد و او را بزرگ داشت و ستود و فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

خلیل با خوش حالی از این مقام، عرض کرد: «آیا از ذریه من کسانی امام خواهند بود؟» خدای متعال فرمود: «عهدم به ظالمان نمی‌رسد». این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل ساخت و امامت را به برگزیدگان خدا اختصاص داد.

سپس خدا ابراهیم را گرامی داشت به اینکه در ذریه‌اش برگزیدگان و پاکان را قرار داد و فرمود:

«و اسحاق و یعقوب را افزون به او بخشیدیم و همه را از صالحان قرار دادیم و آنان را امامانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کنند، و کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به ایشان وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند». ذریه ابراهیم پیوسته از یکدیگر - قرن به قرن - امامت را ارث بردند تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

خدای متعال می‌فرماید: «مردمانی به ابراهیم اولی‌اند که او را پیرویدند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند [به ابراهیم اولی‌اند] و خدا ولی مؤمنان است». امامت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آن حضرت به امر خدای تعالی (بر اساس رسمی که خدا واجب ساخت) امامت را بر عهده علی علیه السلام انداخت و بدین ترتیب، امامت در ذریه برگزیدگانی جای یافت که خدا علم و ایمان را به آنان داد و فرمود:

«و کسانی که علم و ایمان داده شدند، گفتند: در کتاب خدا [یعنی بر اساس آنچه در کتاب خدا ثبت است] تا رستاخیز درنگ کردید».

از این رو، امامت - تا روز قیامت - در فرزندان علی قرار دارد؛ زیرا پیامبری بعد از محمد نیست.

این جاهلان از کجا می توانند امام برگزینند؟! امامت، منزلتِ انبیا و ارثِ اوصیاست.

امامت، خلافتِ خدای بزرگ و خلافتِ پیامبر ﷺ و مقامِ امیرالمؤمنین علیه السلام و میراثِ حسن و حسین علیهما السلام است.

امامت، زمام دین و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزتِ مؤمنان است.

امامت، اساس (ریشه و تنه) نامی (در حال نمو و رشد) و شاخه بلند اسلام است.

تمام بودن نماز، روزه، حج و جهاد، پرداخت زکات، فزون سازی اموال [و سرمایه ها] عمومی و صدقات [حقوق مالی]، امضای حدود و احکام، پاسداری از مرزها و ناحیه ها، به وسیله امام است.

امام حلالِ خدا را حلال و حرامِ خدا را حرام می سازد. حدود خدا را به پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و اندرز نیک و حجتی رسا، به راه پروردگار فرا می خواند.^(۱)

امام، مانند خورشید برآمده است که عالم را به نورش روشن می سازد و خود در افق قرار دارد به گونه ای که دست ها و چشم ها به آن نمی رسد.

۱. اشاره است به این سخن خدای متعال که می فرماید: ﴿اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ (سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵).

امام، بدر تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره راهنماست که در شب‌های تار و میان شهرها و بیابان‌ها و گرداب دریاها، راه می‌نماید. امام، آب گوارا بر تشنگان و رهنمون بر هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است.

امام، آتشی است روی تپه (هرکه به آن گرما جوید، گرمش می‌کند)^(۱) و راهنمایی است [برای نیفتادن] در مه‌لکه‌ها، هرکه از امام جدا شود، هلاک می‌گردد.

امام، ابری است باران‌زا، بارانی است پیاپی و سیل‌آسا، خورشیدی است روشنایی بخش، آسمانی است سایه افکن، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است پر آب، آبگیر [دریاچه] و بوستان است.

امام، یاری است مهربان، پدری است دل‌سوز، برادری است تنی، مادری است نیک برای کودک، و پناهگاه بندگان در گرفتاری‌ها و بلاهای سنگین [و کمر شکن].

امام، امین خدا در میان خلق است و حجت خدا بر بندگان و خلیفه او در شهرها و سرزمین‌ها، و کسی است که سوی خدا فرا می‌خواند و از حریم خدا دفاع می‌کند.

امام، پاک از گناهان و مبرا از عیبهاست. به علم ویژه شد و به حلم نام بردار.

۱. این عبارت، ترجمه «الإمام النازِعُ عَلَى الْيَقَاعِ» است. در منابع فارسی، در ترجمه این عبارت آمده است: «امام [گمشدگان را] چون آتشی بر بلندی و گرمابخش سرمازدگان است» (احتجاج، جعفری)؛ «امام شعله فروزنده بر تپه و گرمی ده بر سرما زده» (تحف العقول، حسن زاده)؛ «امام چون آتشی است بر تپه برای سرمازدگان» (اصول کافی، کمره‌ای).

وی نظام دین و عزّت مسلمانان است و [مایه] خشم منافقان و نابودی کافران. امام، یگانه روزگار خویش است، هیچ کس به پای او نمی‌رسد و هیچ عالمی با او برابری نمی‌کند، جایگزینی برایش نتوان یافت، مثل و نظیر ندارد. امام، همه فضایل را داراست، بی‌آنکه خودش آنها را خواستار شود و در پی کسب آنها برآید، بلکه این برتری‌ها از سوی خدای فضل دهنده بخشنده، به امام اختصاص می‌یابد.

چه کسی می‌تواند به کنه معرفت امام برسد یا می‌تواند او را انتخاب کند؟! چه خیال خامی! چه ادّعای بی‌جایی! عقل‌ها و خرده‌ها و اندیشه‌ها، سر درگم و گیج و حیران شدند و چشم‌ها و اماندند و بزرگان خود را کوچک یافتند و حکیمان در حیرت فرو رفتند و خردمندان درماندند و سخنوران و دانایان و شاعران و ادیبان و بلیغان، خود را ناتوان دیدند از اینکه بتوانند شأنی از شئون یا فضیلتی از فضایل او را بیان دارند و به عجز و تقصیر زبان گشودند.

چگونه می‌توان همه اوصاف و فضایل امام را بیان داشت یا کنه او را توصیف کرد یا اندکی از امر او را دریافت یا به قائم مقام (جانشین) او پی برد؟! چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است؟! امام نسبت به مردم به ستاره آسمان می‌ماند. کجا دست مردم به ستاره می‌رسد و می‌تواند آن را (چنان که باید) توصیف کنند؟!

اختیار در این عرصه چه معنا دارد؟ عقل کجا با آن تناسب می‌یابد؟ مثل امام کجا یافت می‌شود؟!

آیا گمان می‌کنند امام را می‌توان در غیر خاندانِ محمد ﷺ یافت؟

به خدا سوگند، وجدانشان آنها را تکذیب کرد و یاهوها آنان را خیال‌باف ساخت، بر فرازی سخت ولیز بالا رفتند که از آن قدم‌ها به پایین می‌لغزد، با عقل‌های ضعیف و بی‌ثمر و ناقص و آرای گمراه به گماردن امام دست یازیدند و این کار، بر دور شدن آنان از حقیقت افزود.

صفوانی در حدیثی می‌گوید که [امام علیؑ فرمود]: «خدا آنان را بکشد، به کدام ناکجا آباد برگردانده می‌شوند».

سپس هر دو (صفوانی و نعمانی) در حدیث متفق‌اند [که امام علیؑ فرمود]:
امر دشواری را قصد کردند و دروغ گفتند و بسیار گمراه شدند و در حیرت افتادند؛ زیرا از روی بصیرت امام را وانهادند «و شیطان اعمالشان را برایشان آراست و از راه بازشان داشت» در حالی که بینا بودند.

از گزینش خدا و پیامبر دست کشیدند و به انتخاب خویش روی آوردند، در حالی که قرآن ندا می‌زند: «و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، برای ایشان حق انتخاب نیست. خدا منزّه و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند». و خدای بزرگ می‌فرماید: «هرگاه خدا و پیامبرش امری را حکم کنند، برای مرد و زن مؤمنی در آن امر، اختیار نباشد».

و می‌فرماید: «شما را چه می‌شود؟ این، چه داوری است؟ آیا کتابی دارید که در آن می‌کاوید و آنچه را برمی‌گزینید در آن برایتان هست؟ یا بر ما - تا روز قیامت - سوگند دارید که هرچه خواهید حکم برانید؟ از ایشان پرس کدامشان ضامن این ادعایند؟ آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می‌گویند آنها را بیاورند». و می‌فرماید: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ یا بر قلب‌ها قفل‌هاست؟».

[و می‌فرماید:]

- (آیا) خدا بر قلب‌هاشان مهر زد، به همین خاطر فهم و درک نمی‌کنند.
- (یا) می‌گویند شنیدیم در حالی که گوش شنوا ندارند! همانا بدترین جنبندها - نزد خدا - کران و لالانی‌اند که عقلشان را به کار نمی‌برند، اگر خدا خیری در ایشان سراغ داشت، به گوش آنها می‌رساند، و اگر به گوش آنان می‌شنواند [از آن] روی برمی‌گرداندند و پس می‌رفتند.
- (یا) می‌گویند: می‌شنویم و نافرمانی می‌کنیم؟!
- (بلکه آن) فضل خداست، به هرکه خواهد آن را می‌دهد، و خدا دارای فضل بزرگ است.

چگونه ممکن است مردم امام را برگزینند؟

- امام، عالمی است که جهل در وی راه نمی‌یابد و مُبَلَّغی است که باز نمی‌ایستد (و طفره نمی‌رود) [یا امام رهبری است که سست نمی‌شود و نمی‌ترسد].
- امام، معدن پاکی و طهارت و پارسایی و زهد و علم و عبادت است.
- امام، به دعوت پیامبر مخصوص است^(۱) و از نسل فاطمه بتول می‌باشد. در نَسَبِ وی جای گوشه و کنایه نیست، هیچ والانژاد و باشراقتی به پای تبارِ امام نمی‌رسد.

۱. در معنای این جمله چند احتمال هست:

- رسول خدا، امام را به اسم نام برد.
- پیامبر ﷺ در حق امام دعای ویژه دارد.
- امام از نسل پیامبر است.
- دعوتِ پیامبر (یعنی سرپرستی و پیشوایی اسلام) به امام اختصاص دارد.
- امام به راه و رسم پیامبر فرا می‌خواند.

بیتِ امام از قریش، فرازِ آن هاشم و از خاندانِ پیامبر است.
 امام از جانب خدا پسندیده است، برترین شرافت‌ها را دارد و از تیرهٔ
 عبدمناف است.

امام، علمی پویا و خردی کامل دارد، بر امامت توانمند است، سیاست می‌داند.
 طاعتِ امام واجب می‌باشد، او به‌پا دارندهٔ امر خدا و ناصح (خیرخواه)
 بندگانش و حافظ دین خداست.

خدا، انبیا و امامان (صلوات خدا بر ایشان باد) را موفق می‌گرداند و از خزانهٔ علم
 و حکمتش دانش‌ها و حکمت‌هایی را - که به دیگران نمی‌دهد - به آنها ارزانی
 می‌دارد. از این رو، علم آنان علیهم‌السلام بالاتر از دانش اهل زمانشان است.
 خدای متعال می‌فرماید:

• آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزای پیروی است یا کسی که خود
 نیازمند هدایت است؟! شما را چه شده است! چرا این گونه حکم می‌کنید؟!
 • به هرکه حکمت دادند، خیر فراوانی به او داده شد.
 و دربارهٔ طالوت می‌فرماید:

• همانا خدا طالوت را بر شما برگزید و بر توانمندی علمی و جسمی‌اش
 افزود، و خدا فرمانروایی را به هرکه خواهد می‌دهد و او وسعت‌بخش و
 داناست.

و برای پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

• خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و چیزهایی یادت داد که با آموختن
 نمی‌توانستی آنها را به دست آوری و فضل خدا بر تو بزرگ است.

و دربارهٔ امامان اهل بیت پیامبر و عترت و ذریه‌اش (صلوات خدا بر ایشان باد) فرمود:

• آیا مردم بر آنچه خدا از فضلش به آنان داد رشک می‌برند؟! ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگی دادیم؛ کسانی از ایشان بدان ایمان آوردند و کسانی از راه وی بازداشتند، و آتش سوزندهٔ دوزخ [آنان را] بس است.

وقتی خدای عزوجل بنده‌ای را برای امور بندگان برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای این کار می‌گشاید و در دلش چشمه‌های حکمت را می‌سپارد و علم الهامی ارزانی‌اش می‌دارد.^(۱) از این رو، وی - پس از این سازوکار الهی - در جواب در نمی‌ماند و از صواب دور نمی‌افتد. وی، معصوم، مؤید، موفق و بر راه راست و درست است و از خطا و لغزش‌ها و سقوط در امان می‌باشد.

خدا او را به این صفات ویژه می‌گرداند تا بر بندگان حجت و بر خلق شاهد باشد و «این فضل خداست، به هر که خواهد آن را می‌دهد و خدا دارای فضل بزرگ است».

آیا مردم بر مثل این کارها توانمندند تا او را انتخاب کنند؟! یا [آیا] منتخب مردم این صفات را داراست تا او را مقدم بدانند؟!.

سوگند به خانهٔ خدا، مردم حق را زیر پا گذاشتند و کتاب خدا را چنان پشت سر انداختند که گویا آموزه‌ای از آن را نمی‌دانند.

در کتاب خدا، هدایت و شفاست. آنها آن را دور افکندند و هواهای نفس

۱. علم را به شکل مخصوصی به او الهام می‌کند (ق).

خویش را پیرویدند. به همین خاطر، خدا آنان را نکوهید و بر آنها خشم گرفت و به رو آنان را درانداخت.

خدای متعال می‌فرماید:

• چه کسی گمراه‌تر است از فردی که - بی‌هدایت الهی - هوای نفس خود را پیروید. همانا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

• نابودی نصیبشان باد و اعمالشان تباه گردد [و ناپیدا شود].

• در نزد خدا و مؤمنان، بس مبغوض‌اند و بدین گونه خدا بر قلب هر متکبر زورگو مهر می‌نهد.

و صلوات و سلام فراوان خدا بر محمد و آل آن حضرت.

[چند نکتهٔ رجالی ارزنده و راهگشا و خاطرنشان‌سازی

برخی از کج‌فهمی‌ها و اشتباهات]

این بندهٔ ناتوان، میرزا محمد تقی (عفی الله عنه) می‌گوید: این حدیث را صدوق رحمته الله در شماری از کتاب‌هایش از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از قاسم بن محمد بن علی هارونی، از عمران بن موسی، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مُسلم، از برادرش، عبدالعزیز بن مسلم (با اندکی اختلاف در الفاظ) روایت می‌کند و معنای یکی است.^(۱)

سپس وی رحمته الله در آخر حدیث می‌نویسد:

این حدیث را برایم حدیث کرد محمد بن محمد بن عصام کَلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقّاق و علی بن عبدالله و رَاق

۱. بتگردید به عیون اخبار الرضا رحمته الله ۱: ۲۱۶، حدیث ۱؛ کمال الدین ۲: ۲۷۶ حدیث ۳۲.

و حسن بن احمد بن مؤدّب و حسین بن ابراهیم بن هشام مؤدّب؛ گفتند: برای ما حدیث کرد محمد بن یعقوب کلینی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمد، قاسم بن علا، گفت: برای ما حدیث کرد قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام.^(۱) بدان که عبارت «وقال الصفواني في حديثه» (و صفوانی در حدیثش می گوید) و عبارت «ثم اجتمعا في الرواية» (سپس هر دو در روایت متفق اند) در اثنای روایت کافی، قول بعضی از راویان در طبقه متأخر است.

توضیح این مطلب این است که در زمان قدما، هرگاه شیخ (استاد) کتابی می نوشت، شاگردان و دیگران از روی آن نسخه می نوشتند، سپس آن را (یا به قرائت بر استاد، یا با سماع از وی، یا به اجازه، یا به مناوله یا دیگر طُرُق) از استاد روایت می کردند:

● گاه نسخه شان را با «أَخْبَرْنَا» (به ما خبر داد) یا «حَدَّثَنَا فلان» (فلانی برای ما حدیث کرد) می آغازیدند و نام صاحب کتاب را می آوردند.

چنان که این کار، در آغاز بسیاری از کتاب های کافی رخ داده است.

● گاه این کار را یکی از کسانی که از صاحب کتاب (با واسطه) روایت می کرد، انجام می داد.

چنان که این کار در صدر دسته ای از کتاب ها (به ویژه کتاب های اخبار) واقع شده است.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۲۲، حدیث ۲.

یکی از آنها «بصائر الدرجات» اثر صفّار است. در آغاز بسیاری از جزءهای آن می‌خوانیم:

برای ما حدیث کرد ابوالقاسم، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن یحیی عطار، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن حسن صفّار (تا آخر سند).^(۱)

وجه آن، همان است که بیان کردیم.

و بسا میان نسخه‌های راویان در طبقه اول یا طبقه متأخر از آن، به خاطر سهو و اشتباه (زیادت و نقصان و تقدیم و تأخیر) اختلاف وجود داشت. هرگاه فرد متأخر از آنها، بعضی از نسخه‌ها را بر بعض دیگر عرضه می‌کرد، محلّ اختلاف و نام صاحب نسخه را (که آن را روایت می‌کند) می‌یافت [در اینجا این فرد متأخر] سخنی را که آن صاحب نسخه - به تنهایی آورده است - ذکر می‌کرد، سپس حدیث را از جایی که مورد اتفاق است، ادامه می‌داد. ما نحن فیه، از این قبیل می‌باشد.

راویان کافی، گروهی از بزرگان اصحاب مایند، از آنهاست:

- شیخ ابوالقاسم، جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب «کامل الزیارات»).
- شیخ ابو عبدالله، محمد بن ابراهیم نعمانی (صاحب تفسیر نعمانی و کتاب «الغیبة»).

• شیخ ابو محمد، هارون بن موسی ثلثکبری.

• ابوالفضل، محمد بن عبدالله بن مطلق شیبانی.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۱۱۴ (حدیث ۱) و ۱۶۲ (حدیث ۱) و ۲۱۲ (حدیث ۱) و ۲۶۲ (حدیث ۱) و ...

• محمد بن محمد بن عصام کلینی.

• ابو غالب، احمد بن محمد زراری.

چنان که وی در رساله‌اش به نوه‌اش (هنگام شمار مرویات خود) به این مطلب تصریح می‌کند و در آن می‌گوید:

و همه کتاب کافی، اثر ابو جعفر، محمد بن یعقوب کلینی.

روایتیم از کلینی گاه به صورت قرائت است و گاه به صورت اجازه.

کتاب صلاة و صوم را در نسخه‌ای - از او - نوشتم.

کتاب حج را در نسخه‌ای نوشتم.

کتاب طهارت و حیض را در یک جزء نوشتم.

و همه مجلدند.

قصد دارم - اگر خدا بخواهد - بقیه را در یک جزء بنویسم.^(۱)

نیز شیخ طوسی در «الفهرست» و دیگران در دیگر کتاب‌ها بدان تصریح کرده‌اند.

• صفوانی، وی، محمد بن احمد بن عبدالله بن قُضاة بن صفوان بن مهران جمال می‌باشد.

• و جماعتی غیر از اینها، که در کتاب‌های الفهرست و رجال ذکر شده‌اند.

اینکه در این روایت می‌خوانیم: «وقال الصفواني في حديثه: قاتلهم الله أئني يؤفكون» (صفوانی در حدیثش می‌گوید که امام عليه السلام فرمود: خدا اینان را بکشد تا کجا دروغ می‌گویند!) مقصود، همین صفوانی است.

۱. رسالة أبي غالب الزراري: ۱۷۶ - ۱۷۷؛ مستدرک الوسائل، الخاتمة ۳: ۴۷۱.

مانند این، در کافی، در باب «اثبات الإمامة في الأعقاب» هست که بعد از نقل حدیثی در این راستا، می‌گوید: «وفي نسخة الصفواني».

و مثل آن در «باب النصّ على الحسين بن علي (عليه السلام)» می‌باشد.

و اما این قول که: «ثمّ اجتمعوا في الحديث» (سپس هر دو راوی در این حدیث با هم متفق‌اند) مقصود «صفوانی» و یکی دیگر از راویان کافی می‌باشد و ممکن است وی «نعمانی» باشد به این قرینه که بعضی از عالمان (در کافی در «کتاب العقیقة») آورده‌اند:

به ما خبر داد ابو عبدالله، محمد بن ابراهیم نعمانی (رضی الله عنه) به این کتاب - در جمله کتب کافی - از ابو جعفر، محمد بن یعقوب کلینی (رضی الله عنه).^(۱)

سپس این بعض حکم می‌کند به اینکه: هر جا آمده است: «أخبرنا محمد بن یعقوب» (به ما خبر داد محمد بن یعقوب) گوینده سخن، نعمانی است.

لیکن این استدلال - چنان که پیدا است - ضعیف است.

افزون بر این، بسیاری از نسخه‌های کافی از آنچه وی ذکر می‌کند، تهی است. صرف این مورد، موجب قطع به آنچه آوردیم، نمی‌شود.

باری، نظیر این عبارت، در جای دیگری از کافی، روی داده است. در کتاب الحجّه (باب مولد علی بن الحسین (عليه السلام)) به سندش از امام باقر (عليه السلام) روایت است که فرمود:

لَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَجَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الْمَرْعَى حَتَّى

۱. بنگرید به، مرآة العقول ۲۱: ۵، ذیل حدیث ۱.

صَرَبْتُ بِجَرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّغْتُ عَلَيْهِ.

فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلَيَّ مَرَعَاهَا.

وَإِنَّ أَبِي (ع) كَانَ يَحِجُّ عَلَيْهَا وَيَعْتَمِرُ، وَلَمْ يَقْرَعَهَا قَرَعَةً قَطُّ؛^(۱)

چون علی بن حسین (ع) درگذشت، ناقه آن حضرت از چراگاه آمد

تا اینکه گردنش را بر قبر آن حضرت چسباند و بر آن می مالید.

امر کردم آن را به چراگاه بازگردانند.

پدرم (ع) بر آن سوار می شد و به حج و عمره می رفت و هرگز [در

این سفرها] یک تازیانه به او نزد.

سپس بی درنگ و فاصله، آمده است:

ابن بابویه، حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق...^(۲)

و حدیثی را از امام صادق (ع) نزدیک به محتوای حدیث مذکور (با زیادتى)

می آورد.

مقصود از «ابن بابویه» در اینجا (بر اساس آنچه نظر صحیح اقتضا دارد) شیخ

صدوق، محمد بن علی بن بابویه است که با یک واسطه از کلینی روایت می کند.

چنان که صدوق (ع) در مشیخه «من لا یحضره الفقیه» (و دیگر کتاب هایش)

بدان تصریح می کند، یکی از آنها را در ذیل حدیثی که اندکی پیش گذشت،

دانستی.

مقصود این است که این حدیث که بعد از حدیث فوق می آید، تنها در نسخه

صدوق (ع) وجود دارد (نه دیگر نسخه ها).

۱. الکافی ۱: ۴۶۷، حدیث ۳.

۲. همان، ص ۴۶۸.

از این رو، سخن مذکور [یعنی لفظ «ابن بابویه»] کلام متأخران از صدوق و عرضه بعضی از نسخه‌ها بر بعض دیگر است. در این مقام، برای جمعی از بزرگان اغلاطی روی داده است:

[یک]

بعضی ذکر کرده‌اند که مراد از این واژه (ابن بابویه) علی بن بابویه، پدر صدوق می‌باشد؛ یعنی این خبر در نسخه وی واقع شد، نه دیگر نسخه‌ها. این فهم، ناصواب است؛ زیرا علی بن بابویه، گرچه باکَلینی معاصر است، اما از راویان کافی نیست، بلکه هرگز از کَلینی روایتی را از او نمی‌یابیم. چنان که کتاب‌های فرزندش (شیخ صدوق) بدان گواهی می‌دهد؛ زیرا روایات وی از پدرش - در این کتاب‌ها - بی‌شمارند و در هیچ یک از آنها روایت از کَلینی یافت نمی‌شود. و چنین است دیگر کتاب‌های اصحاب حدیث، در آنها عین و اثری از این امر، نمی‌یابیم.

اگر امر چنان می‌بود که بیان کرده‌اند، صدوق علیه السلام در مشیخه کتاب فقیه - هنگام ذکر طریقتش به کَلینی - آن را می‌آورد.

افزون بر اینکه هرگز نامی از کَلینی نمی‌برد، در مشیخه می‌گوید:

و روایاتی را که در سند آنها «از محمد بن یعقوب کَلینی علیه السلام» آمده است، «از محمد بن محمد بن عصام کَلینی و علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد سنائی» از محمد بن یعقوب کَلینی، روایت کردم.^(۱)

۱. من لا یحضره الفقیه ۴: ۵۳۴.

سپس می‌نگارد:

و چنین است همه کتاب کافی، آن را از ایشان، از کلینی، از رجالِ
وی روایت کردم.^(۱)

صدوق علیه السلام گرچه به استقصای همه طُرُق خویش به اصحاب، ملتزم نمی‌باشد،
لیکن بعید است که طریق نزدیک را وانهاده باشد و (با وجود طریق وی به کلینی)
طریق‌های دور را بیاورد.

[دو]

در حاشیه نسخه‌ام از کافی، به نقل از بعضی از مُحدثان بزرگ آمده است که
مقصود از این لفظ (ابن بابویه) شیخ صدوق علیه السلام است (چنان که ما همین احتمال
را درست دانستیم).

لیکن آن را این گونه توجیه می‌کند:

مقصود این است که محمد بن بابویه از شاگردان کلینی و از راویان
کافی است؛ چنان که در اجازات اصحاب مذکور است.^(۲)

این تعلیل از زشت‌ترین غفلت‌هاست؛ زیرا گرچه صدوق علیه السلام معاصر کلینی
است، چراکه فراوان از پدرش روایت می‌کند (و پدرش و کلینی در یک سال،
یعنی سال ۳۲۹ هجری از دنیا رفتند) جز اینکه همان گونه که خودش بدان
تصریح دارد از کلینی علیه السلام با واسطه روایت می‌کند و ملاقات وی با کلینی معهود
نمی‌باشد، چه رسد به روایتش از او.

۱. همان.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

[سه]

محدث کاشانی در «الوافی» این واژه «ابن بابویه» را جزء پایانی حدیث پیشین می‌پندارد و می‌نویسد:

لفظ «ابن بابویه» را بدین گونه در نسخه‌هایی که دیدیم در پایان حدیث هست و معنای آن روشن نیست.
می‌توان گفت این واژه به حدیث بعد تعلق دارد و مقصود از آن شیخ صدوق رحمته الله می‌باشد.

یعنی حدیث آتی تنها در نسخه ابن بابویه یافت می‌شود.
نظیر آن در این کتاب، عبارتی است که در آغاز بعضی از اخبار با لفظ «وفي نسخة الصفواني» آمده است.
بر این اساس، واژه «ابن بابویه» کلام کسی است که از کلینی و صدوق، متأخر بوده و در اصل حدیث افزوده است.
این احتمال - به راستی - بعید است.
گاه این واژه - در بعضی از نسخه‌ها - بدین گونه به حدیث آتی تعلق دارد:

«ابن بابویه عن الحسين بن محمد بن عامر»؛ ابن بابویه، از حسین بن محمد بن عامر (یعنی میان «ابن بابویه» و «حسین بن محمد» لفظ «عن: از» آمده است).

اگر این احتمال درست باشد، مقصود از این واژه، علی بن حسین (پدر صدوق) است که با صاحب «الکافی» معاصر بود.

بر اساس این فرض که «ابن بابویه متعلق به حدیث سابق باشد، احتمال دارد که واژه «ابن» تحریف شده و در اصل [«این»] (به معنای مکان) بوده و «ابویه» به معنای (پدر و مادر) است؛ یعنی کجا برای کسی مانند پدر و مادر صدوق هست؟!)

مراد از آن این است که مثل پدر و مادر صدوق - در شرافت - یافت نمی‌شود و به همین خاطر صدوق این‌گونه شد.^(۱)

می‌گوییم: از آنچه گذشت، دانستی که توجیه اول، مقصود است. وجهی برای استبعاد این توجیه از سوی فاضل مذکور سراغ ندارم؛ به ویژه پس از آنکه خاطرنشان می‌سازد برای این مورد نظایری در کافی هست.

اما این سخن وی که می‌گوید: «گاه در بعضی از نسخه‌ها... اگر این احتمال درست باشد، مراد علی بن بابویه است» معطوف بر دیگر غفلت‌هایی است که برای دیگران رخ داده است.

در اخبار و کتاب‌های شرح حال و در فهرست‌ها (و دیگر کتاب‌های معروف) ذکری از روایت کلینی از علی بن بابویه نیست.

افزون بر این، اگر دیدار یا گفت و گو یا مکاتبه‌ای میان کلینی و علی بن بابویه رخ می‌داد، روایت علی بن بابویه از کلینی اولی بود، نه عکس آن (چنان که این مطلب پوشیده نیست).

با قرائنی که گریزی از آنها نیست، دانستی که چنین ملاقاتی صورت نگرفت و مجرد معاصر بودن (چنان که پیداست) موجب این کار نمی‌شود.

و اما توجیه پایانی وی، پس از آنکه ما را خندانند، به گریه درآورد. بُعد و قبح آن شدیدتر از آن است که احدی در این باره سخن گوید و متعرض بیان فساد آن شود.

اگر من معاصر وی علیه السلام بودم بر همان توجیه سابق (با اینکه استوار نیست) با وی مصالحه می کردم به شرط آنکه متعرض این توجیه رکیک نمی شد؛ توجیهی که عیش را بر شنوندگان کدر و تیره می سازد و مرگ را برای زندگان دوست داشتنی می کند.

اگر وی علیه السلام به همین سخنش بسنده می کرد که «معنای آن روشن نیست» اولی و شایسته تر بود (و یاری از جانب خداست).

[چهار]

یکی از کج سلیقه ها، این واژه را جزو حدیث سابق دانسته و آن را «ابن بانویه» خوانده است؛ یعنی «ابن شهربانویه» در فضل بدین مرتبه رسید.^(۱) می گویم: این توجیه، روی توجیه محدث کاشانی علیه السلام را سفید ساخت؛ زیرا سخن زشتی را آورد که دفترها در شرح آن جا ندارد و عمرها در خدشه بر آن بر باد می رود.

این فاضل مسکین ندانست که تقدیر در کلام عرب قاعده کلی دارد و این گونه نیست که انسان به دلخواه هرچه را به نظرش آید، در تقدیر بگیرد (چنان که این مسکین آن را انجام داد).

۱. کلباسی (م ۱۳۱۵ هـ) نیز در «رسائل الرجالیه ۴: ۵۱» این سخن را به بعضی نسبت می دهد، بی آنکه نام وی را بیاورد.

چنین لفظ مقدری اگر از غیر عرب صادر می‌شد، مردگان بر عقلش می‌خندیدند و زمین و آسمان بر جهلش می‌گریستند.

این گونه سخن گفتن چه نسبتی دارد به مثل باقر العلم (شکافنده علم، امام باقر علیه السلام) که ریشه‌های فصاحت در خانه‌های آنان روید و شاخ و برگ بلاغت و براعت در سرای آنان سبز و خرم شد. افزون بر اینکه آنان امامانی‌اند که از سوی خدا تأیید می‌شوند و از زبان خدا سخن می‌گویند.

افزون بر این، وی نمی‌داند که مانند این کلام (بر فرض صحت تقدیر مذکور) درباره کسی بر زبان می‌آید که مادرش از زنان پست باشد و از نظر اصل و نسب و نژاد و تبار، نکوهیده‌تر از او را نتوان یافت و در نتیجه اگر از فرزند چنین مادری عملی مقبول و باشرافت بروز یابد، جای شگفتی دارد.

چنان که این امر بر کسی که اندک مایه‌ای در شیوه‌های سخن دارد، آشکار است.

به خدا پناه می‌بریم از کج‌فهمی و اوهام‌گمراه و سخن‌نسنجیده و از پرت و بلاگویی بدون اندیشه و تعقل (و هیچ حرکت و نیرویی جز به وسیله خدای بلندمرتبه و بزرگ نیست).

بلکه اگر اهل تأمل، درنگ کنند و اهل تدبیر، نیک بیندیشند، این تأویل، تحقیر در حق امام علیه السلام است؛ زیرا این اظهار شگفتی، در حق کسی بجاست که از وی این فضیلت انسانی انتظار نمی‌رفت و از این رو، وقوع آن از وی - در مقام تعجب - سزامند خاطر نشان سازی است.

چنان که کافران از حال پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب می‌کردند و میان خود می‌گفتند: آیا به یتیم ابوطالب نمی‌نگرید که چگونه مردم را برده خویش ساخت؟!

این سخن را بدان خاطر بر زبان می‌آوردند که پیامبر ﷺ در نظر آنها حقیر می‌نمود و در حق وی این مقام را انتظار نداشتند.

﴿وَتَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾؛ ^(۱) آن را سهل و ساده می‌پندارید، در حالی که آن نزد خدا بس گران و بزرگ است.

چقدر این کلام یاهو است! هر اندازه انسان در آن درنگ می‌کند، قبح و زشتی آن فزونی می‌یابد.

افزون بر این، مضمون این خبر، از آن فضایل بزرگ و عالی نیست تا امام باقر علیه السلام به هر که آن را می‌شنود، خاطرنشان سازد که امام سجاد علیه السلام بدین مرتبه دست نیافتنی رسید تا در نظر شنونده بزرگ جلوه کند.

از این رو، خاطرنشان کردن آن، تهی از نکته می‌باشد.

خلاصه: اگر بخواهیم زشتی‌های این کلام را بشماریم، از حال و هوای بحث خارج می‌شویم. سخن را به خاطر فواید فراوانی که داشت، کش دادیم. مهم‌ترین آنها هشدار به کسانی بود که عهده‌دار نظر در اخبار و سخن در این باره می‌شوند تا از ارتکاب توجیه و تأویل به رأی (بدون درنگ و دقت) برحذر باشند و سخنان اصحاب و وحی را با آرای گمراهان تأویل نکنند و به آنان چیزهایی را که آنها در نظر نداشتند، نسبت ندهند و تحت این سخن خدای متعال در نیایند که فرمود: ﴿اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾؛ ^(۲) آیا خدا به شما اجازه داد یا بر خدا دروغ می‌بندید؟!

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۱۵.

۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۵۹.

[اراده، صفت فعل خدای متعال و لغزش یکی از بزرگان در آن]

گروهی از محدثان را یافتیم که به این دردِ بی‌درمان گرفتار شده‌اند. در اخبار معصومان علیهم‌السلام فرو می‌روند و آنها را با اعتقاداتی که در ذهن‌هاشان دارند، تأویل می‌کنند و سخن معصوم را تابع رأی خود می‌سازند.

اینان نمی‌اندیشند که شرط تأویل آیه یا روایت (و خارج ساختن آن دو از ظاهرشان) این است که ظاهر آیه و خبر، بر خلاف اصول ضروری ثابت دینی یا اجماع کاشف از دخول قول معصوم در آن یا نصّ قطعی (که تأویل بر ندارد) یا دلیل عقلی‌ای باشد که همه عقل‌های سالم، راست و درست بودن آن را دریابند (چنان که در عناوین کتاب گذشت) نه اینکه آیه و خبر دایرمدار اعتقاد افراد قرار گیرد و در نتیجه هر که در آن سخن راند و آیه و خبر را بر خلاف آموزه‌های خویش یافت، آن را به آنچه با اعتقادش سازگار است، به تأویل برد (چنان که اینان این کار را انجام می‌دهند).

از کسانی که در این زمینه افراط کرده‌اند، یکی از محدثان فاضل اصحاب ماست.^(۱) وی اخبار را با قواعد بی‌پایه‌ای که برای خود سامان می‌دهد، تأویل می‌کند و با وجود این، در چندین جا از واریسی‌اش بر دیگران خُرده می‌گیرد که کتاب و سنت را تابع آرای خویش قرار دادند و در خدشه بر آنها و تحقیر آنان، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد.

در حقّ وی این سخن شاعر بجاست که:

۱. مقصود فیض کاشانی رحمته‌الله (م ۱۰۹۱ هـ) می‌باشد.

مَا بَالُ عَيْنِكَ لَا تَرَى أَقْدَانَهَا وَتَرَى الْخَفِيَّ مِنَ الْقَدَى بِحُفُونِي^(۱)

- چشمانت را چه شده که خارهای آن را نمی‌بینی در حالی که خار ناپیدایی را در پلک‌های

من می‌بینی؟!

از آن موارد، سخن وی دربارهٔ حادث بودنِ مشیت و اراده است.

وی اخبار حادث بودن اراده را به معنای «احداث» تأویل می‌کند و ثابت

می‌کند که خدا ارادهٔ قدیمی دارد که عین ذات اوست.^(۲)

حرف وی این است که ذات خدای متعال به گونه‌ای است که انتخاب اصلح

می‌کند.^(۳) از این رو:

أَوَّلًا: اثبات می‌کند که خدای متعال کیفی دارد و آن بودن ذات به گونهٔ آن

چنانی است.

۱. شعری است از «ابو عدنان سلمی» (الوافی بالوفیات ۱۸: ۱۵۶-۱۵۷).

۲-۳. متن سخن فیض کاشانی رحمته الله در «الوافی ۱: ۴۵۸» چنین است: فالصَّوَابُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ لِلْمَشِيَّةِ مَعْنَيْنِ: أَحَدُهُمَا مُتَعَلِّقٌ بِالشَّائِي وَهُي صِفَةُ كَمَالِيَّةٍ قَدِيمَةٍ، هِيَ نَفْسُ ذَاتِهِ - سَبْحَانَهُ - وَهُي كَوْنُ ذَاتِهِ سَبْحَانَهُ بِحَيْثُ يَخْتَارُ مَا هُوَ الْخَيْرُ وَالصَّلَاحُ؛ وَالْآخَرُ يَتَعَلَّقُ بِالْمَشِيءِ، وَهُوَ حَادِثٌ بِحُدُوثِ الْمَخْلُوقَاتِ، لَا تَتَخَلَّفُ الْمَخْلُوقَاتُ عَنْهُ، وَهُوَ يُجَادِدُهُ - سَبْحَانَهُ - إِيَّاهَا بِحَسَبِ اخْتِيَارِهِ، وَلَيْسَتْ صِفَةً زَائِدَةً عَلَى ذَاتِهِ (عز) وَعَلَى الْمَخْلُوقَاتِ، بَلْ هِيَ نَسَبَةٌ بَيْنَهُمَا، تَحْدُثُ بِحُدُوثِ الْمَخْلُوقَاتِ، لِفِرْعَيْنِهَا الْمُتَتَسِّبِينَ مَعًا؛ صَوَابُ هَذَا أَنَّ مَشِيَّتَهُ دُونَهَا دُونَهَا: يَكُنِي مِنْهَا دُونَهَا «مَشِيَّتُ كُنْزِهِ» تَعَلُّقُ دُونَهَا مِنْهَا مِنْ صِفَاتِ كَمَالِيَّةٍ قَدِيمَةٍ خَدَايَ مُتَعَالٍ هِيَ نَفْسُ ذَاتِ خَدَايَ سَبْحَانَهُ هِيَ ذَاتُ خَدَايَ بِهِيَ كَوْنُهُ هِيَ خَيْرٌ وَصَلَاحٌ رَأَى مِنْهُ كُنْزُهُ.

معنای دوم مشیت، به «مشیت شده» تعلق دارد و این معنا با حدوث مخلوقات شکل می‌گیرد، مخلوقات از آن تخلف نمی‌ورزند، و این حدوث، ایجاد مخلوقات به انتخاب خداست. این نوع از مشیت [نیز] صفت زاید بر ذات خدا و بر مخلوقات نیست، بلکه نسبتی میان خدا و مخلوق است که با حدوث مخلوقات، پدید می‌آید؛ چرا که از هر دو متسبب (با هم) متفرع می‌گردد.

ثانیاً: خدا را فاعل مُوجِب مضطر (فاعل مجبور) قرار می‌دهد؛ زیرا اگر انتخاب اصلح، ذاتی خدای متعال باشد، وی بر فعل غیر اصلح قدرت ندارد، چراکه ذاتی تغییر نمی‌پذیرد.

و حال آنکه خدای متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾؛ ^(۱) اگر بخواهیم آنچه را سویت وحی کردیم، می‌بریم. از این فاضل اخباری می‌پرسیم: به ما بگو آیا بُردن خدای متعال آنچه را به پیامبرش وحی کرد، اصلح است؟ اگر چنین است، چرا خدای متعال آن را برنگزید و ضد آن را اختیار کرد؟!

یا این کار غیر اصلح است؟ و در آن صورت، چگونه خدای متعال چیزی را که - بنا بر قول تو - بر آن قدرت ندارد ادعا می‌کند؟ خدا خبر می‌دهد که اگر بخواهد این کار را می‌کند با اینکه آن اصلح نمی‌باشد. بر اساس اعتقاد تو، برای ذات خدا این اختیار نیست وگرنه، ذات از حیثی که دارد تغییر می‌کند.

﴿فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾؛ ^(۲) حکم از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است و ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ ^(۳) خدا بر هر کاری تواناست.

آنچه وی را به این اختیار فاسد (و تأویل اخبار به آنچه شنیدی) برانگیخت، گزاره‌هایی است که به تقلید، از کسان پیش از خود گرفت و در ذهنش جای داد، به گونه‌ای که ثبوت اراده قدیم برای خدای متعال، نزد وی از امور قطعی شد.

۱. سورة اسراء (۱۷) آیه ۸۶.

۲. سورة غافر (۴۰) آیه ۱۲.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۸۴.

و چون در چشمه‌سار اخبار معصومان علیهم‌السلام درآمد، دریافت که این اخبار، خلاف اعتقاد او را بیان می‌دارند. از این رو، به تأویل آنها بر پایه‌ی هوای نفس خود دست یازید و به نصّ سخن امام معصوم علیه‌السلام اعتنا نکرد که فرمود:

إِنَّ الْإِرَادَةَ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ، وَمَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ.
وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ.

لَأنَّه تَعَالَى لَا يَرَوِي وَلَا يَهْمُ وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَهَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ وَهِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ.

فَإِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ، يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ، وَلَا هِمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ، وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ، كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ؛^(۱)
اراده از سوی خلق، ضمیر انسان است و فعلی که بعد از آن برای خلق پدید می‌آید.

و اما اراده‌ی خدا، ایجاد اوست (نه چیز دیگر).

زیرا خدای متعال، نیاز به اندیشیدن و آهنگ کاری را کردن و تفکر ندارد. این گونه صفات، صفات خلق‌اند و از خدا نفی می‌شوند.
اراده‌ی خدا فعل اوست (نه چیز دیگر) به چیزی می‌گوید: «باش [آن چیز] تحقق می‌یابد». این کار بدون لفظ و نطق با زبان و بی قصد و تفکر، صورت می‌گیرد. اراده‌ی خدا چگونگی ندارد؛ چنان که برای ذاتش چگونگی نیست.

امام علیه‌السلام در دو جای این روایت، اراده‌ی خدای متعال را در «فعل» و «احداث»

(ایجاد) خدا منحصر می‌سازد و نفی می‌کند که برای خدای متعال اراده‌ای جز این باشد.

در حالی که فاضل مذکور، این خبر را نقل می‌کند و به آنچه در آن هست بی‌اعتنا می‌ماند تا آنجا که می‌گوید: برای خدای متعال، اراده‌ای غیر از این است و آن اراده، عین ذات اوست.

با وجود این، از طعنه بر اصحاب اصولی ما دست برنمی‌دارد به اینکه آنان آرای اهل سنت و اصول آنها را پیرویدند! و نمی‌داند که بر فرض سخن وی (در آنچه درباره اصولیان می‌گوید) درست باشد، اصولیان حالشان از وی بهتر است؛ زیرا آنها اهل سنت را در آنچه به فروع تعلق دارد پیرویدند و این فاضل اهل سنت را در اصول اعتقادی (که ناخودآگاه به گمراهی در اصل دین می‌انجامد) پیروید.

اصل و ریشه قائل شدن به اراده قدیم - برای خدای متعال - از بدعت‌های متکلمان اهل سنت است.

بعضی از متکلمان شیعه به خاطر فرو رفتن در این علم واژگون (با این حساب که اصول اعتقادی جز با یادگیری این علم، راست و درست نمی‌شود) بدان قائل شدند و دریافتند که فرو رفتن در این علم، اگر متعلم را از حیطة مدلول‌های کتاب و سنت خارج نسازد، در آن داخل نمی‌کند.

حکمتی که فراگیری و خوض در آن بر دانشجو واجب است، حکمتی است که اُمنای وحی با بیانات شافی و تنبیهات کافی و وافی‌شان، مقرر کردند و با این حکمت، گوسفندان‌شان را از چرا در چراگاه‌های دشمنان گمراه‌شان و ورود در

چشمه‌های معاندانِ گمراه‌ساز، بی‌نیاز ساختند (خدا ما و برادران با ایمان ما را از پیروی ایشان مصون بدارد و از ورود در مهلکه‌های آرای آنها حفظ کند).
 قبیح‌تر از آنچه این فاضل به آن گروید و سخنان رسوایی که بیان داشت،
 تأویل سخنِ امام صادق (علیه السلام) از سوی استادِ استاد وی (بر اساس آنچه وی از او نقل می‌کند) است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيتَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيتَةِ؛^(۱)

خدا مشیت را [لا من شیء] آفرید، سپس اشیا را به وسیله مشیت
 پدید آورد.

این استاد،^(۲) در معنای روایت فوق می‌گوید:

مراد از «مشیت» در اینجا، مشیت افعالِ اختیاری بندگان است؛ زیرا
 خدای سبحان، از مشیت مخلوق زاید بر ذاتش عَلَيْهِ السَّلَام [مشیتی که جدا
 از ذات خدا ایجاد و آفریده شده باشد] منزّه می‌باشد.
 و مقصود از «اشیا»، افعالی است که وجود آنها بر این مشیت مترتب
 است.^(۳)

تو را به خدا، نیک بنگر که چگونه تقلید، مثل این سید جلیل را (که از طنین
 صدای افادات وی نزدیک است کوه‌های استوار فرو پاشد و از شششقه عباراتش

۱. الکافی ۱: ۱۱۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴: ۱۴۵، حدیث ۲۰.

۲. مقصود، محقق داماد (م ۱۰۴۱ هـ) می‌باشد که از وی با عنوان «سید داماد»، «سید محققین» نیز یاد می‌شود.

۳. الوافی ۱: ۴۵۸؛ التعلیقة علی اصول الکافی (میرداماد): ۲۴۸؛ بحار الأنوار ۴: ۱۴۶.

قلب‌های رجال بشکافد) از پاکی فطرت سالم و سادگی فطانتِ درست، بیرون آورد تا اینکه کلام صریح را تأویلی کرد که گوش‌ها را کر می‌سازد و طبع‌ها از آن نفرت می‌یابد.

وی بدان خاطر بدین تأویل پرداخت که در رگ‌های قلبش اندوهِ شبهه‌ای قدیم جای گرفت و در لایه‌های ذهنش غمِ شاخی نازا بیاویخت. بی‌آنکه در قبایحی که بر گفته‌های آنان مترتب است، ژرف بیندیشد و در فضیحتی که آنان آراستند و او ناخوانده بر آنها درآمد، تصرف کند.

وی حدیث سلیمان مَروزی را در حادث بودن مشیت و اراده، می‌خواند و روایت می‌کند و در آنچه این حدیث در بر دارد، نمی‌اندیشد و به آنچه آن را اقتضا دارد، تعلیق نمی‌زند.

تا اینکه شاگردِ شاگردِ این شخص - که ذکرش گذشت - می‌آید و این تأویل وی را راست نمی‌انگارد و مشیت را به مشیت خدا حمل می‌کند و می‌گوید: «خدا دارای دو مشیت است: مشیت قدیم و مشیت حادث» (چنان که اندکی پیش از وی شنیدی) و این وَهْم ضعیف را در کتاب‌هایش ثبت می‌کند و قومی پس از دیگری آن را ارث می‌برند و هر نسلی از ایشان (از گذشته تا عصر ما) آن را دریافت می‌دارند.

افزون بر این، یکی از اینان که با ما معاصر است، در بازسازی این وَهْم تقلبی و ضعیف، بیاناتی می‌آورد که از تکرار آنها صخره‌های سخت ذوب می‌شود و آیاتی که از یادکرد آنها سینه‌های قوی می‌لرزد.

با وجود این، از آنچه بر آن چسبیده‌اند، دست نمی‌کشند، بلکه بیشتر می‌رمند

و احسانِ کسانی را که برای آنها این آیات روشن را آورد، با ناسپاسی پاسخ می‌دهند و این سخن خدای متعال بر ایشان راست می‌آید که: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ ^(۱) هر که را خدا برایش نوری قرار نداد، هیچ نوری برای او نیست.

امر رسوا همان است که بر آن آگاه شدی (یعنی اعتراض یکی از افاضل علیه السلام بر وی در تأویل مذکور) اینکه از این نگرش لازم می‌آید افعال عباد مخلوق خدای متعال باشد و این عقیده، باطل است و با مذهب عدل، ساز نمی‌افتد. و من نمی‌دانم چه بگویم ﴿ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾؛ ^(۲) خواسته و خواسته شده هر دو ضعیف‌اند، قدرِ خدا را آن گونه که بایسته است نشناختند.

اگر برای قلبم اقبالی می‌بود، عنان قلم را در این عرصه می‌رهانیدم و طریقی را که از آن این اوهام فاسد بر اینان راه یافت، روشن می‌ساختم، لیکن اکنون گرفتارم و فرصت این کار را ندارم. از این رو، به جواب معترض بسنده می‌کنم. می‌گوییم: ای فاضل، یک چیز را حفظ کردی و چیزهایی از دست رفت. به گوشت رسیده است که اشاعره قائل‌اند افعال عباد مخلوق خدای متعال است، بی‌آنکه خودشان در این افعال دخالتی داشته باشند (جز اینکه محلّ افعال‌اند) و بی‌آنکه تأثیر در وجود و ایجاد افعال، به قدرت و ارادهٔ آنها باشد.

معتزله و امامیه، این مطلب را - بر ایشان - انکار می‌کنند و آنان را به لزوم

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۷۳ - ۷۴.

قبایحی ملزم می‌سازند که راه‌گزینی از آن ندارند و قائل‌اند که بندگان خود خالق افعال خویش‌اند، لیکن تو در فهم مراد امامیه خطا کردی و پنداشتی که آنان در مراد، با معتزله شریک‌اند.

آن گونه که تو گمان بردی، نیست.

معتزله به «تفویض» و اشاعره به «جبر» قائل‌اند.

مقصود معتزله از تفویض این است که خدای متعال در بندگان آلات قدرت و اختیار را برای فعل و ترک، آفرید. برای خدا در افعال عباد، نقشی جز این نیست. بندگان به طور مستقل، خود خالق افعال خویش‌اند، بی‌آنکه در فعل آنها برای خدا تأثیری باشد.

این باور، از نظر بطلان و فساد، مانند «جبر» است.

حاشا که امامیه به خدا شرک ورزند و در ملک خدا، خالقان مستقلی را اثبات کنند که در حرکات و سکنات خویش به صانع خود - هرچند یک آن و لحظه - محتاج نباشند.

مراد امامیه از تفویض این است که خدا بندگان را آفرید و در راستای تحقق اختیار، آنان را در انجام هر یک از فعل و ترک (و طاعت و معصیت) قادر ساخت، سپس آنها را به طاعت امر کرد و از معصیت بازداشت.

هرکه طاعت را برگزیند و به آن عمل کند، به حسن اختیار (اختیار خوب) اوست و هرکس معصیت را برگزیند و بدان عمل کند از سوء اختیار (اختیار بد) اوست.

در هر یک از این دو اختیار و عمل، خدای متعال آنها را [به گونه‌ای] به حال

خود رها نمی‌سازد که خود از مُلک خویش برکنار باشد و امر را با تفویض تملیک، به آنها واگذارد وگرنه لازم می‌آید که ممکن از مؤثر بی‌نیاز باشد که امر محالی است، بلکه هر یک از فعل و ترک، به مشیت و اراده خدا و قضا و قدر (و اذن و آجل و کتاب) به دست بندگان جاری می‌شود.

خدای متعال، خود، مُوجد حَسَنه و سِئئه است، لیکن به اقتضا و سؤال استعدادی از سوی عبد به این کار.

خدای متعال، سائلی را ناامید نمی‌کند، بلکه به هر کس آنچه را شایستگی دارد (و به زبان میل و اقتضایش مسئلت می‌کند) می‌دهد و بر هر کدام از بندگان به مقتضای ثواب و عقابی که مسئلت دارند، حکم می‌کند.

از این رو، صحیح است که [بگوییم] بندگان، خود فاعلِ افعال خویش‌اند، لیکن «بالله» (به وسیله خدا) نه «مع الله» (به همراه خدا) که با خدا در فعل شریک باشند و «بدون الله» (نه بدون خدا) که در نتیجه از مؤثرشان بی‌نیاز باشند (چنان که معتزله می‌پندارند) و نه آنکه خدا فاعلِ افعالِ آنان باشد و در نتیجه خود از آنچه انجام می‌دهند مُبرّا باشند (چنان که اشاعره پنداشته‌اند).

کمی از بسیار را برگزیر؛ زیرا این مقام اقتضای بسطِ سخن را در این مسئله (که در آن خِرَد‌ها سرگردان شدند و فهم‌ها حیران ماندند) ندارد و فقط به اندکی از آن اشاره کردیم از باب تنبیه بر وقوع لغزش‌های کسی که به مقتضای تقلید (بی‌آنکه تدبّر کند) سخن گفت و کلام بدین جا کشید.

هر که می‌خواهد حقیقت آنچه را بدان اشاره کردیم (راه راستی که از موباریک‌تر و از شمشیر تیزتر است) بداند، به کتاب «کشف القدر» بنگرد. این

کتاب اثر شیخ اعظم و قلّه فرازمند، مولانا شیخ احمد بن زین الدین آحسانى (خدا مقامش را عالی گرداند) می‌باشد که در ردّ بر رساله سید شریف اشعری - در بیان این مسئله - نگاشت و برای کسانی که با لحن شیخ آحسانى (اعلی الله مقامه) مأنوس باشند - در این موضوع - کتاب کافی و وافى و شافى است.

حاصل مقصود - در اینجا - این است که اعتراض بر تأویل سید از این حدیث (به آنچه ذکر شد) اعتراض ناستواری است، گرچه تأویل سید نیز از راه درست و صواب بیرون افتاد، لیکن نه از این جهت، بلکه از جهتی که ذکر کردیم و اجمالاً (از باب تنبیه غافلان و تعلیم جاهلان) بدان اشاره نمودیم، اگر اندرز و راهنمایی‌ام آنان را سود بخشد (و توفیق از جانب خداست).

ای برادرم، قلاده تقلید را از گردن برگن و در آیات کتاب خدا و سنن انبیا و اولیای او با فهم درست و مناسب بنگر، بعضی از مردم را برای خود نَسَب و بعضی دیگر را بدون سبب دشمن مگیر که به صحیح دانستن هر آنچه آنان می‌گویند (دون اینان) ملتزم باشی. این درد بی‌درمان، بسیاری از مردم را از شراب تحقیق محروم ساخت و آنان را در هر وادی بی سر و ته انداخت:

- بعضی را میل به فلسفه‌بافی خوش افتاد.
 - برخی را هوای نفس به تصوّف کشاند.
 - بعضی را تقلید سوی تکلم رهنمون شد.
 - برخی را جمود، بر تکلف و تحکم زمین‌گیر ساخت.
- هریک از اینان مَعْلَمی^(۱) را برای آن علمی که ابتدا (بدون درنگ یا تحقیق)

۱. مَعْلَم، به معنای راهنما، نشانه، گمان و پندار ... می‌باشد.

بدان گرایش یافتند، انتخاب کردند و با اصطلاحات و مقاصد آن پرورش یافتند و گوششان را از براهین و قواعد آن پر ساختند و از این میان، انس و محبتی به آن طریق (و بغض و نفرت از مسالکی که با آن مغایرت داشت) تولّد یافت.

زیرا انسان دشمن چیزهایی است که نمی‌داند. ^(۱) هرگاه در طریقی که در پیش گرفت به منتهای همّش برسد، در صدر تحقیق می‌نشیند و به افاده بر حاملان و عامیان می‌پردازد. هرگاه فردی - که خلاف طریقه و مذاق وی را دارد - با وی مخالفت ورزد، حمیتش به جوش می‌آید و عصبیت او را به ردّ آن شخص و تقلّبی و دروغین دانستن یافته‌هایش برمی‌انگیزد (هرچند حق بودن کسی که مخالف اوست و بطلان آنچه وی در دست دارد، برایش آشکار شود) و این رفتار به خاطر آموزه‌هایی است که بر اساس آنها پرورش یافت و خود را بدان نسبت داد و در ذهنش نهاده ساخت.

اندک‌اند کسانی که این حجاب را بدرند و به مدالیل کتاب و سنت چنگ آویزند و خود را قبل از پیدایش این آسامی، موجود بدانند و حروف کتاب تکوین و تدوین را با تحقیق و بررسی بخوانند تا سخن خدای متعال را امثال کنند که فرمود:

﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتُنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾؛ ^(۲) آیات خویش در آفاق و انفس آنان بنمایانیم تا برایشان روشن شود که خدا حق است.

۱. تضمین سخنی است که از امام علی علیه السلام روایت است: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۴).

۲. سورة فصلت (۴۱) آیه ۵۳.

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾؛ ^(۱) آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر قلب‌هاشان قفل زده شده است.

و سخن پیامبر ﷺ که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؛ ^(۲) من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم (اهل بیت) تا به این دو تمسّک جوئید، هرگز گمراه نشوید.

و اگر حرفی از کتاب و سنت بر وی مشکل آید، به کسی که حالش را می‌داند (که به ثقلین تمسّک دارد و از کتاب تکوین و تدوین آموخته است) رجوع می‌کند تا این سخن خدا را امتثال کند که فرمود:

﴿ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾؛ ^(۳) اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید. (بنا بر یکی از هفتاد معنایی که آیه در بر دارد).

به خودش اسمی را نسبت نمی‌دهد مگر اسمی را که خدا و اولیای هدایت‌گرش او را به آن اسم نامید. همه سخنان قومی (گروه و طایفه‌ای) را صواب نمی‌داند و همه گفته‌های دیگران را خطا نمی‌شمارد، بلکه همه مردم را به دو چشم می‌نگرد (دو چشمی که از کتاب تکوین و تدوین گرفته است) آنچه را مطابق این دو کتاب بیابد، تصدیق و آنچه را بر خلاف آن دو بیابد، تکذیب می‌کند.

زیرا می‌داند که اولیای خدا که برای هدایت مردم مبعوث شدند، فیلسوف‌نما و صوفی‌نما و متکلم و قشری نبودند، بلکه الهی و ربّانی، متبوع (نه تابع) بودند.

۱. سورة محمد ﷺ (۴۷) آیه ۲۴.

۲. بنگرید به، تفسیر قمی ۳: ۳۴۵؛ کفایة الأثر: ۱۳۷.

۳. سورة انبیا (۲۱) آیه ۷ و....

برای همه کسانی که در حیطة امر ﴿كُنْ﴾^(۱) (باش) داخل اند، واجب است آثار آنان را پی گیرند و به طریقت و منار آنها اقتدا کنند.

و هریک از این طوایف را یافت که این را ادعا می کند، او را با شواهد امتحان می سنجد و می آزماید و به صرف ادعا بسنده نمی کند.

طریقه محمد و خاندان پاک آن حضرت، واضح و روشن است، آشفتگی و ابهامی در آن نیست؛ چراکه آنان برای هدایت همه مردم (نه قومی مخصوص) مبعوث شدند، هریک از آنان نصیب خویش را از کتاب گرفت، ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾؛^(۲) (از آسمان آبی فرود آوردیم، رودهایی به اندازه خودشان جریان یافت) لیکن به شرط آنکه طالب به کلی (و با همه وجود) سوی آنها روی آورد [و از دیگران ببرد] و در این راستا اخلاص در نیت را پیشه کند و جز وجه خدا [و خشنودی او] را در سر نپروراند.

هرکه این راه را بپیماید - خواه ناخواه - به مطلوب می رسد.

این وعده الهی است که فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^(۳) کسانی که در راه ما مجاهده کنند، ما آنها را به راه های خویش هدایت می کنیم و همانا خدا با نیکوکاران است.

خلاصه: این دو کتاب مذکور [کتاب تکوین و تدوین] که خدا آن دو را به قلم قدرتش در لوح محفوظ نوشت، به دو امام [قرآن و عترت] تبدیل شد (و نه دو

۱. سورة يس (۳۶) آیه ۸۲.

۲. سورة رعد (۱۳) آیه ۱۷.

۳. سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹.

مأموم). اگر انسان شخصی را بیابد که محتوای این دو را به گونه‌ای تأویل می‌کند که با بافته‌های قوم مخصوصی جور درآید، بی‌آنکه شاهد صریحی از این دو کتاب برای صحت آن به پا دارد (چنان که در تأویل پیشین شنیدی) بداند که کار وی خروج از جاده مستقیم و طریقه استوار است و نباید به آن توجه کرد، از هر فرقه‌ای که باشد و از هر شخصی که صدور یابد، اگرچه جدش و پدرش باشد. خدا - در شماری از آیات - اقوامی را بر این کار می‌نکوهد و تقلید از پدران و مادران را از ایشان نمی‌پسندد و به تعظیم استخوان‌های پوسیده فرامی‌خواند. اولیای هدایت یافته خدا به فراگیری علم از معدن آن سفارش کرده‌اند و فرموده‌اند:

فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؛^(۱)

به این علمتان بنگرید که از چه کسی آن را می‌گیرید. آنان علیهم‌السلام به تعلیم از هر کسی که عالم نام یافت و هر آنچه علم نامیده شد، رضایت نداده‌اند، لیکن قوم، خیرخواهان را دوست نمی‌دارند.^(۲) بدان که در درازگویی، زیاده‌روی کردم و از حال و هوای کتاب بیرون آمدم و به چیزهایی پرداختم که چندان مناسبتی با مقام نداشت. این کار به خاطر حاجتی در نفسم صورت گرفت که مرا سوی آن برانگیخت. هرکس بدان دست یافت، با [درازگویی در] ملامت به مقابله با من برنیاید. و خداست که به صواب توفیق می‌دهد و باید به او پناه آورد.

۱. الکافی ۱: ۳۲، حدیث ۲؛ بصائر الدرجات ۱: ۱۰، حدیث ۱.

۲. تضمین آیه ۷۹ سورة اعراف: ﴿وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾؛ شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.

حدیث (۵۴)

[اجابت درخواست محبان]

الإحتجاج، اثر طبرسی رحمہ اللہ.

عَنْ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاجًّا وَجَمَاعَةَ عَبَادِ الْبَصْرَةِ مِثْلَ أَيُّوبَ السَّجِسْتَانِيِّ وَصَالِحِ الْمُرِّي وَعُتْبَةَ الْغَلَامِ وَحَبِيبِ الْفَارِسِيِّ وَمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ. فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا مَكَّةَ رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيِّقًا وَقَدْ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ لِقَلَّةِ الْغَيْثِ. فَفَرَعَ إِلَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَالْحُجَّاجُ يَسْأَلُونَا أَنْ نَسْتَسْقِيَ لَهُمْ.

فَاتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَطَفْنَا بِهَا ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ بِهَا، فَمُنِعَنَا الْإِجَابَةَ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ بِفَتَى قَدْ أَقْبَلَ وَقَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ وَأَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: يَا مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ وَيَا ثَابِتُ الْبُنَانِيُّ وَيَا أَيُّوبَ السَّجِسْتَانِيُّ وَيَا صَالِحَ الْمُرِّي وَيَا عُتْبَةَ الْغَلَامِ وَيَا حَبِيبَ الْفَارِسِيِّ وَيَا سَعْدُ وَيَا عُمَرُ وَيَا صَالِحَ الْأَعْمَى وَيَا رَابِعَةَ وَيَا سَعْدَانَةَ وَيَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ. فَقُلْنَا: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا فَتَى.

فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ؟

فَقُلْنَا: يَا فَتَى، عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ.

فَقَالَ: أَبْعِدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ، فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ لَأَجَابَهُ.

ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ سَاجِدًا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ.

قَالَ: فَمَا اسْتَمَّ الْكَلَامَ حَتَّى أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَهِ الْقَرَبِ.

فَقُلْتُ: يَا فَتَى، مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّهُ يُحِبُّكَ؟

قَالَ: لَوْ لَمْ يُحِبِّي لَمْ يَسْتَرْزِنِي، فَلَمَّا اسْتَرْزَانِي عَلِمْتُ أَنَّهُ يُحِبُّنِي، فَسَأَلْتُهُ بِحُبِّهِ لِي فَأَجَابَنِي.
ثُمَّ وَلَّى عَنَّا وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَاكَ الشَّقِيُّ
مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ
مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقِي
فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، مَنْ هَذَا الْفَتَى؟

قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ ^(۱)

از ثابت بُنّانی روایت است که گفت: من و گروهی از عابدان بصره (مانند: آیوب سجستانی، صالح مُرّی، عتبه غلام، حبیب فارسی، مالک دینار) رهسپار حج شدیم.

چون به مکه درآمدیم، دیدیم آب به سختی یافت می‌شود و مردم به خاطر کمی باران به شدت در تنگنایند.

اهل مکه و حاجیان به ما متوسل شدند و از ما خواستند که از خدا برای آنها باران بطلبیم.

به کعبه درآمدیم و طواف کردیم، سپس با آه و زاری - در کعبه - از خدا باران می‌خواستیم (خدای دعای ما را اجابت نمی‌فرمود) در همان حال که به این کار مشغول بودیم، ناگهان جوانی (که حزن و اندوه از چهره‌اش می‌بارید و غم و غصه، پریشانش ساخته بود) پیش آمد و چند شوط (دور) پیرامون کعبه طواف

۱. احتجاج طبرسی ۲: ۳۱۶-۳۱۷؛ بحار الأنوار ۴۶: ۵۰-۵۱.

کرد، سپس رو به ما کرد و گفت: ای مالک بن دینار، ای ثابت بُنّانی، ای آیوب سِجِسْتانی، ای صالح مُرّی، ای عتبّه غلام، ای حبیب فارسی، ای سعد، ای عمر، ای صالح اعمی، ای رابعه، ای سَعْدانه، ای جعفر بن سلیمان؟! گفتیم: بله، بگوئیم ای جوان.

فرمود: آیا در میان شما یک نفر نبود که خدای رحمان دوستش بدارد؟ گفتیم: ای جوان، وظیفه ما دعاست و اجابت، به دست خداست. فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما کسی می بود که خدای رحمان او را دوست می داشت، اجابت می فرمود.

سپس وی به کعبه درآمد و به سجده افتاد. شنیدم که در سجودش می گفت: مولایم، تو را به محبتی که نسبت به من داری، اینان را از باران سیراب ساز. می گوید: هنوز کلام را به پایان نرساند که باران همچون ریختن آب از دهان مشک، فرو بارید.

پرسیدم: ای جوان، از کجا دانستی که خدا دوستت می دارد؟ فرمود: اگر محبوب خدا نبودم، مرا به زیارتش فرا نمی خواند. چون مرا به زیارت طلبید، دانستم که دوستم می دارد. به حقّ این محبت از او درخواستِ باران کردم، اجابتم فرمود.

سپس آن جوان، از ما روی گرداند و رفت در حالی که می سرود:
- هرکه پروردگار را شناخت و این معرفت او را بی نیاز نساخت، بدبخت است.
- در راه طاعتِ خدا، هرچه به بنده برسد و به هرچه برخورد، به او زیان نمی رساند.
- برای بنده چه کاری بهتر از تقواست؟! همه عزّت برای مُتقی (پرهیزکار) است.

پرسیدم: ای اهل مکه، این جوان که بود؟
گفتند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

حدیث (۵۵)

[نمودی از باطنِ آیه ۱۱ سوره انفال]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمته الله.
فرات رحمته الله می‌گوید: برای من حدیث کرد جعفر بن محمد فزاری - به طور
مُعَنَّن - از ابو جعفر علیه السلام که:

[أَنَّهُ سُئِلَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَيُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ^(۱) مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ
وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ^(۲)﴾.
قَالَ: أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَيُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ^(۳) مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾، فَإِنَّ السَّمَاءَ فِي الْبَطْنِ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَيُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ^(۴) مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾.
وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ فَذَلِكَ عَلِيُّ عليه السلام يُطَهِّرُ اللَّهَ بِهِ قَلْبَ مَنْ وَالَاهُ، فَذَلِكَ
قَوْلُهُ: ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾.
وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ﴾، فَإِنَّهُ يَعْنِي مَنْ وَالَى عَلِيًّا أَذْهَبَ
اللَّهُ عَنْهُ الرَّجْسَ وَتَابَ عَلَيْهِ؛^(۵)

از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خدای متعال سؤال شد که می‌فرماید:
«و خدا از آسمان آبی فرود آورد تا شما را بدان پاکیزه سازد و پلیدی شیطان

۱. در متن مؤلف رحمته الله واژه ﴿عَلَيْكُمْ﴾ نیست.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۱۱.

۳-۴. در متن مؤلف رحمته الله واژه ﴿عَلَيْكُمْ﴾ نیست.

۵. تفسیر فرات کوفی: ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۳۶: ۱۷۶، حدیث ۱۶۷.

را از شما ببرد و قلب هاتان را [به هم] پیوند دهد و شما را ثابت قدم کند». امام علی (علیه السلام) فرمود: اینکه «از آسمان آبی بر شما فرود آورد» آسمان، در باطن، رسول خداست. از این رو فرمود: «از آسمان آبی بر شما نازل کرد». و اینکه فرمود: «برای آنکه شما را بدان پاکیزه گرداند» مقصود، علی (علیه السلام) است [یعنی از دل رسالت پیامبر ﷺ علی (علیه السلام) را بیرون آورد و] به وسیله علی (علیه السلام) قلب کسانی که او را دوست بدارند پاکیزه گرداند، فرمود: «برای اینکه شما را بدان پاکیزه سازد».

و اما اینکه: «پلیدی شیطان را از شما بزدايد» یعنی هرکه علی را دوست بدارد، خدا پلیدی را از او می‌زداید و توبه‌اش را می‌پذیرد [یا قلبش را قوی می‌سازد].

حدیث (۵۶)

حدیثی در فضل فاطمه (علیها السلام)

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم (رحمه الله).

فرات (رحمه الله) می‌گوید: برای ما حدیث کرد سهل بن احمد دینوری، گفت: قَالَ جَابِرٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام): جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ إِذَا أَنَا حَدَّثْتُ بِهِ الشَّيْعَةَ فَرِحُوا بِذَلِكَ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْتَبِرِي أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدُ، اخْطُبْ، فَأَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنْصَبُ لِلأَوْصِيَاءِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ، وَيُنْصَبُ لِوَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي
أَوْسَاطِهِمْ مَنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مَنْبَرُهُ أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ^(١)
ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: يَا عَلِيُّ، اخْطُبْ، فَيَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ
بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنْصَبُ لِأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ، فَيَكُونُ لِابْنَيْ وَسِطِي
وَرِيحَاتِي أَيَّامَ حَيَاتِي مَنْبَرٌ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُمَا: اخْطُبَا، فَيَخْطُبَانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ
يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ بِمِثْلِهَا.

ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي - وَهُوَ جَبْرِئِيلُ - : أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ أَيْنَ خَدِيجَةُ بِنْتُ
خُوَيْلِدٍ؟ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؟ أَيْنَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؟ أَيْنَ أُمُّ كُلْثُومٍ أُمُّ يَحْيَى بْنِ
زَكَرِيَّا؟ فَيَقْمَنَّ.

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، لِمَنِ الْكَرَمُ الْيَوْمَ؟

فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾. ^(٢)

فَيَقُولُ اللَّهُ (جَلَّ جَلَالُهُ): يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْكَرَمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ
وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ. يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، طَاطِنُوا الرُّءُوسَ وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ، فَإِنَّ
هَذِهِ [فَاطِمَةُ] تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ.

فَيَأْتِيهَا جَبْرِئِيلُ بِنَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجَنْبِ، خِطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الْمُحَقَّقِ
الرَّطْبِ، عَلَيْهَا رَحْلٌ مِنَ الْمَرْجَانِ، فَتَنَاقُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتَرْكَبُهَا.

١. در ماخذ «يوم القيامة» وجود ندارد.

٢. سورة ابراهيم (١٤) آية ٤٨.

فَبِيعْتُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٍ فَيَصِيرُونَ عَلَى يَمِينِهَا، وَبِيعْتُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٍ فَيَصِيرُونَ عَنْ يَسَارِهَا، فَبِيعْتُ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٍ يَحْمِلُونَهَا عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ حَتَّى يُصِيرُوهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا صَارَتْ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ تَلْتَفَتُ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا بِنْتَ حَبِيبِي، مَا التَّفَاتُكَ وَقَدْ أَمَرْتُ بِكَ إِلَى الْجَنَّةِ؟

فَتَقُولُ يَا رَبِّ، أَحْبَبْتُ أَنْ يُعْرِفَ قَدْرِي فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا بِنْتَ حَبِيبِي، ارْجِعِي أَنْظُرِي ^(۱) مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لَكَ وَلِأَخِي ^(۲) مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، خُذِي بِيَدِهِ، فَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ يَا جَابِرُ، إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْقَطُ شِعْتَهَا وَمُحِيطَهَا كَمَا يَلْقَطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيِّ.

فَإِذَا صَارَ شِعْتُهَا مَعَهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، يُلْقِي اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ يَلْتَفِتُوا.

فَإِذَا التَّفَتُوا يَقُولُ اللَّهُ: يَا أَحِبَّائِي، مَا التَّفَاتُكُمْ وَقَدْ شَفَعْتُ فِيكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ

حَبِيبِي؟

فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ، أَحْبَبْنَا أَنْ يُعْرِفَ قَدْرُنَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ: يَا أَحِبَّائِي، ارْجِعُوا وَانْظُرُوا مَنْ أَحَبَّكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ

أَطْعَمَكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ سَقَاكُمْ شَرْبَةً لِحُبِّ فَاطِمَةَ، انْظُرُوا مَنْ رَدَّ عَنْكُمْ

غَنِيَّةً لِحُبِّ فَاطِمَةَ انْظُرُوا مَنْ كَسَاكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ خُذُوا بِيَدِهِ وَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ. ^(۳)

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ لَا يَبْقَى فِي النَّاسِ إِلَّا شَاكٌّ أَوْ كَاغِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ، فَإِذَا صَارُوا

۱. در «تفسیر فرات»، «فانظری» ضبط است.

۲. در «تفسیر فرات» آمده است: أَوْ لِأَخِي

۳. این عبارات، در تقدیم و تأخیر با آنچه در «تفسیر فرات» هست، فرق دارد.

بَيْنَ الطَّبَقَاتِ نَادُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (۱)

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ، مُنِعُوا مَا طَلَبُوا، ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (۲)؛ (۳)

جابر می‌گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، فدایت شوم! حدیثی در فضل جدّهات فاطمه عليها السلام برایم بیان کن که اگر آن را برای شیعه بیان کنم، بدان شادمان شوند.

امام عليه السلام فرمود: برایم حدیث کرد پدرم، از جدّم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هرگاه روز قیامت فرا رسد، برای انبیا و رسولان منبرهایی از نور نصب می‌شود، منبر من بالاترین آنهاست.

سپس خدا می‌فرماید: ای محمد، سخنرانی کن. من چنان سخنرانی کنم که هیچ یک از انبیا و رسولان مثل آن را نشنیده‌اند.

آن گاه برای اوصیا منبرهایی از نور نصب می‌شود و در وسط‌های آنها برای وصی من - علی بن ابی طالب - منبری نصب کنند که بالاترین آن منبرهاست.

سپس خدا به علی می‌فرماید: ای علی، خطبه بخوان. آن حضرت خطبه‌ای بر زبان آورد که احدی از اوصیا مانند آن را نشنیده‌اند.

پس از آن، برای اولاد انبیا و رسولان منبری از نور نصب کنند و برای دو

۱. سورة شعراء (۲۶) آیات ۱۰۰-۱۰۲.

۲. سورة انعام (۶) آیه ۲۸.

۳. تفسیر فرات کوفی: ۲۹۸-۲۹۹؛ بحار الأنوار ۸: ۵۱-۵۲، حدیث ۵۹ (و جلد ۴۳، ص ۶۴-۶۵،

حدیث ۵۷).

فرزند و دو نوه‌ام و دو ریحانه‌ام - در زمان حیاتم - دو منبر از نور نصب شود و به آن دو گویند: خطبه بخوانید، و آن دو، دو خطبه بر زبان آورند که هیچ یک از فرزندان اولیا و فرستادگان الهی همانند آن را نشیده‌اند.

آن گاه منادی (که جبرئیل است) صدا می‌زند: کجاست فاطمه دختر محمد؟ کجاست خدیجه دختر خُوَیلِد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست اُمّ کلثوم، مادر یحیی بن زکریّا؟ اینان به پا می‌خیزند. خدای متعال می‌فرماید: ای کسانی که در اینجا جمعی، امروز کرامت از آن کیست؟

محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه، می‌گویند: «برای خدای واحد قهار» (توانای مطلق).

خدای متعال می‌فرماید: ای جماعت، من این کرامت را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم. سرهاتان را پایین اندازید و چشم‌ها را ببندید، چراکه فاطمه سوی بهشت حرکت می‌کند.

جبرئیل یکی از ناقه‌های بهشت را (که پهلوهایش را آراسته‌اند، افسارش از مروارید درخشان تازه است و کجاوه‌ای از مرجان بر پشت اوست) می‌آورد و پیش پای فاطمه علیها السلام آن را بخوابانند و فاطمه علیها السلام بر آن سوار می‌شود.

خدا صد هزار فرشته بفرستد تا در سمت راست فاطمه باشند و صد هزار فرشته بفرستد تا در سمت چپ او قرار گیرند و صد هزار فرشته بفرستد تا فاطمه علیها السلام را با بال‌هایشان بردارند و تا دم در بهشت حرکت دهند.

وقتی فاطمه علیها السلام دم در بهشت برسد به پشت سر نگاهی می‌اندازد.

خدا می‌فرماید: ای دختر حبیب من، این نگاهت برای چه بود؟ تو را سوی بهشت فرا خواندم!

فاطمه علیها السلام می‌فرماید: پروردگارا، دوست داشتم در چنین روزی قدر و منزلتم را بشناسند.

خدا می‌فرماید: ای دختر حبیب من، برگرد و بنگر هرکه محبت تو و یکی از ذریّه‌ات را در دل دارد، دستش را بگیر و به بهشت درآور.

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، به خدا سوگند، فاطمه علیها السلام در آن روز، شیعیان و محبان خویش را [از میان مردم] برمی‌چیند، آن گونه که پرنده دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد برمی‌چیند.

هنگامی که شیعیان فاطمه (به همراه آن بانو) دم در بهشت رسیدند، خدا در دلشان می‌افکند که پشت سرشان نگاه اندازند.

چون التفات از سوی آنها صورت گرفت، خدا می‌فرماید: ای حبیبان من، این نگاه برای چه بود؟ فاطمه - دختر حبیبم - را شفیع شما ساختم.

می‌گویند: پروردگارا، دوست داریم در چنین روزی قدر ما شناخته شود. خدای متعال می‌فرماید: ای حبیبانم، برگردید و بنگرید هرکه به خاطر حُب فاطمه شما را دوست داشت، هرکه به خاطر دوست داشتن فاطمه شما را، غذایی داد، هرکه به خاطر محبت نسبت به فاطمه شما را آبی نوشاند، هرکه به خاطر حُب فاطمه از شما در غیابتان دفاع کرد، هرکه به خاطر حُب فاطمه شما را پوشاند، دستش را بگیرد و او را به بهشت داخل سازید.

امام علیؑ فرمود: والله، در میان آن مردم جز شکاک یا کافر یا منافق باقی نمی ماند. وقتی این افراد (اهل شک، کافر، منافق) در میان طبقات آتش درآمدند (چنان که خدا می فرماید) ندا سر می دهند: «ما شفیعانی نداریم و دوست صمیمی برایمان نیست. کاش بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می شدیم».

امام علیؑ فرمود: هیئات، آرزوی دست نیافتنی است. «و اگر بازگردانده شوند به آنچه از آن نهی شدند دست می یازیدند، آنان دروغ می گویند».

حدیث (۵۷)

کلام هشام با عمرو بن عبید پیرامون امامت

الکافی، اثر کلینی علیہ السلام.

کلینی علیہ السلام در باب اضطرار به حجّت، می گوید: علی بن ابراهیم روایت می کند از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب که گفت:

كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ، وَهَشَامُ بْنُ سَالِمٍ، وَالطَّيَّارُ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَشَامُ، أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ؟ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ؟

قَالَ هَشَامٌ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أَجِلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاَفْعَلُوا.

قَالَ هَشَامٌ: بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ، فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ، فَإِذَا

أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ، وَعَلَيْهِ شِمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَزَرًّا بِهَا مِنْ صُوفٍ،
وَشِمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا، ^(۱) وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ.

فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ، فَأَفْرَجُوا لِي، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتَيَّ، ثُمَّ
قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالَمُ، إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ، تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَلَاكَ عَيْنٌ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ، وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟
فَقُلْتُ: هَكَذَا مَسْأَلَتِي.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقَاءَ.

قُلْتُ: أَجِيبْنِي فِيهَا.

قَالَ لِي: سَلْ.

قُلْتُ: أَلَاكَ عَيْنٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟

قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ.

قُلْتُ: فَلَاكَ أَنْفٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَشْمُ بِهِ الرَّائِحَةَ.

۱. در «کافی»، «مرتدیا بها» ضبط است.

قُلْتُ: أَلَلَّكَ فَمَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَاكَ أُذُنٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟

قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ.

قُلْتُ: أَلَلَّكَ قَلْبٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ.

قُلْتُ: أَوَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ؟

فَقَالَ: لَا.

قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟

قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتُهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ

رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَتِقُنُ الْيَقِينَ وَيَبْطُلُ الشَّكُّ.

قَالَ هِشَامٌ، فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بَدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ؟
قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، فَإِنَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا
إِمَاماً يَصْحَحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَتَّقِنُ بِهِ مَا شُكَّ فِيهِ، وَيَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ
وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ لَا يَقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ، وَيَقِيمُ لَكَ إِمَاماً
لِجَوَارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ؟!

قَالَ: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ نَزَارِ الْمَكِّيِّمْ؟
فَقُلْتُ: لَا.

قَالَ: أَمِنْ جُلَسَائِهِ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَزَالَ عَنِ مَجْلِسِهِ، وَمَا
نَطَقَ حَتَّى قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ: يَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟
قُلْتُ: ^(۱) شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَالْفَتْنَةُ.

فَقَالَ: هَذَا مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى؛ ^(۲)

۱. به نظر می‌رسد به جای «قُلْتُ» واژه «قال» [درست] است (مؤلف رحمه الله).

۲. الکافی ۱: ۱۶۹، حدیث ۳؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۶: ۲۳-۸، حدیث ۱۱ (به نقل از اکمال و

علل و امالی).

یونس بن یعقوب می گوید: گروهی از اصحاب امام صادق علیه السلام (از جمله: حُمران بن أعین، محمد بن نَعْمَان، هشام بن سالم، طیار) و جماعتی که هشام بن حکم در میانشان قرار داشت (در حالی که جوان بود) نزد آن حضرت بودند. امام علیه السلام فرمود: ای هشام، آیا برایمان نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه او را سؤال پیچ کردی؟

هشام گفت: ای فرزند رسول خدا، هیبت شما مرا می گیرد و شرم دارم با وجود شما سخنی بر زبان آورم و زبانم پیش شما نمی چرخد. امام علیه السلام فرمود: وقتی کاری را از شما می خواهم، انجام دهید.

هشام گفت: از ماجرای عمرو بن عبید و جلوس وی در مسجد بصره باخبر شدم. این کار بر من گران آمد. سوی وی به راه افتادم و روز جمعه وارد بصره شدم. به مسجد بصره درآمدم، ناگهان حلقه بزرگی [از مردم] را دیدم که عمرو بن عبید در میان آنها بود و قطیفه پشمی سیاهی را بر کمر بسته بود و ردایی را بر دوش داشت و مردم از وی سؤال می کردند.

از مردم خواستم راه برایم باز کنند، آنها برایم کنار رفتند [از میانشان رد شدم] سپس در آخر آن قوم روی دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم، من مردی غریبم، اجازه می دهی سؤال کنم؟

وی پاسخ داد: آری.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: فرزندم این چه پرسشی است؟! چیزی را که می بینی چگونه از آن

می پرسی؟

گفتم: سؤال من این گونه است.

گفت: فرزندم بپرس، گرچه پرسش تو احمقانه است.

گفتم: جوابم بده.

گفت: بپرس.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با چشم چه می کنی؟

گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با بینی ات چه می کنی؟

گفت: با آن بوها را می بویم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با دهانت چه می کنی؟

گفت: با آن طعم ها را می چشم.

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری.

گفتم: با گوشت چه می کنی؟

گفت: با آن صداها را می شنوم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با قلبت چه کاری انجام می دهی؟

گفت: هر آنچه را بر این اندام ها درآید، با قلب تمیز می دهم [و می فهمم].

گفتم: آیا این اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟

گفت: نه.

گفتم: چرا؟ آنها که صحیح و سالم اند؟!

گفت: فرزندانم، جوارح وقتی در چیزی که می بوید یا می بیند یا می چشد یا می شنود، شک کند، آن را به قلب برمی گرداند، یقین به دست می آورد و شک را باطل می سازد.

هشام می گوید: از عمرو پرسیدم: آیا خدا قلب را برای شکِ جوارح سامان

داد؟

عمرو پاسخ داد: آری.

پرسیدم: آیا گریزی از قلب نیست و گرنه جوارح اطمینان نمی یابد؟

عمرو گفت: آری.

گفتم: ای ابو مروان، خدای متعال اندام های بدن را و انهداد تا اینکه برای آنها امامی قرار داد که تشخیص درست این اندام ها را تأیید کند و به وسیله قلب از شک اندام ها درآیی و یقین یابی و [در عین حال] همه خلق را در حیرت و شک و اختلاف رها کرد، برایشان امامی نگمارد تا شک و حیرت خویش را پیش او

ببرند در حالی که برای اندام‌های امامی قرار داد که حیرت و شکت را بر او عرضه داری؟!

عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت، سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟

گفتم: نه.

پرسید: از همدمانِ اویی؟

گفتم: نه.

پرسید: از کجایی؟

گفتم: از اهل کوفه.

گفت: پس، تو هشامی! سپس مرا در آغوش گرفت و از جایش برخاست و مرا در جای خود نشاند و تا من آنجا بودم حرفی نزد.

امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: ای هشام، چه کسی این علم را به تو آموخت؟

هشام گفت: اندکی از علمی است که از شما فرا گرفتم و تألیف کردم.^(۱)

امام علیه السلام فرمود: این علم در صُحُف ابراهیم و موسی مکتوب است.

۱. این جمله در ترجمه‌های اصول کافی، بدین صورت به پارسی برگردانده شده است: «آنچه از شما شنیده بودم، منظم کردم» (مصطفوی)، «این چیزی است که از تو فرا گرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضم نمودم» (اردکانی)، «اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم» (کمره‌ای).

در «امالی صدوق: ۵۹۱»، «علل الشرایع ۱: ۱۹۵» و «کمال الدین ۱: ۲۰۹» این عبارت بدین‌گونه ضبط است: فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ، جَرَى عَلَى لِسَانِي؛ گفتم: ای فرزند رسول خدا، بر زبانم جاری شد.

حدیث (۵۸)

حدیث حارث فہری و نزول صخرہ

الکافی، اثر کُلینی رحمہ اللہ.

در کتاب روضہ کافی، عدہ‌ای از اصحاب ما روایت می‌کنند از سہل بن زیاد، ^(۱) از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر کہ گفت:

بَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَلَوْ لَا أَنْ يَقُولَ ^(۲) فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنْ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ.

قَالَ: فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيَّانِ وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَعِدَّةٌ مِنْ قُرَيْشٍ مَعَهُمْ، فَقَالُوا: مَا رَضِيَ أَنْ يَضْرِبَ لَابْنِ عَمِّهِ مَثَلًا إِلَّا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ فَقَالَ: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ مِنْكُمْ﴾
يَعْنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ﴿مَلَائِكَةٌ فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾. ^(۳)

۱. هرگاه «عدہ» از سہل بن زیاد روایت کند، مقصود افراد زیرند: علی بن محمد بن علان، و محمد بن ابی عبد اللہ، و محمد بن حسن، و محمد بن عقیل کُلینی (ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، واژه عدہ).

۲. در متن «کافی»، «أَنْ يَقُولَ» ضبط است، و «أَنْ يَقُولَ» ضبط نسخه بدل می‌باشد.

۳. سورة زخرف (۴۳) آیات ۵۷ - ۶۰.

قَالَ: فَغَضِبَ الْحَارِثُ بْنُ عَمْرِو الْفَهْرِيُّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ أَنْ بَنِي هَاشِمٍ يَتَوَارَثُونَ هِرْقَلًا بَعْدَ هِرْقَلٍ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَقَالَةَ الْحَارِثِ وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^(١).

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا بَنَ عَمْرٍو، إِمَّا تُبْتَ وَإِمَّا رَحَلْتَ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، بَلْ تَجْعَلُ لِسَائِرِ قُرَيْشٍ شَيْئًا مِمَّا فِي يَدَيْكَ، فَقَدْ ذَهَبَتْ بَنُو هَاشِمٍ بِمَكْرَمَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قَلْبِي مَا يَتَابِعُنِي عَلَى التَّوْبَةِ وَلَكِنْ أُرْحَلُ عَنْكَ. فَدَعَا بِرَاحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا، فَلَمَّا صَارَ بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ جَنْدَلَةٌ فَرَضَخَتْ [فَرَضَتْ (خ)] هَامَتُهُ.

ثُمَّ أَتَى الْوَحْيُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ * يُولَايَةِ عَلَى * لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾^(٢). قَالَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا.

فَقَالَ: هَكَذَا - وَاللَّهِ - نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَهَكَذَا هُوَ - وَاللَّهِ - مُثَبَّتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْمُتَأَفِّقِينَ: انْطَلِقُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، فَقَدْ أَتَاهُ مَا اسْتَفْتَحَ بِهِ.

١. سورة انفال (٨) آية ٣٣.

٢. سورة معارج (٧٠) آيات ١-٣.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾^{(۱)؛ (۲)}

ابو بصیر می‌گوید: روزی هنگامی که رسول خدا ﷺ نشسته بود، امیرالمؤمنین علیؑ آمد. پیامبر ﷺ به وی فرمود: به راستی که شباهتی از عیسی بن مریم در توست. اگر طایفه‌هایی از امتم آنچه را نصارا درباره عیسی بن مریم بر زبان آوردند، نمی‌گفتند سخنی درباره‌ات می‌گفتم که به گروهی از مردم نمی‌گذشتی مگر اینکه از زیر قدم‌هایت خاک برمی‌گرفتند و به آن برکت می‌طلبیدند. با این سخن، آن دو اعرابی^(۳) و مُغیره بن شُعْبَه و عَدَّه‌ای از قریش (به همراه آنها) به خشم آمدند و گفتند: راضی نشد برای پسر عمویش مثلی بزنند مگر به عیسی بن مریم.

[در پی خشم آنها] خدا [این آیات را] بر پیامبر ﷺ نازل فرمود:

«چون به فرزند مریم مَثَل زده شد، بناگاه قومت از آن [سخن] هلهله درانداختند [و اعراض کردند] و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن [مثال] را جز از راه جَدَل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جَدَل پیشه‌اند. عیسی نیست مگر بنده‌ای که بر او مَت نهادیم و او را مَثَلی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. اگر می‌خواستیم از شما» یعنی از بنی هاشم «فرشتگانی در زمین قرار می‌دادیم که در آمد و رفت باشند».

۱. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۱۵.

۲. الکافی ۸: ۵۷، حدیث ۱۸؛ بحار الأنوار ۳۵: ۳۲۳-۳۲۴، حدیث ۲۲.

۳. در شرح «الکافی ۱۱: ۳۶۴» (اثر مولی صالح مازندرانی) آمده است: مقصود از «الأعرابیان» (دو اعرابی) اولی و دومی است. آن دو را به اعرابی تشبیه فرمود؛ زیرا دارای شدیدترین مرتبه کفر و نفاق بودند.

حارث بن عمرو فہری خشمگین شد و گفت: خدایا، اگر این مطلب از نزد حق است کہ بنی ہاشم یکی پس از دیگری فرمانروایی را ارث برند «سنگی از آسمان بر ما بباران یا عذاب دردناکی ما را بیاور».

خدا سخن حارث را بر پیامبر نازل کرد و این آیہ فرود آمد: «تا تو در میان آنان باشی، خدا عذابشان نکند و تا آنان آمرزش بطلبند، خدا بہ عذاب آنها دست نیازد». سپس پیامبر بہ وی فرمود: ای ابن عمرو، یا توبہ کن یا بکوچ.

ابن عمرو گفت: ای محمد، چیزی از آنچه را در دست داری [یعنی نبوت و خلافت را] برای دیگر قریش قرار دہ، بنی ہاشم کرامت عرب و عجم را ربودند [و از آن خود ساختند].

پیامبر ﷺ فرمود: این امر در اختیار من نیست، بہ دست خداست. ابن عمرو گفت: ای محمد، دلم بہ «توبہ» تن نمی دہد، لیکن از نزدت می روم. مرکبش را خواست و بر آن سوار شد [و بہ راہ افتاد] چون بہ پشت مدینہ رسید، سنگی [بر وی فرود] آمد و ملاجش را پاشاند.

سپس بر پیامبر ﷺ وحی آمد کہ: «سائلی وقوع عذاب را خواست. برای کافران (بہ ولایت علی) جلوگیری از آن نیست، از سوی خدای صاحب معارج». گفتم: فدایت شوم! ما آیہ را این گونه نمی خوانیم.

فرمود: واللہ، جبرئیل بدین گونه آن را بر محمد فرود آورد. واللہ، در مصحف فاطمہ علیہا السلام این چنین ثبت است.

رسول خدا ﷺ بہ منافقان پیرامونش فرمود: پیش صاحبتان بروید، آنچه را بدان لب گشود، بر سرش آمد.

خدای بزرگ فرمود: «فروید عذاب را خواستارند! هر جبار ستیزه‌جو نا امید است».

[نکته‌ای پیرامون سند این روایت و تأیید محتوای آن]

مُصَنَّف این کتاب، می‌گوید: سند این حدیث در نسخه‌های کافی، به همین گونه است و نیز در کتاب‌هایی که آن را از کافی نقل کرده‌اند (مانند: وافی، صافی، غایة المرام) بدین گونه آمده است.

شایسته است سند این حدیث، چنین باشد: «عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)» (از ابو بصیر، از امام صادق (ع)).

شاید این افتادگی از لغزش راویان باشد و ضمیر «قال» به امام (ع) برمی‌گردد. دلیل آن این جمله راوی است که می‌گوید: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا» (فدایت شوم! ما آن را این چنین قرائت نمی‌کنیم) این جمله خطاب به امام (ع) است (چنان که آشکار می‌باشد و شکی در آن راه ندارد). پاسخ امام در این زمینه آن را تأکید می‌کند، چراکه این پاسخ جز از امام صادر نشد.

نیز مؤید آن، روایتی است که خود کلینی در «کتاب الحُجَّة» از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق (ع) درباره این سخن خدای متعال می‌پرسد که: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾؛^(۱) پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد و آن را بازدارنده‌ای نیست و از جانب خداوند صاحب درجات است.

۱. سورة معارج (۷۰) آیات ۱-۳.

امام می‌فرماید:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ * بِيُولَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾.

ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا وَاللَّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ؛^(۱)

«سائلی برای کافران به ولایت علی وقوع عذاب را خواستار شد، این عذاب رخ داد».

سپس امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند، جبرئیل این گونه آن را بر محمد ﷺ نازل کرد.

در کتاب «تأویل الآيات» از محمد بن خالد - با اسناد مذکور - مثل این روایت (با اندکی تفاوت در لفظ) روایت شده است و در آخر آن می‌افزاید:

وَهَكَذَا هُوَ مُثَبَّتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛^(۲)

و به همین گونه، آن در مصحف فاطمه ﷺ ثبت است.

همچنین در تفسیر محمد بن عباس بن مروان، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد یساری، از محمد بن خالد - به اسناد مذکور - مانند آن روایت است.

سند و مضمون متن، شهادت می‌دهند که آن، عین حدیث مذکور است و تنها به عبارت‌های مورد نیاز و حاصل معنا، بسنده شده است (نیک بیندیش و در انکار مشتتاب).

۱. الکافی ۱: ۴۲۲، حدیث ۴۷.

۲. تأویل الآيات: ۶۸۸.

حدیث (۵۹)

[نفرتِ امامان ستمگر از پیروانشان و به عکس]

الکافی، اثر کلینی علیه السلام.

محمد بن یحیی روایت می کند ^(۱) از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾. ^(۲)

قَالَ: هُمْ - وَاللَّهِ - أَوْلِيَاءُ فَلَانٍ وَفُلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَيْمَةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً.

فَلِذَلِكَ قَالَ: ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ. ^(۳)

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: هُمْ وَاللَّهِ يَا جَابِرُ أَيْمَةُ الظُّلْمَةِ [الضَّلَالِ (خ)] وَأَشْيَاعُهُمْ؛ ^(۴)

جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خدا پرسیدم که فرمود:

۱. [کلینی] این روایت را در باب «من ادعی الإمامة وليس لها بأهل» (کسی که ادعای امامت کند و اهل آن نباشد) روایت می کند (مؤلف (عفی عنه)).

۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۶۵.

۳. سورة بقره (۲) آیات ۱۶۵ - ۱۶۷.

۴. الکافی ۱: ۳۷۴، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۶۹: ۱۳۷، ح ۲۳.

«بعضی از مردم جز خدا همتایانی می گیرند، آنها را همچون حُب خدا دوست می دارند».

می گوید: والله، آنان اولیای فلان و فلانی اند، آنان را امام ساختند و پیرویدند، نه امامی را که خدا برای مردم برگزید.

از این روست که خدا فرمود: «کسانی که ظلم کردند هنگامی که عذاب را بنگرند [درمی یابند که] همه نیرو و توانمندی برای خداست و عذاب خدا شدید است. آن گاه که پیشوایان از پیروان [خود] براثت جویند، عذاب را ببینند و سبب ها میان آنان بگسلد و پیروان بگویند کاش برای ما بازگشتی بود و از آنان بیزاری می جستیم (چنان که آنها از ما بیزاری می جویند) و این گونه خدا حسرت اعمالشان را به آنها می نمایاند و در دوزخ ماندگارند».

سپس امام علیه السلام فرمود: ای جابر - به خدا سوگند - آنها امامان ستمگر (گمراه) و پیروان آنهایند.

حدیث (۶۰)

امام به چه چیز شناخته می شود

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

احمد بن مهران روایت می کند از محمد بن علی، از ابو بصیر که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟

قَالَ، فَقَالَ: بِخِصَالٍ، أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ، وَيُسْأَلُ فَيَجِيبُ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ، وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ، وَيَكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ، فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ. فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ: وَاللَّهِ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا.

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضَّلِي عَلَيْكَ! ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالَ فِيهِ، فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ؛^(۱) ابو بصیر می گوید: از ابو الحسن عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! امام را چگونه می توان شناخت؟

امام عليه السلام فرمود: به چند خصلت: اول آنها به معرفی پدرش و اشاره ای که به امامت وی می کند تا بر مردم حجّت باشد.

هرچه از امام پرسند پاسخ می دهد. اگر از امام سؤال نکنند، خود او سخن را می آغازد. از آینده خبر می دهد. با مردم با هر زبانی سخن می گوید. سپس امام عليه السلام به من فرمود: ای ابو محمد، پیش از آنکه برخی از علامتی نشانت می دهم.

[ابو بصیر می گوید:] دیری نماندم که شخصی از اهل خراسان بر ما درآمد.

۱. الکافی ۱: ۲۸۵، حدیث ۷؛ کشف الغمّه ۲: ۲۲۵.

خراسانی به زبان عربی حرف زد و امام با زبان فارسی او را جواب داد.
 خراسانی گفت: فدایت شوم - به خدا سوگند - از حرف زدن به زبان خراسانی باز نداشت جز اینکه گمان کردم آن را خوب بلد نیستی.
 امام علیه السلام فرمود: شگفتا! اگر نتوانم به خوبی پاسخ را دهم، چه برتری ای بر تو دارم؟!

سپس فرمود: ای ابو محمد، کلام هیچ یک از مردم و پرندگان و چهار پایان و چیزی که در آن روح باشد، بر امام پوشیده نمی ماند. هر که این ویژگی ها در او نباشد، امام نیست.

حدیث (۶۱)

کلام پرنده با امام باقر علیه السلام

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

محمد بن یحیی روایت می کند از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از محمد بن علی، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، گفت:
 كُنْتُ عِنْدَهُ عليه السلام يَوْمًا إِذْ وَقَعَ زَوْجٌ وَرَشَانٌ عَلَى الْحَائِطِ وَهَدَلَا [هَدَيْلَهُمَا] فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا [فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ هَدَلَا الذَّكْرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا].

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا هَذَا الطَّيْرُ؟

قَالَ: يَا بَنَیْ مُسْلِمٍ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ - مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ - فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ.

إِنَّ هَذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ فَحَلَفْتُ لَهُ مَا فَعَلْتُ، فَقَالَتْ: تَرْضَى بِمُحَمَّدِ بْنِ

عَلَيَّ، فَرَضِيَا بِي، فَأَخْبِرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ، فَصَدَّقَهَا؛^(۱)

محمد بن مُسلم می گوید: روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم که ناگهان دو قُمری بر دیوار نشستند و بغ بغو کردند. امام باقر علیه السلام لحظه ای جواب حرفشان را داد، سپس برخاستند. چون پرواز کردند و بر دیوار نشستند، قمری نر به قمری ماده بغ بغو کرد و آن گاه برخاستند [و رفتند].

از آن حضرت پرسیدم: فدایت شوم! جریان این دو پرنده چه بود؟
امام علیه السلام فرمود: ای محمد بن مسلم، هر چیزی را که خدا آفرید (پرنده یا جانور یا چیزی که دارای روح باشد) از ما حرف شنوی دارد و از بنی آدم فرمان بردارتر است.

این قُمری به زنش بدگمان بود. زنش سوگند خورد که کار بد نکرده است و به او گفت [آیا به داوری] محمد بن علی تن می دهی؟ به [حُکم] من رضایت دادند. به شوهرش گفتم: وی [با این گمان نسبت به زنش] ظالم است. شوهرش [از گمانش دست کشید و] حرف زنش را راست دانست.

حدیث (۶۲)

حدیث مردم مرقد شدند مگر سه نفر

رجال کشی، اثر ابو عمرو کشی رحمته الله.

علی بن حَکَم روایت می کند از ابن ابی عُمَیر،^(۲) از ابوبکر حَضَرَمی، گفت:
قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرًا: سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ.

۱. الکافی ۱: ۴۷۰-۴۷۱، حدیث ۴؛ مدینه المعاجز ۵: ۱۷-۱۸، حدیث ۱۴۳۱.

۲. در «رجال کشی» و نیز در «الإختصاص» و «بحار الأنوار» «سَیْف بن عَمِیرَه» ضبط است.

قَالَ، قُلْتُ: فَعَمَّارٌ؟

قَالَ: قَدْ كَانَ حَاصِ حَيْضَةً^(۱) ثُمَّ رَجَعَ.

قَالَ: إِنْ أَرَدْتَ الَّذِي لَمْ يَشْكْ وَلَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمِقْدَادُ.

فَأَمَّا سَلْمَانُ، فَإِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنَّ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَلَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمْ الْأَرْضُ وَهُوَ هَكَذَا.

فَلَبَّبَ وَوَجِثَتْ عُنُقُهُ حَتَّى تَرَكَتْ كَالسَّلْعَةِ، فَمَرَّ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هَذَا مِنْ ذَلِكَ، بَايَعُ فَبَايَعَ.

وَأَمَّا أَبُو ذَرٍّ، فَأَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالسُّكُوتِ وَلَمْ يَكُنْ يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنَّهُمْ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَتَكَلَّمَ، فَمَرَّ بِهِ مِنْ عُثْمَانَ مَا مَرَّ بِهِ^(۲).

ثُمَّ أَتَاهُ النَّاسُ بَعْدُ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَتَاهُ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو عُمَرَ وَشَتِيرَةُ.

وَكَانُوا سَبْعَةً فَلَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ حَقَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَّا هَؤُلَاءِ السَّبْعَةُ^(۳)؛

امام باقر عليه السلام فرمود: [پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله] مردم مرتد شدند مگر سه نفر:

سلمان، ابوذر، مقداد.

ابوبکر حَضَرَمِی می گوید: گفتم: پس، عَمَّار چه شد؟

امام عليه السلام فرمود: اندکی انحراف یافت، سپس باز آمد.

۱. در «رجال کشی» و در «الاختصاص» و در «بحار الأنوار» این عبارت چنین است: «جَاضَ حَيْضَةً...».

۲. در مآخذ، ضبط بدین گونه است: فَمَرَّ بِهِ عُثْمَانُ، فَأَمَرَ بِهِ.

۳. رجال کشی: ۱۱-۱۲، حدیث ۲۴؛ الاختصاص: ۱۰؛ بحار الأنوار ۲۲: ۴۳، حدیث ۹.

سپس فرمود: اگر کسی را می‌خواهی که شک نکرد و ذرّه‌ای شک در او راه نیافت، او مقدار است.

اما سلمان، شک به دلش آمد که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم خداست که اگر به آن لب‌گشاید، زمین آنان را در خود فرو می‌برد (و همین گونه هم بود). یقه‌اش درید و گردنش لِهید و زخم خورد تا اینکه گردنش همچون غده ورم کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی گذشت، به او فرمود: ای ابو عبدالله، این کتکی که خوردی از آن شکی بود که برایت پیش آمد، بیعت کن! سلمان بیعت کرد. و اما ابوذر، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به سکوت امر کرد. وی در راه خدا از سرزنش ملامتگری باک نداشت، جز حق‌گویی را برنتافت و از عثمان بر سر او آن بلاها آمد.

پس از این [چهار نفر] افراد دیگری توبه کردند. نخستین توبه‌کنندگان، عبارت‌اند از ابو ساسان انصاری، ابو عُمَرَه و شُتیره.

آنان، هفت نفر بودند، حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت مگر این هفت نفر.

[پیرامون برتری سلمان از مقدار]

می‌گوییم: شکی در این نیست که سلمان (درود خدا بر سلمان باد) برتر از مقدار است، بلکه سلمان به مقدار و امثال او قیاس نمی‌شود؛ چنان‌که فضائلی که در شأن سلمان هست به آن گواهی می‌دهد.

عدم اضطراب مقدار، بر برتر بودن مقدار از سلمان دلالت نمی‌کند؛ زیرا عدم اضطراب، گاه از نقصان معرفت در حقّ امام علیه السلام برمی‌خیزد.

کسی که به مقام مولایش معرفت بیشتر دارد و به قدرت و هیمنه او آگاه است، وقتی او را در حالِ ذلت و مسکنت - در دست دشمنان - ببیند، خواه ناخواه، شگفتی و اضطرابش شدیدتر از کسی است که این [پایه از] معرفت را به حال او ندارد.

عارضی که برای سلمان پدید آمد، از کمال معرفت او بود، هرچند مقام تسلیم اقتضا می‌کرد که این عارض برایش پیش نیاید و به آنچه از صاحب ولایت مطلق صدور یافت، چند و چون نکند.

این امر، غایتِ نهایی در مقام معرفت است؛ چنان که حدیث ذیل بدان اشاره دارد.

کَلْبَنِي دَر كَافِي - بَه سَنَدَش - اَز اِمَام صَادِق عليه السلام رَوَايَت مِي كَنَد كِه فَرمود:

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا، وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا، وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا.

أَبْوَابُ أَرْبَعَةٍ لَا يَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَّا بِآخِرِهَا، ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَتَاهُوا تَيْهًا بَعِيدًا؛^(۱)

تا معرفت نیابید، از صالحان نمی‌باشید و تا به تصدیق نرسید،

معرفت نمی‌یابید، و تا تسلیم نگردید، باورمند نمی‌شوید.

ابواب چهارگانه است که اول آنها جز به آخرشان راست و درست

درنیاید. اصحاب [ابواب] سه‌گانه، گمراه شدند و در سرگردانی

بی‌سر و ته، حیران ماندند.

۱. الکافی ۱: ۱۸۱-۱۸۲، حدیث ۶؛ بحار الأنوار ۶۶: ۱۰، حدیث ۱۲.

[نقش محوری مقام تسلیم]

امام علی (علیه السلام) در این حدیث، سامان [و ثمره] ابواب سه گانه (صلاح، معرفت، تصدیق) را بر باب چهارم (تسلیم) موقوف می کند و به ضلالت کسی که فاقد آن باشد حکم می دهد، هرچند شخص سه باب دیگر را به دست آورد.

در حدیث دیگری می خوانیم:

هَلَكَ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَنَجَّى الْمُسْلِمُونَ، إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ
النُّجَبَاءُ؛^(۱)

اصحاب کلام، هلاک شدند و اهل تسلیم، نجات یافتند. همانا اهل تسلیم، همان نجیبان اند.

خلاصه: اخبار در فضیلت تسلیم فراوان است. بعضی از آنها را در مقدمه کتاب آوردیم (بدان جا رجوع کنید).

حدیث (۶۳)

زمین برای هفت نفر خلق شد

از الاختصاص، اثر شیخ مفید علیهما السلام.

جعفر بن حسین مؤمن روایت می کند از ابن ولید، از صفار، از ابن عیسی، از ابن فضال، از ثعلبیه، از زرارہ،^(۲) از امام باقر علیهما السلام که فرمود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةٍ: بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ وَبِهِمْ

۱. بصائر الدرجات ۱: ۵۲۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۲: ۱۳۲، حدیث ۲۳.

۲. سند حدیث، از سوی مؤلف، به اختصار آمده است.

يُمْطَرُونَ، ^(۱) مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَالْمِقْدَادُ، وَأَبُو ذَرٍّ، وَعَمَّارٌ، وَحُذَيْفَةُ. ^(۲)
وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: وَأَنَا إِمَامُهُمْ.
وَهُمُ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام؛ ^(۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمین برای هفت نفر آفریده شد. به خاطر ایشان [مردم] روزی داده می‌شوند و یاری می‌گردند و باران بر آنها ارزانی دارند. از آنهاست: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار، حذیفه.

امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: و من امام ایشانم.
و اینان همان کسانی‌اند که بر فاطمه علیها السلام نماز گزاردند.

[آفرینش زمین برای پیامبر و خاندانش و شیعیان آنها]

مُصَنَّف این کتاب، می‌گوید: خدای متعال زمین را در وهلهٔ اوّل و در اصل، آفرید تا محمّد و خاندانِ آن حضرت (صلوات خدا بر همهٔ ایشان باد) در آن ساکن شوند؛ زیرا غایتِ نهاییِ خلقت، آنان‌اند (چنان‌که در جای خودش بیان شده است).

پس از پیامبر و آل آن حضرت، هدف از خلقتِ زمین، آن بود که شیعیان آنها (به تبع آنها) در زمین سکنا گزینند.

و اما سکونت کسانِ جز اینها در زمین غاصبانه است. آنان، بدون رضایت

۱. در اختصاص، این افعال به صیغهٔ مخاطب، ضبط است (بهم تُرْزَقُونَ....) و نیز در منابع مختلف، این سه کلمه، در تقدیم و تأخیر متفاوت‌اند.

۲. براساس روایتی که در «تفسیر فرات کوفی: ۵۷۰» آمده است، این هفت نفر عبارت‌اند از: عبدالله بن مسعود، ابوذر، عمار، سلمان، مقداد، حذیفه و امامشان علی علیه السلام.

۳. الإختصاص: ۵؛ بحار الأنوار ۳۴: ۲۷۳، حدیث ۱۰۱۵.

خدا در زمین می‌جنبند. خدا آنان را به خاطر اهدافی مهلت داد (که سخن در این زمینه به درازا می‌کشد) یکی از آن اهداف [نطفه] مؤمنانی است که در پشت آنها به ودیعت نهاده شد (و اهدافی جز این).

اگر وجود مؤمنان مَوْحَد (که همان فرقه ناجیه‌اند) در زمین نبود، آسمان، بارانش را منع می‌کرد و زمین، گیاه نمی‌رویاند.

خلاصه: همه ابواب روزی‌های پاک و گوارا بسته می‌شد؛ زیرا مقتضای کفر کافران همین است. برای آنها در این روزی‌ها بهره‌ای نیست.

چنان که در آخرت، کافران چنین‌اند. جز طعام‌ها و شراب‌هایی را که از سنخ خود آنهاست (و در دوزخ برایشان آماده گشته است) روزی داده نمی‌شوند و این به خاطر امتیاز مجرمان از مطیعان در آنجاست.

بر خلاف دنیا که سرای اختلاف و آغشتن است، کافر از آنچه برای مؤمن فراهم می‌آید، می‌خورد، در حالی که این خوراک برای او حرام است و روز قیامت [به خاطر این کار مجرمانه] باید حساب پس دهد.

هرکه لابلای اخبار را بکاود، این مطلب را آشکارا - بی‌آنکه غباری بر آن باشد - می‌یابد.

روایتی را که صدوق در الأمالی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند، به صراحت بر آن دلالت دارد.

امام علیه السلام در حدیثی طولانی، به قنبر می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ، مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ خِلَافِكُمْ وَلَا أَصَابُوا الطَّيِّبَاتِ.

مَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛^(۱)

به خدا سوگند، اگر در زمین از شماها کسی نبود، خدا مخالفان را نعمت نمی‌داد و به پاکیزه‌ها دست نمی‌یافتند.

برای آنها در دنیا و آخرت، بهره‌ای [از نعمت‌های گوارا] نیست.

و از آنجا که مخلصان در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام در این هفت نفر مذکور منحصر بودند، امام علیه السلام اشاره فرمود که هدف از وجود این امور، بودن آنهاست و دیگر مردم (به خاطر ارتدادشان و رویگردانی آنها از درگاه الهی) سزای نزل عذاب‌اند (این مطلب را دریاب و کمی از بسیار را بگیر).

حدیث (۶۴)

تفسیر سورة تین

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمته الله.

از تفسیر محمد بن عباس، از محمد بن قاسم، از محمد بن زید، از ابراهیم بن محمد بن سعید [سعد] از محمد بن فضیل روایت است که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تعالى: ﴿وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾.
قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

قُلْتُ: ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾؟

قَالَ: لَيْسَ هُوَ «طُورِ سِينِينَ» وَلَكِنَّهُ: طُورُ سَيْنَاءَ.

قَالَ، فَقُلْتُ: وَطُورُ سَيْنَاءَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

۱. الکافی ۸: ۲۱۳؛ بحار الأنوار ۶۵: ۸۰.

قُلْتُ: ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ ؟

قَالَ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ أَمِنَ النَّاسُ بِهِ مِنَ النَّارِ إِذَا أَطَاعُوهُ.

قُلْتُ: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ؟

قَالَ: ذَاكَ أَبُو فَصِيلٍ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ وَأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ.

قُلْتُ: فَأَقْرَأْ؟

قَالَ: نَعَمْ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ يَعْنِي بِهِ الدَّرَكَ الْأَسْفَلَ حِينَ نَكَصَ وَفَعَلَ بِآلِ مُحَمَّدٍ مَا فَعَلَ.

قُلْتُ: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ؟

قَالَ: وَاللَّهِ، هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَشِيعَتُهُ ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

قَالَ، قُلْتُ: ﴿فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ﴾ ؟

قَالَ: مَهْلًا مَهْلًا لَا تَقُلْ هَكَذَا، هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ، ^(۱) لَا وَاللَّهِ مَا كَذَّبَ رَسُولُ اللَّهِ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ.

قَالَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ هِيَ؟

قَالَ: «فَمَنْ يَكْذِبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ»، وَالذِّينُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ

الْحَاكِمِينَ﴾ ^{(۲)؛ (۳)}

محمد بن فضیل می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: از این سخن خدا خبرم دهید

که فرمود: «سوگند به انجیر و زیتون» [معنای آن چیست؟]

۱. در «تأویل الآيات» و «بحار» آمده است: هذا هو الكفر بالله.

۲. آیات مذکور، آیات سورة تین می باشد.

۳. تأویل الآيات: ۷۸۸؛ بحار الأنوار ۲۴: ۱۰۵-۱۰۶، حدیث ۱۵.

فرمود: حسن و حسین‌اند.

گفتم: «و طور سینین» [به چه معناست؟]

فرمود: «طور سینین» نیست، طور سیناست.

گفتم: طور سینا یعنی چه؟

فرمود: آری، طور سینا امیرالمؤمنین علیه السلام است.

گفتم: «و این شهر آمن» [مقصود کیست؟]

فرمود: شهر امن، رسول خداست. مردم هنگامی که پیامبر را پیرویدند، به وسیله اطاعت از آن حضرت، از آتش دوزخ در امان ماندند.

گفتم: «انسان را در بهترین قوام‌ها آفریدیم» [یعنی کدام انسان؟]

فرمود: مقصود ابو فصیل است. ^(۱) هنگامی که خدا به ربوبیتش از او پیمان گرفت و برای محمد و اوصیای آن حضرت، میثاق ولایت را ستاند.

پرسیدم: آیا اقرار کرد؟

فرمود: آری، آیا نمی‌بینی که بیان داشت: «سپس او را به پایین‌ترین طبقات برگردانیدیم» یعنی به درک اسفل، آن‌گاه که پیمان شکست و با آل محمد هرکار ناروایی را انجام داد.

گفتم: [مقصود از] «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند» [چه کسانی‌اند؟]

فرمود: والله [این افراد] امیرالمؤمنین و شیعهٔ اویند «برای آنهاست پاداشی بی‌منت».

۱. ابو فصیل، کنیهٔ ابوبکر پیش از اسلام بود. وی «عبدالعزی» نام داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وی را «عبدالله» نامید و کنیهٔ «ابوبکر» را به او داد (بنگرید به، مجمع البحرین ۴: ۲۶).

گفتم: «چه چیز بعد از آن، تو را به دین تکذیب کرد» [به چه معناست]؟
 فرمود: آهسته، دم فرو بند! این گونه نخوان که کفر به خداست. به خدا
 سوگند، رسول خدا چشم به هم زدنی خدا را تکذیب نکرد.
 پرسیدم: پس چگونه است؟

فرمود: چه کسی تو را - بعد از آن - به دین تکذیب کرد؟! مقصود از دین،
 امیرالمؤمنین است «آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟!».

تحقیقی پیرامون تکلیف در عالم ذر

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می گوید: خدای متعال هنگامی که خلق
 را آفرید، مؤمن و کافر آنها را تکویناً مقرر به خدا و به واسطه های ایجاد (انبیا
 و اوصیا) آفرید. بدین معنا که قبول آنها را برای واسطه های ایجاد و تکوین به
 گونه ای آفرید که بر هیئت اقرار به صانع خویش و به کسانی که میان خلق و فعل
 خالق واسطه اند، باشند و گرنه، خلق وجود نمی یافتند.

توضیح این مطلب، چنین است: ممکن از این نظر که ممکن است موجود
 نمی شود مگر به تعلّق صنع واجب به ایجاد آن (همراه با اسباب و وسائلی که
 وجودش بر آنها توقّف دارد) زیرا برایش امکان ندارد که جلو نیاز نفس خویش
 را بگیرد.

هرگاه به ممکن بنگری، درمی یابی که نفس حقیقت و وجود وی، به وجود
 صانع واجب بالذات، شاهد است و نبی و ولی ای را می یابی که حاملان امر خدا و
 مترجمان مشیّت خدا (نسبت به او) می باشند و وجود ممکن بدون آنها تحقّق
 نمی یابد.

معنای بودنِ خلق بر هیئت اقرار به خدا و به حاملانِ امر خدا، همین است. و این است همان عالم ذرِ اوّل که خدای عزّوجلّه همهٔ خلق را برای پذیرش وجود از جانب او، مکلف ساخت که همان آخذ میثاق از آنها به ربوبیت خویش است و پیمان گرفتن به ولایت محمد و اوصیای او.

به این معنا که تکلیف آنها مساوی است با ایجادشان به وجود یافتن بر هیئت مخلوقیتی که برای خالق خویش به ربوبیت گواهی دهند و برای نبی خدا، به نبوت و برای ولی او به ولایت.

احدی از قبول این تکلیف خودداری نکرد؛ زیرا این تکلیف، تکلیف ایجادِ است. هرگاه چیزی او را نپذیرد، وجود نمی‌یابد. فرض این است که آنان وجود یافتند؛ زیرا کلام ما در موجودهاست.

چون خدا آنان را بر این هیئت آفرید (هیئتی که خلقت آنها بر نیکوترین قوام‌هاست، هرکدام به حسب خودش) به زبان حجت‌ها و اولیای خویش آنان را به اقرار تشریعی به آنچه بر آن آفریده شدند، فراخواند.

به عبارت دیگر، آنان را به عمل به مقتضای آنچه خدا آنها را بر آن در خلق اوّل تکوینی سرشت (توحید، نبوت، ولایت) فراخواند.

این کار پس از آن صورت گرفت که در خلق تکوینی آنان را چنان آفرید که توانایی ردّ و قبول را داشتند. از این رو، بعضی از آنها از باب عمل به مقتضای فطرت اولیه‌شان ایمان آوردند و برخی در راستای تغییر این فطرت، کفر ورزیدند. اینان پس از آنکه خلقت آنها در نیکوترین قوام‌ها بود، سوی اسفل السافلین برگردانده شدند.

و این است معنای سخن خدای متعال که ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾^(۱) «مردم امتی واحد بودند» یعنی در خلق اول، به خلق تشریعی، نه کافر بودند و نه مؤمن ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^(۲) «خدا پیامبران را با بشارت و انذار فرستاد» (یعنی هنگام تکلیف دوم تشریعی) هر کدام از آنها که بشارت و انذار را از انبیا پذیرفت با این پذیرش، برای بهشت خلق شد و هر کدام از آنها که دعوت انبیا را برنتافت، با این انکار، برای دوزخ آفریده شد.

مراد از اقرار ابو فصیل در میثاق و خلق وی در نیکوترین قوام، این تفصیل است. این، همان حکم خلق تکوینی است.

و اما ردّ وی - بعد از آن - به اسفل السافلین، حکم خلق تشریعی در حقّ وی است؛ به خاطر انکار و عدول از مقتضای فطرت اصلی اش که به وحدانیت حق و به نبوت رسول خدا و به ولایت وصیّ پیامبر (امیرالمؤمنین علیّه السلام) شاهد بود (بفهم، باز هم بفهم، بار دیگر بفهم).

امثال این اخبار تا نزدیک زمان ما پیوسته در حجاب خفا بود و وجوه اسرار آنها همچنان در پرده ماند. اگر ترس از طولانی شدن سخن نبود، در این مقام از اسرار پنهانی پرده برمی داشتم که خردهای حکما در آن حیران شود و عقل از سر علما بپرد و شواهدی انکار ناشدنی از کتاب و سنت بر آن می آوردم.

با وجود این، هر که در همین کلام مختصر تأمل کند، سپس در آنچه در این باره وارد شده است نیک بیندیشد، بسیاری از معانی آن، به طور شهود و عیان برایش باز می شود (و یاری از جانب خداست و باید بر او توکل کرد).

حدیث (۶۵)

[تفسیر سوره لیل]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمۃ اللہ علیہ.

روایت است از برقی - به طور مرفوع - به اسنادش از محمد بن اُرمه، از ربیع بن بکر، از بکر، از یونس بن ظبیان که گفت:

قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ ^(۱) اللَّهُ خَالِقُ
 ﴿الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرِ وَالْأُنثَىٰ﴾ وَلَعَلَّيْ ﴿الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾؛ ^(۲)

امام صادق عليه السلام قرائت فرمود: «سوگند به شب هنگامی که پرده افکند و سوگند به روز، آن گاه که بدرخشد» خدا خالق دو زوج (نر و ماده) است و آخرت و دنیا برای علی است.

[خلق دنیا و آخرت برای محمد و آل محمد]

می‌گویم: شیخ جلیل، شرف الدین، صاحب «تأویل الآیات» پس از نقل این خبر می‌گوید: آنچه در دعا آمده است بر این مطلب دلالت می‌کند:

سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَ﴿مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ ^(۳)
 لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ ^(۴)

منزه است کسی که دنیا و آخرت و «آنچه را در شب و روز آرام می‌گیرد» برای محمد و آل محمد آفرید. ^(۵)

۱. سوره لیل (۹۲) آیات ۱ و ۲.

۲. تأویل الآیات: ۷۸۱؛ بحار الأنوار ۲۴: ۳۹۸-۳۹۹، حدیث ۱۲۳.

۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۳.

۴. تهذیب الأحکام ۳: ۹۸؛ مصباح المتعبد ۲: ۵۷۵؛ بحار الأنوار ۹۵: ۱۳۹.

۵. تأویل الآیات: ۷۸۱-۷۸۲.

حدیث (۶۶)

[نجات از قعر سجّین به برکت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام]

از الامالی، اثر شیخ مفید رحمه الله.

روایت است از صدوق، از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق الله، از یحیی بن ابی العلاء، از جابر، ^(۱) از امام باقر علیهما السلام، از پدرش، از جدش که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَسَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، مَكَثَ عَبْدٌ فِي النَّارِ سَبْعُونَ خَرِيفًا (وَالْخَرِيفُ سَبْعُونَ سَنَةً) ثُمَّ إِنَّهُ يَسْأَلُ اللَّهَ ﷻ وَيُنَادِيهِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا رَحِمْتَنِي.

فَيُوحِي اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - إِلَى جَبْرَائِيلَ: اهْبِطْ إِلَى عَبْدِي فَأَخْرِجْهُ.

فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: وَكَيْفَ لِي بِالْهَبُوطِ فِي النَّارِ؟

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُهَا أَنْ تَكُونَ عَلَيْكَ بَرْدًا وَسَلَامًا.

قَالَ، يَقُولُ: يَا رَبِّ، فَمَا عَلِمِي بِمَوْضِعِهِ؟

فَيَقُولُ: إِنَّهُ فِي جُبِّ سَجِّينَ. فَيَهْبِطُ جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّارِ، فَيَجِدُهُ مَقْفُولًا عَلَى وَجْهِهِ

فَيُخْرِجْهُ.

فَيَقِفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ﷻ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا عَبْدِي، كَمْ لَبِثْتَ فِي النَّارِ

تَنَاسَّدُنِي؟

۱. سند حدیث، براساس نقل بحار است و به صورت مختصر می باشد وگرنه در امالی مفید رحمه الله ضبط بدین گونه است: برای من حدیث کرد ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین، گفت: برایم حدیث کرد پدرم، گفت: برای من حدیث کرد محمد بن یحیی عطار، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا أُحْصِيهِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ ﷻ: أَمَّا وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْ لَا مَنْ سَأَلَنِي بِحَقِّهِمْ عِنْدِي لَأَطَلْتُ هَوَانَكَ فِي النَّارِ وَلَكِنَّهُ حَتَمٌ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا غَفَرْتُ لَهُ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ الْيَوْمَ.

ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه روز قیامت شود و اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در آتش ساکن شوند، بنده‌ای هفتاد خریف در آتش بماند (خریف هفتاد سال است) سپس وی از خدای ﷻ مسئلت می‌کند و او را صدا می‌زند و می‌گوید: پروردگارا، به حق محمد و اهل بیت آن حضرت از تو می‌خواهم که بر من رحم کنی.

خدای بزرگ به جبرئیل وحی می‌کند: پیش بنده‌ام فرود آی و او را [از آتش] بیرون آور.

جبرئیل می‌گوید: چگونه در آتش فرود آیم؟

خدای متعال می‌فرماید: به آن امر کردم که بر تو خنک و سلامت باشد.

جبرئیل می‌گوید: پروردگارا، جایش را نمی‌دانم.

خدا می‌فرماید: وی در چاه سجین است.^(۲) جبرئیل به دوزخ فرود می‌آید

۱. الأُمالی (مفید): ۲۱۸-۲۱۹، حدیث ۶؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۱۲، حدیث ۵.

۲. در زمانی که هنوز مکتب‌خانه‌ها در جاهایی رواج داشت، کتاب‌های کوچکی یافت می‌شد که معارف دین به صورت شعر در آنها نگارش یافته بود و تُخردسلان با آنها انس می‌یافتند، در

و او را به حالت سر به پا بسته می‌یابد و از آتش بیرون می‌آورد.
بنده در پیشگاه خدا می‌ایستد. خدای متعال می‌فرماید: بنده‌ام، چقدر در
دوزخ ماندی مرا سوگند دادی؟

بنده می‌گوید: پروردگارا، شمار نتوانم.
خدای عزّوجلّ می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، اگر به حقّ ایشان نزد من
مستثلت نمی‌کردی، خواری‌ات را در دوزخ طول می‌دادم، لیکن بر خودم حتم
کرده‌ام که اگر بنده‌ای به حقّ محمّد و اهل بیت او از من مستثلت کند، گناهان و
خطاهایی را که میان من و اوست، بیامرزم. امروز تو را آمرزیدم.
سپس فرمان می‌دهد که او را به بهشت برند.

حدیث (۶۷)

[یکسانی خواب و بیداری امام علی]

از قرب الإسناد، اثر حمیری رحمته الله.
معاویه بن حُکیم از وِشَاء روایت می‌کند که گفت: ^(۱)
قَالَ لِي [الرُّضَا عليه السلام] ابْتِدَاءً: إِنَّ أَبِي كَانَ عِنْدِي الْبَارِحَةَ.
قُلْتُ: أَبُوكَ؟
قَالَ: أَبِي.

⇒ «توبه‌نامه» این شعر به چشم می‌خورد:

خداوندا به حقّ حُسن یس به حقّ سورة واللّیل وَاللّیلین
نسوزانی مرا در قعر سَجّین أَغِثْنِي يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِثِین

اندکی پیش - در این کتاب - گذشت که باطنِ سورة «لیل» و «تین» ولایت است.

۱. نقل سند براساس «بحار الأنوار» است. در «قرب الإسناد» ضبط چنین است: معاویه بن حُکیم،
از حسن بن علی (فرزند بنت الیاس) از امام رضا عليه السلام.

قُلْتُ: أَبُوكَ؟

قَالَ: أَبِي.

قُلْتُ: أَبُوكَ؟

قَالَ: فِي الْمَنَامِ. إِنَّ جَعْفَرَ كَانَ يَجِيءُ إِلَى أَبِي، فَيَقُولُ: يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا، يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا، يَا بُنَيَّ افْعَلْ كَذَا.

قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: يَا حَسَنُ، إِنَّ مَنَامَنَا وَيَقْظَتَنَا وَاحِدَةٌ؛^(۱)

وَشَاءَ مِی گوید: امام رضا علیه السلام [بی آنکه من چیزی بگویم و بپرسم] به من

گفت: پدرم دیشب نزد من بود!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: پدرم!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: پدرم!

پرسیدم: پدرت؟!

فرمود: [پدرم] در خواب [نزد من بود]. جعفر [فرزند امام کاظم علیه السلام] پیش

پدرم آمد و پدرم می فرمود: ای فرزندم، فلان کار را بکن! ای فرزندم، فلان کار را

انجام ده! ای فرزندم، به فلان کار اقدام کن!

می گوید: پس از آن ماجرا بر امام علیه السلام درآمدم، فرمود: ای حسن، خواب و

بیداری ما یکی است.

۱. قرب الإسناد: ۳۴۸، حدیث ۱۲۵۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۳۰۲، حدیث ۱.

[یادآوری]

می‌گوییم: اگر خدا بخواهد، شماری از این اخبار - در این معنا - در قسم معجزات و کارهای شگفت می‌آید.

حدیث (۶۸)

[دستوری برای درخواست حاجت]

از المناقب، اثر محمد بن احمد بن شاذان رحمته الله.

به طور مرفوع، از سماعه روایت است که گفت:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِذَا كَانَ لَكَ يَا سَمَاعَةُ عِنْدَ اللَّهِ حَاجَةٌ فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.

فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِمَا ذَلِكَ الْيَوْمَ^(۱)؛^(۲)

امام کاظم عليه السلام به من فرمود: ای سماعه، هرگاه نزد خدا حاجتی داشتی، بگو: بارالها، از تو به حق محمد و علی مسئلت دارم که نزدت شأن و منزلت و قدر و قریبی دارند. خدایا به حق آن شأن و قدر [جایگاه و منزلت] بر محمد و آل محمد درود فرست و فلان کار را برایم به سامان رسان.

هرگاه روز قیامت فرا رسد، هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و مؤمنی که خدا

۱. در مآخذ «فی ذلك اليوم» ضبط است.

۲. بحار الأنوار ۲۷: ۳۱۷، حدیث ۱۶؛ نیز بنگرید به، الکافی ۲: ۵۶۲، حدیث ۲۱ (با اندکی اختلاف).

قلبش را برای ایمان آزمود، باقی نمی ماند مگر اینکه در آن روز، به آن دو [محمد و علی] محتاج اند.

حدیث (۶۹)

[علی علیه السلام همه کاره بهشت و دوزخ]

از المناقب، اثر محمد بن احمد بن شاذان علیه السلام.

به طور مرفوع، از جابر، از امام صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود:
إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِفَضْلِ الْخُطَابِ، دَعَا رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ.

فَيُكْسِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُلَّةَ خَضِرَاءَ يُضِيءُ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَيُكْسِي عَلِيٌّ ﷺ مِثْلَهَا.

وَيُكْسِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُلَّةَ وَرْدِيَّةٍ يُضِيءُ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَيُكْسِي عَلِيٌّ ﷺ مِثْلَهَا.

ثُمَّ يُدْعَى بِنَا فَيُدْفَعُ إِلَيْنَا حِسَابُ النَّاسِ؛ فَتُحْنُ وَاللَّهُ نُدْخِلُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ
وَنُدْخِلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ.

ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ ﷺ فَيَقَامُونَ صَفَّيْنِ عِنْدَ عَرْشِ اللَّهِ ﷻ حَتَّى تَنْفَرُغَ مِنْ حِسَابِ
النَّاسِ.

فَإِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، بَعَثَ اللَّهُ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) عَلِيًّا ﷺ
فَأَنْزَلَهُمْ مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَرَزَوَجَهُمْ.

فَعَلِيٌّ - وَاللَّهُ - الَّذِي يُزَوِّجُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ، وَمَا ذَلِكَ إِلَّا أَحَدٌ غَيْرِهِ، كَرَامَةً
مِنَ اللَّهِ - عَزَّ ذِكْرُهُ - لَهُ وَفَضْلًا فَضَّلَهُ بِهِ وَمَنْ بِهِ عَلَيْهِ.

وَهُوَ - وَاللَّهِ - يُدْخِلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ، وَهُوَ الَّذِي يُغْلِقُ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوا فِيهَا أَبْوَابَهَا [وَيُغْلِقُ عَلَى أَهْلِ النَّارِ إِذَا دَخَلُوا فِيهَا أَبْوَابَهَا] لِأَنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ إِلَيْهِ وَأَبْوَابَ النَّارِ إِلَيْهِ؛ ^(۱)

هنگامی که روز قیامت فرا رسد و خدا برای فصل الخطاب (حرف آخر) اولین و آخرین را گرد آورد، رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علی را صدا می زند. بر رسول خدا ﷺ جامه‌ای سبز بپوشانند که میان مشرق و مغرب را روشن می سازد و مانند آن را بر علی علیهما السلام بپوشانند.

بر رسول خدا ﷺ جامه‌ای گلی رنگ بپوشانند که میان مشرق و مغرب را روشن می سازد، و مانند آن را بر علی علیهما السلام بپوشانند.

سپس ما را صدا می زنند و حساب مردم را به ما می سپارند. والله، ما اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ درمی آوریم.

آن گاه پیامبران فراخوانده می شوند و نزد خدای عزوجل در دو صف می ایستند تا اینکه ما از حساب فارغ آییم.

هنگامی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند، خدای متعال، علی علیهما السلام را می فرستد و آنان را در منزل هاشان - در بهشت - جای می دهد و آنها را همسر می دهد.

به خدا سوگند، علی اهل بهشت را - در بهشت - همسر می دهد و این کار در دست احدی جز او نیست. این، کرامتی از سوی خدای عزوجل به آن حضرت می باشد و فضلی است که خدا به آن وی را برتری داد و بدین وسیله بر وی منت نهاد.

۱. الکافی ۸: ۱۵۹، حدیث ۱۵۴؛ بحار الأنوار ۷۲: ۳۱۶، حدیث ۱۵.

والله، علی است که دوزخیان را به آتش درمی آورد و اوست که پس از وارد شدن بهشتیان در بهشت، درهای بهشت را می بندد، و پس از وارد شدن دوزخیان در آتش، در جهنم را می بندند؛ زیرا [باز و بست] درهای بهشت و دوزخ به دست آن حضرت است.

حدیث (۷۰)

حدیث اشراف بر قبر پیامبر ﷺ

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

عده‌ای از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، ^(۱) از جعفر بن مثنی خطیب که گفت:

كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقَفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعْلَةُ يَصْعَدُونَ وَيَنْزِلُونَ، وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ.

فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ؟

فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنَا، وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّيرَفِيُّ: أَنَا.

فَقُلْنَا لَهُمَا: سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعًا، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا

ذَكَرْتُمْ، فَقَالَ: مَا أَحَبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ وَلَا أَمْنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئًا يَذْهَبُ مِنْهُ

بَصَرُهُ، أَوْ يَرَاهُ قَائِمًا يُصَلِّي، أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ؛ ^(۲)

۱. وقتی عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد برقی، روایت می‌کنند، مقصود از این عده، افراد زیرند: علی بن ابراهیم، و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه، و احمد بن عبدالله بن امیه، و علی بن حسن (ریاض العلما و حیاض الفضلا، ذیل واژه «عده»).

۲. الکافی ۱: ۴۵۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۲: ۵۵۲-۵۵۳، حدیث ۱۱.

جعفر بن مُثنی می‌گوید: در مدینه بودم. سقف مسجدی که بالای قبر پیامبر ﷺ قرار داشت، خراب شده بود و کارگران بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند، و ما گروهی بودیم.

به یارانمان گفتم: کدام یک از شما امشب وعده دیدار با امام صادق علیه السلام دارد؟
 مهران بن ابی نصر گفت: من، و اسماعیل بن عمار صیفری گفت: من.
 به آن دو گفتیم: از آن حضرت بپرسید آیا ما می‌توانیم بالا رویم تا بر قبر پیامبر ﷺ اشراق یابیم؟

فردای آن روز، آن دو را دیدار کردیم و همه جمع شدیم. اسماعیل گفت: از آنچه بیان داشتید پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: دوست نمی‌دارم احدی از شما، آن بالا برود و او را ایمن نمی‌دارم از اینکه چیزی ببیند که بینایی‌اش از دست برود، یا پیامبر ﷺ را در حال نماز مشاهده کند، یا او را همراه همسرانش بنگرد.

حدیث (۷۱)

حدیثی درباره فاطمه بنت اسد علیها السلام

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

علی بن محمد بن عبدالله، از سیاری، از محمد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ - أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى قَدَمَيْهَا، وَكَانَتْ مِنْ أَبْرَّ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
 فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَ كَمَا

وَلِدُوا، فَقَالَتْ: وَاسْوَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكَ كَاسِيَةً.

وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ^(۱) ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَاصْغَفَاهُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيكَ ذَلِكَ.

فَقَالَتْ ^(۲) لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هَذِهِ، فَقَالَ لَهَا: إِنْ فَعَلْتَ أُعْتِقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهَا عَضْوًا مِنْكَ مِنَ النَّارِ.

فَلَمَّا مَرَضَتْ أَوْصَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا، وَاعْتَقَلَ لِسَانَهَا فَجَعَلَتْ تُؤَمِّي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيمَاءً، فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهَا.

فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِّي وَاللَّهِ، وَقَامَ عليه السلام مُسْرِعًا حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَبَكَى، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا، وَقَالَ عليه السلام: إِذَا فَرَعْتُنَّ فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئًا حَتَّى تُعْلِمَنِي.

فَلَمَّا فَرَعْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذَلِكَ، فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ الَّذِي يَلْبِي جَسَدَهُ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَهَا فِيهِ. وَقَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئًا لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ.

فَلَمَّا فَرَعْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَكَفَّنَهَا، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ثُمَّ وَضَعَهَا وَدَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ.

۱. در «کافی»، «يَذْكُر» ضبط است.

۲. در «کافی»، «وقالت» ضبط است.

ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلًا يُنَاجِيهَا وَيَقُولُ لَهَا: ابْنُكَ ابْنُكَ.
ثُمَّ خَرَجَ وَسَوَى عَلَيْهَا ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْتَوْدِعُهَا إِيَّاكَ، ثُمَّ انْصَرَفَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ؟
فَقَالَ: الْيَوْمَ فَقَدْتُ بَرَّ أَبِي طَالِبٍ، إِنْ كَانَتْ لِيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ فَتَوَثِّرُنِي بِهِ عَلَى
نَفْسِهَا وَلَوْلِدِهَا؛ وَإِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ وَأَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاءَ، فَقَالَتْ: وَاسْوَأَتَاهُ،
فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً؛ وَذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ: وَاصْغَفَاهُ، فَضَمِنْتُ
لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ؛ فَكَفَّفْتُهَا بِقَمِيصِي وَاضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ، وَانْكَبَّتُ
عَلَيْهَا فَلَقْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ.

فَإِنَّمَا سُئِلَتْ عَنْ رِيَّهَا، فَقَالَتْ: وَسُئِلْتُ عَنْ رَسُولِهَا، فَأَجَابَتْ: وَسُئِلْتُ عَنْ وَلِيِّهَا
وَأِمَامِهَا، فَارْتَجَّ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: ابْنُكَ ابْنُكَ؛^(۱)

فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) اول زنی بود که پای پیاده، از مکه به
مدینه، سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت گزید و بیشتر از هر کسی به رسول خدا نیکی
کرد.

وی شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مردم روز قیامت، عریان (آن گونه که به
دنیا آمدند) محشور می شوند. فاطمه گفت: وای از رسوایی و ننگ! پیامبر صلی الله علیه و آله
فرمود: از خدا می خواهم تو را پوشانده محشور کند.

و شنید پیامبر از فشار قبر سخن بر زبان آورد. فاطمه گفت: وای از ضعف و
ناتوانی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا می خواهم فشار قبر را از تو بسنده کند.

۱. الکافی ۱: ۴۵۳-۴۵۴، حدیث ۲؛ خصائص الأئمة: ۶۴-۶۶.

روزی فاطمه بنت اسد، به پیامبر ﷺ گفت: می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را کنی، خدا به ازای هر عضوی از آن کنیز، عضوی از تو را از آتش آزاد می‌سازد.

چون آن بانو مریض شد و زبانش بند آمد، با اشاره به پیامبر وصیت کرد کنیزش را آزاد کند. پیامبر ﷺ وصیت او را پذیرفت.

روزی پیامبر ﷺ نشسته بود که ناگهان امیرالمؤمنین (علیه السلام) گریان آمد. پیامبر ﷺ پرسید: چرا می‌گریی؟ امام (علیه السلام) فرمود: مادرم فاطمه از دنیا رفت.

رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا سوگند، او مادر من هم بود. آن حضرت باشتاب برخاست و تا اینکه بر آن بانو درآمد، سوییچ نگاه کرد و گریست. سپس از زنان خواست او را غسل دهند و فرمود: هرگاه از غسل فارغ شدید، تا مرا خبر نکرده‌اید هیچ کاری انجام ندهید.

چون زنان از غسل آن بانو فارغ شدند، پیامبر را آگاه ساختند. پیامبر ﷺ به آنها یکی از پیراهن‌هایش را که با پوست بدنش در تماس بود [زیرپوش] داد و امرشان کرد که در آن پیراهن کفنش کنند و به مسلمانان گفت: هرگاه دیدید کاری را می‌کنم که پیش از این نکرده‌ام، از من بپرسید چرا آن کار را انجام دادم.

چون زنان از غسل و کفن فراغت یافتند، رسول خدا ﷺ داخل شد و جنازه آن بانو را بر دوش گرفت و همواره زیر جنازه بود تا اینکه او را در قبرش درآورد، سپس او را [کنار قبر] گذاشت و [خود] داخل قبر شد و در آن خوابید. آن گاه برخاست و فاطمه را با دستانش گرفت تا اینکه در قبر نهاد.

سپس مدتی طولانی به رو خم شد و با آن بانو سخنانی را آهسته بر زبان می‌آورد و می‌فرمود: پسرت! پسرت!

پس از آن، از قبر بیرون آمد و قبر را [با خاک] پوشاند و هموار ساخت و آن گاه سر فرود آورد، شنیدند که می فرمود: خدایی جز الله نیست، خدایا او را به تو سپردم (سپس باز آمد).

مسلمانان گفتند: [ای رسول خدا] دیدیم کارهایی کردی که پیش از این آنها را انجام ندادی؟

پیامبر ﷺ فرمود: امروز نیکی ابوطالب را از دست دادم. اگر نزد آن بانو چیزی بود، مرا بر خود و فرزندانش برمی گزید. روز قیامت را یادآور شدم و اینکه مردم برهنه محشور می شوند، آن بانو گفت: وای از شرمساری! من ضامن شدم که خدا او را پوشیده برانگیزد. فشار قبر را خاطرنشان ساختم، گفت: وای از ضعف و ناتوانی! ضمانت کردم که خدا او را کفایت کند. از این رو، در پیراهنم او را کفن کردم و برای رفع فشار قبر، در قبرش خوابیدم، سر خم کردم و آنچه را از وی پرسیده می شد به زبانش می انداختم.

از پروردگارش پرسیدند، پاسخ گفت. از پیامبرش پرسیدند، جواب داد. از ولی و امامش پرسیدند، به لکنت افتاد. گفتم: پسرت! پسرت!

حدیث (۷۲)

علامات دهگانه امام

الکافی، اثر کلینی رحمه الله.

روایت می کند علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عمیر، از حرّیز، از زراره، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ:

- یُولَدُ مُطَهَّرًا مَخْتُونًا.
- وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ.
- وَلَا يُجْنَبُ.
- وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ.
- وَلَا يَتَنَاءَبُ، وَلَا يَتَمَطَّى.
- وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ أَمَامِهِ.
- وَنَجْوَاهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ.
- وَالْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسِتْرِهِ وَإِتْلَاعِهِ.
- وَإِذَا لَبَسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ عَلَيْهِ وَفَقًا، وَإِذَا لَبَسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ طَوَّلِيهِمْ وَقَصَّيْرِهِمْ زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْرًا.
- وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ أَيَّامُهُ؛ ^(۱)
- امام باقر علیه السلام فرمود: برای امام ده علامت است:
- پاک و ختنه شده به دنیا می آید.
- هرگاه [از رحم مادر] بر زمین افتد، دو کف دست بر زمین می نهد و صدا به
- شهادتین بلند می کند.
- جُنُب نمی شود.
- چشمش می خوابد و قلبش به خواب نمی رود.
- خمیازه نمی کشد و نمی لَمَد.
- همان گونه که از پیش رو می بیند، از پشت سر می بیند.

۱. الکافی ۱: ۳۸۸-۳۸۹، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۲۵: ۱۶۸، حدیث ۳۸.

- مدفوعش بوی مشک می دهد.
- زمین وظیفه دارد مدفوع امام را بپوشاند و آن را ببلعد.
- هرگاه زره رسول خدا ﷺ را بپوشد [انگار] برای او ساخته اند و هرگاه دیگر مردمان (بلند قد و کوتاه قد آنها) آن را بپوشند، یک وجب بلندتر آید.
- تا زنده است مُحَدَّث باشد [با فرشته ارتباط دارد].

حدیث (۷۳)

تسلیتی از سوی خدای ﷻ هنگام مرگ پیامبر ﷺ

الکافی، اثر کلینی ﷺ.

حسین بن محمد اشعری روایت می کند از مُعَلَّى بن محمد، از منصور بن عباس، از علی بن أسباط، از یعقوب بن سالم، از شخصی، از امام باقر ﷺ که فرمود:

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ بِأُطُولِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ وَلَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ. فَبَيَّنَّا هُمْ كَذَلِكَ، إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرُونَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، فَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، إِنَّ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَنَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، وَدَرَكًا لِمَا فَاتَ.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾.^(۱)

إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ، وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَاسْتَوَدَعَكُمْ عِلْمَهُ،

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۸۵.

وَأَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ، وَجَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ، وَعَصَا عِزِّهِ، وَضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ، وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ، وَأَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ.
فَتَعَزَّوْا بِعِزِّهِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ، وَلَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ ﷻ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ، وَاجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَاتَّكَلَفَتِ الْكَلِمَةُ.
وَأَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ؛ فَمَنْ تَوَلَّاهُمْ فَارَ، وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ.
مَوَدَّتْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ.

فَاضْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ.
قَدْ قَبْلَكُمْ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيْعَةٍ وَاسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ؛ فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ، آتَاهُ اللَّهُ صِدْقَهُ؛ فَأَنْتُمْ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ، وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ، وَالطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.

وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَكْمَلَ لَكُمْ الدِّينَ، وَبَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرِكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً؛ فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ.

[وَاللَّهُ] مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ، وَاسْتَوْدَعَكُمْ اللَّهُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّغْزِيَةُ؟

فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛ ^(۱)

چون رسول خدا ﷺ درگذشت، آل محمد طولانی ترین شب را به سر برد تا اینکه گمان بردند آسمانی که بر آنان سایه افکند و زمینی که آنان را در بر دارد،

وجود ندارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ در راه رضای خدا کینه خویشاوندان و بیگانگان را علیه خود برانگیخت.^(۱)

۱. این عبارت، ترجمه «لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ» است. مرحوم سید جواد مصطفوی در «ترجمه اصول کافی ۲: ۳۳۵» آن را این گونه ترجمه می‌کند: «زیرا رسول خدا ﷺ خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود». آیت الله کمره‌ای در «ترجمه اصول کافی ۳: ۲۷۷» در ترجمه عبارت مذکور می‌نگارد: «زیرا رسول خدا ﷺ در راه خداوند، نزدیکان و دوران را خون‌خواه کرده بود (و بیم آن می‌رفت که همه به خاندان او بشورند)». در «تحفة الأولیاء ۲: ۵۳۸» عبارت این گونه ترجمه شده است: «زیرا که رسول الله ﷺ با خویشان و بیگانگان در راه خدا دشمنی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیره)». علامه مجلسی ﷺ در «تحف العقول ۵: ۲۲۶» در شرح این فقره حدیث می‌نویسد: یعنی پیامبر بر ایشان زخم زد و خویشان آنها را کشت و آنها را صاحب خون ساخت (که در پی خون‌خواهی برمی‌آمدند) و به اموالشان آسیب رساند. همه اینها برای به دست آوردن رضایت خدا بود... جوهری می‌گوید وثر، خون‌خواهی است. موتور کسی است که از وی فردی را کشته‌اند و خونسش تدارک نشده است... وَثَرٌ حَقُّهُ؛ یعنی حَقِّش را ضایع کرد. فیروزآبادی می‌گوید: وثر یا وثر به معنای خون‌خواهی یا ظلم در آن است... وَثَرُ الرَّجُلِ؛ یعنی او را ترساند و ناخوشایندی به او رساند. وَثَرٌ مَالُهُ؛ یعنی مالش را به او کم داد. و گفته‌اند: وثر به معنای «حقد» (کینه) است؛ یعنی پیامبر ﷺ آنان را بر خود و خانواده‌اش خشمگین ساخت و برای آنکه خدا را خشنود سازد، کاری کرد که آنان کینه خاندانش را به دل گرفتند.

این معنا با آنچه در لغت هست ساز نمی‌افتد، گرچه به آنچه آوردیم، برمی‌گردد. و گفته‌اند: وَثَرٌ دَخَلَ (خون‌خواهی) است و آن طلب مکافات به سبب جنایتی (قتل یا زخم یا مانند آن) است که بر شخص رفته است. مقصود این است که رسول خدا ﷺ مکافات بر جنایاتی را که بر خویشان و بیگانگان می‌شد پی می‌جست و ظلم و جور را از آنها برطرف می‌ساخت و حافظ حقوق آنان بود... در «مجمع البحرین ۳: ۵۰۹» در بیان عبارت مذکور آمده است: آی قطعهم وأبعدهم عنه فی الله؛ یعنی در راه خدا رابطه‌اش را با آنها بُرید و آنان را از خود راند و دور ساخت.

در همان وقت که آنان در این حال بودند، ناگهان پیکی که او را نمی دیدند و کلامش را می شنیدند، آمد و گفت:

سلام بر شما اهل بیت، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! در راه خدا بودن، تسلایی از هر مصیبتی و نجاتی از هر هلاکتی و جبرانی برای از دست رفته هاست.

«هر نفسی مرگ را می چشد و مزدتان را روز قیامت - بی کم و کاست - بپردازند. هرکه [در آن روز] از دوزخ برکنار ماند و به بهشت درآمد، رستگار و پیروز است، و زندگی دنیا جز کالایی فریبنده نیست».

خدا شما را برگزید و برتراند و پاکاند و خاندان پیامبرش قرار داد و علمش را به شما سپرد و کتابش را به شما میراثاند و شما را تابوت علم و عصای عزت خویش ساخت، و شما را به نورش مَثَل زد، و از لغزش ها مصون داشت و از فتنه ها ایمن کرد.

به تسلای خدا بیارامید، خدا رحمتش را از شما نگرفت، و نعمت هایش را از شما نسترد.

شما اهل الله اید؛ کسانی که نعمت به ایشان تمام گشت و [به وسیله آنها] پراکندگی [از میان رفت و] همبستگی ایجاد شد و وحدت کلمه پدید آمد. شما اولیای خدایید، هرکه در لوای شما درآمد، رهید و هرکه حقّتان را خورد لهید.

مودّت شما از سوی خدا - در قرآن - بر بندگان باایمان، واجب شد. خدا هرگاه بخواهد به یاری تان تواناست.

برای نیک فرجامی، بُردبار بمانید؛ چراکه [همه] امور به خدا می‌انجامد. خدا از پیامبرش امانت [سپرده به او را] پذیرفت و به شما (که اولیای مؤمن او در زمین‌اید) سپرد. هرکه از پس این امانت الهی برآید، خدا صدقش را به او ارزانی دارد. شما امانت سپرده شده‌اید، مودّت شما لازم و طاعت شما واجب است.

رسول خدا ﷺ در حالی قبض روح شد که دین را برایتان کامل ساخت و راه برون‌رفت را برای شما روشن ساخت و برای جاهل، حجت و انهداد؛ پس هرکه [به شما] جهل ورزد یا خود را نادان بنماید یا [حقّ شما را] انکار کند یا از یاد ببرد یا خود را [در این باره] به فراموشی زند، سروکارش با خداست. و خدا و رای حوایج شماست (شما را به خدا می‌سپارم و سلام بر شما باد). از امام باقر علیه السلام پرسیدم: این تسلا دهی از سوی که بود؟ فرمود: از جانب خدای متعال.

حدیث (۷۴)

[درخواست آموزش از خدا برای علی علیه السلام به حق علی علیه السلام]

از مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمه الله.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّةً أَنْ يَدْعُوَ لِي بِالْمَغْفِرَةِ. فَقَالَ: أَفَعَلُ لَأَجْلِكَ يَا عَلِيُّ. فَقَامَ فَصَلَّى صَلَاةً، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، رَفَعَ يَدَيْهِ بِالدُّعَاءِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ عَلِيٍّ عَبْدِكَ اَنْ تَغْفِرَ لِعَلِيٍّ. فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، مَا هَذَا؟

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، لَمْ أَجِدْ أَكْرَمَ مِنْكَ عَلَى اللَّهِ فَأَسْتَشْفِعُ بِهِ إِلَيْهِ؛^(۱)

یک بار از پیامبر ﷺ خواستم که برایم آمرزش بطلبد. فرمود: ای علی، برایت این کار را می‌کنم. برخاست و نمازی گزارد، چون از نماز فارغ شد، دست به دعا بلند کرد. شنیدم می‌فرمود: خدایا، به حقّ علی - بنده ات - از تو می‌خواهم که علی را بیامری.

پرسیدم: ای رسول خدا، این چه دعایی بود؟

فرمود: ای علی، هیچ کس را گرمی‌تر از تو نزد خدا نیافتم که او را پیش خدا شفیع سازم.

حدیث (۷۵)

[آفرینش پیامبر از نور خدا و اهل بیت از نور پیامبر ﷺ]

و محبّان اهل بیت از نور آنها]

از الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: به ما خبر داد حسین بن عبیدالله غضائری، از علی بن محمد علوی، از حسین بن علی بن صالح بن شعیب جوهری، از محمد بن یعقوب کلینی، از [علی بن] محمد بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش از پدرانش رحمه الله^(۲) فرمود: برای ما حدیث

۱. شرح نهج البلاغه ۲۰: ۳۱۶.

۲. در أمالی طوسی آمده است: «از علی بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن علی ...».

محقق کتاب، در پی نوشت، می‌نگارد: اینکه در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش» درست نیست؛ زیرا اسحاق بن اسماعیل از اصحاب امام حسن بن علی عسکری رحمه الله می‌باشد.

کرد حسن بن علی (صلوات خدا بر هر دو شان باد) فرمود: شنیدم جدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ ﷻ، وَخُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي، وَخُلِقَ مُحِبُّوهُمْ مِنْ نُورِهِمْ، وَسَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ؛^(۱)

من از نور خدای بزرگ آفریده شدم و اهل بیتم از نور من پدید آمدند و محبان آنان از نور آنها خلق شدند و دیگر مردمان در دوزخ اند.

حدیث (۷۶)

[امارت علی علیه السلام از سوی خدا و فضایل بی مانند او]

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

از جعفر بن محمد بن مشرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از ابن ابی عمیر، از حمزة بن حُمران، از پدرش، از ابو حمزه، از علی بن حسین، از پدرش، از امیرالمؤمنین علیه السلام:

أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّكَ تُدْعَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ أَمَرَكَ عَلَيْهِمْ؟

قَالَ: اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - أَمَرَنِي عَلَيْهِمْ.

فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَصْدُقُ^(۲) عَلَيَّ فِيمَا يَقُولُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ؟

۱. امالی شیخ طوسی: ۶۵۴-۶۵۵، حدیث ۱۳۵۵؛ بحار الأنوار ۱۵: ۲۰، حدیث ۳۲.

۲. در مآخذ «أَيُصْدَقُ» ضبط است.

فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِوَلَايَةِ مِنَ اللَّهِ ﷻ عَقَدَهَا لَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ وَأَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ.

إِنَّ عَلِيًّا خَلِيفَةُ اللَّهِ، وَحُجَّةُ اللَّهِ، وَإِنَّهُ لِأَمَامُ الْمُسْلِمِينَ، طَاعَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ.

فَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ جَهِلَنِي، وَمَنْ عَرَفَهُ فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي، وَمَنْ جَحَدَ إِمْرَتَهُ فَقَدْ جَحَدَ رِسَالَتِي، وَمَنْ دَفَعَ فَضْلَهُ فَقَدْ تَنَقَّصَنِي، وَمَنْ قَاتَلَهُ فَقَدْ قَاتَلَنِي، وَمَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِي؛ لِأَنَّهُ مِنِّي، خُلِقَ مِن طِينَتِي، وَهُوَ أَهْلُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، وَأَبُو وَلَدَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَأَوْلِيَاؤُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؛^(۱)

شخصی پیش امام علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابوالحسن، تو را امیر مؤمنان صدا می‌زنند! چه کسی تو را بر ایشان امارت داد؟

امام علیه السلام فرمود: خدای بزرگ مرا بر آنها امیر ساخت.

آن شخص، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا علی راست می‌گوید که خدا او را بر خلق امارت داد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمد و فرمود: علی از جانب خدا و به سبب ولایتی که خدا به او داد (بالای عرش، عقد ولایت را برای او بست و فرشتگانش را بر این کار شاهد گرفت) امیرالمؤمنین شد.

۱. امالی شیخ صدوق: ۱۳۱-۱۳۲، مجلس ۲۷، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۳۶: ۲۲۷-۲۲۸، حدیث ۵.

علی خلیفہ خدا و حجّت او و امام مسلمانان است. طاعتِ وی با طاعتِ خدا و معصیتِ وی با معصیتِ خدا مقرون است.

هرکه او را نشناسد، مرا نشناخت؛ هرکه او را شناخت، به من معرفت یافت. هرکه امامت او را انکار کرد، نبوّتم را برنتافت؛ هرکه امارت علی را برنتافت، رسالت مرا انکار کرد؛ هرکه فضل علی را پس زد، بر من عیب گرفت؛ هرکه با او جنگید، با من درافتاد؛ هرکه او را دشنام داد، مرا ناسزا گفت؛ زیرا علی از من است، از طینتِ من پدید آمد. علی، همسر فاطمه - دخترم - و پدر حسن و حسین (دو فرزندم) است.

سپس فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از نسل حسین، حجّت‌های خدا بر خلق اویم. دشمنانِ ما، دشمنانِ خدایند و اولیای ما، اولیای خدا می‌باشند.

حدیث (۷۷)

سخن گفتن ذوالفقار

کتاب الیقین، اثر سید بن طاووس رحمۃ اللہ علیہ.

از مناقب محمد بن جریر طبری (سنّی) صاحب تاریخ طبری.

طبری می‌گوید: برایم حدیث کرد داود بن عمر بن عبدالله بن اسحاق، گفت: برایم حدیث کرد [مُسَدَّد بن] مُسَرَّهْدَ اَسَدی [مسرد بن مستر] گفت: برایم حدیث کرد روح بن عبدالله جرجانی، گفت: برایم حدیث کرد ابو الأخوص، عبدالله بن یسار، گفت: به ما خبر داد زرارة بن أعین، از عِکْرِمَه، از ابن عباس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَعْطَانِي ذَا الْفَقَارِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، خُذْهُ وَأَعْطِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ.

فَقُلْتُ: مَنْ ذَلِكَ يَا رَبِّ؟

فَقَالَ: خَلِيفَتِي فِي الْأَرْضِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

وَإِنَّ ذَا الْفَقَارِ كَانَ يَنْطِقُ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُحَدِّثُهُ حَتَّى أَنَّهُ هَمَّ يَوْمًا بِكُسْرِهِ، فَقَالَ: مَهْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مَأْمُورٌ، وَقَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِ الْمُشْرِكِ تَأْخِيرٌ؛^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: خدای متعال ذوالفقار را به من داد و فرمود: ای محمد، این را بگیر و به بهترین اهل زمین بده.

پرسیدم: پروردگارا، آن شخص کیست؟

فرمود: خلیفه‌ام در زمین، علی بن ابی طالب.

ذوالفقار با علی علیه السلام حرف می‌زد و او را حدیث می‌کرد. روزی علی خواست ذوالفقار را بشکند [زیرا مشرکی را با آن زد، ذوالفقار او را نکشت] ذوالفقار [به سخن آمد و] گفت: ای امیرالمؤمنین، دست نگه‌دار! من مأمورم، آجل این مشرک تأخیر افتاد.

حدیث (۷۸)

ماجرای پیراهن

از الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

روایت است از ابو محمد فَحَّام، از پدرش،^(۲) از ابو محمد عسکری علیه السلام.

۱. البقین: ۲۱۶-۲۱۷؛ بحار الأنوار ۴۲: ۶۷، حدیث ۱۳.

۲. این سند، براساس نقل «بحار الأنوار» می‌باشد. در «الخرائج» سند بدین گونه است: از ابو محمد فَحَّام، از عموی پدرش، از

از پدرانش، از حسین علیه السلام، از قنبر که گفت:

كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ عليه السلام ^(۱) عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ، فَتَزَعَ قَمِيصَهُ وَنَزَلَ إِلَى الْمَاءِ، فَجَاءَتْ مَوْجَةٌ فَأَخَذَتْ الْقَمِيصَ، فَإِذَا هَاتِفٌ يَهْتِفُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، انْظُرْ عَنْ يَمِينِكَ وَخُذْ مَا تَرَى.

فَإِذَا مَنْدِيلٌ عَنْ يَمِينِهِ وَفِيهِ قَمِيصٌ مَطْوِيٌّ، فَأَخَذَهُ وَلَبَسَهُ.

وَإِذَا فِي جَنِبِهِ رُقْعَةٌ فِيهَا مَكْتُوبٌ: هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، هَذَا قَمِيصُ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ، ﴿كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ ^{(۲)؛ (۳)}

۱. در «اثبات الهداة ۳: ۴۹۱» همین گونه، ضبط است، لیکن در دیگر مآخذ آمده است: «وكنْتُ مع امير المؤمنين عليه السلام»، «كنت مع مولاي علي عليه السلام» و....

۲. سورة دخان (۴۴) آیه ۲۸.

۳. الخرائج والجرائع ۲: ۵۵۹ - ۵۶۰، حدیث ۱۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۲۶، حدیث ۱۳.

این روایت، در «امالی طوسی» یافت نشد، لیکن در «الخرائج» سند روایت بدین گونه است: ومنها ما روي عن أبي جعفر طوسي، عن أبي محمد الفحام...

به نظر می رسد، مؤلف رحمته الله با توجه به این سند، روایت را به نقل از «امالی طوسی» استناد می دهد. البته این روایت در «مأنة منقبة: ۷۰» اثر ابن شاذان (که از معاصران شیخ طوسی به شمار می رود و سال درگذشت هر دو، ۴۶۰ هجری می باشد) وجود دارد و سند روایت در آن چنین است:

برایم حدیث کرد شیخ صالح، ابو عبدالله، حسین بن عبدالله قطیعی رحمته الله گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، محمد بن احمد هاشمی منصوری، گفت: برایم حدیث کرد ابو موسی، عیسی بن احمد، گفت: برایم حدیث کرد علی بن محمد، از پدرش، از علی بن موسی الرضا... این شهر آشوب رحمته الله نیز در «مناقب آل ابي طالب ۲: ۲۲۹» این روایت را با اندکی اختلاف، می آورد.

به نظر می رسد اولین مأخذ این روایت، کتاب «خصائص الأئمة» اثر سید رضی رحمته الله (متوفای سال ۴۰۶ هجری) است.

در این کتاب، در صفحه ۵۷، سند روایت، بدین گونه است:

برایم حدیث کرد ابو محمد، هارون بن موسی بن احمد (معروف به تلّعکبری) گفت: برایم

قَبر می‌گوید: با مولایم علی علیه السلام در کنار فرات بودم، پیراهنش را درآورد و داخل آب شد. موجی آمد و پیراهن را با خود برد. ناگهانی هاتقی صدا زد: ای ابوالحسن، به راست خویش بنگر و آنچه را می‌بینی بگیر! دستمالی در سمت راست آن حضرت نمایان شد و در آن پیراهن تا کرده بود. امام علیه السلام آن را گرفت و پوشید.

در جیب آن رقعهای بود و در آن این نوشته وجود داشت: هدیه‌ای از جانب خدای عزیز و حکیم به علی بن ابی طالب. این، پیراهن هارون بن عمران است «این گونه آن را به قوم دیگری ارث دادیم».^(۱)

حدیث (۷۹)

جبرئیل کجاست؟

روضة العارفین، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «حیة القلوب» (اثر قطب الدین اشکوری رحمته الله) از صدوق رحمته الله در کتاب «روضة الغراء» روایت است که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى مَنَبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاوَاتِ فَإِنِّي أَعْرِفُ بِهَا مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ.

⇒ حدیث کرد ابوالحسن، محمد بن احمد بن عبیدالله بن احمد بن عیسی بن منصور، گفت: برایم حدیث کرد ابو موسی، عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور، گفت: برایم حدیث کرد ابو محمد، حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی...

۱. این روایت با اندکی اختلاف در «خصائص الأئمة: ۵۷، حدیث ۱» آمده است.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسْطِ الْقَوْمِ، فَقَالَ لَهُ: أَيْنَ جَبْرِئِيلُ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟
 فَرَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى
 الْمَشْرِقِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَلَمْ يَجِدْ مَوْضِعًا.
 فَالْتَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ وَقَالَ: وَالشَّيْخُ جَبْرِئِيلُ.
 فَصَفَّقَ طَائِرًا مِنْ بَيْنِ النَّاسِ. فَضَجَّ عِنْدَ ذَلِكَ الْحَاضِرُونَ وَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ
 خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا؛^(۱)

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه در حال سخنرانی بود، فرمود: ای مردم،
 پیش از آنکه مرا نیابید از من بپرسید، از راه‌های آسمان‌ها از من بپرسید؛ چراکه
 آنها را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم.

مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: جبرئیل هم اکنون کجاست؟
 امام علیه السلام چشم به طرف آسمان انداخت، سپس به زمین نگریست، آن گاه
 نگاهی به مشرق افکند، پس از آن، سوی مغرب چشم دوخت، جایی را [که
 جبرئیل در آن باشد] نیافت.

سپس سوی آن مرد نگاه کرد و فرمود: ای شیخ، تو جبرئیلی!
 وی بال زنان از میان مردم پرید - در این هنگام - حاضران فریاد برآوردند
 و گفتند: شهادت می‌دهیم که به راستی راستی، تو خلیفه رسول خدایی.

۱. آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله سند‌های گوناگونی را از اهل سنت برای این حدیث می‌آورد.
 بنگرید به، شرح احقاق الحق ۷: ۶۲۱-۶۲۲ (و جلد ۱۶، ص ۴۸۵؛ و جلد ۲۳، ص ۳۳۳ و ۴۲۹؛ و
 جلد ۳۲، ص ۶۸-۶۹).

[یادآوری]

می‌گویم: شاذان بن جبرئیل در دو کتاب «الفضائل» و «الروضة» این روایت را به طور مُرسل می‌آورد. (۱)

حدیث (۸۰)

[درخواست عفو گناهان با دست به دامن شدن]

به پیامبر ﷺ و آل آن حضرت [

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیل رحمته الله.

رَوَى الْإِمَامُ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فِي الْحَرَمِ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ مَضَى عُمُرُهُ فِي الْمَعْصِيَةِ، فَنَظَرَ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ: نِعْمَ الشَّفِيعُ إِلَى اللَّهِ لِلْمُذْنِبِينَ.

فَأَخَذَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَأَنشَأَ يَقُولُ:

بِحَقِّ جَلَالِ وَجْهِكَ يَا وَلِيَّ	بِحَقِّ الْهَاشِمِيِّ الْأَبْطَحِيِّ
بِحَقِّ الذُّكْرِ إِذْ يُوحَى إِلَيْهِ	بِحَقِّ وَصِيِّ الْبَطْلِ الْكَمِيِّ
بِحَقِّ الطَّاهِرِينَ ابْنِي عَلِيٍّ	وَأُمِّهِمَا ابْنَةَ الْبِرِّ الزَّكِيِّ
بِحَقِّ أُنْمَةٍ سَلَفُوا جَمِيعًا	عَلَى مِنْهَاجِ جَدِّهِمُ النَّبِيِّ
بِحَقِّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ إِلَّا	غَفَرْتَ خَطِيئَةَ الْعَبْدِ الْمُسِيِّ

قَالَ: فَسَمِعَ هَاتِفًا يَقُولُ: يَا شَيْخُ، كَانَ ذَنْبُكَ عَظِيمًا وَلَكِنْ غَفَرْنَا لَكَ جَمِيعَ ذُنُوبِكَ لِحُرْمَةِ شَفَعَائِكَ.

۱. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام: ۳۳ - ۳۴، حدیث ۲۰؛ فضائل ابن شاذان: ۹۸؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۰۸، حدیث ۱۳.

فَلَوْ سَأَلْتُ^(۱) ذُنُوبَ أَهْلِ الْأَرْضِ، لَغَفَرْنَا لَهُمْ غَيْرَ عَاقِرِ النَّاقَةِ وَقَتْلَةِ الْأَنْبِيَاءِ
وَالْأُتَمَّةِ؛^(۲)

امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در حالی که در خانه خدا در مقام
ابراهیم علیه السلام نشسته بود، پیرمردی نزدش آمد که عمرش در معصیت سپری شده
بود. به امام علیه السلام نگریست و گفت: خوب شفیعی برای گنه کاران پیش خدایی!
پس پرده کعبه را گرفت و سرود:

- ای ولی، به حق جلالت رویت، به حق پیامبر هاشمی که از سرزمین مکه
است؛

- به حق قرآن که سویش وحی شد، به حق وصی او، آن قهرمان دلاور؛
- به حق دو فرزند پاک علی و مادرشان، دختر پیامبر نیکوکار و پاک؛
- به حق امامانی که همه‌شان بر راه و رسم پیامبرند؛
- به حق قائم [آل محمد] مهدی، از خطای این بنده گنه کار درگذر.
فرمود: شنید هاتفی می‌گوید: ای شیخ، گناهت بزرگ است، لیکن همه
گناهات را به خاطر حرمت شفیعانت آمرزیدیم.
اگر [آمرزش] گناهان [همه] اهل زمین را درخواست می‌کردی، آنها
را می‌آمرزیدیم به جز گناه کسی که ناقه صالح را پی کرد و قاتلان انبیا
و ائمه.

۱. در مآخذ آمده است: فَلَوْ سَأَلْتُنَا ...

۲. فضائل ابن شاذان: ۶۶؛ بحار الأنوار ۹۱: ۲۰، حدیث ۱۴.

حدیث (۸۱)

[تأویل نماز، زکات، روزه ... فحشا، منکر و... در قرآن]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمته الله.

از شیخ طوسی رحمته الله با اسنادش به فضل بن شاذان، روایت است از داود بن کثیر که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ؟ وَأَنْتُمْ الزَّكَاةُ؟ وَأَنْتُمْ الْحَجُّ؟

فَقَالَ: يَا دَاوُدُ، نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَنَحْنُ الزَّكَاةُ، وَنَحْنُ الصِّيَامُ، وَنَحْنُ الْحَجُّ، وَنَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ، وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ ^(۱). وَنَحْنُ الْآيَاتُ، وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ.

وَعَدَوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: ﴿الْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ وَالْبَغْيُ﴾ ^(۲)؛ ﴿وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ﴾ ^(۳)؛ ﴿وَالْأَضْنَامُ﴾ ^(۴)؛ ﴿وَالْأَوْثَانُ﴾ ^(۵)؛ ﴿وَالْحَبِثُ وَالطَّاغُوتُ﴾ ^(۶)؛ ﴿وَالْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ﴾ ^(۷).

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۱۵.

۲. سورة نحل (۱۶) آیه ۹۰.

۳. سورة مائده (۵) آیه ۹۰.

۴. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۳۵.

۵. سورة حج (۲۲) آیه ۳۰.

۶. سورة نساء (۴) آیه ۵۱.

۷. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۳.

يَا دَاوُدُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا، وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا أُمَمًا وَحَفِظَتُهُ وَخُزَّانَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

وَجَعَلَ لَنَا أَضْدَادًا وَأَعْدَاءً، فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ، وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَأَحَبِّهَا إِلَيْهِ تَكْنِيَةً عَنِ الْعَدُوِّ، ^(۱) وَسَمَّى أَضْدَادَنَا وَأَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَضَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَإِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ؛ ^(۲)

داود بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: [آیا] در کتاب خدای تعالی نماز شما میاید؟ زکات شما میاید؟ حج شما میاید؟!

امام علیه السلام فرمود: ای داود، در کتاب خدا، ماییم نماز، ماییم زکات، ماییم روزه، ماییم حج، ماییم بلد حرام، ماییم کعبه، ماییم قبله، ماییم وجه خدا. خدای متعال می فرماید: «هر کجا رو کنید، همان جا وجه خداست». آیات [نشانه ها] ماییم، بیّنات [دلایل روشن] ماییم.

در کتاب خدا، دشمن ما فحشاست، و منکر، و بغی [تجاوز] و شراب، و قمار، و انصاف، و آزلام، و اصنام، و اوثان، و جبت، و طاغوت، و مُردار، و خون، و گوشت خوک.

ای داود، خدا ما را آفرید و خلق ما را گرامی داشت، ما را برتری بخشید و امنای خویش و حافظان و خزانه داران بر آنچه در آسمان ها و زمین هست، قرار داد.

۱. عبارت «تکنیة عن العدو» در متن بحار، وجود ندارد.

۲. تأویل الآیات: ۲۱ - ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۴: ۳۰۳، حدیث ۱۴.

و خدا برای ما اُضداد و دشمنانی قرار داد؛ از نام ما در کتابش با زیباترین نام‌ها و دوست داشتنی‌ترین کنایه‌ها - نزدش - کنایه آورد.

دشمنان و مخالفان ما را نیز در کتابش نام برد و برای آنها - در قرآن - به منفورترین اسامی نزدش و نزد بندگان با تقوایش کنایه آورد و مثل زد.

حدیث (۸۲)

[اصل خیر و فروع آن و اصل شر و فروع آن]

تأویل الآیات، اثر شرف الدین نجفی رحمته الله.

از شیخ طوسی - به سندش - از فضل بن شاذان (به اسنادش) از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ، وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، وَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصَّيَامُ وَكَظَمُ الْغَيْظِ، وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ، وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَتَعَاهُدُ الْجَارِ، وَالْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.

وَعَدُونَا أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَالنَّمِيمَةُ وَالْبُخْلُ وَالْقَطِيعَةُ وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، وَتَعَدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ ﷻ بِهَا، ^(۱) وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ؛ مِنَ الزَّنا وَالسَّرِقَةِ، وَكُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ.

وَكَذَبَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفِرْعَ غَيْرِنَا؛ ^(۲)

مايیم اصل هر خیر (خوبی) و از فروع ماست هر کار نیک، و از بر (و نیکی)

۱. این ضبط، در «تفسیر برهان ۱: ۵۳» هست، در دیگر مآخذ، واژه «بها» نیست.

۲. تأویل الآیات: ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۴: ۳۰۳-۳۰۴، حدیث ۱۵.

است: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، عفو از خطاکار، رحمت بر فقیر، رسیدگی به همسایه، اقرار به فضلِ اهل فضل.

و دشمن ما اصل (و بن مایه) هر شرّ و بدی است و از فروع (و شاخه‌های) آنهاست هر کار زشت و ناروا.

و از کارهای ناشایست آنهاست: دروغ، سخن چینی، بُخل، قطع رحم، رباخواری، خوردن ناحقّ مال یتیم، تجاوز به حدودی که خدا به آنها امر کرد، ارتکاب کارهای شرم‌آور ظاهری و باطنی (زنا، سرقت و هر قبیح دیگر در این راستا).

دروغ می‌گوید کسی که بیان می‌دارد با ماست، در حالی که به شاخه غیر ما می‌آویزد.

حدیث (۸۳)

[خلق فرشته‌ای به سیمای علی در زیر عرش]

تاویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمته الله.

از طریق اهل سنت، در احادیث علی بن جَعْد، ^(۱) از قتاده، از انس بن مالک در تفسیر این سخن خدای متعال: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ ^(۲) (فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش‌اند و پروردگارشان را تسبیح می‌کنند) روایت است که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْمِعْرَاجِ، نَظَرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا

۱. در «بحار الأنوار» علی بن جَعْدَه، ضبط است.

۲. سورة زمر (۳۹) آیه ۷۵.

بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَائِمًا أَمَامِي تَحْتَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَيُقَدِّسُهُ فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ، سَبِّحْنِي عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى هَاهُنَا؟
قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَخْبِرْكَ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ يُكَيِّرُ مِنَ الثَّنَاءِ وَالصَّلَاةِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَوْقَ عَرْشِهِ، فَاشْتَاقَ الْعَرْشُ إِلَى رُؤْيَةِ عَلِيٍّ، فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلَكَ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، ^(۱) لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ الْعَرْشُ فَيَسْكُنَ شَوْقَهُ. وَجَعَلَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - تَسْبِيحَ هَذَا الْمَلَكِ وَتَقْدِيسَهُ وَتَمْجِيدَهُ، لِشَيْعَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَا مُحَمَّدُ؛ ^(۲)

رسول خدا ﷺ فرمود: چون شب معراج شد، زیر عرش به جلوم نگاه کردم، ناگهان دیدم علی بن ابی طالب زیر عرش پیشم ایستاده است، خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند! پرسیدم: ای جبرئیل، علی بن ابی طالب، پیش از من اینجا آمد؟! جبرئیل گفت: نه، ماجرایش را به تو می‌گویم.

ای محمد، خدای ﷻ در بالای عرش فراوان بر علی بن ابی طالب ثنا و درود می‌فرستاد، عرش مشتاق دیدار علی شد. خدا این فرشته را بر سیمای علی زیر عرش آفرید تا عرش به او بنگرد و شوقش آرام گیرد. ای محمد، خدای سبحان، تسبیح این فرشته و تقدیس و تمجید او را برای شیعه اهل بیت تو قرار داد.

۱. در «بحار»، «تحت عرشه» ضبط است.

۲. تأویل الآیات: ۵۱۳ - ۵۱۴؛ بحار الأنوار ۳۹: ۹۷، حدیث ۹.

حدیث (۸۴)

[تفسیر مساجد در قرآن]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمۃ اللہ علیہ.

در تفسیر این سخن خدای عز و جل که می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^(۱) (مساجد برای خداست، احدی را با خدا بخوانید) از محمد بن عباس، از محمد بن ابی بکر، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود:

سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ الْأَيُّمَةُ مِنَّا وَاحِدٌ فَوَاحِدٌ، فَلَا تَدْعُوا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ فَتَكُونُوا كَمَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، هَكَذَا نَزَلَتْ: ^(۲)

از پدرم - جعفر بن محمد - شنیدم که می فرمود: آنان، امامان اوصیا از نسل مایند، یکی پس از دیگری، غیر آنان را فرانخوانید که چونان کسی می شوید که به همراه خدا، غیر خدا را بانگ زد (آیه این گونه نازل شد).

حدیث (۸۵)

[خانه امام علیه السلام محل معراج فرشتگان]

تأویل الآیات، اثر سید شرف الدین نجفی رحمۃ اللہ علیہ.

از شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ - به سندش از رجالش - از عبدالله بن عجلان سکونی روایت است که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ علیه السلام يَقُولُ: بَيْتٌ عَلَيَّ وَفَاطِمَةَ مِنْ حُجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَسَقْفُ

۱. سورة جنّ (۷۲) آیه ۱۸.

۲. تأویل الآیات: ۷۰۵؛ بحار الأنوار ۲۳: ۳۳۰ - ۳۳۱، حدیث ۱۴.

يَبْتِئُهُمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَفِي قَعْرِ بُيُوتِهِمْ فُزْجَةٌ مَكْشُوطَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ، وَالْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَطَرْفَةِ عَيْنٍ، وَالْمَلَائِكَةُ لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ؛ فَوْجٌ يَصْعَدُونَ وَفَوْجٌ يَنْزِلُونَ.

وَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - كَشَطَ لِإِبْرَاهِيمَ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّى أَبْصَرَ الْعَرْشَ وَزَادَ اللَّهَ فِي قُوَّةِ نَازِرِهِ.

وَإِنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَازِرَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَكَانُوا يَبْصُرُونَ الْعَرْشَ، لَا يَجِدُونَ لِبُيُوتِهِمْ سَقْفًا غَيْرَ الْعَرْشِ، فَبُيُوتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمَنِ، وَمَعَارِجُ مِعْرَاجِ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، فَوْجٌ بَعْدَ فَوْجٍ، لَا انْقِطَاعَ لَهُمْ.

وَمَا مِنْ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْأَئِمَّةِ مِنَّا إِلَّا وَفِيهِ مِعْرَاجُ الْمَلَائِكَةِ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بِكُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾. (١)

قَالَ، قُلْتُ: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

قَالَ: بِكُلِّ أَمْرٍ.

قُلْتُ: هَذَا التَّنْزِيلُ؟

قَالَ: نَعَمْ؛ (٢)

عبدالله بن عجلان می گوید: شنیدم ابو جعفر [امام باقر علیہ السلام] می فرمود: خانه علی و فاطمه جزو حجره رسول خداست و سقف خانه شان عرش پروردگار جهانیان است و از ژرفای خانه شان شکافی تا عرش (معراج وحی) برداشته اند

١. سورة قدر (٩٧) آیات ٤-٥.

٢. تأویل الآيات: ٧٩٢؛ بحار الأنوار ٩٧: ٢٥، حديث ٧٠.

و فرشتگان صبح و شام - در هر ساعت و در هر چشم به هم زدنی - وحی را بر ایشان فرود می آورند. فوج ملائکه پیوسته ادامه دارد، فوجی بالا می روند و فوجی فرود می آیند.

خدای متعال برای ابراهیم پرده از آسمانها برداشت تا اینکه عرش را دید و بر قوت دید ابراهیم افزود.

خدا قوت بینایی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را (صلوات خدا بر ایشان باد) افزون ساخت. آنان عرش را می دیدند و برای خانه شان سقفی جز عرش نمی یافتند. خانه شان را عرش خدای رحمان در بر دارد و نردبان معراج ملائکه و روح (فوجی پس از فوجی که پایانی ندارند) می باشد.

هیچ خانه ای از خانه امامان از نسل ما نیست مگر اینکه معراج فرشتگان است؛ زیرا خدای عزوجل می فرماید: «ملائکه و روح در شب قدر - به اذن پروردگارشان - با هر امری فرود می آیند و تا طلوع فجر بر آن شب سلام باد».

گفتم: در قرآن ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ (از هر امری) می باشد.

فرمود: «بکل امر»؛ با هر امری.

گفتم: این قرائت، قرآن است؟

فرمود: آری.

حدیث (۸۶)

[حتمی بودن قیام امام مهدی (عج) و تفسیر آیه دوازده ماه در قرآن]

از کتاب الغیبه، اثر شیخ مفید (رحمه الله).

مفید (رحمه الله) می گوید: برای ما حدیث کرد علی بن حسین، گفت: برای ما حدیث

کرد محمد بن یحیی [عطّار]، از محمد بن حسن [حسنان] از محمد بن علی [کوفی]، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبدالرزاق، از محمد بن سنان، از فضیل رَسّان [فضال ابی سنان] از ابو حمزه ثمالی، گفت:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، قَالَ لِي: يَا أَبَا حَمْزَةَ، مِنَ الْمُخْتَوَمِ الَّذِي حَتَمَهُ اللَّهُ قِيَامُ قَائِمِنَا؛ فَمَنْ شَكَّ فِيمَا أَقُولُ لَيَّيَ اللَّهُ وَهُوَ كَافِرٌ بِهِ وَلَهُ جَاحِدٌ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بِي وَأُمِّي الْمُسَمَّى بِاسْمِي، وَالْمَكْنَى بِكُنْيَتِي، السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي، يَا بِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

يَا أَبَا حَمْزَةَ، مَنْ أَدْرَكَهُ فَسَلَّمَ لَهُ مَا سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلَيٍّ فَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ لَهُ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ ﴿وَمَا أَوَاهُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾^(۱). وَأَوْضَحُ مِنْ هَذَا - الْحَمْدُ لِلَّهِ^(۲) - وَأَنْوُرُ وَأَبْيَنُ وَأَزْهَرُ لِمَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَأَحْسَنَ إِلَيْهِ قَوْلُ اللَّهِ ﷻ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾^(۳).

وَمَعْرِفَةُ الشُّهُورِ: الْمُحَرَّمُ وَصَفَرُ وَرَبِيعُ وَمَا بَعْدَهُ، وَالْحَرُمُ مِنْهَا وَهِيَ رَجَبُ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ.

وَذَلِكَ لَا يَكُونُ دِينًا قَيِّمًا؛ لِأَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَسَائِرَ الْمِلَلِ وَالنَّاسِ جَمِيعًا مِنَ الْمُوَافِقِينَ وَالْمُخَالِفِينَ يَعْرِفُونَ هَذِهِ الشُّهُورَ وَيَعُدُّونَهَا بِأَسْمَائِهَا.

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۵۱.

۲. در مآخذ «بحمد الله» ضبط است.

۳. سورة توبه (۹) آیه ۳۶.

وَلَيْسَ هُوَ كَذَلِكَ. وَإِنَّمَا عَنَى بِهِمُ الْأَئِمَّةُ الْقَوَّامِينَ بِدِينِ اللَّهِ، وَالْحُرْمُ مِنْهَا: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ الَّذِي اشْتَقَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ أَسْمَاءٌ مِنْ أَسْمَائِهِ [اسمه (خ)] [الْعَلَى، كَمَا اشْتَقَّ لِمُحَمَّدٍ ﷺ اسماً مِنْ اسْمِهِ الْمَحْمُودِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِهِ أَسْمَاؤُهُمْ عَلِيُّ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَصَارَ لِهَذَا الْأِسْمِ الْمُشْتَقُّ مِنْ اسْمِ اللَّهِ ﷻ حُرْمَةٌ بِهِ؛^(۱)

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم. چون کسانی که در آنجا بودند پراکنده شدند [و رفتند] امام علیه السلام به من فرمود: ای ابو حمزه، از امور حتمی که خدا قطعی ساخت، قیام قائم ماست. هرکه در آنچه می‌گویم به شک افتد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که به او کافر است و خدا را انکار می‌کند. سپس فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که هم‌نام و هم‌کنیه‌ام و هفتمین نفر بعد از من است. پدرم فدای کسی باد که زمین را آکنده از عدل و داد می‌سازد، چنان‌که آکنده از ظلم و جور می‌شود.

ای ابو حمزه، هرکه او را درک کند و همچون تسلیم در برابر محمد و علی، سراپا مطیع او باشد، بهشت بر او واجب می‌شود و هرکه به [فرمان] او تن ندهد، خدا بهشت را بر وی حرام می‌گرداند و جان پناهش دوزخ است که برای ظالمان بد جایگاهی است.

روشن‌تر از این - خدا را شکر - و نورانی‌تر و روشن‌تر و درخشان‌تر [از این

۱. این حدیث، در مجموعه آثار شیخ مفید رحمته الله یافت نگردید، لیکن در کتاب «الغیبة: ۸۷» اثر نعمانی) هست؛ نیز بنگرید به، تأویل الآیات: ۲۰۸ - ۲۰۹؛ بحار الأنوار ۲۴: ۲۴۱ - ۲۴۲، حدیث ۴.

آیه [برای کسی که خدا هدایتش کند و به وی احسان ورزد، این سخن خدا در قرآن است که فرمود:

«همانا شمار ماه‌ها - نزد خدا روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید - دوازده ماه است. چهار تا از آنها حرام است. این است دین پایدار، در این ماه‌ها به خویش ظلم نکنید».

و معرفت ماه‌های محرم عبارت‌اند از: صفر، ربیع و ماه‌های بعد از آن که چهار تا از آنها حرام است: رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم. این کار، دین استوار نیست؛ زیرا یهود و نصارا و مجوس (و دیگر ملت‌ها) و همه مردم (موافقان و مخالفان) این ماه‌ها را می‌شناسند و آسامی آنها را می‌شمارند.

معنای آیه این نیست. خدا به این ماه‌ها، امامان را در نظر دارد که دین خدا را به پا می‌دارند.

و حرام‌های آن عبارت‌اند از: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (همو که خدا نامی از آسامی عالی خویش را برای او جدا ساخت؛ چنان که برای محمد نامی از اسم محمودش را برگرفت) و سه تن از فرزندان آن حضرت [که] نامشان «علی» است (علی بن حسین، علی بن موسی، علی بن محمد).

برای این اسم [اسم علی] که مشتق از نام خدای عز و جل است، (به سبب نام خدا) حرمت پدید آمد.

[یادآوری]

می‌گوییم: در کتاب «غیبت نعمانی علیه السلام» مثل این روایت - از نظر سند و متن - آمده است. ^(۱)

حدیث (۸۷)

[خطاب خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن]

الکافی، اثر کلینی علیه السلام.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زرارہ [یا بُرید] از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ ﷻ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي كِتَابِهِ.

فَقُلْتُ: فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟

قَالَ: فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ﴾ يَا عَلِيُّ ﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴿وَمَا [فِيهَا] تَعَاقدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ آمَنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا إِلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ﴾ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ ﴿[عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوْ الْعُقُوفِ]﴾ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿^(۲)﴾؛ ^(۳)

خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتابش مخاطب ساخت.

زراره می‌گوید، پرسیدم: در کدام موضع؟

۱. الغيبة (نعمانی): ۸۶-۸۷.

۲. سورة نساء (۴) آیات ۶۴-۶۵.

۳. الکافی ۱: ۳۹۱، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۶۵: ۲۳۳-۲۳۴.

فرمود: در این سخن که فرمود: «اگر آنان هنگامی که به خویشتن ظلم کردند، نزد تو آیند» ای علی «از خدا آمرزش بطلبند و خدا برای آنها استغفار کند و رسول برای آنها آمرزش بطلبد، او را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند. سوگند به پروردگارت، آنان ایمان نمی‌آورند تا در مشاجراتشان تو را حاکم سازند» اینکه پیمان بستند اگر خدا محمد را میراند، این امر را به بنی هاشم برنگردانند «و پس از حکم تو [به قتل یا عفو] در خویشتن هیچ تنگنایی نیابند» «و تسلیم محض باشند».

حدیث (۸۸)

[درخشش بهشت از نور خنده علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام]

الأمالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن زکریا، از شعیب بن واقد، از قاسم بن بهرام، از لئث، از مجاهد، از ابن عباس ^(۱) - در حدیثی طولانی در شأن نزول «هل أتی» - گفت:

فَبَيْنَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا رَأَوْا مِثْلَ الشَّمْسِ أَشْرَقَتْ لَهَا الْجَنَّةُ.
فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: يَا رَبِّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا﴾. ^(۲)

۱. در «بحار الأنوار» آمده است: طالقانی، از جلودی، از جوهری، از شعیب بن واقد... و برای ما حدیث کرد محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از حسن بن مهران، از مسلمة بن خالد، از صادق (جعفر بن محمد) از پدرش.

۲. سوره انسان (۷۶) آیه ۱۳.

فَيُرْسِلُ اللَّهُ - جَلَّ اسْمُهُ - إِلَيْهِمْ جَبْرَائِيلَ، فَيَقُولُ: لَيْسَ هَذِهِ بِشَمْسٍ، وَلَكِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ضَحِكَا فَأَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ نُورِ ضَحِكِهِمَا؛^(۱)

ابن عباس می گوید: در همان هنگام که اهل بهشت در بهشت به سر می برند، ناگهان می بینند بهشت مثل آنکه خورشید بر آن بتابد، روشن شد. بهشتیان می گویند: پروردگارا، در کتابت گفتی که «اهل بهشت در آن خورشیدی نمی بینند»!

خدای عز و جل جبرئیل را سوی آنها می فرستد، وی [به آنها] می گوید: این روشنائی، خورشید نیست، علی و فاطمه است که خندیدند و بهشت از نور خنده شان، درخشید.

[یادآوری]

می گویم: شیوه ام در نقل حدیث این نیست که قسمتی را حذف کنم و بخش دیگر را بیاورم مگر در مقام استشهاد در اثناى کلام. در اینجا، صدر حدیث حذف گردید؛ زیرا نزول «هل أتى» در شأن اهل بیت به حدّ تواتر و ضرورت می رسد و حدیث آن در بسیاری از کتاب های مشهور، تکرار شده است.

از این رو، دیدم فایده فراوانی در آن وجود ندارد؛ زیرا مقصود ما در این کتاب، بیشتر آوردن اخباری است که در آنها نکته های پنهان و امور طریف (شگفت و نغز) هست.

۱. امالی صدوق: ۲۵۶ - ۲۶۲ مجلس ۴۴، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۳۵: ۲۳۷ - ۲۴۱، حدیث ۱.

حدیث (۸۹)

[عرضه هر امری نخست به امام علیه السلام]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، ^(۱) گفت:

سَمِعْتُهُ [أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام] يَقُولُ: مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ.

وَإِنْ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ ^(۲)

علی بن حمزه می گوید: شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: هیچ فرشته ای را خدا در امری فرود نمی آورد مگر اینکه نخست پیش امام می رود و آن امر را بر او عرضه می دارد.

آیند و روند فرشتگان از نزد خدای بزرگ، پیش صاحب این امر است.

حدیث (۹۰)

[نه چیزی که خدا به امام علیه السلام ارزانی داشت]بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و احمد بن زکریا، از محمد بن نعییم، از یزدان [یزداد] بن ابراهیم، از یکی از اصحابش که او را حدیث کرد، گفت:

۱. در «بحار الأنوار» آمده است: محمد بن حسین بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، ...

۲. بصائر الدرجات ۱: ۹۵، حدیث ۲۲؛ بحار الأنوار ۲۶: ۳۵۷، حدیث ۲۱.

سَمِعْتُهُ [أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام] يَقُولُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، تِسْعَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلِي خَلَا مُحَمَّدًا عليه السلام:
 لَقَدْ فُتِحَتْ لِي السُّبُلُ، وَعُلِّمْتُ الْأَنْسَابَ، وَأُجِرِي لِي السَّحَابُ، وَعُلِّمْتُ الْمَنَائَا
 وَالْبَلَايَا، وَفُضِّلَ الْخِطَابُ، وَلَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي، فَمَا غَابَ عَنِّي مَا
 كَانَ قَبْلِي، وَلَا فَاتَنِي مَا يَكُونُ مِنِّي بَعْدِي.
 وَإِنَّ بَوْلَاتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ، وَأَتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ، وَرَضِيَ لَهُمُ
 الْإِسْلَامَ.

إِذْ يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ أَنِّي الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَهُمْ دِينَهُمْ
 وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.
 وَكُلُّ ذَلِكَ مَنَّا مِنَ اللَّهِ مَنْ بِهِ عَلَيَّ، فَلَهُ الْحَمْدُ؛ ^(۱)

شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود، امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: والله، خدای متعال،
 نه چیز به من ارزانی داشت که به هیچ کس پیش از من جز محمد صلی الله علیه و آله آنها را نداد:
 جمیع راهها برایم گشوده شد، به انساب آگاهی یافتم، ابر برایم به حرکت
 درآمد، علم مرگها و بلاها (رویدادهای ناگوار و فاجعه‌ها) و فصل الخطاب
 (حرف اول و آخر را در دعواها و اختلاف‌ها) را به من دادند، به اذن پروردگار در
 ملکوت نگریستم، آنچه را پیش از من بود از من پنهان نماند و آنچه را پس از من
 رخ خواهد داد، از دست ندادم.

به ولایتم خدا برای این امت دینشان را کامل ساخت و نعمت‌ها را تمام کرد و
 اسلام را برایشان پسندید.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۰۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۳۹: ۳۳۶، حدیث ۵.

زیرا خدا در روز ولایت به محمد ﷺ فرمود: ای محمد، به ایشان خبر ده که امروز دینشان را برای آنها کامل کردم و نعمتم را برایشان تمام ساختم و دین اسلام را برای آنها پسندیدم. همه اینها منتی از جانب خداست که به آن بر من منت نهاد (و حمد و ستایش ویژه خداست).

حدیث (۹۱)

حدیثی طریف

از کتاب سرور الموالی، اثر یکی از اصحاب ما.
از مُعَلَّى بن خُنَیس روایت است که گفت:
أَتَيْتُ الصَّادِقَ (ع) فَلَمْ أَجِدْهُ خَالِيًا، فَجَلَسْتُ فِي مَوْضِعٍ بِأَرَائِهِ، فَلَمَّا أَبْصَرَنِي قَالَ: مَرْحَبًا يَا بَنَ خُنَيسٍ.
قُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، تَخَالَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي خَصَّكَمُ اللَّهُ بِهِ وَفَضَّلَكُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ تَفْضِيلًا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ لِتُوقِنِي عَلَيْهِ وَتُرْشِدَنِي.
قَالَ: قُلْ مَا بَدَا لَكَ يَا بَنَ خُنَيسٍ.
قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، جَلَسْتُ إِلَى رِفْقَةٍ مِنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَجَمَاعَةٍ مِنْهُمْ، فَإِذَا بِهِمْ يَتَنَوَّنُونَ الْأَوَّلَ وَالثَّانِي، رَوَى فَقِيهٌ مِنْ فُقَهَائِهِمْ...
إِلَى أَنْ قَالَ: فَذَكَرْتُ مَا خَصَّكَمُ اللَّهُ بِهِ، فَأَنْكَرُوا ذَلِكَ.
قَالَ الصَّادِقُ (ع): وَمَا الَّذِي ذَكَرْتَ لَهُمْ؟
قُلْتُ: أَمَرَ الْعِلْمَ وَمَا أَعْطَاكُمْ اللَّهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ

وَعَلَيْ بَابِهَا، وَأَنَّهُ عَلَّمَ عَلَيًّا عِلْمَ الْمَنَآيَا وَالْبَلَايَا وَفَضَلَ الْخِطَابَ، وَعِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.
فَقَالُوا كُلُّهُمْ: هَذَا مُحَالٌ، لَمْ يَطْلُعِ اللَّهُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، وَتَلَّوْا عَلَى آيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ؛

مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾. ^(١)
وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾. ^(٢)
وَقَوْلُهُ ﷻ: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾. ^(٣)
وَشَهِدُوا عَلَى بِالْكَفْرِ بِإِدْعَاءِ هَذَا الْعِلْمِ لَكُمْ، وَبَقِيَتْ مُتَحِيرًا قَدْ قَطَعُونِي.
فَضَحِكَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، اسْتَضَعْفُوكَ الْقَوْمَ وَغَلَبُوكَ بِبَاطِلِهِمْ وَتَظَاهَرُوا عَلَيْكَ.

فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ فُعِلَ بِوَصِيِّ نَبِيِّ اللَّهِ هَارُونَ حِينَ قَالَ: ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾. ^(٤)
وَقَدْ فُعِلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ذَلِكَ وَأَكْثَرُ مِنْ هَذَا، حِينَ أَخْرَجُوهُ إِلَى الْبَيْعَةِ.
قَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، هَلَّا أَحْضَرْتَنِيهِمْ حَتَّى أُرِيَهُمْ أَنَّهُمْ أَوْلَى بِالْكَفْرِ، وَأَنْتَ وَأَصْحَابُكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ، وَأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ، يُكَذِّبُونَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْبَاطِنَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ أَنْكَارًا وَلَا مِنْهُ فِرَارًا.

١. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

٢. سورة لقمان (٣١) آية ٣٤.

٣. سورة جن (٧٢) آية ٢٦.

٤. سورة اعراف (٧) آية ١٥٠.

قُلْتُ: هُمْ أَقَلُّ مِنْ أَنْ يَحْضُرُوا وَيَجْمَعُوا.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، لَا تُشْرَحَنَّ لَكَ كُلُّ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَشُكَّ شَاكُّ مِنْهُمْ أَوْ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَلَا تُفَسِّرَنَّ ذَلِكَ حَتَّى تَعْلَمَ أَنََّّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ، وَأَنْ مَنْ قَالَ بِقَوْلِهِمْ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

قَالَ الْمُعَلَّى: فَاثْمَلْتُ فَرَحًا وَسُرُورًا وَنَشَاطًا، وَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَنْ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنْكُمْ، وَأَنْتُمْ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَوَرَثَةُ الْعِلْمِ، وَمَهْبِطُ الْوَحْيِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَوَلَا قَرَأْتَ عَلَيْهِمْ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، فَإِنَّهُ لَا شَيْءَ أَغْلَبَ لِلطُّغَاةِ، وَلَا أَقْهَرَ لَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﷻ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ. إِلَى أَنْ قَالَ: فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ بُطْلَانٌ لِمَا ادَّعَوْهُ أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ آيَةٍ أَنَا مُبَيِّنُهَا لَكَ يَا بَنَ خُنَيْسٍ.

إِنَّ مَعْنَى عِلْمِ الْغَيْبِ هُوَ عِلْمُ مَا غَابَ عَنْكَ، فَإِنَّ عِلْمَ الْغَيْبِ غَيْبٌ، ^(۱) وَهَذَا مَا لَا يُظْهَرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ ﷻ وَمَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ وَاخْتَصَّصَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ. فَلَوْ قِيلَ: إِنَّ الْغَيْبَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ ﷻ وَأَنَّهُ خَصَّ قَوْمًا بِمَا لَمْ يَخْصَّ بِهِ غَيْرُهُمْ، حَمَلَهُمُ الْحَسَدُ عَلَى الْكُفْرِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

أَرَأَيْتَ احْتِجَاجَهُمْ بِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ ^(۲) كَيْفَ لَمْ يَتْلُوا تَمَامَ الْآيَةِ: ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ ^(۳)، قَدْ خَصَّ اللَّهُ قَوْمًا وَأَكْرَمَهُمْ وَفَضَّلَهُمْ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمُنْكَوسِ. فَقُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۱. در نسخه کتاب، همین گونه آمده است و ظاهراً در آن غلطی وجود دارد (مؤلف رحمه الله).

۲. سورة جن (۷۲) آیه ۲۶.

۳. سورة جن (۷۲) آیه ۲۷.

قَالَ: فَتَحْنُ - وَاللَّهِ - أُولَئِكَ الَّذِينَ خَصَّنَا بِمَا لَمْ يُخَصَّ بِهِ أَحَدًا.
وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالنَّبُوءَةِ وَاخْتَصَّهُ بِالرَّسَالَةِ وَعَلَّمَهُ عِلْمَ الْكِتَابِ
كُلَّهُ، وَفِي الْكِتَابِ عِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يُعَلِّمَ ذَلِكَ
وَصِيَّهُ فَعَلَّمَهُ عَلِيًّا ﷺ.

فَارْتَدَّ بِذَلِكَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَذْرَكَهُمْ الْحَسَدُ وَتَأَمَّرُوا بَيْنَهُمْ وَتَغَامَزُوا حَتَّى
نَافَقُوا، فَعَيَّرَهُمُ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ
آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ ^(١) وَمَا أَرَادَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ
إِلَّا الَّذِينَ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنَ الشُّبُهَاتِ وَطَهَّرَهُمْ، فَلَمْ يَعْبُدُوا وَثَنًا وَلَا صَنَمًا.

هَكَذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ ^(٢).
وَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ ^(٣).

فَكُلُّ مَنْ عَبَدَ وَثَنًا أَوْ صَنَمًا يَوْمًا وَاحِدًا مِنَ الدَّهْرِ، فَلَيْسَ بِمَعْصُومٍ وَلَا طَاهِرٍ.
قَالَ اللَّهُ ﷻ لِنَبِيِّهِ: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهُجْزْ﴾ ^(٤) يَعْنِي الْوَثْنَ وَالصَّنَمَ.

فَأَعْطَاهُ اللَّهُ ﷻ الْكِتَابَ وَفِي الْكِتَابِ كُلُّ شَيْءٍ، قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي
الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ ^(٥).

١. سورة نساء (٤) آية ٥٤.

٢. سورة إبراهيم (١٤) آية ٣٥.

٣. سورة ص (٣٨) آية ٢٦.

٤. سورة مدثر (٧٤) آية ٥.

٥. سورة انعام (٦) آية ٣٨.

وَفِي هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ ﷻ عَلَى نَبِيِّهِ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

مَنْحَ اللَّهِ ﷻ عِلْمَ الْكِتَابِ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَمَنَاءَهُ وَحَرَمَهُ سَائِرِ النَّاسِ.

أَلَا أَوْجَدُكَ لِذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ نَصًّا؟

قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ الْمُحْكَمَةَ: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾. ^(١)

مَا يَشُكُّ فِي هَذَا إِلَّا كَافِرٌ مُغْلِنٌ بِالْكَفْرِ.

قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ ﷺ: أَلَيْسَ قَدْ عَلِمَهُ مِنَ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَعْلَمَهُ أَحَدًا؟

قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ ﷺ: أَفَلَا أَذْلُكَ عَلَى مَا هُوَ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا؟

قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: قَوْلُهُ ﷻ عِبَارَةٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ:

• ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. ^(٢)

• ﴿هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ

مُغْرَضُونَ﴾. ^(٣)

قَوْلُهُ: ﴿هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ﴾ أَلَيْسَ قَدْ عَلِمَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ مَعَهُ وَمَا يَكُونُ إِلَى

١. سورة هود (١١) آية ٤٩.

٢. سورة بقره (٢) آية ١١١.

٣. سورة انبياء (٢١) آية ٢٤.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأُطْلِعَهُ عَلَى عِلْمٍ مَا كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأُمَمِ الْأَوَّلِينَ.
أَفَلَيْسَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾؟
قُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَوْ كَانَتْ حَضَرْتَنِي هَذِهِ الْآيَةُ الَّتِي قُلْتَهَا ذَلِكَ ﴿مِنْ أَنْبَاءِ
الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾.

قَالَ ﷻ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى مَا هُوَ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا؟
قُلْتُ بَلَى.

قَالَ: قَوْلُهُ ﷻ: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾. (١)
قَدْ أَوْحَى إِلَيْهِ عَالِمُ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ، فَهَذَا عِلْمُ الْكِتَابِ، وَالْكِتَابُ فِيهِ
عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَعِلْمُ مَا كَانَ وَيَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَهَلْ يَشُكُّ فِي هَذَا
أَحَدٌ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: مَا لَهُمْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَيَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟
قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾. (٢)
ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى مَا هُوَ أَبَيِّنُ مِنْ هَذَا؟
قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: خَصَّ اللَّهُ آدَمَ (عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ تَعْلِيمِ كُلِّ شَيْءٍ، قَالَ اللَّهُ

١. سورة شوری (٤٢) آیه ٥٢.

٢. سورة بقره (٢) آیه ٨٥.

تَعَالَى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ ^(١).
وَذَلِكَ أَنَّهُ ﷺ عَلَّمَهُ اسْمَ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ ذَلِكَ الشَّيْءَ حَتَّى اسْمَ الْمِلْحِ
بِجَمِيعِ اللُّغَاتِ.

فَلَمَّا أَحْضَرَ الْمَلَائِكَةَ أَعْلَمَهُمْ فَضْلَ آدَمَ وَأَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لَهُ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ ^(٢).
وَقَدْ كَانَتْ الْمَلَائِكَةُ نَازِعَةً آدَمَ قَبْلَ ذَلِكَ وَقَالَتْ: نَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ. فَقَالَ آدَمُ:
بَلْ أَنَا أَفْضَلُ مِنْكُمْ، خَلَقَنِي اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيَّ مِنْ رُوحِهِ، وَعَلَّمَنِي غَيْبَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَمْ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ^(٣) فِيمَا أَدْعَيْتُمْ.
﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾ ^(٤).
قَالَ حِينَئِذٍ: ﴿أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ ^(٥) عَلِمُوا أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْهُمْ،
فَانْقَادُوا وَخَضَعُوا لَهُ.

فَعِنْدَهَا قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا
تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ ^(٦).

ثُمَّ قَالَ ﷻ: يَا بَنَى خُنَيْسٍ، كَيْفَ لَمْ تَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِاحْتِجَاجِهِمْ؟
قُلْتُ: بِمَاذَا؟

١. سورة بقره (٢) آيات ٣١-٣٣.

٢. سورة بقره (٢) آية ٣٠.

٣. سورة بقره (٢) آية ٣١.

٤. سورة بقره (٢) آية ٣٢.

٥-٦. سورة بقره (٢) آية ٣٣.

قَالَ: يَقُولُهُ ﷺ: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. ^(١)

أَلَيْسَ قَدْ رَدَّ كُلُّهُ إِلَى الْكِتَابِ، فَهَذَا هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. ^(٢)

نَحْنُ وَاللَّهُ آلَ إِبْرَاهِيمَ.

قُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَأَنِّي لَمْ أَقْرَأْ هَذَا الْقُرْآنَ قَبْلَ الْيَوْمِ.

قَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، هَذَا وَاللَّهُ الْكِتَابُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾. ^(٣)

فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَدْرِ مَا الْكِتَابُ حَتَّى عَلَّمَهُ هَذَا الْكِتَابُ.

قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ

مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾. ^(٤)

قُلْتُ: سَيِّدِي، إِذَا كَانَ الْإِحْتِجَاجُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِمْ، فَقَدْ طَابَ لِي اللَّحَاقُ بِهِمْ وَالْمُنَاطَرَةُ مَعَهُمْ.

قَالَ ﷺ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَوْضَحِ مِنْ هَذَا مِمَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ جَمِيعُهُ؟

قُلْتُ: سَيِّدِي، فَأَيُّ شَيْءٍ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا وَأَنْوَرُ مِمَّا أَخْبَرْتَنِي بِهِ؟

١. سورة أنعام (٦) آية ٥٩.

٢. سورة نساء (٤) آية ٥٤.

٣. سورة شوری (٤٢) آية ٥٢.

٤. سورة هود (١١) آية ٤٩.

قَالَ: الْقُرْآنُ كُلُّهُ نُورٌ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ.

وَمِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُ عِيسَى (عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ) لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ^(١).

فَهَلْ أَتَبَّاهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ إِلَّا بِشَيْءٍ غَابَ عَنْ بَصَرِهِ؟ هَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ بِعَيْنِهِ، هَلْ يَسْتَطِيعُونَ لَهُ أَنْكَارًا أَوْ مِنْهُ فِرَارًا؟

قُلْتُ: كُلُّ مَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ وَاضِحٌ وَهَذَا أَوْضَحُ وَأَنُورُ.

فَقَالَ ﷺ: أَلَيْسَ الْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِصِدْقِ قَوْلِنَا وَتَكْذِيبِ قَوْلِهِمْ؟

يَا بَنَ خُنَيْسٍ، جَمِيعُ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ مِنَ الظَّاهِرِ، فَكَيْفَ لَوْ سَمِعْتَ بِبَاطِنِ وَاحِدٍ، وَمَا تَرَاهُمْ فَاعِلُونَ، وَمَا عَسَاهُمْ يَظْهَرُونَ لَوْ سَمِعُوهُ، كَانَ وَاللَّهِ يَظْهَرُ مِنْهُمْ مَا لَا تَقْوَى عَلَى اخْتِمَالِهِ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى اسْتِمَاعِهِ إِلَّا بِمَعُونَةِ اللَّهِ ﷻ.

قُلْتُ: سَيِّدِي، أُمِنْتُ عَلَى عَبْدِكَ بِبَاطِنِ وَاحِدٍ فِي هَذَا الْمَعْنَى.

فَقَالَ ﷺ: إِنَّكَ لَا تَحْتَمِلُهُ.

قُلْتُ: أَحْتَمِلُهُ إِنْ ثَبَّتَنِي اللَّهُ ﷻ وَسَدَّدَنِي وَهَدَانِي، فَادْعُ اللَّهَ لِي.

فَقَالَ ﷺ: أَفْعَلْ بِكَ ذَلِكَ، فَإِنَّكَ مِنْ أَوْلِيَانَا.

يَا بَنَ خُنَيْسٍ، اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ^(٢)، أَوْ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ الْمُبِينُ؟

قُلْتُ: الْقُرْآنُ.

١. سورة آل عمران (٣) آية ٤٩.

٢. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

قَالَ: ذَلِكَ مَبْلَغُكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْقُرْآنُ يَا بَنَ خُنَيْسٍ؟

قُلْتُ: الْقُرْآنُ إِمَامِي.

قَالَ: نَعَمْ، اللَّهُ رَبُّكَ، وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ، وَالْقُرْآنُ إِمَامُكَ. أَلَا أُوجِدُكَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ

اللَّهِ ﷻ؟

قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، وَنَصَبَ الْقَبِيلَةَ لَقَدْ أُعْطِيَ الْإِمَامَ مَا لَمْ يُعْطَ

مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. أَلَا أُوجِدُكَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﷻ؟

قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا أَيْضًا فِي الْكِتَابِ؟

قَالَ: وَيْحَكَ! أَمَا قَرَأْتَ: ﴿مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾؟ ^(١) اقْرَأْ قِصَّةَ

مُوسَى. ^(٢)

قُلْتُ: أَيُّ الْقِصَصِ؟

قَالَ: قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ

شَيْءٍ﴾. ^(٣)

فَقَرَأْتُهَا.

فَقَالَ: أَفَهَمْتَهَا يَا بَنَ خُنَيْسٍ؟! إِنَّمَا أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ وَلَوْلَا ذَلِكَ، لَكَانَ يَقُولُ:

عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا كُلَّ شَيْءٍ، وَلَمْ يَقُلْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

١. سورة أنعام (٦) آية ٣٨.

٢. با توجه به جملات ما بعد، روشن است که نام «موسی» در اینجا اشتباه می باشد، ضبط درست «سلیمان» است.

٣. سورة نمل (٢٧) آية ١٦.

قُلْتُ: كَذَلِكَ هُوَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأْ قِصَّةَ عِيسَى.

قُلْتُ: أَيُّ الْقَصَصِ؟

قَالَ: قَوْلُهُ ﴿وَلَا يَبْنِي لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ ^(١) وَإِنَّمَا عَلِمَ بَعْضُ الشَّيْءِ، وَلَمْ يَقُلِ الْكُلَّ.

قُلْتُ: كَذَلِكَ هُوَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: اقْرَأْ قِصَّةَ الْإِمَامِ.

قُلْتُ: سَيِّدِي وَأَيُّ قِصَّةِ الْإِمَامِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَبْيَنُ الْقِصَصِ وَأَوْضَحُهَا ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ ^(٢). قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ وَلَمْ يَقُلْ: مِنْ شَيْءٍ، وَلَا بَعْضُ الشَّيْءِ.

قَالَ: أَوْتَدْرِي أَيْنَ تَحْقِيقُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ﷻ؟

قُلْتُ: لَا أَدْرِي.

قَالَ: قَوْلُهُ ﷻ: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ ^(٣) أَتَدْرِي أَنَّ الْإِمَامَ أُعْطِيَ بِأَمْرِ مِنَ الْكِتَابِ؟

قُلْتُ: بَلَى، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

١. سورة زخرف (٤٣) آية ٦٣.

٢. سورة يس (٣٦) آية ١٢.

٣. سورة انعام (٦) آية ٥٩.

قَالَ ﷺ: فَعَلِمْتُ كُلَّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِنْدَ الْإِمَامِ، فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ ﷺ: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾، وَذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ لَا يَصْلَحُ أَنْ يُسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ، فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.

قُلْتُ: كَذَلِكَ هُوَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: أَوْتَدْرِي لِمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَمَعَهُ؟

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: لِأَنَّ الْإِمَامَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ نَاقِصًا مَثْقُوصًا، أَلَيْسَ اللَّهُ ﷻ قَالَ: يَا مُحَمَّدٍ، ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾. ^(١) يَقُولُ: لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ إِلَى عِلْمِهِ، وَلَكِنْ خَصَّ بِذَلِكَ إِمَامَهُ وَخَلِيفَتَهُ وَحُجَّتَهُ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: اَرْفَعْ رَأْسَكَ يَا بَنَ خُنَيْسٍ وَاسْمَعْ مَا قَالَ فِي الْإِمَامِ.

إِنَّ الْإِمَامَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ ﷻ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ فِي آدَمَ: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ ^(٢)، وَقَالَ فِي عِيسَى: ﴿وَكَلَّمْتُهُ فَأَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾. ^(٣)

قُلْتُ: سَيِّدِي، أَخْبِرْنِي عَنْ أَمْرِ الرُّوحِ مَا هِيَ؟

قَالَ: ضُرُوبٌ كَثِيرَةٌ.

أَحَدُهَا: رُوحُ الرَّحْمَةِ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾. ^(٤)

١. سورة انعام (٦) آية ١٤٩.

٢. سورة حجر (١٥) آية ٢٩، سورة ص (٣٨) آية ٧٢.

٣. سورة نساء (٤) آية ١٧١.

٤. سورة مجادلة (٥٨) آية ٢٢.

وَأَمَّا الثَّانِيَةُ: فِيهِ جَبْرَيْلُ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ﴾. ^(١)

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ: يَعْنِي بِهِ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَسْكَنُهُ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ، صُورَتُهُ صُورَةُ الْإِنْسَانِ وَجَسَدُهُ جَسَدُ الْمَلَائِكَةِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ ﷺ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾، ^(٢) يَعْنِي بِذَلِكَ الْمَلَكُ، وَهُوَ أَعْظَمُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ حَافِظُ الْمَلَائِكَةِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، قَامَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ صَفًّا وَاحِدًا لَمْ يُزَاحِمُهُ أَحَدٌ، وَتَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا آخَرَ.

وَأَمَّا الرَّابِعَةُ: فَإِنَّهُ يَعْنِي أَمْرَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾، ^(٣) وَقَوْلُهُ ﷺ: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾، ^(٤) وَقَوْلُهُ: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾. ^(٥)

وَالْخَامِسَةُ: فَإِنَّهُ يَعْنِي رُوحَ اللَّهِ الْخَاصَّةَ بِمَنْ رُكِبَتْ فِيهِ، وَهَذِهِ الرُّوحُ عَلِمَ بِهَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَعَرَجَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، وَهَبِطَ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ، وَعَلِمَ بِهَا الْغَيْبَ، فَإِنْ كَانَ فِي الْمَغْرِبِ وَأَحَبَّ أَنْ يَكُونَ فِي الْمَشْرِقِ، صَارَ فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ فِي أَقَلِّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ.

قُلْتُ: سَيِّدِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ شَفِيتَ صَدْرِي.

١. سورة شعراء (٢٦) آيات ١٩٣ - ١٩٤.

٢. سورة نبا (٧٨) آية ٣٨.

٣. سورة اسراء (١٧) آية ٨٥.

٤. سورة شورى (٤٢) آية ٥٢.

٥. سورة قدر (٩٧) آية ٤.

قَالَ: يَا بَنَ خُنَيْسٍ، إِنَّ عَلِمْنَا ﴿ شِفَاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ ^(۱) وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ ^(۲)

مُعَلَّى بن خُنَيْس می‌گوید: پیش امام صادق علیه السلام رفتم. جای خالی ای را نیافتم [که بنشینم] از این رو در مکانی روی به روی آن حضرت نشستم. چون مرا دید، فرمود: خوش آمدی ای ابن خُنَيْس.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، علمی را که خدا شما را بدان ویژه ساخت و برتری خاصی بر خلائق داد، پریشانم کرده است، دوست دارم آن را از شما بپرسم تا آگاهم سازید و ارشادم نمایید.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن خُنَيْس، هرچه به ذهنت می‌آید بپرس.

گفتم: مولایم، پیش دسته‌ای از فقهای اهل کوفه و گروهی از آنها نشستم. آنان اوّلی و دوّمی [ابوبکر و عُمَر] را ثنا می‌گفتند. یکی از فقهای آنها روایت کرد... تا اینکه گفتم: من علمی را که خدا شما را بدان ویژه ساخت، بیان کردم، آنها آن را انکار کردند.

امام علیه السلام پرسید: به آنها چه گفتمی؟

گفتم: امر علم را و علم کتاب را که خدا به شما داد و اینکه پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است، و اینکه آن حضرت علم مرگ‌ها و بلاها و فصل الخطاب و علم آنچه هست و آنچه تا روز قیامت خواهد شد را به علی علیه السلام آموزاند.

۱. سورة یونس (۱۰) آیه ۵۷.

۲. این حدیث در منابع در دسترس، یافت نشد.

همه آنها گفتند: این کار محال است. خدا بر غیب خویش احدی را مطلع نساخت. آیاتی از قرآن را بر من تلاوت کردند؛ از جمله:

• کلیدهای غیب نزد خداست، جز خدا [هیچ موجود دیگری] آنها را نمی‌داند.

• علم قیامت نزد خداست. او باران فرو می‌آورد و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند. هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، هیچ کس نمی‌داند در کدام سرزمین می‌میرد.

• خداست دانای غیب، غیب خویش را برای احدی ننماید.

آنان با ادعای این علم برای شما، به کفر من شهادت دادند و من حیران ماندم. امام علیه السلام خندید و فرمود: ای ابن خنیس، این قوم تو را ضعیف پنداشتند و با باطلشان بر تو غلبه یافتند و علیه تو همدست شدند.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، این کار با وصی پیامبر خدا هارون [نیز] صورت گرفت، آن گاه که [به موسی] گفت: «ای فرزند مادر، این قوم مرا ضعیف انگاشتند و نزدیک بود مرا بکشند».

و با امیرالمؤمنین علیه السلام این رفتارها انجام شد و آن گاه که وی را برای بیعت از خانه بیرون آوردند، به بیش از اینها دست یازیدند.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن خنیس، چرا آنها را پیشم نیاوردی تا نشانشان دهم که آنها به کفر اولی‌ترند و تو و یارانت، آشکارا بر حقید و آنان ظالم‌اند، باطن کتاب خدا را که توان انکارش را ندارند و نمی‌توانند از آن بگریزند، تکذیب می‌کنند.

گفتم: آنان کمتر از این‌اند که حاضر شوند^(۱) و گرد آیند.

فرمود: ای ابن خُنَیس، همه اینها را برایت شرح می‌دهم تا اهل تردیدی از آنها یا از دیگران [در این امر] به شک نیفتد و آن را برایت تفسیر می‌کنم تا بدانی که آنها بر باطل‌اند و کسی که به عقیده آنها قائل باشد، به خدای بزرگ کافر است. معلی می‌گوید: آکنده از شادی و سرور و نشاط شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا، چه کسی از شما به این کار سزاوارتر است؟! شما باید معدن حکمت و وارثان علم و محلّ فرود وحی.

سپس امام علیه السلام فرمود: آیا قرآن عربی را برایشان نخواندی؟! هیچ چیز بهتر از کتاب خدا (که باطل از پیش و پس در آن راه ندارد) طاغیان را به زانو در نمی‌آورد و بر آنها غلبه نمی‌یابد...

ای ابن خُنَیس، بیش از صد آیه قرآن در بطلان ادّعای آنهاست که آنها را برایت تبیین می‌کنم.

معنای علم غیب، علمی است که پوشیده ماند، علم غیب، غیب [نهان و در پرده] است، جز خدا و کسانی که خدا آنها را بر غیب آگاه ساخت و به علم غیب اختصاص داد (انبیا و اوصیا) به آن دست نمی‌یابد.

اگر گویند غیب را جز خدا نمی‌داند (هرچند خدا قومی را به چیزهایی ویژه

۱. متن عربی چنین است: «هم أقلّ من أن يحضروا...». در نسخه شاگرد یادآوری شده است که احتمال دارد ضبط درست «هم أضلّ من...» باشد.

اگر این احتمال درست باشد، ترجمه عبارت چنین است: آنان گمراه‌تر از این‌اند که حضور یابند و...

ساخت که دیگران را به آنها اختصاص نداد) حَسَد آنان را به کفر بر خدای بزرگ و امی دارد.

آیا احتجاج آنها را به این آیه نمی‌نگری که [می‌گویند] خدا فرمود: «خدا دانای غیب است، اَحَدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد» و همه آیه را تلاوت نمی‌کنند [که در ادامه فرمود]: «مگر برای پیامبری که آن را [برای علم غیب] بیسند». [مگر نه این است که] خدا [علم غیب را] به قومی اختصاص داد، آنها را گرامی داشت و بر این خلقِ واژگون برتری داد؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: به خدا سوگند، ما بیم آن کسان، خدا چیزهایی را ویژه ما ساخت که آنها را به اَحَدی اختصاص نداد.

چرا که خدای ﷺ را به نبوت برانگیخت و رسالت را ویژه او ساخت و همه علم کتاب را به او آموخت (و در کتاب خدا علم گذشته و آینده تا قیامت هست) خدا به پیامبر امر کرد که این علم را به وصی خویش تعلیم دهد. پیامبر ﷺ آن را به علی علیه السلام یاد داد.

از این رو، گروهی از صحابه مرتد شدند، حسد وجودشان را فرا گرفت. با یکدیگر مشورت کردند، به هم چشمک زدند حتی نفاق و دورویی ورزیدند. خدای ﷺ آنان را نکوهید و فرمود: «آیا بر آنچه خدا از فضلش به مردم داد حسد می‌ورزند؟! به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی باشکوهی را به آنها ارزانی داشتیم» خدا از آل ابراهیم اراده نکرد مگر کسانی را که از شبهات مصون داشت و پاکشان ساخت و بت و صنمی را نپرستیدند.

ابراهیم علیه السلام هم این چنین گفت: «پروردگارا، مرا و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور دار».

خدای متعال فرمود: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، میان مردم به حق حکم کن و پیرو هوا و هوس مباش که تو را - از راه خدا - گمراه می‌سازد». هر که در دوران زندگی، یک روز، بت یا صنمی را پرستد، نه معصوم است و نه پاک.

خدای تعالی به پیامبرش می‌گوید: «پلیدی را ترک کن» یعنی [پرستش] بت و صنم را.

خدای تعالی کتاب آسمانی قرآن را به پیامبر داد و در کتاب هر چیزی هست. خدا می‌فرماید: «ما در کتاب چیزی را فرو نگذاریم».

در این کتاب - که خدای بزرگ بر پیامبرش نازل کرد - علم اولین و آخرین و علم آنچه هست و آنچه تا قیامت پدید می‌آید، وجود دارد.

خدای بزرگ علم کتاب را به انبیا و رسولان و اُمنای خویش ارزانی داشت و دیگر مردم را از آن محروم ساخت.

آیا از کتاب خدا نصی را برایت - در این زمینه - بیاورم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السلام فرمود: این آیه محکم را بخوان: «این از اخبار غیبی بود که سویت وحی کردیم، تو و قومت - پیش از این - نمی‌توانستید بدان آگاهی یابید».

جز کافری که آشکارا کفر را بر زبان می‌آورد، نمی‌تواند این را انکار کند.

گفتم: آری.

فرمود: مگر نه این است که خدا علم غیبی به پیامبر آموخت که به احدی آن را تعلیم نکرد؟

گفتم: چرا.

فرمود: آیا به آموزه‌ای که از این واضح‌تر است رهنمونت نسازم؟
گفتم: بله.

فرمود: این سخن خدا که به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

• «بگو اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید».

• «این، بیان من و همراهانم و ذکر کسانی پیش از من است، بلکه بیشتر ایشان حق را نمی‌دانند، به همین خاطر از آن، رویگردان‌اند».

اینکه فرمود: «ذکر کسانی که با من‌اند» آیا خدا علم هر چیزی را که با او بود و آنچه تا روز قیامت پدید آید، به پیامبر نیاموزاند و او را بر علم امت‌های اولین پیش از او آگاه نساخت؟!

آیا این همان حقی نیست که خدای عزوجل فرمود: «حق را نمی‌دانند [و از روی نادانی] از آن روی‌گردان‌اند».

گفتم: ای فرزند رسول خدا، اگر این آیه را که فرمودی «این از اخبار غیب بود که سویت وحی کردیم» در ذهنم حاضر بود، آن را بیان می‌کردم.
امام علی علیه السلام فرمود: ای ابن حنیس، آیا روشن‌تر از این را نشانت ندهم؟
گفتم: آری.

فرمود: این سخن خدای بزرگ که «و این چنین، روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم. تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست، لیکن آن را نوری قرار دادیم، به آن هریک از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم».

خدای دانای غیب، آنچه را پیامبر نمی توانست بداند، آگاهش ساخت. این، علم کتاب است. در کتاب، علم اولین و آخرین و علم آنچه هست و آنچه تا روز قیامت پدید آید، وجود دارد. آیا احدی در این شک می کند؟
گفتم: نه.

فرمود: اینان را چه شده است - لعنت خدا بر ایشان باد - به بعضی از کتاب ایمان می آورند و به بعض دیگر کفر می ورزند؟!
خدای ﷻ می فرماید: «جزای فردی از شما که این کار را انجام دهد جز خواری در حیات دنیا نیست، و روز قیامت آنان را سوی سخت ترین عذاب بازگردانند و خدا از آنچه انجام می دهند بی خبر نمی باشد».
سپس فرمود: ای ابن خُنَیس، آیا تو را به آشکارتر از این راهنمایی نکنم؟
گفتم: بله، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: خدا تعلیم هر چیزی را به آدم (بر پیامبر ما و آلش و بر آدم سلام باد) اختصاص داد و فرمود: «خدا همه نام ها را به آدم آموزاند» تا اینکه می فرماید: «چون آدم آنها را به اسامی شان خبر داد».

زیرا خدای ﷻ نام هر چیزی را - پیش از آنکه آن چیز را بیافریند - به آدم آموخت (حتی اسم نمک را به همه زبان ها).

چون خدا فرشتگان را احضار کرد، آنان را به فضل و برتری آدم آگاه ساخت و امرشان نمود که در برابر آدم سجده کنند و به آنها اعلام کرد که آدم را خلیفه خویش در زمین قرار می دهد «فرشتگان گفتند: آیا موجودی را که در زمین فساد می کند و خون ها را می ریزد خلیفه خود در آن قرار می دهی؟!».

پیش از این ملائکه با آدم بگومگو داشتند، می‌گفتند: ما از آدم برتریم. آدم می‌گفت: من از شما برترم، خدا مرا به دست خویش آفرید و از روحش در من دمید و غیب آسمان‌ها و زمین را یادم داد و چیزی از آن را به شما نیاموخت. خدای بزرگ به فرشتگان فرمود در آنچه ادّعا دارید: «اگر راست می‌گویید [که از آدم برترید] به اسامی اینان خبرم دهید».

ملائکه گفتند: «خدایا، تو منزّه‌ی، ما علمی نداریم جز آنچه را تو به ما آموزاندی».

در این هنگام، خدا به آدم فرمود: «ای آدم، فرشتگان را به اسامی اینها خبر ده. چون آدم فرشتگان را به اسامی آنها [موجودات] خبر داد» دانستند که آدم از ایشان برتر است. از این رو، فرمان‌بردار شدند و در برابر آدم فروتنی کردند. اینجا بود که خدای عزّوجلّ فرمود: «آیا به شما نگفتم که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از آشکار و پنهانتان باخبرم».

سپس امام علیّ (ع) فرمود: ای ابنِ خُنیس، چرا با احتجاجشان علیه آنها احتجاج نکردی؟

پرسیدم: با چه چیزی؟

فرمود به سخن خدای بزرگ که: «و کلیدهای غیب نزد خداست، جز خدا هیچ کس از آنها خبر ندارد و او آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند، برگی از درخت نمی‌افتد مگر اینکه خدا بدان آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین [ثبت] است».

آیا این‌گونه نیست که خدا علم همهٔ اینها را به کتاب بازگرداند؟! این همان

کتابی است که خدای متعال فرمود: «آیا بر آنچه خدا از فضل خویش به ایشان داد حسادت می‌ورزند؟! ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم».

به خدا سوگند، ما یم آل ابراهیم.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، گویا تا هم اکنون این آیه را نخواندم.

فرمود: ای ابن خنیس، والله، این کتاب خداست که خدای ﷻ می‌فرماید: «و این چنین روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم، تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست».

خدا [در این آیه] خبر داد که پیامبر نمی‌دانست کتاب چیست تا اینکه خدا این کتاب را به او آموخت.

خدای ﷻ می‌فرماید: «این از خبرهای غیب بود که سویت وحی کردیم. پیش از این، تو و قومت آن را نمی‌دانستی».

پرسیدم: مولایم، هرگاه احتجاج علیه آنها از سمت [و دهان خود] آنها باشد، برایم گواراست به آنان پیوندم و با ایشان مناظره کنم.

فرمود: قرآن - همه‌اش - نور و شفاست برای آنچه در سینه‌هاست و برای جهانیان رحمت می‌باشد.

از قرآن است این قول عیسی (بر پیامبر ما و آلش و بر عیسی سلام باد) به بنی اسرائیل: «آیتی از پروردگارتان را برایتان آوردم؛ گِل را به شکل پرنده درمی‌آورم و در آن می‌دمم، به اذنِ خدا پرنده می‌شود» تا اینکه می‌فرماید: «اگر مؤمن باشید در این کار برای شما آیتی است».

آیا پیامبر ﷺ بی‌آنکه آنان را ببیند [از غیب] به آنچه آنان می‌خوردند و در خانه‌هاشان ذخیره می‌کردند، خبر نمی‌داد؟!

این، عین علم الغیب است. آیا می‌توانند آن را انکار کنند یا از آن بگریزند؟!
گفتم: همه آنچه را به من خبر دادی واضح بود و این، از همه واضح‌تر و
روشن‌تر.

امام علیه السلام فرمود: آیا قرآن به صدق و راستی قول ما و تکذیب سخن ایشان،
گویا نیست؟

ای ابن خُنَیس، همه آنچه را خبرت دادم، از ظاهر قرآن بود. اگر باطن هریک
از آنها را بشنوی و کارهایی که آنها می‌کنند و امید است اگر بشنوند آشکار
سازند، چه خواهی گفت؟! والله از آنها چیزهایی هویدا می‌شود که نمی‌توانی
تحمل کنی و بشنوی مگر به مدد خدای بزرگ.

گفتم: مولایم، بر بنده‌ات منت گذار و باطن یکی از این معناها را بازگوی.
فرمود: تحملش را نداری.

گفتم: اگر خدای تعالی مرا ثابت قدم بدارد و راهنمایی و هدایت کند، می‌توانم
تاب بیاورم. برایم دعا کنید.

امام علیه السلام فرمود: این کار را می‌کنم، تو از اولیای مایی.
ای ابن خُنَیس، این آیه را بخوان: «و نزد خداست کلیدهای غیب» تا اینکه
می‌فرماید: «همه اینها در کتاب مبین هست» آیا می‌دانی کتاب مبین چیست؟
گفتم: کتاب مبین، قرآن است.

فرمود: سطح معرفت تو از علم کتاب، همین اندازه است. سپس پرسید: ای
ابن خُنَیس، قرآن چیست؟
گفتم: قرآن امام من است.

فرمود: آری، الله پروردگارت، محمد پیامبرت، قرآن امامت. آیا این را از کتاب خدا برایت نیابم؟
گفتم: آری.

فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید و قبله را نصب کرد، به امام چیزهایی داده شد که به ملک مُقَرَّب و پیامبر مرسل داده نشد. آیا این را از کتاب خدا برایت نیابم؟

گفتم: آری ای فرزند رسول، این نیز در قرآن هست؟!
فرمود: وای بر تو! آیا نخوانده‌ای: «ما در کتاب چیزی را فرونگذاریم» قصه سلیمان را بخوان.

پرسیدم: کدام قصه؟
فرمود: این سخن خدای متعال که: «سلیمان گفت: ای مردم، زبان پرندگان را به ما آموختند و از هر چیزی داده شدیم».
آیه را خواندم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن حُنیس، آیا آن را فهمیدی؟ از هر چیزی داده شد [همین و بس] اگر چنین نبود، می‌فرمود: زبان پرندگان را به ما آموختند، هر چیزی را به ما دادند و نمی‌گفت: از هر چیزی [به ما ارزانی شد].
گفتم: همین گونه است [که فرمودید] ای فرزند رسول خدا.
فرمود: قصه عیسی را بخوان.

پرسیدم: کدام قصه؟
فرمود: اینکه گفت: «بعضی از آنچه را که - در آن - اختلاف دارید، برایتان روشن می‌سازم». بعضی از شیء را می‌دانست، نگفت همه آن را.

گفتم: مطلب همین گونه است [که بیان کردید] ای فرزند رسول خدا.
فرمود: قصه امام را بخوان.

پرسیدم: مولایم، قصه امام کدام است؟

فرمود: روشن ترین و واضح ترین قصه ها: «ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستادند به همراه آثار آنها، می نویسیم و هر چیزی را در امام مبین شمردیم». خدا [در اینجا] فرمود: «هر چیزی»، نگفت: «از چیزی» یا «بعضی شیء».

امام علیه السلام پرسید: آیا می دانی تحقق این در کجای کتاب خداست؟
گفتم: نمی دانم.

فرمود: این سخن خدای بزرگ که: «کلیدهای غیب نزد خداست. جز خدا آنها را نمی داند و خدا از آنچه در خشکی و دریاست باخبر است و برگی از درخت، بی علم او نمی افتد و دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین [ثبت] است» آیا می دانی امری از قرآن به امام داده می شود؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: علم همه آنچه در آسمان ها و زمین است نزد امام وجود دارد. از این رو خدای بزرگ فرمود: «و هر چیزی را در امام مبین شمردیم» چراکه امام حجت خدا در زمین است. شایسته نیست چیزی را از او بپرسند و او در پاسخ بگوید: نمی دانم.

گفتم: چنین است [که می فرمایید] ای فرزند رسول خدا.

فرمود: آیا می‌دانی چرا این کار با امام انجام می‌شود؟
گفتم: نه.

فرمود: زیرا امام خلیفه خدا در زمین است، سزاوار نیست ناقص و منقوص باشد. آیا خدا نمی‌فرماید: ای محمد بگو «حجّت رسا برای خداست، اگر بخواهد همه شما را هدایت می‌کند».

خدا می‌فرماید: اگر مشیّت الهی اقتضا می‌کرد شما را به علم خویش رهنمون می‌شد، لیکن امام و خلیفه و حجّت خویش را به این کار اختصاص داد.
سپس امام علیه السلام فرمود: ای ابن خنیس، سرت را بالا آور و آنچه را خدا درباره امام می‌فرماید، بشنو.

امام از روح خدای بزرگ است. روحی که خدا آن را در آدم قرار داد، فرمود: «هرگاه آدم را راست و ریست کردم و از روح خود در وی دمیدم» و درباره عیسی فرمود: «عیسی کلمه خداست که آن را سوی مریم افکند، عیسی روحی از خداست».

گفتم: مولایم، از امر روح باخبرم سازید، روح چیست؟
فرمود: روح انواع فراوانی دارد.

یک: روح رحمت؛ و آن این سخن خداست که: «و آنان را به روحی از جانب خود تأیید کرد».

دو: جبرئیل؛ و آن این سخن خداست: «روح الامین آن را بر قلبت فرود آورد».

سه: فرشته‌ای از ملائکه که در آسمان هفتم جای دارد، صورتش، به سیمای

انسان و جسد و تنش، بدن ملائکه است؛ و آن این سخن خداست: «روزی که روح و ملائکه به صف بایستند، حرف نمی‌زنند مگر کسی که خدای رحمان او را اجازه داد و او سخن صواب بر زبان آورد».

مقصود از این روح، فرشته [مذکور] است. وی از هر چیزی که خدا آفرید بزرگ‌تر است و حافظ ملائکه می‌باشد. روز قیامت که فرا رسد، وی در پیش خدا به صورت یک صف می‌ایستد (احدی مزاحم او نمی‌شود) و ملائکه در صف دیگر می‌ایستند.

چهار: روح، یعنی امر خدا؛ و آن این سخن خداست: «دریاره روح از تو می‌پرسند. بگو: روح از امر پروردگارم است» و این سخن که: «و این چنین روحی از امر خویش را سویت وحی کردیم» و این سخن که: «ملائکه و روح - در آن شب - به اذن پروردگارشان، نسبت به هر امری فرود می‌آیند».

پنج: روح ویژه خدا؛ و این روح است که [امام] با آن آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و با آن به آسمان بالا می‌رود و به زمین فرود می‌آید و غیب را می‌داند. اگر در مغرب باشد و بودن در مشرق را دوست بدارد، در یک لحظه و در کمتر از چشم برهم زدنی، به مشرق می‌رود.

گفتم: مولایم، ای فرزند رسول خدا، سینه‌ام را شفا دادی.

امام علیه السلام فرمود: ای ابن خنیس، علم ما شفاست برای آنچه در سینه‌هاست و برای مؤمنان هدایت و رحمت است (و هیچ حرکت و نیرویی جز به خدای بلند مرتبه و عظیم نیست).

حدیث (۹۲)

[چیزهایی که در شب قدر نوشته می شود]

و در اختیار امام علیه السلام قرار می گیرد]

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز،

از یونس، از حرث بن مؤبده بصری رحمته الله.

و از عمرو، از ابن ابی عمیر، از کسی که آن را روایت کرد، از هشام گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؟ ^(۱)
 قَالَ: تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُكْتَبُ فِيهَا وَقْدُ الْحَاجِّ وَمَا يَكُونُ فِيهَا مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ
 أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ (وَيُحَدِّثُ اللَّهُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا يَشَاءُ) ثُمَّ يُلْقِيهِ إِلَى صَاحِبِ
 الْأَرْضِ.

قَالَ الْحَرْثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْبَصْرِيُّ، قُلْتُ: وَمَنْ صَاحِبُ الْأَرْضِ؟

قَالَ: صَاحِبُكُمْ؛ ^(۲)

هشام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: این سخن خدا که: «در آن شب

مبارک، هر امر حکیمی تقسیم می شود» به چه معناست؟

فرمود: آن شب، شب قدر است. در آن کسانی که به حج می روند، و آنچه در

آن مقدر شود - طاعت یا معصیت یا مرگ یا زندگی - نوشته می شود و (خدا آنچه

۱. سورة دخان (۴۴) آیه ۴.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۲۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۹۴: ۲۲-۲۳، حدیث ۵۱.

را مشیت او اقتضا کند، در شب و روز پدید می‌آورد) سپس آن را به [دست] صاحب زمین می‌افکند.

حرث بن مُغیره بصری، می‌گوید، پرسیدم: صاحب زمین کیست؟
امام علیؑ فرمود: صاحب شماس است.

حدیث (۹۳)

مخاطبه خدا با پیامبر ﷺ به زبان علیؑ در شب معراج

کتاب المحتضر، اثر حسن بن سلیمان ؒ.

از صدوق، به اسنادش - به طور مرفوع - از ابن عباس روایت است که گفت:
سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَيْلَةَ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ شَاءَ رَبِّي أَنْ يَرْفَعَنِي حَتَّى
أَوْقِفَنِي فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي جَبْرَائِيلُ.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ، فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟
فَقَالَ: كُلُّ مَلَكٍ مِنَّا لَهُ مَقَامٌ، وَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَخَطَى قَدَمًا وَاحِدًا وَإِلَّا اخْتَرَقَ بِالنُّورِ.
فَإِذَا أَنَا بِالنَّدَاءِ مِنْ قُدَامِي: سِرَّ يَا مُحَمَّدُ، فَأَنَا خَلِيلُ [خَلِيلُكَ (ظ)] وَأَنَا مِيكَائِيلُ.
فَسَارَ بِي عِلْمُ اللَّهِ مَا شَاءَ ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي.

فَقُلْتُ: حَبِيبِي، فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟
فَقَالَ: نَحْنُ الصَّافِقُونَ، لِكُلِّ مِنَّا مَقَامٌ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَزُولَ مِنْهُ وَإِلَّا اخْتَرَقَ بِالنُّورِ.
فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قُدَامِي: سِرَّ يَا أَحْمَدُ، أَنَا خَلِيلُكَ أَنَا دَرْدَائِيلُ.
فَسَارَ بِي عِلْمُ اللَّهِ وَمَشِيتُهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِّي.

فَقُلْتُ: يَا دَرْدَائِيلُ، وَفِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟

فَقَالَ: نَحْنُ الْحَافُونَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، لَا نَقْدِرُ أَنْ نَسْلُكَ الْجَبَرُوتَ وَإِلَّا احْتَرَقْنَا
بِالنُّورِ.

وَإِذَا بَصُوتٍ قَدْ خَمَدَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ دُونِهِ، وَبَدَا كُلُّ شَيْءٍ بِجَبَرُوتِهِ، وَسَكَنَ
كُلُّ شَيْءٍ لِعِزِّهِ، ^(١) فَإِذَا يُنَادِي: أَذُنُ مِنِّي يَا أَحْمَدُ.

فَدَنَوْتُ خُطْوَةً فَكَانَ مَقْدَارُهَا خَمْسَ مِائَةٍ عَامٍ.

ثُمَّ نَادَانِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ: أَذُنُ يَا أَحْمَدُ، فَأَنَا رَبُّكَ، أَنَا اللَّهُ.

فَدَنَوْتُ، فَكَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ بِكَلَامٍ كَأَنَّهُ بِلِسَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ،
فَاخْتَلَجَ فِي سِرِّي أَنْ عَلِيًّا يُخَاطِبُنِي.

فَنَادَانِي: يَا أَحْمَدُ، قَدْ اطَّلَعْتُ عَلَى سِرِّكَ فَظَنَنْتُ أَنَّ عَلِيًّا يُخَاطِبُكَ. يَا أَحْمَدُ، أَنَا
رَبُّكَ، أَنَا اللَّهُ، وَأَنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، أَتُحِبُّ أَنْ أُرِيكَ عَلِيًّا؟
فَقُلْتُ: إِي وَعِزَّتِكَ يَا رَبِّ.

فَأَمَرَ اللَّهُ الْحُجُبَ أَنْ تُحْرَقَ، ^(٢) وَالسَّمَاوَاتِ أَنْ تَنْفَتَحَ، وَمَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ
مُرتَفِعًا أَنْ تَنْخَفِضَ، وَمَا كَانَ مُنْخَفِضًا أَنْ يَرْتَفِعَ.

فَنَظَرْتُ مِنْ عَرْشِ رَبِّي إِلَى الْأَرْضِ فَرَأَيْتُ سَرِيرَ عَلِيٍّ، وَعَلِيٍّ وَقِفٌ يُصَلِّي،
وَفَاطِمَةَ عَنْ يَمِينِهِ، وَالْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنُ عَلَى شِمَالِهِ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ
تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ أَفْوَاجًا، وَتَقِفُ فِي نُورِهِمْ وَتَسْمَعُ قِرَاءَتَهُمْ.

فَنَادَى رَبِّي: يَا أَحْمَدُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجُودِي وَمَجْدِي وَارْتِفَاعِي فِي عُلُوِّ

١. در «المحتضر»، «لِعِزَّتِهِ» ضبط است.

٢. در «المحتضر» آمده است: فَأَمَرَ اللَّهُ - تعالى - أَنْ تَنْحَرَقَ الْحُجُبُ.

مَكَانِي، لَقَدْ أَطَّلَعْتُ عَلَى سِرِّكَ وَمَا اسْتَكَنَ فِي صَدْرِكَ، فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَفْضَلَ مِنِّي
عَلَيَّ فِي سِرِّكَ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ لِتَطْمَئِنَّ إِلَى الْكَلَامِ وَإِلَى الْخِطَابِ، وَلَوْ خَاطَبْتُكَ
بِلِسَانِ الْجَبَرُوتِ لَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ تَسْمَعَهُ.

وَهَؤُلَاءِ شَقَقْتُ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ أَسْمَائِي؛ فَهُوَ عَلِيٌّ وَأَنَا الْعَالِي، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ وَأَنَا
الْفَاطِرُ، وَهَذَا الْحَسَنُ وَأَنَا الْمُحْسِنُ، وَهَذَا الْحُسَيْنُ وَأَنَا ذُو الْحُسْنَى.

وَهَؤُلَاءِ خَيْرَتِي مِنْ عِبَادِي، وَصَفَوْتِي مِنْ أَوْلِيَائِي؛ فَمَا يَتَوَسَّلُ أَحَدٌ مِنِّي عِبَادِي
إِلَيَّ بِهِمْ خَالِصَةً إِلَّا أُوجِبْتُ وَسِيلَتَهُ، وَأَقْلْتُ عَثَرَتَهُ، وَكَشَفْتُ كَرْبَهُ، بَعْدَ أَنْ يَعْرِفَ
فَضْلَهُمْ عِنْدِي، وَيَتَبَرَّأَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.

وَأَنَا وَلِيُّهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنَا وَلِيُّ مَنْ وَالَاهُمْ وَعَدُوٌّ مَنْ عَادَاهُمْ.
وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَعَلِيهِ صَلَوَاتِي وَرَحْمَتِي، وَمَنْ خَالَفَهُمْ وَأَبْغَضَهُمْ فَعَلِيهِ لَعْنَتِي
وَعَضْبِي؛^(۱)

ابن عباس می گوید: شنیدم پیامبر ﷺ می فرمود: شبی که مرا به آسمان بالا
بردند، پروردگارم خواست مرا بالا ببرد تا اینکه در آسمان هفتم مرا ایستاند،
سپس جبرئیل از من جدا شد.

گفتم: حبیبم جبرئیل، در مثل این مکان دوست دوستش را تنها می گذارد؟!
جبرئیل گفت: هریک از ما فرشتگان مقامی دارد، نمی تواند یک قدم از آن
فرا تر نهد و گرنه به وسیله نور [اشعه] می سوزد.

ناگهان ندایی از سمت جلو آمد: ای محمد، حرکت کن! منم خلیل و منم
میکائیل.

سپس علم خدا آنچه مشیت بود مرا سیر داد، آن گاه میکائیل از من جدا شد.
گفتم: حبیبم، در چنین جایی، دوست دوستش را ترک می کند؟
میکائیل گفت: ما صف ایستادگانیم، از برای هرکدام از ما رتبه ای است که
نمی تواند از آن فاصله بگیرد و الا به وسیله نور می سوزد.
ناگهان ندایی از سمت جلو آمد: ای احمد، حرکت کن! منم دوست تو، منم
دردائیل.

سپس علم خدا و مشیت او مرا سیر داد، آن گاه دردائیل از من جدا شد.
گفتم: ای دردائیل، در چنین جایی، دوست دوستش را ترک می کند؟
دردائیل گفت: ما پیرامون عرش می گردیم، نمی توانیم جبروت را درنوردهیم
وگرنه به وسیله نور می سوزیم.
ناگهان صدایی (که دیگر صداها به خاطر آن خاموش شد و هر چیزی از
جبروت آن نمایان گردید و هر چیزی در برابر عزت آن آرام گرفت) ندا در داد:
ای احمد، نزدیکم بیا.

یک گام نزدیک شدم که مقدار آن پانصد سال بود.
پس از آن، پروردگار بزرگ مرا صدا زد: ای احمد، نزدیک شو، منم
پروردگارت، منم الله.

نزدیک شدم، پروردگارم از ورای حجاب به کلامی که گویا از زبان علی بن
ابی طالب بیرون می آمد، با من سخن گفت. به دلم آمد که علی با من حرف
می زند.

خدا ندا می کرد: ای احمد، از راز درونت باخبرم، گمان بردی علی تو را

مخاطب می‌سازد. ای احمد، منم پروردگارت، بر هر چیزی توانایم، دوست داری علی را نشانت دهم؟

گفتم: ای پروردگارم، به عزّت سوگند، آری.

خدا امر فرمود حجاب‌ها بدرند، آسمان‌ها باز شوند، بلندی‌های زمین پست گردند و پستی‌های زمین بالا آیند.

از عرش پروردگارم به زمین نگریستم، سریر [محلّ استقرار] علی را دیدم. علی ایستاده بود و نماز می‌گزارد. فاطمه در سمت راستش و حسن و حسین در سمت چپ او قرار داشتند و با اقتدا به نماز وی نماز می‌گزاردند. فرشتگان، دسته دسته بر ایشان فرود می‌آمدند، در نور ایشان می‌ایستادند و به قرائت آنها گوش می‌دادند.

پروردگارم ندا داد: ای احمد، سوگند به عزّت و جلالم و بخشندگی و بزرگی و بلند مقامی‌ام - در والا مکانم - به درونت اطلاع یافتم و آنچه را در سینه نهان داشتی دانستم، احدی را برتر از علی در ضمیر تو نیافتم. از این رو به زبان علی تو را خطاب کردم تا به کلام و خطاب، آرام گیری. اگر به زبان جبروت تو را مخاطب می‌ساختم، طاقت شنیدنش را نداشتی.

اینان [کسانی‌اند که] اسامی‌شان را از نام‌های خویش برگرفتم؛ او، علی است و منم «عالی»؛ این، فاطمه است و منم «فاطر»؛ این، حسن است و منم «محسن»؛ این، حسین است و منم «ذو الحسنی».

اینها بهترین بندگانم و برگزیده اولیای من‌اند. هیچ یک از بندگانم (پس از آنکه فضل اینان را شناخت و از دشمنان آنها بیزارى جست) سوى من، خالصانه

به آنها توسل نمی جوید مگر اینکه وسیله اش را واجب می کنم، لغزش او را می زدایم و گرفتاری اش را برطرف می سازم.

من ولی آنها در دنیا و آخرت و ولی کسانی ام که آنان را دوست بدارند و دشمن آنهایم که با ایشان دشمنی ورزند.

صلوات و رحمت بر کسی باد که ایشان را دوست بدارد، و لعنت و خشم بر کسی باد که با ایشان مخالفت ورزد و آنان را دشمن بدارد.

حدیث (۹۴)

[منزلت علی علیه السلام پیش پیامبر ﷺ]

المحتضر، اثر حسن بن سلیمان علیه السلام.

در این کتاب، از امالی شیخ طوسی علیه السلام به اسنادش از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت:

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَكَفَّهُ فِي كَفِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقْلِبُهُ. ^(۱)
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مَنَزَلَةُ عَلِيٍّ مِنْكَ؟
فَقَالَ: كَمَنْزِلَتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ^(۲)

ابن مسعود می گوید: رسول خدا ﷺ را در حالی دیدم که دستش در دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود و آن حضرت دست پیامبر را پشت و رو می کرد.
پرسیدم: ای رسول خدا، منزلت علی نسبت به تو چگونه است؟
فرمود: همچون منزلت من نسبت به خدای متعال.

۱. در «امالی طوسی: ۲۲۶، حدیث ۳۹۴» «يَقْلِبُهُ» (آن را زیر و رو می کرد) ضبط است. در «بحار

الأنوار ۳۸: ۳۱۹، حدیث ۳۱» به نقل از امالی طوسی، کلمه «يَقْلِبُهُ» ثبت می باشد.

۲. المحتضر: ۱۶۸، حدیث ۱۸۵.

حدیث (۹۵)

حدیثی در کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام

من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق رحمته الله.

صدوق رحمته الله در باب نوادر «الفقیه» روایت می‌کند از محمد بن علی کوفی، از اسماعیل بن مهران، از رزام، ^(۱) از جابر بن یزید، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا وَقَعَ الْوَلَدُ فِي جَوْفِ أُمِّهِ ^(۲) صَارَ وَجْهُهُ قَبْلَ ظَهْرِ أُمِّهِ إِنْ كَانَ ذَكَرًا، وَإِنْ كَانَتْ أُنْثَى صَارَ وَجْهَهَا قَبْلَ بَطْنِ أُمِّهَا، وَيَدَاهُ عَلَى وَجْتَيْهِ، وَذَقْنُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ كَهَيْئَةِ الْحَزِينِ الْمَهْمُومِ.

فَهُوَ كَالْمَضْرُورِ مُتَوِّطٍ بِمِعَاءٍ مِنْ سُرَّتِهِ إِلَى سُرَّةِ أُمِّهِ، فَيَبْتَكَ السُّرَّةَ يَغْتَنِي مِنْ طَعَامِ أُمِّهِ وَشَرَابِهَا إِلَى الْوَقْتِ الْمَقْدَرِ لَوِلَادَتِهِ.

فَيَبْتَغِي اللَّهُ ﷻ إِلَيْهِ مَلَكًا فَيَكْتُبُ عَلَى جَبْهَتِهِ شَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، غَنِيٌّ أَوْ فَقِيرٌ، وَيَكْتُبُ أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَسُقْمَهُ وَصِحَّتَهُ.

فَإِذَا انْقَطَعَ الرِّزْقُ الْمَقْدَرُ لَهُ مِنْ سُرَّةِ أُمِّهِ، زَجَرَهُ الْمَلَكُ زَجْرَةً فَانْقَلَبَ فِرْعَاؤُ مِنَ الزَّجْرَةِ وَصَارَ رَأْسُهُ قَبْلَ الْمَخْرَجِ.

فَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَعَ إِلَى هَوْلِ عَظِيمٍ وَعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ إِنْ أَصَابَتْهُ رِيحٌ أَوْ مَشَقَّةٌ ^(۳) أَوْ مَسَتْهُ يَدٌ، وَجَدَ لِذَلِكَ مِنَ الْأَلَمِ مَا يَجِدُهُ الْمَسْلُوحُ عَنْهُ جِلْدُهُ.

۱. در «الفقیه»، «مرآزم» ضبط است.

۲. در «من لا یحضره الفقیه» عبارت «فی بطن اُمِّه» آمده است. ضبط مُصَنَّف، با نقل «بحار الأنوار» سازگار می‌نماید.

۳. کلمه «أو مشقة» در «الفقیه» نیست.

يَجُوعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِطْعَامِ، وَيَعْطَشُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِسْقَاءِ، وَيَتَوَجَّعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الاسْتِغَاثَةِ.

فَيُوكِّلُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بِرَحْمَتِهِ وَالشَّفَقَةِ عَلَيْهِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ أُمَّهُ، فَتَقْبِيهِ الْحَرُّ وَالْبَرْدُ بِنَفْسِهَا، وَتَكَادُ تَقْذِيهِ ^(۱) بِرُوحِهَا.

وَتَصِيرُ مِنَ التَّمْطِفِ عَلَيْهِ بِحَالٍ لَا تُبَالِي أَنْ تَجُوعَ إِذَا شَبِعَ، وَتَعْطَشَ إِذَا رَوِيَ، وَتَعْرِى إِذَا كُسِيَ.

وَجَعَلَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرَهُ - رِزْقَهُ فِي ثَدْيِي أُمِّهِ؛ فِي إِحْدَاهُمَا شَرَابُهُ وَفِي الْأُخْرَى طَعَامُهُ.

حَتَّى إِذَا رَضَعَ آتَاهُ اللَّهُ ﷻ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمَا قَدَّرَ لَهُ فِيهِ مِنَ الرِّزْقِ. ^(۲)

فَإِذَا أَدْرَكَ فَهَمَّهُ الْأَهْلَ وَالْمَالَ وَالشَّرَّ وَالْحِرْصَ.

ثُمَّ هُوَ مَعَ ذَلِكَ تَعَرَّضُ الْآفَاتِ ^(۳) وَالْعَاهَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ مِنْ كُلِّ وَجْهِ.

وَالْمَلَائِكَةُ تَهْدِيهِ وَتُرْشِدُهُ، وَالشَّيَاطِينُ تُضِلُّهُ وَتُغْوِيهِ، فَهُوَ هَالِكٌ إِلَّا أَنْ يُنْجِيَهُ اللَّهُ ﷻ.

وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرَهُ - نِسْبَةَ الْإِنْسَانِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا

۱. در «الفقيه»، «تَقْذِيهِ» ضبط است.

۲. در «الفقيه» آمده است: ... كُلُّ يَوْمٍ ... مِنَ رِزْقِ.

۳. در «الفقيه»، «تَعَرَّضُ لِلْآفَاتِ» ضبط است و در پی نوشت آمده است که در بعضی از نسخه ها، بدین گونه ضبط است: تَتَعَرَّضُ الْآفَاتُ ...

ثُمَّ أَنْشَأَهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱﴾

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ حَالُنَا، فَكَيْفَ حَالُكَ وَحَالِ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ فِي الْوِلَادَةِ؟ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ أَمْرِ جَسِيمٍ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ مَخْلُوقُونَ مِنْ نُورٍ عَظِيمٍ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاهُ، يُودِعُ اللَّهُ أَنْوَارَهُمْ أَضْلَابًا طَيِّبَةً وَأَرْحَامًا طَاهِرَةً يَحْفَظُهَا بِمَلَائِكَتِهِ وَيُرِييَهَا بِحِكْمَتِهِ وَيَغْذُوهَا بِعِلْمِهِ. فَأَمْرُهُمْ بِجَلٍّ عَنْ أَنْ يُوصَفَ، وَأَحْوَالُهُمْ يَدِقُّ^(۲) عَنْ أَنْ تُعْلَمَ؛ لِأَنَّهُمْ نُجُومُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَأَعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ، وَخُلَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَأَنْوَارُهُ فِي بِلَادِهِ، وَحُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ.

يَا جَابِرُ، هَذَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَمَخْزُونِهِ، فَاتَّكُمُهُ إِلَّا مِنْ أَهْلِهِ؛^(۳)

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه کودک در شکم مادر واقع شود، اگر پسر باشد، صورتش به طرف پشت مادر و اگر دختر باشد، صورتش به سمت شکم مادرش می‌گردد و دستانش بر پیشانی و چانه‌اش بر زانوانش است، به سیمای یک انسان غمگین گرفتار و ناراحت در می‌آید.

وی به کیسه سر بسته‌ای می‌ماند که به وسیله روده‌ای از نافش به ناف مادرش

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیات ۱۲-۱۶.

۲. در «الفقیه»، «تَدِقُّ» ضبط است.

۳. من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۱۳-۴۱۵، حدیث ۵۹۰۱؛ بحار الأنوار ۵۷: ۳۵۲-۳۵۳، حدیث ۳۶.

بسته است. با این بند ناف، از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های مادرش تا زمانی که برای ولادتش مقدر است، تغذیه می‌کند.

وقتی [آن زمان فرا رسید] خدا فرشته‌ای سویش می‌فرستد و برایشانی‌اش بدبخت یا خوش‌بخت، مؤمن یا کافر، غنی یا فقیر می‌نویسد و اجل و روزی و بیماری و تندرستی‌اش را می‌نویسد.

هرگاه روزی‌ای که از ناف مادرش برای وی مقرر است، پایان یابد، فرشته‌ای او را زجری می‌دهد و او از آن زجر می‌هراسد و سرش سوی مهیل به حرکت درمی‌آید.

هنگامی که به زمین افتاد، هولی بزرگ و عذاب‌ی دردناک او را فرا می‌گیرد [به گونه‌ای که] اگر باد یا مشقتی به او رسد یا دستی او را بساید، درد کسی را می‌یابد که پوستش را می‌کنند.

گرسنه می‌شود، نمی‌تواند طعام به دست آورد؛ تشنه می‌شود، نمی‌تواند آب بطلبد؛ درد می‌کشد، نمی‌تواند کمک بخواند.

خدای متعال از سر رحمت و شفقت و محبت، مادرش را بر او می‌گمارد تا با خود او را از گرما و سرما حفظ کند تا آنجا که روح و جانش را از او دریغ ندارد. عطوفت مادر به کودک به جایی می‌رسد که باکی ندارد او گرسنه بماند هرگاه کودکش سیر باشد، او تشنه بماند، هرگاه کودکش سیراب شود، او برهنه بماند هرگاه کودکش پوشیده باشد.

خدای متعال، روزی کودک را در پستان مادرش قرار داد، در یکی از آنها آشامیدنی است و در دیگری مواد غذایی.

و آن گاه که مادر او را از شیر گرفت، خدای عز و جل در هر روزی، رزقی را که
برایش مقدر ساخت به او می دهد.
و زمانی که بالغ شود، هم و توجه و گرایش وی، زن و فرزند و مال و حرص
و آزا است.

با وجود این، وی از هر سو، در معرض آفات، بیماری ها و بلاهاست.
فرشتگان او را هدایت و راهنمایی می کنند و شیاطین او را گمراه می سازند و
می فریبند. از این رو، وی هلاک می شود مگر اینکه خدا نجاتش دهد.
خدای متعال، ماجرای [خلقت] انسان را در قرآن ذکر می کند، می فرماید:
«انسان را از چکیده ای از گل آفریدیم، سپس او را در نطفه ای در جایگاهی
استوار قرار دادیم، آن گاه نطفه را علقه ساختیم، پس از آن، علقه را به صورت
مُضْغَه درآوردیم و بعد، مضغه را استخوان آفریدیم و استخوان ها را گوشت
پوشاندیم، سپس خلق دیگری پدید آوردیم (آفرین باد بر خدایی که زیباترین
آفریدگار است) باری پس از این، شما می میرید و بار دیگر در روز قیامت
برانگیخته می شوید».

جابر می گوید، گفتم: ای رسول خدا، این [ساز و کار] حال و روز ما بود،
ولادت تو و اوصیای بعد از تو چگونه است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی با درنگ خاموش ماند، سپس فرمود: ای جابر، از امر
بزرگی پرسیدی! آن را جز صاحب بهره سترگ [علمی و معنوی] تحمل
نمی کند.

انبیا و اوصیا از نور عظمت خدای بزرگ آفریده شدند، خدا نورهای آنان را به صُلب‌های پاک و رحم‌های پاکیزه سپرد. به وسیله فرشتگانش این نورها را حفظ می‌کند و با حکمتش آنها را می‌پروراند و با علمش تغذیه‌شان می‌کند.

امر اینان فراتر از توصیف است، و احوالشان دقیق‌تر از آن است که دانسته شود؛ زیرا آنان ستارگان خدا در زمین اند و عَلم‌ها و شاخص‌های خدا در میان آدمیان و خلفای خدا بر بندگان و انوار خدا در سرزمین‌ها و شهرها و حَجَّت‌های خدا بر خلق.

ای جابر، این معارف، از علوم در پرده و گنجینه شده است، آن را پوشیده دار مگر از اهل آن.

[چگونگی ولادت امامان علیهم‌السلام و مسیح علیه‌السلام]

این بنده ناتوان، میرزا محمد تقی، می‌گوید: بعضی از احوال ولادت آنان علیهم‌السلام (که در این حدیث بدان اشاره رفته است) پیش از این گذشت و نیز خواهد آمد. از آنهاست حدیثی را که حسین بن حَمْدان در کتاب «الهدایه» روایت می‌کند، می‌گوید:

إِنَّ فَاطِمَةَ علیها‌السلام وَلَدَتْ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهما‌السلام مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْمَنِ،
وَزَيْنَبَ وَأُمَّ كَلْثُومَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْسَرِ؛ ^(۱)

فاطمه علیها‌السلام حسن و حسین را از رانِ راست و زینب و اُمّ کلثوم را از رانِ چپش به دنیا آورد.

مانند این سخن از وَهْب بن مُنَبِّه روایت است که:

إِنَّ مَرْيَمَ وَلَدَتْ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْمَنِ، وَأَنَّ النَّفْخَةَ كَانَتْ مِنْ [فِي] (خ) جَنِيهَا، وَالْكَلِمَةَ كَانَتْ عَلَى قَلْبِهَا؛ ^(۱)

مریم علیها السلام مسیح را از رانِ راستش زایید. نفخه او از دو پهلویش بود و کلمه، بر قلب وی افکنده شد.

علامه سیّد هاشم بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز» از کتاب «عیون المعجزات» روایت می‌کند که:

وَرَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام وَلَدَتْ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ علیهما السلام مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْسَرِ. وَرَوَى أَنَّ مَرْيَمَ وَلَدَتْ الْمَسِيحَ مِنْ فَخِذِهَا الْأَيْمَنِ؛ ^(۲)

روایت است که فاطمه علیها السلام حسن و حسین را از رانِ چپش به دنیا آورد.

و روایت است که مریم علیها السلام مسیح را از رانِ راستش زایید.

بحرانی، سپس از صاحب کتاب عیون المعجزات نقل می‌کند که می‌گوید:

حدیث این حکایت در کتاب «الأنوار» و کتاب‌های فراوان [دیگر] هست. ^(۳)

حدیث (۹۶)

نامه امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر رضی الله عنه

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علی بن ابراهیم بن هاشم، گفت: برای

۱. همان.

۲. مدینه المعاجز: ۲۲۶؛ عیون المعجزات: ۵۹؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵۷، حدیث ۳۴.

۳. همان.

ما حديث کرد قاسم بن ربیع و رَاق، از محمد بن سنان، از صباح مدائنی، از
مفضل که:

أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّ مِنَ التَّقْوَى الطَّاعَةَ
وَالْوَرَعَ وَالتَّوَاضُّعَ لِلَّهِ وَالطَّمَأْنِينَةَ وَالْاجْتِهَادَ، وَالْأَخْذَ بِأَمْرِهِ وَالنَّصِيحَةَ لِرُسُلِهِ،
وَالْمُسَارَعَةَ فِي مَرْضَاتِهِ، وَاجْتِنَابَ مَا نَهَى عَنْهُ.

فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَصَابَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى فَقَدْ أَفْلَحَ الْمَوْعِظَةُ، جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ بِرَحْمَتِهِ.
جَاءَنِي كِتَابُكَ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ الَّذِي فِيهِ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ عَلَى سَلَامَتِكَ وَعَافِيَةِ اللَّهِ
إِيَّاكَ، أَلْبَسَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ عَافِيَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

كَتَبْتَ تَذَكُّرَ أَنْ قَوْمًا أَنَا أَعْرِفُهُمْ كَانَ أَعْجَبَكَ نَحْوُهُمْ وَشَأْنُهُمْ، وَأَنَّكَ أَبْلَغْتَ فِيهِمْ
أُمُورًا تَرَوِي عَنْهُمْ كَرِهَتَهَا لَهُمْ، وَلَمْ تَرَبِّهِمْ إِلَّا طَرِيقًا حَسَنًا وَوَرَعًا وَتَخَشُّعًا.
وَبَلَّغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ إِنَّمَا هُوَ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ، ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا عَرَفْتَهُمْ
فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ.

وَذَكَرْتَ أَنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ أَضَلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ الرَّجَالِ، فَوَقَّكَ اللَّهُ.
وَذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَّغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَصَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجَّ
وَالْعُمْرَةَ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْبَيْتَ الْحَرَامَ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامَ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ، هُوَ
رَجُلٌ.

وَأَنَّ الطُّهْرَ وَالْاِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ، هُوَ رَجُلٌ.

وَكُلَّ فَرِيضَةٍ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ، هُوَ رَجُلٌ.
وَأَنَّهُمْ ذَكَرُوا ذَلِكَ بِزَعْمِهِمْ أَنَّ مَنْ عَرَفَ ذَلِكَ الرَّجُلَ، فَقَدْ اكْتَفَى بِعِلْمِهِ بِهِ مِنْ
غَيْرِ عَمَلٍ، وَقَدْ صَلَّى وَآتَى الزَّكَاةَ وَصَامَ وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَاغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَنَطَهَرَ
وَعَظَّمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ.
وَأَنَّهُمْ ذَكَرُوا أَنَّ مَنْ عَرَفَ هَذَا بَعِيْنَهُ وَبَحْدَهُ وَثَبَّتَ فِي قَلْبِهِ، جَازَ لَهُ أَنْ يَتَهَاوَنَ،
فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي الْعَمَلِ.
وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ الرَّجُلَ، فَقَدْ قُبِلَتْ مِنْهُمْ هَذِهِ الْحُدُودُ لَوْ قَتَلَهَا وَإِنْ هُمْ
لَمْ يَعْمَلُوا بِهَا.
وَأَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا: الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالرِّبَا
وَالدَّمَ وَالْمَيْتَةَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ.
وَذَكَرُوا أَنَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنْ نِكَاحِ الْأَمْهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ وَبَنَاتِ
الْأَخِ وَبَنَاتِ الْأُخْتِ وَمَا حَرَّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النِّسَاءِ - مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - إِنَّمَا عَنِ
بِذَلِكَ نِكَاحِ نِسَاءِ النَّبِيِّ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ مُبَاحٌ كُلُّهُ.
وَذَكَرْتَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ، وَيَشْهَدُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
بِالزُّورِ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّ لِهَذَا ظَهْرًا وَبَطْنًا يَعْرِفُونَهُ؛ فَالظَّاهِرُ مَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ يَأْخُذُونَ بِهِ
مُدَافَعَةً عَنْهُمْ، وَالْبَاطِنُ هُوَ الَّذِي يَطْلُبُونَهُ وَبِهِ أُمِرُوا بِزَعْمِهِمْ.
كَتَبْتَ تَذَكُّرُ أَنَّ الَّذِي زَعَمَ عَظَمَ مِنْ ذَلِكَ عَلَيْكَ حِينَ بَلَغَكَ، وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ
قَوْلِهِمْ فِي ذَلِكَ أَحْلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ؟ وَكَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْ تَفْسِيرِ ذَلِكَ، وَأَنَا أُبَيِّنُهُ حَتَّى
لَا تَكُونَ مِنْ ذَلِكَ فِي عَمَى وَلَا شُبْهَةٍ.

وَقَدْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ فِي كِتَابِي هَذَا تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَاحْفَظْهُ كُلَّهُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾.^(١)

وَأَصِفْهُ لَكَ بِحَلَالِهِ، وَأَنْفِي عَنْكَ حَرَامَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، كَمَا وَصَفْتَ، وَمُعْرِفَكَهُ حَتَّى تَعْرِفَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا تُنْكِرْهُ^(٢) إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَالْقُوَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا.

أُخْبِرُكَ أَنَّهُ مَنْ كَانَ يَدِينُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ الَّتِي كَتَبْتَ تَسْأَلُنِي عَنْهَا، فَهُوَ عِنْدِي مُشْرِكٌ بِاللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَيْنَ الشَّرِكِ، لَا شَكَّ فِيهِ.

وَأُخْبِرُكَ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ كَانَ مِنْ قَوْمٍ سَمِعُوا مَا لَمْ يَعْثُلُوهُ عَنْ أَهْلِهِ، وَلَمْ يُعْطُوا فَهَمَ ذَلِكَ، وَلَمْ يَعْرِفُوا حَدَّ مَا سَمِعُوا، فَوَضَعُوا حُدُودَ تِلْكَ الْأَشْيَاءِ مُقَاسَةً بِرَأْيِهِمْ وَمُنْتَهَى عُقُولِهِمْ، وَلَمْ يَضَعُوهَا عَلَى حُدُودِ مَا أَمَرُوا، كَذِبًا وَافْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَجُرْأَةً عَلَى الْمَعَاصِي، فَكَفَى بِهَذَا لَهُمْ جَهْلًا.

وَلَوْ أَنَّهُمْ وَضَعُوهَا عَلَى حُدُودِهَا الَّتِي حُدَّتْ لَهُمْ وَقَبِلُوهَا، لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ، وَلَكِنَّهُمْ حَرَّفُوهَا وَتَعَدَّوْا وَكَذَّبُوا وَتَهَاوَنُوا بِأَمْرِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ.

وَلَكِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ حَدَّهَا بِحُدُودِهَا، لِئَلَّا يَتَعَدَّى حُدُودَهُ أَحَدٌ.

وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا ذَكَرُوا، لَعَذَرَ النَّاسُ بِجَهْلِهِمْ مَا لَمْ يَعْرِفُوا حَدَّ مَا حَدَّ لَهُمْ، وَلَكَانَ الْمَقْصَرُ وَالْمُتَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ مَعْدُورًا.

وَلَكِنْ جَعَلَهَا حُدُودًا مَحْدُودَةً لَا يَتَعَدَّاهَا إِلَّا مُشْرِكٌ كَافِرٌ، ثُمَّ قَالَ: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.^(٣)

١. سورة حاقه (٦٩) آية ١٢.

٢. در شماری از مآخذ، این واژه، «فلا تنكره» ضبط است.

٣. سورة بقره (٢) آية ٢٢٩.

فَأَخْبِرَكَ حَقَائِقَ: أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - اخْتَارَ الْإِسْلَامَ لِنَفْسِهِ دِينًا وَرَضِيَ مِنْ خَلْقِهِ، فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِهِ، وَبِهِ بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾. ^(١)

فَعَلَيْهِ وَبِهِ بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَنَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ، فَأَفْضَلَ الدِّينِ مَعْرِفَةَ الرُّسُلِ وَوَلَايَتُهُمْ.

وَأَخْبِرَكَ أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ فَمَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَوَلَايَتُهُمْ وَطَاعَتُهُمْ هُوَ الْحَلَالُ.

وَالْمُحَلَّلُ مَا أَحَلَّوْا، وَالْمُحَرَّمُ مَا حَرَّمُوا، وَهُمْ أَصْلُهُ وَمِنْهُمْ فُرُوعُ الْحَلَالِ، وَذَلِكَ سَعْيُهُمْ.

وَمِنْ فُرُوعِهِمْ أَمْرُهُمْ شَيْعَتَهُمْ وَأَهْلَ وَلَايَتِهِمْ بِالْحَلَالِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَحَجِّ الْبَيْتِ وَالْعُمْرَةِ، وَتَعْظِيمِ حُرُمَاتِ اللَّهِ وَشَعَائِرِهِ وَمَشَاعِرِهِ، وَتَعْظِيمِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَالطَّهُّورِ وَالْإِغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا وَجَمِيعِ الْبِرِّ.

ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. ^(٢)

فَعَدُّهُمْ الْحَرَامَ الْمُحَرَّمُ وَأَوْلِيَاؤُهُمُ الدَّاخِلُونَ فِي أَمْرِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَهُمْ الْفَوَاحِشُ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالزَّنا وَالرِّبَا وَالْدَّمُ وَالْمَيْتَةُ وَلَحْمُ الْخَنَزِيرِ.

١. سورة اسراء (١٧) آية ١٠٥.

٢. سورة نحل (١٦) آية ٩٠.

فَهُمُ الْحَرَامُ الْمُحَرَّمُ، وَأَصْلُ كُلِّ حَرَامٍ، وَهُمُ الشَّرُّ وَأَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَمِنْهُمْ فُرُوعُ الشَّرِّ كُلُّهُ.

وَمِنْ ذَلِكَ الْفُرُوعُ الْحَرَامُ وَاسْتِحْلَالُهُمْ إِيَّاهَا، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ تَكْذِيبُ الْأَنْبِيَاءِ وَجُحُودُ الْأَوْصِيَاءِ، وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ: الزَّنا وَالسَّرْقَةُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَالْمُنْكَرِ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا، وَالْخُدْعَةُ وَالْخِيَانَةُ وَرُكُوبُ الْمَحَارِمِ ^(١) كُلُّهَا وَانْتِهَاكُ الْمَعَاصِي.

وَأَمَّا أَمْرُ اللَّهِ ﴿بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾ ^(٢) يَعْنِي مَوَدَّةَ ذِي الْقُرْبَى وَابْتِغَاءَ طَاعَتِهِمْ.

﴿وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ ^(٣) وَهُمْ أَعْدَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، وَهُمْ الْمَنْهِيُّ عَنْ مَوَدَّتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ. يَعِظُكُمْ بِهَذِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

وَأُخْبِرَكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ لَكَ إِنَّ الْفَاحِشَةَ وَالْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالزَّنا وَالْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ هَذَا الْأَصْلَ وَحَرَّمَ فُرْعَهُ وَنَهَى عَنْهُ، وَجَعَلَ وَلَايَتَهُ كَمَنْ عَبْدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَتَنَا وَشَرَكَا، ^(٤) وَمَنْ دَعَا إِلَى عِبَادَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ كَفَرٌ عَوْنٌ إِذْ قَالَ ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ ^(٥) فَهَذَا كُلُّهُ عَلَى وَجْهِ إِنْ شِئْتُ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ وَهُوَ إِلَى جَهَنَّمَ وَمَنْ شَايَعَهُ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُمْ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ

١. در «بصائر»، «الحرام» ضبط است.

٢-٣. سورة نحل (١٦) آیه ٩٠.

٤. در «بصائر»، «شركا» ضبط است.

٥. سورة نازعات (٧٩) آیه ٢٤.

عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ ﴿^(۱) لَصَدَقْتُ .
ثُمَّ لَوْ أَنِّي قُلْتُ إِنَّ فُلَانًا ^(۲) ذَلِكَ - كُلُّهُ - لَصَدَقْتُ ، إِنَّ فُلَانًا هُوَ الْمَعْبُودُ الْمُتَعَدِّي
حُدُودَ اللَّهِ الَّتِي نَهَى عَنْهَا أَنْ يَتَعَدَّى .

ثُمَّ إِنِّي أَخْبَرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَأَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ ، وَذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَهُوَ
الْإِيمَانُ ، وَهُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَأَهْلُ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَدِينَهُ [وَمَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ
اللَّهَ وَدِينَهُ] وَمَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَدِينَهُ ، وَلَا يُعْرِفُ اللَّهَ وَدِينَهُ وَحُدُودَهُ وَشَرَائِعَهُ
بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ ، فَذَلِكَ مَعْنَى أَنَّ ^(۳) مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينُ اللَّهِ .
وَالْمَعْرِفَةُ عَلَى وَجْهَيْنِ :

مَعْرِفَةٌ ثَابِتَةٌ عَلَى بَصِيرَةٍ ، يُعْرِفُ بِهَا دِينَ اللَّهِ وَيُوصِلُ بِهَا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ .
فَهَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الْبَاطِنَةُ الثَّابِتَةُ بِعَيْنِهَا الْمُوجِبَةُ حَقِّهَا ، الْمُسْتَوْجِبُ أَهْلِهَا عَلَيْهَا الشُّكْرُ
لِلَّهِ الَّذِي مَنْ عَلَيْهِمْ بِهَا مَتَا مِنْ اللَّهِ ^(۴) يَمُنُّ بِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مَعَ الْمَعْرِفَةِ الظَّاهِرَةِ .
وَمَعْرِفَةٌ فِي الظَّاهِرَةِ ؛ ^(۵) فَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ الَّذِينَ عَلِمُوا أَمْرَنَا بِالْحَقِّ عَلَى
غَيْرِ عِلْمٍ لَا يَلْحَقُ بِأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فِي الْبَاطِنِ عَلَى بَصِيرَتِهِمْ ، وَلَا يَصِلُونَ بِتِلْكَ
الْمَعْرِفَةِ الْمُقْصَرَّةِ إِلَى حَقِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ .

كَمَا قَالَ فِي كِتَابِهِ : ﴿ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ
بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ ^(۶) .

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۷۳ .

۲. در «بصائر» آمده است: «إِنَّهُ فُلَانٌ»

۳. در «بصائر» آمده است: «كَذَلِكَ جَرَى بَأْسٌ»

۴. در «بصائر» آمده است: «لِلَّهِ الَّتِي مَنْ عَلَيْهِمْ بِهَا مِنْ مَنْ اللَّهِ»

۵. در «بصائر»، «الظاهر» ضبط است .

۶. سورة زخرف (۴۳) آیه ۸۶ .

فَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ الْحَقِّ لَا يَتَّقِدُ عَلَيْهَا قَلْبُهُ، عَلَى بَصِيرَةٍ فِيهِ، لَمْ يُثْبِتْهُ اللَّهُ عَلَيْهَا
ثَوَابَ مَنْ عَقَدَ عَلَيْهَا قَلْبُهُ وَأَبْصَرَ بِهَا. ^(۱)
كَذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ بِجَوْرِ ^(۲) لَا يَتَّقِدُ عَلَيْهِ قَلْبُهُ، لَا يُعَاقَبُ عَلَيْهِ عُقُوبَةً مَنْ عَقَدَ عَلَيْهِ
قَلْبُهُ وَثَبَّتَ عَلَى بَصِيرَةٍ.

فَقَدْ عَرَفْتَ كَيْفَ كَانَ حَالُ رِجَالِ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِقْرَارِ بِالْحَقِّ عَلَى
غَيْرِ عِلْمٍ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ وَحَدِيثِهِ إِلَى أَنْ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ وَبَعْدَهُ إِلَى مَنْ
[ما (خ)] صَارُوا إِلَى مَنْ انْتَهَتْ إِلَيْهِ مَعْرِفَتُهُمْ.
وَأِنَّمَا عُرِفُوا بِمَعْرِفَةِ أَعْمَالِهِمْ وَدِينِهِمُ الَّذِي دَانَ اللَّهُ بِهِ الْمُحْسِنُ بِإِحْسَانِهِ
وَالْمُسِيءُ بِإِسَاءَتِهِ.

وَقَدْ يُقَالُ إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ بِغَيْرِ يَقِينٍ وَلَا بَصِيرَةٍ، خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ
فِيهِ؛ رَزَقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مَعْرِفَةً ثَابِتَةً عَلَى بَصِيرَةٍ.

وَأُخْبِرَكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ إِنَّ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَصَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَالْبَيْتَ الْحَرَامَ وَالْمَشْعَرَ الْحَرَامَ وَالطَّهَوْرَ وَالْإِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ
وَكُلَّ فَرِيضَةٍ، كَانَ ذَلِكَ هُوَ النَّبِيِّ الَّذِي جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ لَصَدَقْتُ؛ لَأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ
إِنَّمَا يُعْرَفُ بِالنَّبِيِّ، وَلَوْ لَا مَعْرِفَةُ ذَلِكَ النَّبِيِّ وَالْإِيمَانُ بِهِ وَالتَّسْلِيمُ لَهُ مَا عُرِفَ ذَلِكَ.
فَذَلِكَ مِنْ مَنْ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَمُنُّ عَلَيْهِ، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً مِنْ هَذَا.

فَهَذَا كُلُّهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ وَأَصْلُهُ، وَهُوَ فَرْعُهُ، وَهُوَ دَعَايِي إِلَيْهِ، وَدَلِّلِي عَلَيْهِ وَعَرَفْنِيهِ

۱. در «بصائر» آمده است: فَمَنْ شَهِدَ ... لَا يَتَّقِدُ عَلَيْهِ عَلَى بَصِيرَةٍ فِيهِ.

۲. واژه «بجور» در «بصائر» (نسخه ۳/۵) نیست.

وَأَمَرَنِي بِهِ، وَأَوْجَبَ عَلَيَّ لَهُ الطَّاعَةَ فِيمَا أَمَرَنِي بِهِ، لَا يَسْعُنِي جَهْلُهُ، وَكَيْفَ يَسْعُنِي
 جَهْلُ مَنْ هُوَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ؟
 وَكَيْفَ يَسْتَقِيمُ لِي لَوْلَا أَنِّي أَصِفُ أَنَّ دِينِي هُوَ الَّذِي أَتَانِي بِهِ ذَلِكَ النَّبِيُّ أَنْ
 أَصِفُ أَنَّ الدِّينَ غَيْرُهُ؟

وَكَيفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَعْرِفَةَ الرَّجُلِ، وَإِنَّمَا هُوَ الَّذِي جَاءَ بِهِ عَنِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا أَنْكَرَ
 الدِّينَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِأَنْ قَالُوا: ﴿أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ ^(١)، ثُمَّ قَالُوا: ﴿أَبَشَّرَ
 يَهُدُونَنَا﴾ ^(٢)، فَكَفَرُوا بِذَلِكَ الرَّجُلِ وَكَذَّبُوا بِهِ، وَقَالُوا: ﴿لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ﴾ ^(٣).
 فَقَالَ اللَّهُ: ﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ﴾ ^(٤).
 ثُمَّ قَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى: ﴿وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ* وَلَوْ جَعَلْنَاهُ
 مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ ^(٥).

وَاللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرَّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ،
 فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجَّهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ، ﴿لَا يُسْئَلُ
 عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ ^(٦).

فَقَالَ فِيمَا أَوْجَبَ ذَلِكَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِذَلِكَ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
 وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ ^(٧).

١. سورة اسراء (١٧) آية ٩٤.

٢. سورة تغابن (٦٤) آية ٦.

٣. سورة انعام (٦) آية ٨.

٤. سورة انعام (٦) آية ٩١.

٥. سورة انعام (٦) آيات ٨-٩.

٦. سورة انبياء (٢١) آية ٢٣.

٧. سورة نساء (٤) آية ٨٠.

فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ هَذِهِ الْفَرِيضَةَ كُلَّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَهُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ.

وَمَنْ قَالَ عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي ذَكَرْتَ أَنْتَ بِغَيْرِ الطَّاعَةِ، ^(١) فَلَا يُغْنِي التَّمَسُّكُ فِي الْأَصْلِ بِتَرْكِ الْقُرُوعِ، كَمَا لَا تُغْنِي شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِتَرْكِ شَهَادَةِ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِالْبِرِّ وَالْعَدْلِ وَالْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ؛ فَالْبَاطِنُ مِنْهُ وَلَايَةُ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَالظَّاهِرُ مِنْهُ فُرُوعُهُمْ.

وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ يَدْعُو إِلَى مَعْرِفَةٍ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرِ وَنَهْيٍ. فَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةٍ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَيْهِ.

فَأَوَّلُ ذَلِكَ، مَعْرِفَةُ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ ثُمَّ طَاعَتُهُ فِيمَا يَقْرُبُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ، ^(٢) وَإِنَّهُ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ وَمَنْ أَطَاعَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ، وَلَا يَكُونُ تَحْرِيمُ الْبَاطِنِ وَاسْتِحْلَالُ الظَّاهِرِ، إِنَّمَا حَرَّمَ الظَّاهِرَ بِالْبَاطِنِ وَالْبَاطِنَ بِالظَّاهِرِ مَعًا جَمِيعًا، وَلَا يَكُونُ الْأَصْلُ وَالْقُرُوعُ وَبَاطِنُ الْحَرَامِ حَرَامٌ وَظَاهِرُهُ حَلَالٌ، وَلَا يَحْرُمُ الْبَاطِنُ وَيُسْتَحَلُّ الظَّاهِرُ.

وكَذَلِكَ لَا يَسْتَقِيمُ أَنْ يَعْرِفَ صَلَاةَ الْبَاطِنِ وَلَا يَعْرِفَ صَلَاةَ الظَّاهِرِ، وَلَا الزَّكَاةَ وَلَا الصَّوْمَ وَلَا الْحَجَّ وَلَا الْعُمْرَةَ وَلَا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَجَمِيعَ حُرُمَاتِ اللَّهِ وَشَعَائِرِهِ

١. در «بصائر»، «ذَكَرْتَ بِغَيْرِ الطَّاعَةِ» ضبط است.

٢. در «بصائر» آمده است: فَأَوَّلُ مِنْ ذَلِكَ ... بِمَنْ الطَّاعَةُ لَهُ.

وَأَنْ تَتْرَكَ لِمَعْرِفَةِ الْبَاطِنِ؛ لَأَنَّ بَاطِنَهُ وَظَهْرَهُ لَا يَسْتَقِيمُ أَحَدٌ مِنْهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ إِذَا كَانَ الْبَاطِنُ حَرَامًا خَبِيثًا؛ فَالظَّاهِرُ مِنْهُ حَرَامٌ خَبِيثٌ إِنَّمَا يُشْبِهُ الْبَاطِنَ بِالظَّاهِرِ.^(۱)
فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ إِنَّمَا هِيَ الْمَعْرِفَةُ وَأَنَّهُ إِذَا عَرَفَ اكْتَفَى بِغَيْرِ طَاعَةٍ، فَقَدْ كَذَبَ وَأَشْرَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ^(۲) وَلَمْ يُطِيعْ.

وَأِنَّمَا قِيلَ اعْرِفْ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنَ الْخَيْرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ ذَلِكَ مِنْكَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ، فَإِذَا عَرَفْتَ، فَاعْمَلْ لِنَفْسِكَ مَا شِئْتَ مِنَ الطَّاعَةِ - قَلَّ أَوْ كَثُرَ - فَإِنَّهُ مَقْبُولٌ مِنْكَ.
أُخْبِرَكَ أَنَّ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ إِذَا عَرَفَ وَصَلَّى وَصَامَ وَاعْتَمَرَ وَعَظَّمَ حُرُمَاتِ اللَّهِ كُلَّهَا وَلَمْ يَدْعُ مِنْهَا شَيْئًا، وَعَمِلَ بِالْبِرِّ كُلِّهِ وَمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ كُلِّهَا، وَتَجَنَّبَ سَيِّئَهَا.
وَكُلُّ ذَلِكَ هُوَ النَّبِيُّ، وَالنَّبِيُّ أَصْلُهُ وَهُوَ أَصْلُ هَذَا كُلِّهِ؛ لِأَنَّهُ جَاءَ بِهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَأَمَرَهُ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ شَيْئًا مِنْهُ إِلَّا بِهِ.

وَمَنْ عَرَفَهُ،^(۳) اجْتَنَبَ الْكِبَائِرَ وَحَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَحَرَّمَ الْمَحَارِمَ كُلَّهَا؛ لِأَنَّ بِمَعْرِفَةِ النَّبِيِّ وَبِطَاعَتِهِ دَخَلَ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّبِيُّ، وَخَرَجَ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ النَّبِيُّ.

وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحَلِّلُ الْحَلَالَ وَيُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ، لَمْ يُحَلِّلْ لِلَّهِ حَلَالًا وَلَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا.

وَأَنَّهُ مَنْ صَلَّى [وَصَامَ] وَزَكَى وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَفَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، وَلَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يُزَكِّ

۱. ضبط در «بصائر» بدین گونه است: ... وإن تَرَكَ ... ولا يستقيم إن تَرَكَ واحدة منها ... فالظاهر منه، إِنَّمَا يُشْبِهُ الْبَاطِنَ.

۲. در «بصائر» آمده است: ذاك لم يعرف ...

۳. در «بصائر»، «ومن عَرَفَ» ضبط است.

وَلَمْ يَحْجْ وَلَمْ يَعْتَمِرْ وَلَمْ يَفْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَمْ يَتَطَهَّرْ وَلَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَرَاماً وَلَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالاً وَلَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ - وَإِنْ رَكَعَ وَسَجَدَ - وَلَا لَهُ زَكَاةٌ، وَإِنْ أَخْرَجَ مِنْ كُلِّ ^(١) أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمًا.

وَمَنْ عَرَفَهُ وَأَخَذَ عَنْهُ، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. ^(٢)

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ نِكَاحَ ذَوَاتِ الْأَرْحَامِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: فَإِنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا حُرِّمَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ نِكَاحُ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ.

فَإِنَّ أَحَقَّ مَا بَدَأَ بِهِ تَعْظِيمُ حَقِّ اللَّهِ وَكَرَامَةِ رَسُولِهِ وَتَعْظِيمُ شَأْنِهِ وَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى تَابِعِيهِ وَنِكَاحِ نِسَائِهِ مِنْ بَعْدِ قَوْلِهِ، ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾. ^(٣)

وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ ^(٤) وَهُوَ أَبُّ لَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿وَلَا تُنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾. ^(٥)

فَمَنْ حَرَّمَ نِسَاءَ النَّبِيِّ لِتَحْرِيمِ اللَّهِ ذَلِكَ، فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ وَبَنَاتِ الْأَخِ وَبَنَاتِ الْأُخْتِ وَمَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ؛ لِأَنَّ تَحْرِيمَ ذَلِكَ

١. در «بصائر»، «لكل» ضبط است.

٢. در «بصائر»، «أطاع الله» ضبط است.

٣. سورة احزاب (٣٣) آیه ٥٣.

٤. سورة احزاب (٣٣) آیه ٦.

٥. سورة نساء (٤) آیه ٢٢.

كَتَحْرِيمِ نِسَاءِ النَّبِيِّ. ^(۱)

فَمَنْ حَرَّمَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنَ الْأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَالْعَمَّاتِ مِنْ نِكَاحِ نِسَاءِ النَّبِيِّ وَمَنْ اسْتَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ أَشْرَكَ إِذَا اتَّخَذَ دِينًا. ^(۲)

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّ الشَّيْعَةَ يَتَرَادَفُونَ الْمَرْأَةَ الْوَاحِدَةَ:

فَاعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِنَّمَا دِينُهُ أَنْ يُحِلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَيُحَرِّمَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ.

وَأَنَّ مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ الْمُتَمَتَّعَةَ مِنَ النِّسَاءِ فِي كِتَابِهِ وَالْمُتَمَتَّعَةَ فِي الْحَجِّ، ^(۳) ثُمَّ لَمْ يُحَرِّمَهُمَا.

فَإِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ أَنْ يَتَمَتَّعَ مِنَ الْمَرْأَةِ، فَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ^(۴) نِكَاحٌ غَيْرِ سِفَاحٍ تَرَاضِيًا، عَلَى مَا أَحَبَّ مِنَ الْأَجْرَةِ وَالْأَجَلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾. ^(۵)

إِنْ هُمَا أَحَبَّ أَنْ يَمُدَّا فِي الْأَجَلِ عَلَى ذَلِكَ الْأَجْرِ، فَأَخِرَ يَوْمٍ مِنْ أَجَلِهَا - قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ الْأَجَلُ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ - مَدًّا فِيهِ وَزَادَا فِي الْأَجَلِ مَا أَحَبَّ.

فَإِنْ مَضَى آخِرُ يَوْمٍ مِنْهُ، لَمْ يَصْلُحْ إِلَّا بِأَمْرِ مُسْتَقْبِلٍ، وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا عِدَّةٌ إِلَّا مِنْ سِوَاهُ؛ فَإِنْ أَرَادَتْ سِوَاهُ، اعْتَدَتْ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ يَوْمًا.

۱. در منتخب البصائر [ص ۲۴۹] پس از عبارت «کتحریم نساء النبی» آمده است: فَمَنْ اسْتَحَلَّ مَا

حَرَّمَ اللَّهُ مِنْ نِكَاحِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، فَقَدْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ (این عبارت صحیح تر به نظر می آید) (مؤلف رحمه الله).

۲. در «بصائر» آمده است: وَاسْتَحَلَّ ... اتَّخَذَ ذَلِكَ دِينًا.

۳. در «بصائر» آمده است: ... فِي الْحَجِّ أَحَلَّهُمَا ...

۴. در «بصائر»، «وَسُنَّتُهُ» ضبط است.

۵. سورة نساء (۴) آیه ۲۴.

وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ.

ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ، تَمَتَّعَتْ مِنْ آخَرَ؛ فَهَذَا حَلَالٌ لَهُمَا [لَهَا (خ)] إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ^(١) إِنْ هِيَ شَاءَتْ مِنْ سَبْعَةٍ وَإِنْ هِيَ شَاءَتْ مِنْ عَشْرِينَ - إِنْ مَا بَقِيَتْ ^(٢) فِي الدُّنْيَا - كُلُّ هَذَا حَلَالٌ لَهُمَا عَلَى حُدُودِ اللَّهِ ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ ^(٣).

وَإِذَا أَرَدَتْ الْمُتَمَتِّعَةُ فِي الْحَجِّ، فَأَحْرَمَ مِنَ الْعَقِيقِ وَاجْعَلْهَا مُتَمَتِّعَةً، فَمَتَّى مَا قَدِمَتْ طُفَّتْ بِالْبَيْتِ وَاسْتَلَمَتْ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَفَتَحَتْ بِهِ وَخَتَمَتْ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، ثُمَّ تُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ أَخْرَجَ مِنَ الْبَيْتِ فَاسَّعَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، تَفْتَحُ بِالصِّفَا وَتَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ.

فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، فَصُرْتَ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ صَنَعْتَ مَا صَنَعْتَ بِالْعَقِيقِ. ثُمَّ أَحْرَمْتَ ^(٤) بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بِالْحَجِّ، فَلَمْ تَزَلْ مُحْرِمًا حَتَّى تَقِفَ بِالْمَوْقِفِ، ثُمَّ تَرْمِي الْجِمَرَاتِ وَتَذْبِجُ وَتَحِلُّ وَتَغْتَسِلُ، ثُمَّ تَزُورُ الْبَيْتَ. فَإِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ، فَقَدْ أَحْلَلْتَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ ^(٥) أَنْ تَذْبِجَ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ الشَّهَادَاتِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَلَى غَيْرِهِمْ: فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ وَلَا يَحِلُّ، وَلَيْسَ هُوَ عَلَى مَا تَأَوَّلُوا، يَقُولُ اللَّهُ ﷻ: ﴿يَا أَيُّهَا

١. در منتخب البصائر [ص ٢٥٠] آمده است: «وإن شئت تمتعت منه أبداً وإن شئت من عشرين بعد أن تعتد من كل [واحد] من فارقته خمسة وأربعين يوماً فلها ذلك ما بقيت في الدنيا (تا آخر) (مؤلف ﷺ).»

٢. در «بصائر»، «ما بقيت» ضبط است.

٣. سورة طلاق (٦٥) آیه ١.

٤. در «بصائر»، «أحرم» ضبط است.

٥. سورة بقره (٢) آیه ١٩٦.

الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ ﴿١﴾

إِذَا كَانَ مُسَافِرًا وَحَضَرَ الْمَوْتُ ﴿٢﴾ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ ﴿٣﴾ مِنْ [أهل (ظ)] دِينِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ ﴿٤﴾ فَأَخْرَانِ مِمَّنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ: ﴿٥﴾ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أُرْتَبِتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْإِيمِينِ * فَإِنْ عَثَرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَيَانِ ﴿٦﴾ مِنْ أَهْلِ وَلَايَتِهِ ﴿٧﴾ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا ﴿٨﴾

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْضِي بِشَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينِ الْمُدَّعِي، وَلَا يَبْطُلُ حَقَّ مُسْلِمٍ وَلَا يَرُدُّ شَهَادَةَ مُؤْمِنٍ، فَإِذَا أَخَذَ يَمِينَ الْمُدَّعِي وَشَهَادَةَ الرَّجُلِ، قَضَى لَهُ بِحَقِّهِ وَلَيْسَ يُعْمَلُ الْيَوْمَ بِهَذَا.

فَإِذَا كَانَ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ قَبْلَ آخَرٍ حَقٌّ يَجْحَدُهُ وَلَمْ يَكُنْ شَاهِدٌ غَيْرُ وَاحِدٍ، فَإِنَّهُ إِذَا رَفَعَهُ إِلَى وَلَايَةِ [ولاة (ظ)] الْجَوْرِ، أَبْطَلُوا حَقَّهُ وَلَمْ يَقْضُوا فِيهَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ. وَكَانَ فِي الْحَقِّ ﴿٩﴾ أَنْ لَا يَبْطُلَ حَقُّ رَجُلٍ، فَيُسْتَخْرِجُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ حَقَّ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَيَأْجُرُهُ اللَّهُ وَيُعْطِي عَدْلًا [عملاً (ظ)] كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْمَلُ بِهِ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ فِي آخِرِ كِتَابِكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبُّ الْعَالَمِينَ هُوَ النَّبِيُّ،

١. سورة مائدة (٥) آية ١٠٦.

٢. در «بصائر»، «فإن لم يجدوا» ضبط است.

٣. سورة مائدة (٥) آيات ١٠٦-١٠٨.

٤. در «بصائر»، آمده است: كان الحق في الجور.

وَأَنَّكَ شَبَّهْتَ قَوْلَهُمْ بِقَوْلِ الَّذِينَ قَالُوا فِي عِيسَى مَا قَالُوا:
فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ السُّنَنَ وَالْأَمْثَالَ كَانَتْ، لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ فِيمَا مَضَى إِلَّا سَيَكُونُ مِثْلَهُ
حَتَّى لَوْ كَانَتْ شَاءَ بِشَاءَ كَانَ هَاهُنَا مِثْلَهُ.

وَأَعْلَمَ أَنَّهُ سَيَضِلُّ قَوْمٌ بِضَلَالَةٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ.

فَكَتَبْتُ تَسْأَلُنِي ^(١) عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ مَا هُوَ؟ وَمَا أَرَادُوا بِهِ؟
أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - هُوَ خَلَقَ الْخَلْقَ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ
وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقُهُ.

خَلَقَ الْخَلْقَ وَأَحَبَّ أَنْ يَعْرِفُوهُ بِأَنْبِيَائِهِ، وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهِمْ.

فَالنَّبِيُّ ﷺ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ، وَعَبْدٌ مَخْلُوقٌ مَرْبُوبٌ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ
وَرِسَالَتِهِ ^(٢) وَأَكْرَمَهُ بِهَا، فَجَعَلَهُ خَلِيفَتَهُ فِي خَلْقِهِ وَلِسَانَهُ فِيهِمْ وَأَمِينَهُ عَلَيْهِمْ وَخَازِنَهُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، قَوْلُهُ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى، لَا يَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ، مَنْ
أَطَاعَهُ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ عَصَى اللَّهَ.

وَهُوَ مَوْلَى مَنْ كَانَ اللَّهُ رَبَّهُ وَوَلِيَّهُ؛ مَنْ أَبَى أَنْ يُقَرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ، فَقَدْ أَبَى أَنْ يُقَرَّ
لِرَبِّهِ بِالطَّاعَةِ وَبِالْعُبُودِيَّةِ، وَمَنْ أَقَرَّ بِطَاعَتِهِ أَطَاعَ اللَّهَ وَهَدَاهُ.

فَالنَّبِيُّ مَوْلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً، عَرَفُوا ذَلِكَ أَوْ أَنْكَرُوهُ، وَهُوَ الْوَالِدُ الْمَبْرُورُ؛ فَمَنْ
أَحَبَّهُ وَأَطَاعَهُ، فَهُوَ الْوَلَدُ الْبَارُّ وَمُجَانِبٌ لِلْكِبَائِرِ.

قَدْ كَتَبْتُ لَكَ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ قَوْماً سَمِعُوا صِفَتَنَا هَذِهِ فَلَمْ
يَعْقِلُوهَا، بَلْ حَرَفُوهَا وَوَضَعُوهَا عَلَى غَيْرِ حُدُودِهَا، وَقَدْ بَرَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِمَّنْ

١. در «بصائر» آمده است: کتبت فتسئلني ...

٢. در «بصائر» آمده است: عبد مخلوق ... اصطفاه الله لنفسه برسالته ...

يَصِفُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْخَبِيثَةَ وَيَنْسِبُونَهَا إِلَيْنَا، ^(۱) وَقَدْ رَمَانَا النَّاسُ بِهَا، وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ.

فَإِنَّهُ يَقُولُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ * ^(۲) وَأَمَّا مَا كَتَبْتَ بِهِ وَنَحْوَهُ وَتَخَوَّفْتَ أَنْ يَكُونَ صِفَتُهُمْ مِنْ صِفَتِهِ، فَقَدْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ ﷻ عَنْ ذَلِكَ، تَعَالَى رَبُّنَا عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

صِفَتِي هَذِهِ صِفَةُ صَاحِبِنَا الَّتِي وَصَفْنَا لَهُ وَعَنْهُ أَخَذْنَاهُ، فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، فَإِنَّ جَزَاءَهُ عَلَى اللَّهِ. فَتَفَهَّمْ كِتَابِي هَذَا وَالْقُوَّةُ لِلَّهِ؛ ^(۳)

مُفَضَّل به امام صادق علیه السلام نامه نوشت، این جواب از سوی آن حضرت آمد: اما بعد، تو و خودم را به تقوای خدا و طاعتش سفارش می‌کنم؛ چراکه از تقواست طاعت، پارسایی، تواضع برای خدا، اطمینان خاطر و آرامش دل، اجتهاد [در راه خدا]، امر خدا را گرفتن، خیرخواهی برای پیامبران خدا، شتافتن در آنچه خشنودی خدا در آن هست، دوری از آنچه خدا نهی کرد.

چراکه هرکس تقوا را در پیش گرفت، خود را - به اذن خدا - از دوزخ مصون داشت و به همه خیر (در دنیا و آخرت) دست یافت و با امر به تقواست که

۱. در «بصائر» آمده است: أَنْ قَوْمًا ... فلم يقولوا بها ... عَلَى غير حدودها على نحو ما قد بَلَغَكَ، وَاخْذَرِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ يَتَعَصَّبُونَ بِنَا أَعْمَالَهُمُ الْخَبِيثَةَ وَقَدْ رَمَانَا النَّاسُ بِهَا ...

۲. سورة نور (۲۴) آیات ۲۳-۲۵.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۵۲۶-۵۳۶، باب ۲۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲۴: ۲۸۷-۲۹۸، حدیث ۱.

موعظه به بالاترین درجه‌اش می‌رسد (خدا - به رحمتش - ما را از پرهیزکاران قرار دهد).

نامه‌ات به من رسید، آن را خواندم و آنچه را نوشتی دریافتیم. به خاطر سلامتی‌ات (و اینکه خدا تو را عافیت داد) خدا را ستودم [و شکر کردم] (خدا در دنیا و آخرت بر همه ما لباس عافیت پیوشاند).

در نامه‌ات از اقوامی نام برده‌ای که من آنها را می‌شناسم و راه و رسم آنان باعث تعجب توست و درباره‌شان اموری را خبر داده‌ای و از [زبان] آنها روایت کرده‌ای که تو این امور را برای آنها نمی‌پسندی و جز روش نیک و پارسایی و فروتنی را در آنها سراغ نداری.

به تو خبر رسیده است که آنان می‌پندارند دین - فقط - معرفتِ رجال [امامان علیهم‌السلام] است و پس از آنکه رجال را شناختی، هر کاری را که خواستی بکن.

و خاطرنشان کردی که تو هم می‌دانی اصل دین معرفتِ رجال [طلایه‌داران دین، امامان علیهم‌السلام] است (خدا توفیقت دهد).

بیان کرده‌ای که به تو رسیده است که آنان بر این باورند که: نماز، زکات، روزه ماه رمضان، حج، عمره، مسجدالحرام، بیت الحرام، مشعرالحرام، شهر الحرام [همه اینها] رَجُلِی [امام علیهم‌السلام] است.

و طهارت و غسل جنابت، رَجُلِی [امام حق] می‌باشد.

و هر فریضه‌ای که خدا بر بندگان واجب ساخت، رَجُلِی [امام حق] است.

و آنان - به زعم خویش - بیان می‌دارند که هرکس آن رَجُل [امام علیهم‌السلام] را بشناسد، همین معرفت - بی‌آنکه عملی انجام دهد - او را کفایت می‌کند؛ نماز گزارد، زکات داد، روزه گرفت، حج و عمره به جا آورد، غسل جنابت کرد و پاک

شد، حرمت‌های خدا (شهر حرام و مسجد الحرام) را بزرگ داشت.
و آنان آورده‌اند که هر که این رَجُل را آشکارا و به طور مشخص بشناسد و در
قلبش جای گیرد، می‌تواند سهل‌انگار باشد، لازم نیست در عمل بکوشد.
و آنان می‌پندارند که هرگاه آن رجل را بشناسند، این حدود - در وقت خودش
- از آنها پذیرفته می‌شود، گرچه بدان عمل نکنند.

و به تو خبر رسیده است که آنان گمان دارند فواحش و کارهای زشتی را که
خدا از آنها نهی کرد (شراب، قمار، ربا، خون، مردار، گوشت خوک) رَجُلِی
[امام باطل] است.

و بیان می‌دارند که آنچه را خدا حرام ساخت (ازدواج با مادر، دختر، عمه،
خاله، دختر برادر، دختر خواهر) و دیگر زنانی که ازدواج با آنها حرام است،
مقصود از آن، ازدواج با زنان پیامبر ﷺ می‌باشد و ماسوای آن - همه - مباح‌اند.
و گفته‌ای که به تو خبر رسیده است آنان در پی هم با یک زن می‌آمیزند و
بعضی از آنها برای بعض دیگر شهادت زور [ناحق] می‌دهند و می‌پندارند این
کار ظاهری و باطنی دارد که آن را می‌شناسند. ظاهر - که آن را از یاد می‌برند -
همان است که از آن نهی شدند (برای دفاع از خود بدان رو می‌آورند) باطن،
همان است که آن را می‌جویند و بدان امر شدند.

نوشته‌ای که این سخنان وقتی به تو رسید، بر تو گران و سخت آمد و
پرسیده‌ای که آیا قول ایشان در این زمینه حلال است یا حرام؟ تفسیر آن را از من
خواسته‌ای و من آن را برایت بیان می‌دارم تا در ناآگاهی و شبهه نمانی.

در این نامه‌ام تفسیر آنچه را خواسته‌ای، می‌نویسم، همه آن را حفظ کن [و به
خاطر بسیار] چنان که خدا می‌فرماید: «گوش‌های تیز آن را دریافت می‌دارند».

حلال آن را برای تو صیغ می‌کنم و حرام آن را (چنان که وصف کردی اگر خدا بخواهد) از [ذهن] تو می‌زدایم و آن را به تو - ان شاء الله - می‌شناسانم تا آن را بدانی، پس آن را - ان شاء الله - انکار نکن (و هیچ توان و نیرویی جز به وسیله الله نیست و همه قوت و توان برای خداست).

با خبرت می‌سازم که هرکس بدین صفت که نوشتی و از آن پرسیدی، دین‌داری کند، وی نزد من آشکارا (بی هیچ شکّی) به خدای متعال شرک می‌ورزد. این اعتقاد از قومی بروز یافت که در آنچه از اهلش شنیدند، عقلشان را به کار نبردند و فهم آن ارزانی‌شان نشد و حدّ و اندازه آنچه را شنیدند دریافتند. از این رو، حدود این اشیا را با رأی و نهایت عقلشان سنجیدند (نه بر حدودی که بدان امر شدند) این کار، دروغ و تهمت بر خدا و پیامبر و جرأت بر معاصی است و برای نادانی‌شان همین کفایت می‌کند.

اگر آنان این اشیا را بر حدودی می‌نهادند که برایشان مشخص شد و آن را پذیرفتند، جای اشکال نبود، لیکن ایشان آن را تحریف کردند و فراتر رفتند و دروغ بستند و در امر و طاعت خدا سستی ورزیدند.

به تو خبر می‌دهم که خدا این امور را به حدودشان محدود ساخت تا هیچ‌کس از حدود خدا پا فراتر نهد.

اگر ماجرا چنان بود که آنها ذکر کردند، مردم تا زمان شناخت حدّ مشخص خویش در جهل و نا آگاهی‌شان معذور بودند و مقصّر و متجاوز، عذر داشت. لیکن خدا آن حدود را حدود مشخصی قرار داد که از آن جز شرک کافر تجاوز نمی‌کند، سپس فرمود «این، حدود خداست، از آنها فراتر نروید و ظالمان همان کسانی‌اند که از حدود خدا تجاوز می‌کنند».

حقایقی را برایت باز می‌گویم: خدای متعال برای خود دین اسلام را برگزید و آن را برای خلقتش پسندید و از آحادی جز آن را نمی‌پذیرد و انبیا و رسولانش را به این دین فرستاد، سپس فرمود: «آن را به حق نازل کردیم و به حق فرود آمد». انبیاء و رسولان و پیامبرش محمد را بر این دین و به حق فرستاد. از این رو، برترین [بخش] دین، شناخت رسولان و ولایت آنهاست.

برایت می‌گویم که خدا حلال‌هایی را تا قیامت حلال و حرام‌هایی را تا قیامت حرام ساخت. شناخت رسولان و شناخت ولایت و طاعت آنها، همان حلال است. آنچه را آنها حلال کردند، حلال و آنچه را آنها حرام ساختند، حرام است. اصل حلال آنانند و فروع حلال از ایشان برمی‌خیزد و سعی دارند این فروع به انجام رسد.

از فروع آنهاست فراخوان شیعیان و اهل ولایتشان را به حلال: نماز را به پا داشتن، زکات را پرداختن، ماه رمضان را روزه گرفتن، حج و عمره گزاردن، تعظیم حرمت‌ها و شعائر و مشاعر خدا، احترام به کعبه و مسجدالحرام و ماه حرام، طهارت (وضو) و غسل جنابت، مکارم اخلاق و محاسن آن و همه کارهای نیک.

سپس - بعد از آن - [حرام‌ها را] ذکر کرد و در کتابش فرمود: «خدا به عدل و احسان و رسیدگی به خویشاوندان فرا می‌خواند، و از فحشا و منکر و تجاوز نهی می‌کند، خدا شما را موعظه می‌کند تا شاید به خود آید».

دشمنانِ آنان حرام محرم‌اند و اولیای آنان تا روز قیامت داخل در امر آنهاست. آنان «فواحش ظاهری و باطنی‌اند و شراب و قمار و زنا و خون و مردار و گوشت خوک».

آنان حرام مُحَرَّم (تحریم شده) و اصل هر حرامی اند، آنان شر و اصل هر شر و بدی می باشند و همه فروع شر (و بدی) از آنان برمی خیزد.

از این موارد است فروع حرام و حلال دانستن فروع حرام.

و از فروع آنهاست: تکذیب انبیا، انکار اوصیا، ارتکاب فحشا و زنا، سرقت، آشامیدن شراب، مُنکر (کار زشت)، خوردن مال یتیم، رباخواری، خُدعه، خیانت، دست یازی به همه محارم و پرده‌داری‌ها.

أمر خدا «به عدل و إحسان و رسیدگی به خویشاوندان است» یعنی مودّت نسبت به خویشاوندان پیامبر و در پی طاعتِ آنها برآمدن.

«و خدا از فحشا و منکر و ستم و تجاوز نهی می کند» و آنها [فحشا و منکر و ...] دشمنان انبیا و اوصیای انبیایند و مودّت و طاعت آنها نهی شده است.

«خدا شما را» به این امر «پند و اندرز می دهد تا شاید به خود آیید».

به تو خبر می دهم این را که: اگر برایم فاحشه و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک، رَجُلِی [امام ناحق] است، بدان که راست می گویم.

می دانم که خدا این اصل را حرام کرد و فرع آن را حرام ساخت و از آن نهی کرد و ولایتش را مانند ولایت کسی قرار داد که به جای خدا، بت را می پرستد و شریکانی [برای خدا] قائل است و به عبادتِ خویش فرامی خواند؛ مانند فرعون که گفت: «منم خدای بلند مرتبه شما» همه اینها بر وجهی است که اگر بخواهم می گویم وی رَجُلِی [امام باطل] است و این رجل و کسانی که در پی اویند، سوی جهنّم [در حرکت اند] مثل این قول خدا که: «همانا مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام شد».

باری اگر بگویم همه اینها فلانی است، راست می‌گویم. فلانی همان معبودی است که حدودی را که خدا تعالی از آنها را نهی کرد، زیر پا گذاشت. باری، تو را خبر می‌دهم که دین و اصل دین، رَجُل [امام حق] است و این رجل، همان یقین و همان ایمان است، همان امام امت و امام اهل هر زمان می‌باشد. هرکه امام اهل زمانش را شناخت، خدا و دین خدا را دریافت [و هرکه او را انکار کرد، خدا و دینش را برنتافت] هرکه نسبت به امام اهل زمان خود نادان ماند، خدا و دینش را ندانست. خدا و دین خدا و حدود و شرایع او به غیر این امام شناخته نمی‌شود. معنای این سخن که «معرفة رجال، دین خداست» این است.

معرفت بر دو قسم است:

معرفت ثابت از روی بصیرت که به آن دین خدا شناخته می‌شود و به وسیله آن می‌توان به معرفت خدا دست یافت.

این معرفت باطنی ثابت، به عین خود (که موجب حق آن معرفت است، حقی که اهلش را به شکر خدا بر این معرفت امتنانی وامی‌دارد) به همراه معرفت ظاهری، متنی از سوی خداست که به هر بنده‌ای که مشیتش باشد، می‌نهد.

معرفت دیگر، معرفت ظاهری است. اهل این معرفت (که ناآگاهانه به حق بودن امر ما پی می‌برند) به بصیرت اهل معرفت باطنی نمی‌رسند و با این معرفت کوتاه، به حق معرفت خدا دست نمی‌یابند.

چنان که خدا می‌فرماید: «کسانی که جز او را می‌خوانند [و می‌پرستند، آن معبودها] شفاعت را در اختیار ندارند مگر کسانی که آگاهانه به حق شهادت دهند».

هرکه شهادت حق دهد و این شهادت از روی اعتقاد قلبی و بصیرت نباشد، مثل پاداش کسی را ندارد که از روی اعتقاد قلبی و بصیرت، به این کار دست می‌یازد.

همچنین کسی که بی اعتقاد قلبی ستمی را بر زبان آورد، مانند کسی عقوبت نمی‌شود که از روی اعتقاد و بصیرت این کار را انجام می‌دهد.

حال رجال اهل معرفت ظاهری و اقرار ناآگاهانه به حق را در زمان قدیم و جدید دریافتی تا اینکه امر به نبی خدا و پس از او (کسانی که معرفت آنها به پیامبر می‌انجامد) رسید.

مردم با معرفت اعمال و معرفت دینی که خدا را با آن دین بنده‌اند، شناخته می‌شوند؛ محسن به احسان خویش و بدکار به کارهای بدش.

و گاه گویند: هرکه بی‌یقین و بصیرت در این امر درآید، همان گونه از آن بیرون می‌رود (خدا همه ما را معرفت ثابت بابصیرت روزی فرماید).

آگاهت سازم به اینکه: اگر بگویم نماز، زکات، روزه ماه رمضان، حج و عمره، مسجدالحرام، کعبه، مشعرالحرام، طهارت و وضو، غسل جنابت (و هر واجبی) همان پیامبری است که آن را از جانب پروردگارش آورد، راست می‌گویم؛ زیرا همه اینها - تنها - با پیامبر شناخته می‌شود و اگر معرفت آن پیامبر و ایمان به او و تسلیم در برابر او نبود، اینها شناخته نمی‌شد.

این از منت خداست بر کسانی که بر آنها منت می‌نهد. اگر این منت نبود، انسان چیزی از این معارف را نمی‌دانست.

همه اینها و اصل و فروع آن، همان پیامبر است. او مرا سوی خدا فراخواند

و به خدا رهنمود و او را به من شناساند و به او مرا امر کرد و بر من واجب ساخت که آنچه را بدان امر می‌کند فرمان برم. نباید نسبت به پیامبر جاهل بمانم، چگونه جهل کسی بر من رواست که واسطهٔ میان من و خداست.

اگر بیان ندارم که دینم همان است که آن پیامبر آورد، چگونه این توصیف راست می‌آید که بگویم دین من غیر آن است؟!

چگونه این دین معرفت رَجُل (پیامبر) نباشد؟! اوست که این دین را از نزد خدا آورد.

همانا کسی که پیامبر را انکار کرد، دین را برنتافت؛ گفتند: «آیا خدا بشری را به عنوان رسول می‌فرستد؟!» سپس گفتند: «آیا بشری ما را هدایت می‌کند؟». بدین سان به آن رَجُل (پیامبر) کفر ورزیدند و او را تکذیب کردند و گفتند: «چرا بر آن [برای ابلاغ دین] فرشته نازل نمی‌شود؟!».

خدا فرمود: «بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد (و آن کتاب نور و هدایت برای مردم بود) نازل کرد».

سپس در آیهٔ دیگر فرمود: «اگر فرشته‌ای را فرود آوریم، امر به انجام می‌رسد و پس از آمدن فرشته، مهلت داده نمی‌شوند، و اگر پیامبر را فرشته قرار می‌دادیم، او را به صورت انسان درمی‌آوردیم».

خدای متعال دوست دارد به «رجال» (پیامبران) شناخته شود و به طاعت ایشان مُطاع باشد. خدا آنان را راه و وجه خویش قرار داد، وجهی که باید از آن درآمد. غیر این را خدا نمی‌پذیرد «آنچه را خدا انجام می‌دهد، جای چند و چون نیست، این بندگانند که بازپرسی و پرسش می‌شوند».

خدا درباره کسی که محبتش را برایش واجب ساخت، فرمود: «هرکه رسول را فرمان بُرد، خدا را اطاعت کرد و هرکه روی گرداند [باکی نیست] تو را نفرستادیم که بر ایشان نگهبان باشی».

هرکه به تو بگوید همه این فرایض (واجبات) رَجُل (پیامبر) است و حَدّ سخنی را که بر زبان می آورد شناخت، راست می گوید.

و هرکه بر صفتی که تو ذکر کردی (بدون طاعت) این حرف را بر زبان جاری ساخت، با ترک فروع، تمسک به اصل بسنده نمی کند، چنان که با ترک شهادت به رسالت، شهادت به توحید بسنده نیست.

خدا - هرگز - هیچ پیامبری را نفرستاد مگر به نیکی، عدل، مکارم و محاسن اخلاق، اعمال خوب و زیبا و شایسته، نهی از فواحش ظاهری و باطنی (فواحش باطنی ولایت اهل باطل است و فواحش ظاهری فروع آنها).

و خدا - هرگز - پیامبری را نفرستاد که به معرفتی فرا خواند که با آن معرفت طاعت در امر و نهی وجود ندارد.

خدا از بندگان عمل به فرائضی را می پذیرد که آنها را بر حدودشان (به همراه معرفت کسی آن را از نزد خدا برای آنها آورد و آنان را بدان فرا خواند) واجب ساخت.

اول آن، معرفت کسی است که سوی خدا فرا می خواند، سپس طاعت وی در آنچه شخص را به خدا نزدیک می سازد و اینکه هرکه [این داعی را] شناخت باید [از او] فرمان برد و هرکه فرمان برد، حرام ظاهری و باطنی را حرام می داند (نمی شود باطن حرام باشد و ظاهر حلال) ظاهر به سبب باطن حرام می گردد

و باطن به سبب ظاهر (این دو با هم اند) نمی شود اصل و فروع و باطن حرام، حرام باشد و ظاهر آن حلال (باطن حرام باشد و ظاهر حلال).

نیز این سخن راست نمی آید که شخص نماز باطنی را بشناسد و نماز ظاهری (و زکات و روزه و حج و عمره و مسجد الحرام و همه حرام های الهی و شعائر او) را نشناسد و به خاطر معرفت باطنی، اینها را ترک کند؛ زیرا هریک از ظاهر و باطن، بدون دیگری راست و درست نمی شود. هرگاه باطن، حرام و پلید باشد، ظاهر نیز حرام و پلید است؛ ظاهر و باطن، شبیه هم اند.

هر که گمان کند که هدف - فقط - معرفت است، هرگاه شخصی معرفت یافت، بدون طاعت کفایت می کند، دروغ می گوید و شرک می ورزد. چنین فردی عارف و مطیع نیست.

تنها بدان خاطر گویند: «معرفت پیدا کن و هر خیر و نیکی را که خواستی انجام بده» که عمل بدون معرفت پذیرفته نیست. هرگاه معرفت یافتی، هر طاعت کم یا زیادی را برای خویش انجام ده، از تو می پذیرند.

به تو خبر می دهم که هر که معرفت یافت، اطاعت می کند. هرگاه شخص معرفت یابد، نماز می گزارد، روزه می گیرد، عمره را انجام می دهد و همه حرمت های الهی را پاس می دارد و چیزی از آنها را و نمی دهد و به همه کارهای نیک و مکارم اخلاق دست می یازد و از کارهای بد می پرهیزد.

همه اینها، همان [شخص] پیامبر است و پیامبر اصل آن و اصل همه اینهاست؛ زیرا پیامبر اینها را آورد و به آنها راهنمایی کرد و فرمان داد. از هیچ کس چیزی از آنها جز به [شناخت] پیامبر پذیرفته نمی شود.

هرکه پیامبر را شناخت، از گناهان بزرگ دوری می‌گزیند و فواحش ظاهر و باطنی و همه محارم را حرام می‌داند؛ زیرا با معرفت پیامبر و با طاعت او، در آنچه پیامبر در آن درآمد، داخل می‌شود و از آنچه پیامبر از آن خارج شد، بیرون می‌آید.

هرکه می‌پندارد بی‌معرفت پیامبر، حلال‌ها را حلال و حرام‌ها را حرام می‌داند، برای خدا حلال و حرامی را پاس نمی‌دارد.

هرکه بدون معرفت کسی که خدا طاعتش را واجب ساخت، نماز گزارد [و روزه گیرد] و زکات دهد و حج و عمره رود، چیزی از اینها را از او نپذیرند؛ وی [مانند کسی است که] نماز نگذازد و روزه نگرفت و زکات نپرداخت و حج نگذازد و به عمره نرفت و غسل جنابت نکرد و پاک نشد [و وضو نگرفت] و حرام و حلالی را برای خدا پاس نداشت؛ برای وی نمازی محقق نمی‌شود، گرچه رکوع و سجود کند، پرداخت زکاتی برایش ثبت نشود، هرچند از هر چهل درهم، درهمی را بپردازد.

هرکه پیامبر را شناخت و دستور این امور را از او گرفت، در واقع خدا را اطاعت کرد.

و اما اینکه بیان داشتی آنان ازدواج با محارم را (که خدا در قرآن حرام است) حلال می‌شمارند:

آنان می‌پندارند با این [آیات] تنها ازدواج با زنان پیامبر بر ما حرام گردید. سزامنندترین سرآغاز، تعظیم حق خدا و کرامت پیامبر و بزرگداشت شأن اوست و [پاس داشت] آنچه خدا بر پیروان پیامبر حرام ساخت و ازدواج با

زنانش را اجازه نداد با این آیات که: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار رسانید و هرگز نباید زنان او را - پس از وی - به عقد خویش درآورید. این کار، نزد خدا بس بزرگ است».

«پیامبر از جانِ مؤمنان به آنها اولی است و زنانش [به منزلهٔ] مادران آنهاست» و پیامبر [به منزلهٔ] پدرشان می‌باشد.

«زنانِ پدرانتان را [پس از مرگ آنها] نگیرید مگر آنچه در پیش رخ داده است. این کار، فاحشه و عمل نابهنجار و بد راه و رسمی است».

هرکه ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بدان خاطر که خدا آن را حرام ساخت، حرام بداند، ازدواج با [مادر و دختر و خواهر و] عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر را نیز که خدا در قرآن حرام دانست، حرام می‌داند و نیز آنچه را خدا از طریق شیردهی حرام کرد؛ زیرا حرام بودن ازدواج با اینها مانند حرمت ازدواج با زنان پیامبر است.

هرکس ازدواج با مادر و دختر و خواهر و عمّه‌ای را که جزو زنان پیامبر ﷺ باشد، حرام بداند و ازدواج با دیگر محارمی را که خدا حرام ساخت، حلال شمارد، به خدا مشرک است (هرگاه آن را برای خود، دینی بگیرد).

و اما اینکه آورده‌ای شیعه با یک زن در پی هم آمیزش می‌کنند:

پناه می‌برم به خدا از اینکه دین خدا و پیامبر این باشد. دین خدا این است که شخص آنچه را خدا حلال می‌داند، حلال و آنچه را خدا حرام دانست، حرام شمارد.

از چیزهایی که خدا - در کتابش - حلال ساخت، مُتَعَه (صیغهٔ) زنان و مُتَعَه

حج است. خدا این دو متعه را حلال کرد و سپس آن دو را حرام نگردانید. هرگاه مرد مسلمان بخواهد از زن بهره جنسی ببرد باید بر اساس قرآن و سنت پیامبر با زنی که در نظر دارد بر پایه مدّت و اجرتی که هر دو راضی باشند و بپسندند (بی آنکه به زنا دست یازد) ازدواج کند، چنان که خدا می فرماید: «و زنانی را که متعه کردید، مزدشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید و بر شما باکی نیست که پس از فریضه [و تعیین مبلغ مشخص] به کمتر یا بیشتر از آن، توافق کنید».

اگر مرد و زن بخواهند بر همان اجرت، مدّت را تمدید کنند، آخرین روز مدّت (پیش از آنکه مدّت سرآید قبل از غروب آفتاب) باید این کار را انجام دهند و آنچه دوست داشتند، در مدّت بیفزایند.

اگر روز آخر سپری شد، ازدواج جز با عقد جدید امکان ندارد. اگر مرد بخواهد دوباره همان زن را بگیرد، عده ای برای زن لازم نیست و اگر زن بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند باید ۴۵ روز عده نگه دارد.

در متعه زنان (ازدواج موقت) زن و مرد از هم ارث نمی برند. در ازدواج موقت، اگر زن [پس از سپری شدن مدّت] بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند، این کار تا قیامت برای مرد و زن حلال است. زن می تواند [به تدریج] با هفت نفر یا بیست نفر اگر بخواهد - تا زنده است - ازدواج کند، همه اینها برای زن و مرد بر پایه حدود الهی، حلال است «و هر که از حدود خدا تجاوز کند، به خود ستم می ورزد».

و اگر متعه حج را خواستی انجام دهی، از عقیق^(۱) مُحَرَّم شو و آن را احرام متعه قرار ده. وقتی به مسجدالحرام آمدی، دور خانه خدا طواف کن و حجر الأسود را لمس کن و طواف را از آن بیاغاز و هفت دور را به آن ختم کن، سپس در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزار، آن گاه از بیت الحرام بیرون آی و سعی میان صفا و مروه را هفت بار انجام ده، از صفا شروع و به مروه ختم کن. وقتی این کار را کردی، تقصیر (کوتاه کردن موی سر، ناخن) را انجام ده تا اینکه روز ترویبه آنچه را در عقیق انجام دادی، به جا آور.

سپس میان رکن و مقام به حج احرام بند و همچنان مُحَرَّم باش تا در موقف بایستی و رَمَی جمرات^(۲) و قربانی [وَحَلَقَ (تراشیدن موی سر)] را انجام دهی، سپس باید از احرام درآیی و غسل کنی و آن گاه خانه خدا را زیارت نمایی. هرگاه این کار را کنی از احرام درآمده‌ای، و این، همان قول خداست که می‌فرماید: «هرکه از [اعمال] عمره به حج پرداخت باید آنچه از قربانی فراهم آید [قربانی کند]».

اما اینکه گفته‌ای که آنان شهادت‌های بعضی را برای بعض دیگر علیه دیگران حلال می‌دانند:

این کار جایز و حلال نیست و بر اساس آنچه آنها تأویل می‌کنند نمی‌باشد.

۱. عقیق، یکی از وادی‌های مدینه (یک یا دو منزل قبل از «ذات عرق») است (مجمع البحرین ۵:

۲۱۷) در روایات آمده است که احرام اهل عراق از «عقیق» است (قرب الإسناد: ۲۳۵).

۲. رَمَی جمرات، یکی از مناسک حج می‌باشد که حاجی باید ۲۱ سنگریزه بردارد و هر ۷ سنگریزه را سوی یکی از جمرات سه گانه (جمرة اولی، جمرة وسطی ...) با حالت خاصی پرتاب کند و دعای آن را بخواند.

خدای بزرگ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ فرا رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید».

اگر شخصی مسافر باشد و مرگ او را فرا رسد، دو نفر عادل از هم دین خویش، اگر دو نفر همکیش را نیافت، دو نفر دیگر از غیر هم‌ولایتی‌هایش را که قرآن می‌خوانند، شاهد بگیرد «و اگر [در درست‌گویی آنان] شک کردید، پس از نماز، آن دو را نگاه می‌دارید، سپس به خدا سوگند یاد کنند که ما این [حق] را به بهای اندک نمی‌فروشیم، هرچند [پای] خویشاوند [در کار] باشد و شهادت الهی را کتمان نمی‌داریم که [اگر کتمان حق کنیم] در این صورت، از گناهکارانیم. و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند دو تن دیگر از هم‌ولایتی‌هایش از کسانی که بر آنان ستم رفته است و هر دو [به میت] نزدیک ترند، به جای آن [دو شاهد قبلی] به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما قطعاً از گواهی آن دو درست‌تر است و [از حق] تجاوز نکرده‌ایم، چراکه [اگر از حق فراتر رویم] از ستمکارانیم. این [روش] برای اینکه شهادت را به صورت درست ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند، سوگندهایی [به وارثان میت] برگردانده شود [به صواب] نزدیک‌تر است. از خدا بترسید و این اندرز را بشنوید».

رسول خدا ﷺ به شهادت یک نفر همراه با سوگند مُدَّعی حکم می‌کرد و حق مسلمان را باطل نمی‌ساخت و شهادت مؤمن را رد نمی‌کرد. پیامبر ﷺ هرگاه

سوگند مُدّعی را به همراه شهادت یک شخص می‌گرفت، به حقّ مُدّعی حکم می‌کرد و [اکنون] این گونه عمل نمی‌شود.

هرگاه برای مسلمانی بر گردن دیگری حقّی باشد و او آن را انکار کند و برای مسلمان جز یک شاهد نباشد و مسلمان شکایت خویش را پیش والیان ستمگر ببرد، حقّش را باطل می‌سازند و به قضاوت رسول خدا در این مورد حکم نمی‌دهند.

این حکومت‌ها باید حقّ مسلمان را از بین نمی‌بردند. [و بدین سان] خدا به دست آنها حقّ شخص مسلمان را بیرون می‌آورد و او را پاداش می‌داد و عدلی را که پیامبر بدان عمل می‌کرد، زنده می‌ساخت.

و اما در آخر نامه‌ات نوشته‌ای که آنان می‌پندارند «اللّه» (پروردگار جهانیان) همان پیامبر است، و تو این سخن آنان را شبیه قول کسانی دانسته‌ای که درباره عیسی این حرف‌ها را بر زبان می‌آورند:

دانستی که سنّت‌ها و امثال [همواره جاری] هست. چیزی در گذشته نیست مگر اینکه در آینده مثل آن رخ می‌دهد حتّی اگر میش [لاغری] در برابر میش [چاقی] داده شود (یا اگر گوسفندی به ریسمانی [بسته] باشد یا اگر گوسفندی خال خالی باشد)^(۱) اینجا هم مثل آن پدید می‌آید.

بدان که قومی بر گمراهی کسان پیش از خود گمراه می‌شوند.

در نامه‌ات از مثل آن پرسیده‌ای که چیست و مرادشان چه می‌باشد.

به تو خبر می‌دهم که خدای متعال خلق را آفرید، شریکی ندارد، [عالم] خلق

۱. ترجمه‌ها به ترتیب، بر اساس ضبط مختلف این عبارت است: شاةٍ بِشاةٍ؛ شاةٍ بِرِشاءٍ؛ شاةٍ بِرِشاءٍ.

و آمر، دنیا و آخرت، از آن اوست و او پروردگار و خالق هر چیزی است. خدا خلق را آفرید و دوست داشت به وسیلهٔ پیامبران او را بشناسند و به انبیا بر آنان احتجاج کرد.

پیامبر ﷺ رهنمون بر خداست، بنده‌ای مخلوق و مربوبی است که خدا - برای خود - او را به رسالت برگزید و بدان گرمی داشت و او را خلیفه و زبان خویش در میان خلق قرار داد، و امین خود بر آنان و خزانه‌دارش در آسمان‌ها و زمین‌ها، ساخت. قول پیامبر ﷺ قول خداست، بر خدا جز حق را نمی‌گوید. هرکه او را فرمان برد، خدا را اطاعت کرد و هرکه از او فرمان نبرد، خدا را عصیان ورزید.

پیامبر مولای کسی است که خدا پروردگار و ولیّ اوست. هرکه از طاعت پیامبر روی برتافت، از اینکه در برابر پروردگارش به طاعت و عبودیت اقرار کند، خودداری ورزید. هرکه به طاعت پیامبر تن داد، خدا را فرمان بُرد و خدا او را هدایت کرد.

پیامبر مولای همهٔ خلق است (خواه به این مولویت تن دهند یا آن را انکار کنند) پیامبر پدری دل‌سوز و نیک‌خواه است، هرکه او را دوست بدارد و فرمان بُرد، فرزندی نیکوکار و از گناهان بزرگ دست‌بردار است.

آنچه را درخواست کرده بودی برایت نوشتم. می‌دانی که قومی این صفت ما را شنیدند و آن را نفهمیدند، بلکه آن را تحریف کردند و بر غیر حدودش نهادند. خدا و پیامبر از اعمال پلیدی که آنها وصف می‌کنند و به ما نسبت می‌دهند، بیزار است. مردم با [دست آویز ساختن] آن خباثت‌ها به ما بهتان می‌زنند، خدا میان ما و آنان حکم کند.

خدا می فرماید: «کسانی که به زنان بی خبر پاک دامن، تهمت زنا می زنند، در دنیا و آخرت لعن می شوند و برای آنها عذابی بزرگ است. روزی که زبان و دست و پا علیه آنها به اعمالی که می کردند، شهادت دهد. در آن روز خدا جزای شایسته آنها را - بی کم و کاست - کف دستشان می نهد و در می یابند که خدا حق آشکار است».

و اما آنچه را نوشته ای (و مانند آن) و ترسیده ای که صفت آنها، جزو صفت پیامبر باشد: خدای عزوجل پیامبر را از آن گرامی داشت. پروردگار متعال ما، از آنچه آنان می گویند، بسی برتر است.

این توصیفی را که برای او بیان داشتیم، ویژگی صاحب ما (رسول خدا) است و آن را از او فرا گرفتیم. خدا بهترین پاداش ها را از طرف ما به او دهد؛ چرا که پاداش او بر عهده خداست.

این نامه ام را بفهم (و همه توان و قوت برای خداست).

حدیث (۹۷)

[سیطرة ابليس و عزرائيل كجا؟ و سيطرة امام علي كجا؟]

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از محمد بن همام، از احمد بن حسین (معروف به ابن ابی القاسم) از پدرش، از بعضی رجال وی، از حسن بن شعیب، از علی بن هاشم، از مُفضَّل بن عُمَر که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا لِإِبْلِيسَ مِنَ السُّلْطَانِ؟

قَالَ: مَا يُوسِسُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ.

قُلْتُ: فَمَا لِمَلِكِ الْمَوْتِ؟

قَالَ: يَقْبِضُ أَرْوَاحَ النَّاسِ.

قُلْتُ: وَهُمَا مُسْلَطَانِ عَلَى مَنْ فِي الْمَشْرِقِ وَمَنْ فِي الْمَغْرِبِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَا لَكَ أَنْتَ جُعِلْتَ فِدَاكَ مِنَ السُّلْطَانِ؟

قَالَ: أَعْلَمُ مَا فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِي الْبَرِّ

وَالْبَحْرِ، وَعَدَدَ مَا فِيهِنَّ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِإِبْلِيسَ وَلَا لِمَلِكِ الْمَوْتِ؛ ^(۱)

مُفَضَّل بن عُمَر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! ابلیس چه

سلطه‌ای [بر انسان] دارد؟

فرمود: در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

پرسیدم: برای فرشته مرگ [چه سلطه‌ای است]؟

فرمود: ارواح مردم را می‌ستانند.

پرسیدم: این دو بر کسانی که در مشرق و بر کسانی که در مغرب‌اند، مسلط‌اند؟

فرمود: آری.

پرسیدم: فدایت شوم! برای تو چه سلطنتی است؟

فرمود: آنچه را در مشرق و مغرب و آسمان‌ها و زمین و خشکی و دریاست و

شمار آنچه را در آنهاست می‌دانم و این سیطره، نه برای ابلیس است و نه برای

ملک الموت.

۱. دلائل الإمامه: ۲۶۸-۲۶۹، حدیث ۲۰۱؛ بحار الأنوار ۶۰: ۲۷۵-۲۷۶، حدیث ۱۶۳.

حدیث (۹۸)

حدیث عجیبی درباره ابلیس

از مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله علیه (۱).

از علی بن محمد صوفی روایت است که:

أَنَّهُ لَقِيَ إِبْلِيسَ وَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا مِنْ وَلَدِ آدَمَ.

فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنْتَ مِنْ قَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يُحِبُّونَ اللَّهَ وَيَعْصُونَهُ،

وَيُبَغِضُونَ إِبْلِيسَ وَيُطِيعُونَهُ؟

فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ الْمِيسَمِ، وَالْبَطَلِ الْعَظِيمِ، وَالْأَسْمِ الْكَبِيرِ، أَنَا قَاتِلُ هَابِيلَ، أَنَا الرَّاكِبُ مَعَ نُوحٍ فِي الْفُلِّ، أَنَا عَاقِرُ نَاقَةِ صَالِحٍ، أَنَا صَاحِبُ نَارِ إِبْرَاهِيمَ، أَنَا مُدَبِّرُ قَتْلِ يَحْيَى، أَنَا مُمَكِّنُ قَوْمِ فِرْعَوْنَ يَوْمَ النَّيْلِ، أَنَا مُخَيِّلُ السَّحَرِ وَقَائِدُهُ إِلَى مُوسَى، أَنَا صَانِعُ الْعِجْلِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ، أَنَا صَاحِبُ مِشَارِ زَكَرِيَّا.

أَنَا السَّائِرُ مَعَ أَبْرَهَةَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِالْفِيلِ، أَنَا الْمُجْمَعُ لِقِتَالِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ أُحُدٍ وَحُنَيْنٍ، أَنَا مُلْقِي الْحَسَدِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ، أَنَا صَاحِبُ الْهُودَجِ يَوْمَ الْخُرَيْبَةِ (۲) وَالْبَعِيرِ، أَنَا الْوَاقِفُ فِي عَسْكَرِ صَفِيْنٍ، أَنَا الشَّامِتُ يَوْمَ كَرْبَلَاءَ بِالْمُؤْمِنِينَ. أَنَا إِمَامُ الْمُنَافِقِينَ، أَنَا مُهْلِكُ الْأَوَّلِينَ، أَنَا مُضِلُّ الْآخِرِينَ، أَنَا شَيْخُ النَّاكِثِينَ، أَنَا رُكْنُ الْقَاسِطِينَ، أَنَا أَمَلُ الْمَارِقِينَ.

۱. بعد از نقل این حدیث [از بحار] آن را در خود مناقب - به همین صورت - یافتیم (مؤلف رحمته الله علیه).

۲. در «بحار الأنوار» ۶۰: ۲۵۳ «همین گونه ضبط است، لیکن در «بحار» جلد ۳۹» و «مناقب آل

آبی طالب» و نیز در «مدینه المعاجز ۱: ۱۲۵»، «یَوْمَ الْبَصْرَةِ» ضبط است.

أَنَا أَبُو مُرَّةَ الْمَخْلُوقِ مِنْ نَارٍ لَا مِنْ طِينٍ، أَنَا الَّذِي غَضِبَ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ.
فَقَالَ الصُّوفِيُّ: بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ إِلَّا دَلَلْتَنِي عَلَى عَمَلٍ أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ وَأَسْتَعِينُ
بِهِ عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِي.

فَقَالَ: أَفْنَعُ مِنْ دُنْيَاكَ بِالْعَفَافِ وَالْكَفَافِ، وَاسْتَعِينْ عَلَى الْآخِرَةِ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَبُغْضِ أَعْدَائِهِ؛ فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ فِي سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ وَعَصِيَّتُهُ فِي سَبْعِ
أَرْضِيهِ، فَلَا وَجَدْتُ مَلَكًا مُقَرَّبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا إِلَّا وَهُوَ يَتَقَرَّبُ بِحُبِّهِ.
قَالَ: ثُمَّ غَابَ عَنِ بَصَرِي. فَأَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِهِ.
فَقَالَ عليه السلام: آمَنَ الْمَلْعُونُ بِلسَانِهِ وَكَفَرَ بِقَلْبِهِ؛ ^(۱)

علی بن محمد صوفی ابلیس را دید. شیطان از او پرسید: تو کیستی؟
وی گفت: از فرزندانِ آدم.

شیطان گفت: خدایی جز الله نیست، تو از آن قومی که می‌پندارند خدا را
دوست می‌دارند در حالی که از فرمان خدا سر می‌پیچند، ابلیس را دشمن
می‌دارند حال آنکه از او فرمان می‌برند!

علی بن محمد صوفی پرسید: تو که هستی؟

ابلیس گفت: منم صاحب میسم و قهرمان سترگ و اسم بزرگ، منم قاتل
هابیل، منم که با نوح در کشتی سوار شد، منم که ناقه صالح را پی کرد، منم که
آتش را بر ابراهیم افروخت، منم که نقشه قتل یحیی را ریخت، منم که در روز
نیل جلودار قوم فرعون شد، منم که سحر را به چشم مردم به خیال آوردم

۱. مناقب آل ابی طالب ۲: ۲۵۱-۲۵۲؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۸۱، حدیث ۲۳.

و آن را به پیش موسی کشاندم، منم سازنده گوساله بنی اسرائیل، منم صاحب اژه زکریّا.

منم که به همراه اُبرّه با فیل سوی کعبه راه افتادم، منم که در جنگ اُحد و حُنین، افراد را برای جنگ با محمّد گرد آوردم، منم که در روز سقیفه در دل‌های منافقان حسد انداختم، منم صاحب کجاوه در روز جنگ جمل، منم که در لشکر صفّین ایستادم، منم که در فاجعه کربلا مؤمنان را شماتت کردم.

منم امام منافقان، منم هلاک کننده اوّلین، منم گمراه ساز آخرین، منم شیخ پیمان شکنان، منم رکن و پایه فاسقان، منم آرزوی از دین برون رفتگان.^(۱)
منم ابو مُرّه، که از آتش آفریده شد، نه از گِل؛ منم کسی که پروردگار جهانیان بر او خشم گرفت.

صوفی گفت: به حقّی که خدا بر تو دارد مرا بر عملی رهنمون ساز که سوی خدا بدان تقرب جویم و علیه ناخوشایندهای روزگار به آن یاری بطلبم.
ابلیس گفت: از دنیای خویش به عفاف و کفاف بسنده کن، و برای آخرت به محبّت علی بن ابی طالب و خشم بر دشمنانش مدد بخواه؛ چرا که من خدا را در آسمان‌های هفت‌گانه پرستیدم و در زمین‌های هفت‌گانه عصیان کردم، هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی را نیافتم مگر اینکه به حبّ علی تقرب می‌جست.

۱. این سه ویژگی اشاره است به طلحه و زبیر (و پیروان آن دو) که پیمان شکستند، معاویه و دار و دسته‌اش که از تبهکاران بودند، و خوارج نهروان، که از دین برون جهیدند.

سپس ابلیس از چشم من غایب شد. پیش ابو جعفر علیه السلام آمدم و این ماجرا را به او خبر دادم.

امام علیه السلام فرمود: ملعون به زبان ایمان آورد و به قلب و دل، کفر ورزید.

حدیث (۹۹)

[نام مخفی و رمزی و کلیدی امام علی علیه السلام در قرآن

و چشم امید ابلیس به آن]

مدینه المعاجز، اثر علامه سید هاشم بحرانی رحمته الله.

وَرَدَ فِي كُتُبِ الشَّيْعَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ إِبْلِيسَ مَرَّبَهُ يَوْمًا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا أَبَا الْحَارِثِ، مَا أَدَّخَرْتَ لِيَوْمٍ مَعَادِكَ؟

فَقَالَ: حُبُّكَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخْرَجْتُ مَا أَدَّخَرْتُ مِنْ أَسْمَائِكَ الَّتِي يَعْجِزُ عَنْ وَصْفِهَا كُلُّ وَاصِفٍ، وَلَكَ اسْمٌ مَخْفِيٌّ عَنِ النَّاسِ ظَاهِرٌ عِنْدِي، قَدْ رَمَزَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.

فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا كَشَفَ اللَّهُ عَنْ بَصِيرَتِهِ وَعَلَّمَهُ إِيَّاهُ، فَكَانَ ذَلِكَ الْعَبْدُ بِذَلِكَ السِّرِّ عَيْنُ الْأَمَّةِ حَقِيقَةً؛ وَذَلِكَ الْاسْمُ، هُوَ الَّذِي قَامَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، الْمُتَصَرِّفُ فِي الْأَشْيَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ؛^(۱)

در کتاب های شیعه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: ابلیس روزی به آن حضرت گذشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو حارث، برای رستاخیزت چه اندوختی؟

۱. مدینه المعاجز ۱: ۱۲۷، حدیث ۷۳؛ مشارق انوار الیقین: ۲۵۰.

شیطان گفت: محبت تو! هنگامی که روز قیامت فرا رسد، اسامی تو را که ذخیره کرده‌ام و از وصف آنها هر توصیف‌گری درمی‌ماند، بیرون می‌آورم. برایت نامی وجود دارد که از دید مردم پنهان و نزد من پیداست، خدا به رمز آن را در قرآن آورده است و آن را نمی‌شناسد مگر خدا و راسخان در علم.

هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد، پرده از دیده‌اش برمی‌دارد و آن اسم را به او می‌آموزد؛ آن بنده با این راز، حقیقتاً چشم امت می‌شود (و آن نام، همان است که آسمان‌ها و زمین بدان به پاست) و در اشیا هرگونه که خواهد تصرف می‌کند.

حدیث (۱۰۰)

[جز علی علیه السلام هیچ‌کس حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را درنیافت]

محمد بن علی، حکیم ترمذی (که از بزرگان علمای اهل سنت است) به طور مرسِل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

مَا رَأَيْتُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى الْحَقِيقَةِ الَّتِي خَلَقَنِي اللَّهُ عَلَيْهَا غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛^(۱)

[هیچ‌کس] مرا بر حقیقتی که خدا بر آن حقیقت مرا آفرید، در این دنیا ندید مگر علی بن ابی طالب.

[هیچ‌کس خدا را چون پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نشناخت]

می‌گویم: این روایت، نظیر خبر مشهور مأثوری است که در «تأویل الآیات» (اثر شرف الدین نجفی) و «منتخب البصائر» (اثر حسن بن سلیمان) و «مشارق

۱. تفسیر الصراط المستقیم ۲: ۲۰۱؛ غایة المرام: ۲۰۷.

انوار الیقین» (اثر بُرسی) و در دیگر کتاب‌ها (از دیگران) از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

يَا عَلِيُّ، مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا؛ ^(۱)

ای علی، خدا را نشناخت مگر من و تو، مرا نشناخت مگر خدا و تو، و تو را نشناخت مگر خدا و من.

* * *

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات بر محمد و آل پاکش باد. جزء چهارم کتاب - در اینجا - به دست مؤلف آن، بنده ناتوان، محمد بن محمد بن حسین، آقا میرزا تقی، به پایان رسید. جزء پنجم، به خواست خدای متعال در پی خواهد آمد.

۱. تأویل الآیات: ۱۴۵ و ۲۲۷؛ مختصر البصائر: ۳۳۶؛ مشارق انوار الیقین: ۱۷۳.